

تاریخ معاصر

# حیات یحیی

تألیف: یحیی دولت‌آبادی



تاریخ معاصر

۲

حیات یحیی

جلد دوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۹۱



خیابان انقلاب ، خیابان اردبیلهشت ، تلفن ، ۶۴۹۳۲۳



خیابان مجاهدین ، شماره ۲۴۲ - تلفن ، ۰۳۳ ۳۶۰

حیات یحیی (جلد دوم)

تألیف یحیی دولت آبادی

چاپ اول : ۱۳۲۸ - تهران گتابخانه ابن سینا

چاپ دوم : ۱۳۶۱ تهران

چاپ سوم : ۱۳۶۱ - تهران

چاپ : چاپخانه رودکی - تهران

تیراژ ۳۰۰۰ دوره

همه حقوق محفوظ است.

## بنام ایزد مهربان

اکنون که پس از گذشتن ده سال از رحلت پدر بزرگوارم بفضل الهی و مجاهدت و اراده خستگی ناپذیر مادر فداکارم که پس از فوت شوهر ارجمند خود دقیقه‌ی از خیانی طبع کتب و آثار او نیاسود و همچنین بسعی وجودی و علاقه بی‌حد و حصر یکی از جوانان دانشمند و فعال خانواده، آقای ناصر دولت‌آبادی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگش پدرم عشق و علاقه‌ی پایانی بجمع آوری و نشر آثار او ابراز واکنون در فراهم آوردن وسائل چاپ کتاب حیات یحیی بیش از هر کس جدیت و مساعدت نموده‌اند، موفن بتقدیم این اثر نفیس به هموطنان گرامی می‌شویم. نگارنده بسی سرشار است که با قلم ناتوان و شخصیت ناچیز خود در مقابل عظمت این کتاب و نویسنده آن بخویش اجازه نوشتن مقدمه بدهد ولی چون شوق ولذت اینکه می‌بینم با چاپ این اثر یکی از آرزوهای پدرم برآورده شده‌بمن جرأت این جسارت را داده، امیدوارم خوانندگان گرامی هم عذر مرا از این نظر که محرکم مهر فرزندی است نه حس خودنمایی پذیر نمایم.

پدرم مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که هشتاد سال عمر گرانمایه خود را صرف خدمت به ملت و مملکت نموده و حیات خویش را سراسر در راه نشر معارف و تنویر افکار عمومی و فارع از منافع وطن و بارزه با پیگانگان و پیگانه پرستان سپری ساخت خوشبختانه معروف تر از آنست که من در اینجا نیازمند بمعرفی و شناساندن او باشم خصوصاً که او خود با قلم شیوه‌ای حق نویس، داستان زندگی پرافخار خویش را در چهار جلد بنام حیات یحیی بر شرط نگارش درآورده که کتاب حاضر جلد دوم آنست و امید است بحسن توجه واستقبال عامه بچاپ و نشر مجلدات دیگر این اثر نفیس نیز توفیق بیا بیم.

اما علت آنکه چاپ این جلد را مقدم داشتیم این بود که در سالهای اخیر دیده شد هموطنان عزیز علاقه مخصوصی بدانستن تاریخ صدر مشروطیت ایران و چگونگی این انقلاب تاریخی ابراز و به نوشتگات و کتب مربوط با آن توجه خاصی مبذول میدارند و چون در این جلد نویسنده آن که خود یکی از اعضاء فعال حوزه مرکزی انقلاب بوده، مشهودات روزانه خویش را بتفصیل نگاشته، بر آن شدیم که این مجلدرا مقدمتاً بعنوان نمونه تقدیم علاقمندان نموده سپس بطبع جلد های دیگر کتاب پردازیم. ضمناً در اینجا بطور اجمالی یادآور

می‌شود که جلد اول حیات یوحیی یک قسمت مشتمل است برگزارش ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده و بقیه آن تاریخ گویای تأسیس و ایجاد فرهنگ نوین ایران است و جلد سوم آن دنباله حادث مربوط به مشروطیت راحاکی است و جلد چهارم بهمجرت ملیون در اوایل جنگ بین‌المللی اول آغاز و تا انفراض سلطنت قاجاریه و دوران پادشاهی رضاخان امتداد دارد و بدین ترتیب چهار جلد کتاب مزبور یکدورة کامل تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر بشمار می‌رود و در اینجا بمناسبت، آثار دیگر پدر بزرگوارم راهم فهرست وارنام میرم که آنچه از قلم شیوای او بیادگار مانده کتاب علی او لین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در ۵۳ سال پیش نوشته شده وطبع و نشر گردیده؛ دوره زندگانی یاغصب حق اطفال - ارمغان یوحیی - نهال ادب ایران حقیقی بزبان فرانسه - راهنمای انتخاب حقایق - تذکر حقیقت - داستان شهر ناز - سرگذشت درویش چنته - لبخند فردوسی - کنگره نژادی - کتاب اردیبهشت در دو جلد - شرح احوال قائم مقام فراهانی - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر - اصفهان و بیگانگان - مکتوب به آکادمی تربیت - اراده - روان‌نامه (دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بتضادی وزارت فرهنگ از فرانسه بهارسی ترجمه کرده‌اند) آئین در ایران و زندگانی علی ابن ابیطالب که تاروز آخر عمر بنگارش آن اشتغال داشته و ناتمام ماند.

از آثار مزبور کتابهای سرگذشت درویش چنته - لبخند فردوسی - جلد دوم اراده‌بیهشت اصفهان و بیگانگان - تربیت اراده - روان‌نامه - آئین در ایران - زندگانی علی ابن ابیطالب تاکنون پچاپ نرسیده و بقیه هم که چاپ شده نسخه‌های آنها اینک کمیاب گردیده.

اما برای چاپ کتاب حاضر پدرم عکس‌های تاریخی گردآورده بود لکن چون سه‌سال پیش که برادر ناکام مرحوم مهندس علی اکبر دولت‌آبادی به اروپا رفت بعزم چاپ این کتاب آنها را همراه خود برده و متأسفانه در همان روز ورود به بروکسل غفلتاً بدرود حیات گفت؛ عکس‌های مزبور از بین رفت و ناگزیر بگراور کردن عکس بعضی از رجال عهد مشروطیت که در دسترس عموم است در این جلد اکتفا گردید وهم در غلط گیری چاپ کتاب چون دقت کافی بعمل آمده دیگر برای اغلاطی که باز در آن راه یافته و همه جزیی است و هیچ‌ک معنی را تغییر نمی‌دهد غلط‌نامه تنظیم نشد.

در پایان سخن، آرزویی کنم هموطنان گرامی و خصوصاً جوانان ایران از شرح زندگی و خلوص نیت وطن پرستی نویسنده این کتاب سرمشق گرفته هر یک بنوی خود کوشش کنند با عملیات مثبت واژ خود گذشتگیهای روزافزون خدمات شایسته بهمیهن عزیز کرده نام خود را در دفتر خدمتگزاران مملکت بنیکی ثبت نمایند.

فروع دولت‌آبادی

## فهرست مطالب جلد دوم

۱	ریشه‌های انقلاب سیاسی	فصل اول:
۱۰	واقعه گرانی قند و فتنه مسجد شاه طهران	فصل دوم:
۲۲	اعدام و خطر	فصل سوم:
۳۴	سکوت دولت و مطالبه ملت	فصل چهارم:
۴۱	نقشه تازه دولتیان	فصل پنجم:
۵۲	مجلس، دربار و اختلاف کلمه رجال دولت	فصل ششم:
۶۵	مقضیات بلو او عزل عین الدو له	فصل هفتم:
۷۹	صدر ارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس	فصل هشتم:
۸۶	مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه	فصل نهم:
۹۹	سلطنت محمد علی شاه قاجار	فصل دهم:
۱۱۰	فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار	فصل یازدهم:
۱۱۸	عزل میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نصب امین‌السلطان	فصل دوازدهم:
۱۲۹	شیخ نوری ذر حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر	فصل سیزدهم:
۱۴۲	وقایع بعد از قتل امین‌السلطان	فصل چهاردهم:
۱۵۱	مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر	فصل پانزدهم:
۱۵۷	نقشه سعدالدوله و اختلال امور	فصل شانزدهم:
۱۶۷	فتنه میدان توپخانه طهران	فصل هفدهم:
۱۸۰	وقایع بعد از صلح بی‌اساس	فصل هجدهم:

۱۸۹	مجازات اشراط وحوادث دیگر	فصل نوزدهم:
۱۹۹	بمب اندازی برای شاه	فصل بیستم:
۲۰۷	احوال معارف و اوضاع حکومت ملی	فصل بیست و یکم:
۲۱۹	تغییر ریس و تبدل احوال	فصل بیست و دوم:
۲۲۸	مذاکرات صلح و نتیجه معکوس	فصل بیست و سوم:
۲۳۶	تصمیم شاه و درباریان بخرا بی مجلس	فصل بیست و چهارم:
۲۴۴	مقدمه اجتماع درخانه عضدالملک	فصل بیست و پنجم:
۲۵۳	تشکیل باشاه در مقابل مجلس	فصل بیست و ششم:
۲۶۱	گرفتاری امراء و بی احترامی به عضدالملک	فصل بیست و هفتم:
۲۷۰	مدالای مجلس و تقاضت احوال	فصل بیست و هشتم:
۲۷۸	طرقداری صلح و سختی احوال	فصل بیست و نهم:
۲۸۵	تدبیر و کلاع و تهدید با مدت	فصل سی ام:
۲۹۳	تفرقه ملیون و عربیضه مجلس بشاه و جواب آن	فصل سی و یکم:
۳۰۰	تحصن در بهارستان و وحامت عافیت آن	فصل سی و دوم:
۳۰۷	قطع روابط و تصمیم بجنگ	فصل سی و سوم:
۳۱۷	جنگ و غارت و بدینخی	فصل سی و چهارم:
۳۲۵	قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران	فصل سی و پنجم:
۳۳۵	قتل ملک و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باشاه	فصل سی و ششم:
۳۴۸	در ولایات بعد از خرابی مجلس	فصل سی و هفتم:
۳۵۵	تأثیر خرابی مجلس در دربار باشاه و دول همچو ایران	فصل سی و هشتم:
۳۶۴	تعرضات بشاه وقتل دو آزادیخواه	فصل سی و نهم:
۳۷۴	شرح حال نگارنده در مدت ۷۵ روز	فصل چهلم:

بسم الله الرحمن الرحيم

## فصل یکم

### ریشه‌های انقلاب سیاسی

بعنایت آغاز انقلاب سیاسی مملکت بهتر چنان دیدم جلد اول کتاب خود را پایان داده بنگارش جلد دوم پیردازم از اینجهت بتاریخ اول شوال هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری بنگارش این جلد شروع نموده از خداوند متعال در اتمام آن توفيق و سعادت میطلبم و برای روشن نمودن ذهن خوانندگان در موجبات تغیر اوضاع سیاسی ایران لازم است در مقدمه بیان نمایم :

مقدمه اول - بعد از آنکه از دولت جوان زاپون در سنه ۱۳۲۲ ه شکستهای فاحش در بر و بحر بدولت روس رسید هیجانی در آن ملت هویدا گشت و آن هیجان از شاگردان مدارس بود که بر ضد استبداد دولت سخن میگفتند و بر ترقیات محیر العقول دولت زاپون حسد میبردند هیجان مزبور روز افرون گشته دولت با تمام قوای خود بر ضد محصلین ایستادگی کرد و هرچه بر مقاومت دولت افزوده شد هیجان ملت بر زیادت گشت و هرچه خون جوانان بیشتر ریخته شدقوه منور الفکر مملکت بیشتر بییجان آمد و کار انقلاب در سر تاسر مملکت وسیع روسیه بجهانی رسید که دولت مجبور شد تسلیم ملت شده تایلک اندازه مطالب اورا پذیرد اما وقتی دولت برای قبول مطالب ملت حاضر شد که کار انقلاب بالا گرفته بود و دیگر ملیون برای صلح و سازش با دولت حاضر نمیشدند.

چون این هیجان از قوه جوانان منور الفکر ناشی بود دولتیان دهائیان و عوام

## فصل اول

بی خبر از دنیا را واداشتند به حمایت شاه علم سیاه بر افراشته بر ضد هیجان منور الافکاران قیام نمایند در این حال نایر چجال سه شعبه پیدا کرد و در هیئت هم‌جامعة دولت و ملت روس صورت مهیبی نمودار گردید که کمتر دیده شده بود و بالاخره با تلفات جانی و مالی بسیار شعله آتش این غائله عظیم موقع فرونشست

وهم پیش از این انقلاب بتحریک دولتیان میان مسلمانان فقیر و ارامله چندین مرتبه زد و خورد سخت واقع شده جمعی از مسلمانان و ارامله کشته شدند و خانه‌های بسیار از طرفین غارت شد و در یکی از واقعه‌های ارامنه بی‌رحمانه بمدارس مسلمانان رفته جمعی از اخلفان کوچک مکتب را گوش وینی بریده بانواع شناعت بقتل رسانیدند و خون این وقایع جانکداز در همسایگی مملکت ما و متعاقب شدن آنها با واقعه شکمت روس از رژیون و انقلاب شدید در روسیه با فکار منجمد شده ایرانیان تکانی داده ترس ملت از دولت خود را زدولتی که حامی استبداد او شمرده می‌شد ضعیف می‌گردد زبانها با شقاد از عملیات جا برانه دولت تایلک اندازه گشوده می‌شود تویسندگان آشکارا تعریف قانون می‌کنند خوانندگان می‌خواهند و می‌شنوند و می‌سندند

اگرچه از سی سال پیش در میان خواص ملت ما بواسطه نگارش‌های خصوصی چند تن از دانشمندان از قبیل ملکم خان، میرزا علیخان امین‌الدوله، پدرش میرزا محمد خان، سید جمال الدین اسد‌آبادی، میرزا آقا خان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشار‌الدوله تبریزی و بعضی دیگر از این قبیل سخنان گفته و شنیده می‌شده امادر زیر پرده و بطور مخفی اکنون آشکار شده با بیازار نهاده است، بلی چنانکه بلوای عام روسیه و ضدیت آن ملت با دولت خود بنظر می‌آمدسی چهل سال طول داشته باشد تا صورت بگیردوشکت‌های پی در پی روس از دولت جوان رژیون آن مدت را تزدیک کرد در ایران هم حسوات داخلي و نشر اخبار خارجي خصوصاً باشان و برگهایی که جرايد فارسي زبان طبع شده در ممالک خارجه مانند اختر استانبول، حبل‌المتين کلکته و تریا و پرورش مصر با آن اخبار می‌گذاردند بهیجان افکار ملت ایران کمک کرده راه دور آنها را مقصداً نزدیک نمود. از یک طرف رسیدن این اخبار بگوش مردم و از طرف دیگر دامن زدن اشخاصی

## ریشه‌های انقلاب سیاسی

از ملیون که در تحت فشار ستمکاری دولتیان و روحانی نمایان ستمگر بودند با آتش ضدیت ملت بادولت زمینه هایی برای انقلاب فکری ملت مهیا ساخت.

مقدمه دوم - بعد از عزل میرزا علی اصغرخان امیرالسلطان صدراعظم و استغلال سلطان عبدالجید میرزا عینالدوله بشغل صدارت میان رؤسای روحانی طهران خلف شدید حاصل شد و سبیش این بود که در زمان حکومت عینالدوله در تهران چند تن فراز روحانیان که از جمله آنهاست حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و حاجی شیخ فضل الله نوری بالو هم نست بودند و عزل میرزا علی اصغرخان و صدارت عینالدوله به مراهی آنها شد وقتی عینالدوله صدراعظم میگردد این دو نفر ملا و دوستان آنها نزد او منزلتی پیدا میکنند مقاصدشان قرین انجام شده بروحانیان که با میرزا علی اصغرخان هر بوط بودند اعتنای نمیشود و مقاصد آنها انجام نمیگیرد آن جماعت هم بر ضد او کار میکنند و سر دسته آنها آقا سید عبدالله بهبهانی است که بیشتر از دیگران از پیش افتادن امام جمعه و حاجی شیخ فضل الله دلتک است و بر علیه آنها و صدراعظم حامی ایشان میگوشند یکی بواسطه رقابت او باهمکارانش دیگر بسبب خصوصیت او با میرزا علی اصغرخان امینالسلطان.

عینالدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف خود آقا سید علی اکبر تفرشی را که مسن تراز دیگر روحانیان طهران است به رویله بوده با خود همراه کرده بواسطه همراهی او کارشکنی مخالفینش را کم اثر میسازد این کشمکش طول میکشد تماه ذی الحجه هزار و سیصد و پیست و دو هجری که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات میکند بعد از فوت او میان آقا سید عبدالله و حاجی شیخ فضل الله روابط شدید میشود و هر یک از این دونفر میخواهد شخص اول روحانیان طهران بوده باشد آقا سید عبدالله بخلافه سیاست و پیشقدمی که همه وقت از شیخ فضل الله داشته خود را مقدم میدانسته و شیخ فضل الله بخلافه اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت بالو اسباب بریاست روحانی را برای خود فراهم تر میبیند اهل منبر و خطباهم پکدسته در مجامع عمومی آقا سید عبدالله را شخص اول میخواهد و دسته دیگر شیخ فضل الله را هقدم داشته استایش

## فصل اول

هیکنند، شیخ فضل الله از روی ذیر کی امام جمیعه را که در رفاقت با صادرات شریک او است و بستگی تام بدولت دارد در ظاهر بر خود مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا میکند امام جمیعه هم که جوان و جویای نام میباشد فریب اورا میخورد و نصیحت مشفقینش باو اثر نمیکند چه روح‌اعیان و ریاست طلب است و اظهار زهدیکه در اول ورودش از جنف بطران مینموده ساختگی و بی اساس بوده چنانکه بزودی پرده بالارفته حقیقت احوال او آشکار میگردد

امام جمیعه اوایل ورود از عتبات بطران در شکه سوار نمیشد با دیوانیان کمتر معاشرت میکرد صورت ظاهر ملاهی خود را حفظ مینمود و لی بعد از فوت پدرش بهمه آن کارها که در ظاهر نمیکرد اقدام کرده و بعد از عزل میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم کمال همراهی را با عین الدوله نمود و در همه کار با حاج شیخ فضل الله همراهی وهم خیال بود تا ماه محرم هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) آقاسید عبد الله و جمعی از روحانیان که هریک بفرضی با او همراه شده اند دسته بندی کرده بر ضد عین الدوله و روحانیانیکه با او همراهند صحبت میداشتند و از طرف بعضی از رجال دولت که طرفدار میرزا علی اصغرخان بودند حوزه آنها ماده و معنا تأیید میشد.

در هوقوع عاشورا که نقوس همیای شورش و بلوا است این جمع از روحانیان موقع را مقتنم شمرده میخواهند طبل مخالفت بکوبند و چون هیچ بیانه در دست ندارند عکسی از مسیونوز بلجیکی رئیس گمرکات که چند سال است جزو رجال ایران میباشد در حالتیکه دریک همانی رقص (بال عاسکه) ناشناس بلباس عبا و عمame در آنده خود را بصورت آخوندی درآورده بدست میآورند و آنرا متعدد نموده انتشار میدهند و میگویند قصد این اروپائی توهین نمودن باسلام بوده است جمعی از طلاب علوم دینی را و امیدارند این عکس را بدست گرفته در مجالس روضه خوانی ورود کرده داد و فریاد نمایند که ای وای دین از دست رفت مسلمانی تمام شد اسلام پایمال گشت روضه برای چه میخوانید و مجالس را برهم میزنند آقایانی هم که اصحاب حوزه مخالف دولتند با ناله و امدادا با آنها اظهار همدردی مینمایند مخصوصاً درخانه آقا

## ریشه‌های اتفاق سیاسی

سید عبدالله و در مجلس روضه خوانی او فریاد طلاب در این موضوع بلندتر است و دولت هیچ اعتماد نمی‌کند بلکه تصور مینماید به بی‌اعتنایی بهتر می‌گذرد تا شب عاشورا می‌شود و شاه بمصلحت دستخط هر آمیزی به آقا سید عبدالله کرده و عده میدهد مقاصد اورا انجام نماید و آن‌هنگامه موقع آرام می‌گیرد اما بعد از چند روز که ازوعدۀ شاه خبری نمی‌شود محركین باز دست بکار زده چرخ فته را برای اندخته در مجالس و محافل حکایت نوز و تعدیات گمرک را عنوان کرده و پای کسبه و تجار را هم با این عنوان در میان می‌آورند تا آن‌هنگام که مسافرت مظفر الدین شاه بسفر سیم فرنگ نزدیک می‌شود حوزه مزبور اسباب فراهم می‌آورد که جمع‌کثیر از تجار و محترمین بعنوان تعدیات گمرک بحضرت عبدالعظیم رفته آنجا متحصن شوند و گیس تجارت در این وقت میرزا جواد خان سعد الدوله است که با مسیو نوز میانه ندارد و بدش نماید و هنی باو بر سر تجارهم این مطلب را دانسته با کمال اطمینان چند روز آنجا توقف می‌کند و چون ایام مسافرت شاه میرسد ناچار بدست محمدعلی میرزای و لیعهد که از تبریز برای نیابت سلطنت در ایام غیبت شاه بتهران آمده تجار را اطمینان داده از تحصن در آورده قصه در ظاهر کوتاه می‌شود شاه و صدر اعظم میروند، و لیعهد نایب السلطنه می‌گردد و بعضی از رجال دولت روی کار می‌آیند که با آقادس عبدالله خصوصیت دارند و لیعهد هم در ظاهر با سید مهربانی می‌کند و تقاضا مینماید تاموقع هراجمت شاه صدائی بلند نشود حضرات هم ساکت شده انتظار هراجمت شامرا می‌کشند و هنگام هراجمت شاه مخالفین در صدد می‌شوند اسبابی فراهم می‌اورند بلکه نگذارند عین الدوله با شغل صدارت بسرحد ایران وارد شود از آنطرف هم عین الدوله هرچه توانسته اسباب چینی کرده تا از بعضی روحانیان نوشته و تلگراف تبریز و رود برای او بسرحد فرستاده شود و بهمه اظهار هر بانی نموده است با این تفصیل بعد از ورود او به تهران از حوزه مخالفین هیچ کس بدیدن او نمیرود او هم پس از ورود به تهران و استقرار در کارخود بنای بی‌اعتنایی را به مخالفین می‌گذارد. فقط برای رفع فته مسیونورزا مأموریتی بفرنگ داده روانه می‌کند رفق مسیونور از طهران خاصه که عیالش را هم می‌برد بهانه‌را از دست مخالفین می‌گیرد و ناچار چندی

## فصل اول

سکوت مینمایند تا ماه رمضان میرسد و اجتماعات در مساجد زیاد میگردد سید جمال الدین صدر المحققین اصفهانی در این ماه رمضان بمناسبت توجه خاطر خلق بواقع رویه و هیجان ملت روس و آزادیخواهی آنها و وقایع دیگر دنیا که اشاره شد در منبر پیشتر مطالب سیاسی میگوید مردم را از خواب ییدار کرده تا یک اندازه بحقوق ملی خود آگاه میگرداند سید جمال الدین<sup>(۱)</sup> در کمال بینا کی نسبت بر جال مستبد دولت و روحانی نمایان سخن میگوید و دست رد بینه احده نمیگذارد حتی مساوی اعمال امام جمعه را هم که همه روزه پای منبر وی نشسته میگوید و اورا ملامت میکند امام جمعه از یکطرف خوش ندارد در مجلس او این درجه هتاکی از رجال دولت بشود و از طرفی ملاحظه میکند اگر سیدرا منع نماید مردم متفرق میگردند و حوزه ریاست او در ماه رمضان از زوئن هیافتند یکی دو مرتبه در مقام نصیحت باو میگوید این درجه تندریز نمود زیرا من بعداز ماه رمضان نیتوانم از شما نگاهداری نمایم ولی سید باشور یکی در سر دارد اعتنا نمیکند و حرف خود را میزند و تا آخر ماه رمضان ولو له در میان خلق افتاده عموماً از خبرابی کار دولت سخن میگویند و در حقیقت سید جمال الدین زبان مخالفین دولت شناخته شده است

روحانیان مخالف دولت هم از این تنفر عمومی استفاده نموده باهم اتفاق کرده در اوخر هاه رمضان در مساجد خود پردهزا از روی کار بر داشته هر یک بنوبه خود بالای منبر رفته از ظالم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت شکایت میکنند در این انتا از کرمان خبر میرسد که شاهزاده ظفرالسلطنه حاکم کرمان میرزا رضای کرمانی که از علمای محترم آن بلداست بواسطه مخالفتی که از او بروز کرده چوب زده اخراج بلد نموده است و هم اخبار ظالم و تعدی حکام دیگر از ولایات پی دربی طهران میرسد عسکر

(۱) سید جمال الدین واعظی است که بربان عوام صحبت میدارد مذاکرات منبری او مطلوب خاص و عام شده و اعظم مخصوص مسجد شاه طهران است و اجماع پای منبر او زیاد میشود سید چنانکه در جلد اول ان کتاب درفصل دهم گفته شده شاگرد شیخ محمد واعظ بیزدی و بیزو سیک و سلیقه اوست

## ریشهای انقلاب سیاسی

نام گاریچی که راه شوشه قم بطهران بست اوست در راه قم مست بوده بزن عفیفه ای که مسافت مینموده بیحرمتی میکند پیر مرد محترمی که جزو مسافرین بوده او را نهی میکند عسکر سیدرا آزار نموده ریشش را میبرد این خبر بروحایان قم میرسد اجماع کرده عرایض شکایت آمیز بدولت هینویسند ولی دولتشان گوش پر حرف آنها نمیدهند این وقایع هم مزید بر علت شده روحایان مخالف را جرئت میدهد که علناً با دولت طرف شوند.

در این وقت رؤسای حوزه روحای مخالف چهار نفرند آقا سید عبدالله بهباهی آقا سید احمد طباطبائی میرزا محمد جعفر صدرالعلماء شیخ هر تضی آشتیانی جمعی هم از درجه دوم و سوم روحایان با آنها همراه هیشوند و بنمیتعیشان زیاد میگردد و این جمیعت قوت میگیرد وقتی که آقا سید محمد طباطبائی هم داخل این حوزه میشود.

وارد شدن آقا سید محمد که از جمله رؤسای محترم روحای است و مرد خارجه دیده تاییک درجه آگاه با وضع از روزگار است موجب قوت مخالفین میشود روزی که آقا سید محمد در مسجد خود بالای منبر رفته دادو فریاد میکند در ضمن اشاره مینماید که خرابیها همه بواسطه استبداد دولت است اگر امر دولت در تحت قاعده و قانونی بود البته اینطور نمیشد این سخن در دهان مردم افتاده شاخ و برگها بر او نهاده عنوان میکنند که آقا سید محمد گفته است دولت باید هشروطه باشد یکی دو روز بعد از این مذاکره واعظ آن مسجد بالای منبر میرود و میگوید ایها الناس میان شما معروف است که آقا گفته اند دولت باید هشروطه باشد خیر آقا چنین حرفی نزدی نداشت بلکه گفته اند دولت باید مشروعه باشد

از طرف دیگر در این ایام واقعه بانک روس اتفاق ہیافت و شرح آن این است که اداره بانک استقراری روسی بخیال افتاده در مرکز بازار طهران عمارت ملکی داشته باشد قبرستانی کهنه در وسط بازار امیر که از بازار های معروف طهران است میباشد آن قبرستان را در زمان حیات حاجی میرزا حسن آشتیانی شخص دلایی بعنوان مجھول المالک از میرزا ای آشتیانی خریداری نموده بیانک روس میفروشد بانک روس هم

## فصل اول

اراضی دیگر بر آن ضمیمه نموده میگذارد که در موقع خود بنا نماید بعد از فوت حاج میرزا حسن نوشتۀ خرید زمین قبرستان را برای اینکه مجتبهد زنده‌ای هم امضا کرده باشد با دادن هفتصد تومان وجه نقد میدهند حاج شیخ فضل الله توری امضاء نماید در ایام و بائی سنه (۱۳۲۲) هزار و سیصد ویست دوهجری با اینکه از جانب حکومت غدغن بود جنازه در شهر دفن نکنند همسایگان آن قبرستان شبانه چند جنازه در آن زمین دفن میکنند و کسی آگاه نمیشود در این ایام که اداره بانک روس در آن فضا بنای میکند اتفاقاً در موقع کندن یک بی جنازه هاییکه هنوز متلاشی نشده پیدا میشود و آنها را بطور بی اعتمای در چاهی میریزند این خبر بحوزه مخالف دولت میرسد و میبینند که از این راه میشود ضربتی حاج شیخ فضل الله زد که پول گرفته قبله فروش قبرستان را امضا کرده است از این روحاج شیخ محمد واعظ طهرانی را که شخصاً با حاج شیخ فضل الله طرفیت دارد و در این موقع جزو حوزه مخالفین دولت است و ایداره سرمنبر در ضمن موقعه از حاج شیخ فضل الله بدگوئی کرده مردم را برضد او تهییج نماید و اعظ هزبورهم قصه قبرهای نیش شده را بهانه این مذاکره قرار داده یک روز با آخر ماه رمضان مانده بعنوان مشاهده کردن جنازه های تازه از قبور در آمده مردم را وادار میکند بروند عمارتی ساخته شده در آن فضا را خراب نمایند، مستمعین از پای هنبر و اعظ برخاسته مردم بازاری هم بواسطه اتصال محل بازار اجماع نموده چند هزار نفر میریزند بفاسله یک ساعت تمام آن بناها را خراب کرده با زمین برابر نمینمایند و هر چه مصالح و آلات در آنها است به یغما میبرند با فحاشی بسیار که نسبت به حاج شیخ فضل الله و نسبت بدولت نمینمایند بانک روس بدولت عارض شده خساراییکه برآوراد شده میگیرد و ساکت میشود اولیای دولت میخواهند حاج شیخ محمد و یکی دو نفر از ملازمزادگان و حواسی آقایان را در این مقدمه متعرض شوند که حفظ صورتی کرده باشند چند روزی هم بتوسط علاوه دوله که حاکم طهران است جواب و سؤال میشود ولیکن احتیاط میکنند و اقدامی نمینمایند روز عید قربان آقا سید عبدالله بعد از نماز عید در حالتیکه کفن پیگردن کرده بالای هنبر رفته از عین الدوله

## رویه‌های انقلاب سیاسی

بد گوئی هینما ید دولتیان می‌شنوند و باز اعتنا نمی‌کنند تنها اقدامی که برای رفع این غائله مینمایند این است که عضدالملک قاجار را که محترمترین رجال دولت است و با آقایان روحانی هم الفتی دارد واسطه قرار میدهد که با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و سایر آقایان مذاکرات اصلاح آمیز بنماید آقا سید عبدالله عضدالملک را وکالت میدهد که هر طور صلاح میداند کار اصلاح را تمام کند روی این اساس که دولت در اجرای مقاصد خصوصی سید و رفقایش مساعد باشد و برای حفظ صورت معزول بودن هسیو نوز را اعلام کند عضدالملک آقا سید عبدالله را باین ترتیب راسی می‌کند چون برای این خلق بصلح و جنگ کسی کار ندارم این تجافی آقا سید محمد از اصلاح است برای عین الدوّله ساخته‌های عضدالملک را خراب می‌کند و زحمات او بی ترتیب همی‌می‌شود اینجاست که تفاوت نظر دو سید محترم بهبهانی و طباطبائی نیکو هویدا می‌شود بهبهانی عزل عین الدوّله و آوردن میرزا علی اصغر خان اتابک و پیشرفت کار ریاست خود و غلبه نمودن بر رقیب روحانی خویش حاج شیخ فضل الله سوری را می‌خواهد و طباطبائی در ضمن هر چه بخواهد عقیده آزادیخواهی خود را هم آشکار می‌سازد.

## فصل دوم

### واقعه قندوقته مسجد شاه طهران

در خلال این احوال بواسطه انقلابات روسیه مسئله گرانی قند روی میدهد که بدو برابر قیمت معمولی میرسد چند نفر از دلالهای بازار با هم شریک شده قراردادی با بانک روس می‌بندند و این قراردادهم در گرانی قند مدخلیت می‌یابد اولیای دولت فکر می‌کنند که چون مردم عموماً بازاری قند علاقه دارند بعنوان جلوگیری از قرارداد هزبور و سیاست نمودن بعترکیین آب چشمی از حوزه آقایان مخالف و تجاریکه با آنها همراهند بگیرند و پای بعضی از تجارت را هم که در موقع مسافت شاه بفرنگ در حضرت عبدالعظیم تھصن یافته بودند بیان آورده آنها هم باین بهانه‌تیه بشوندو مقرر می‌شود این کار بدست علاوه‌الدوله اجر ابکر ددعلاعه‌الدوله که روحانی برای اینگونه کارها حاضر است روز سه‌شنبه پانزدهم شهر شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۶) می‌فرستد جمعی از تجارت را که داد و ستد قنددارند و جمعی از دلالهای سقط‌فروشان را با بعضی از تجارت که هیچ رابطه با کار قند ندارند احضار کرده بمحض ورود آنها بدار الحکومه وجواب و سوال مختص‌تری هر دو نفرشان را بفلک بسته بقدیریکه انصاف او حکم می‌کرده چوب میزند در صورتیکه میان آنها سیده‌حترم و اشخاص آبرومند متعدد هستند پسر جوان سیدی هفتاد ساله که پدرش زیر چوب غش کرده نزد حاکم استغاثه می‌کند علاوه‌الدوله حکم می‌کند پدر را باز کنند و پسر را بچوب بینندند و پاهای جوان را ب مجرم شفاعت از پدر می‌جروح می‌سازند بالجمله حاکم بعد از سیاست شدید و تشیی خادم‌پژوهین را که اغلب در حال ضعف هستند در محضر خود آورده تکلیف ناهار خسوردن آنها می‌کند و چون حاضر نمی‌شوند و یا نمی‌توانند حاضر شوند باشتم و ضرب آنها را بصرف ناهار مجبور می‌سازد خلاصه جماعت مضر و بین طرف عصر مرخص می‌شوند غوغاد را بازار

افتاده بستگان آنها و تجار دیگر بشورش آمده دستهای غبیی بلوا طلب هم جنبش کرده زینه اقلاب حاضر میگردد آقایان مخالف دولت هم باش بلوا دامن میزند خیر خواهان عین الدوله باو میگویند مکذار شب بر سر اینکار بگذرد و بهر صورت هست اهشب آتش فتنه را خاموش کن مضر و بین و لا اقل اشخاص بی تقدیر استهالت کن اعتنا نمیکند تا صحیح روز چهارشنبه شانزدهم شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۶۲) که خیلات شبانه بلوا طلبان را بموقع اجرا میسرد مضر و بین در مسجد شاه جمع شده بامام جمعه متظلم میگردد ندامام جمعه دفع الوقت میکند ولی حوزه آقایان مخالف باین دست آویز قیام کرده یکدسته به پیشوائی آقا سید عبدالله بهمانی در مدرسه خان هروی جمع میشوند و دسته دیگر بواسطه نبودن نقشه در کار آنها به پیشوائی صدر العلاماء بمسجد شاه میروند در صورتیکه صلاح آنها نبوده است آنجارفته باشند بواسطه اتساب این مسجد بامام جمعه که رفیق دولتی است ولی هلتقت این نکته نشده هیفرستند خواه و ناخواه آقا سید عبدالله را هم از مدرسه هروی بمسجد شاه میآورند بازارها بسته میشود و مسجد شاه مرکز بلوا و اجتماع مردم میگردد و جمعیت میروند آقاسیده محمد طباطبائی راه بمسجد شاه میآورند امام جمعه هم خود را داخل کرده در مجمع آقایان می نشیند در صورتیکه باطنبا آنها مخالف است آقایان زبان اعتراض بدولت میکشایند و صدای خلق رفته بلند میشود و از طرف دولت پیغام میآورند که خواسته ایم قند را ارزان کنیم این داد و فریاد برای چیست کسی گوش نمیدهد چونکه مقصد حقیقی دولت آشکار شده است خلاصه چند مرتبه از طرف دولت آمد و رفت میشود که بنصیحت اجماع را بر همزند صورت نمیگیرد عاقبت تدبیری میکنند و آن این است که امام جمعه این جمع را معطل کند تا شب در رسید اول شب چراغهای مسجد را روشن ننمایند و بیک بهانه امام جمعه خود را از جمع خارج کند در آنحال نوکرهای علاء الدوله بصورت آدمهای امام جمعه که با چوب و قداره در خانه امام جمعه حاضرند بمسجد مربخته مردم و آقایان را زده از مسجد خارج نمایند امام جمعه هست از علاء الدوله فریب خورده برای اجرای اپن تدبیر حاضر میشود امام جمعه ملاحظه

## فصل دوم

نمیکند که مسجد شاه علاوه بر اینکه بست است در واقع خانه او است و آباعاجداد او این مسجد را محترم نگاه میداشته پناهگاه شرافت و سعادت خود قرار میداده اند نباید مردم را از آنجا با ضرب چوب و قداره بیرون کرد بهر صورتی تجربگی و حب جاه و مغفول شدن بنویدهای اولیای دولت امام جمعه را از دائرة وظیفه شناسی بیرون میبرد خصوصاً که مدتی است در صدد گرفتن مدرسه خان هروی است از دست اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی دولتیانهم این نوید را با داده اند خلاصه امام جمعه که در باطن با دولتیان هم خیال است در ظاهر با آقایان گرم گرفته حتی آنها وقت عصر از هسجد به خانه خود که جنب هسجد است برده چای داده همراه باشی کرده انتظار وقت و فرصت را میکشد در موقعیکه آقایان یعنی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد در خانه امام جمعه چای میخوردند آقا سید محمد بد خیالی امام جمعه را حس کرده بر قلای خود که در هسجد هستند پیغام میدهد من از اوضاع این خانه پاره مطالب استنباط میکنم و گهان ندارم این شخص باما همراه باشد بهتر این است من از این طرف بمنزل خود بروم و دیگر بمسجد نیام جوانان بی تجربه باین پیغام وقی نهاده اصرار مینمایند که حتماً باید حاضر شوید آقا سید محمد هم امیتواند مخالفت کند ناچار حاضر میگردد ساعتی بروز باقیمانده امام جمعه بمسجد آمد در مشورت آقایان حاضر و اظهار کمال مساعدت را با آنها مینماید و طوری خیالات باطنی خود را مستور میدارد که مخالفتش احسان نمیشود جمعیت بسیار از آقایان تجار و کسبه و طلاب در شبستانی نشته اند و جمعی در صحن هسجد گردش میکنند نزدیک غروب آفتاب آقایان رؤساه و غیره از شبستان بیرون آمده در هیچ عنوان مینمایند و یک نفر از وعاظ بمنبر رفته هو عظه میکند و میگوید بهتر این است مردم امشب به خانه های خود بروم و فردا دوباره جمع شوند تا کار آنها اصلاح شود و هم اظهار میکند که صد گرانی و ارزانی قندیست بلکه مقصود عده کندن ریشه ظلم و صتم و استدعای حکومت عادلانه است بعد از این سید جمال الدین واعظ دائمی مسجد شاه بالای نبر فتحه قبل امام جمعه آهسته باو میگوید شاه را دعا کن از صدر اعظم حرفي هزن و نسبت بعلاء الدواه هر چه میخواهی بگو-

سید جمال الدین میگوید اطاعت دارم در اینحال صحنه مسجد شاه پر است از جمعیت و همه ساکن میشوند که صدای سید را بشنوند سید بعد از حمد و ثنای الهی این آیه را از قرآن میخواهند امن یهدی الى الحق الحق ان بتبع امن لا یهدی الا ان یهدی در معنی این آیه قدری صحبت داشته تعریفی از شاه میکند و بعد شروع مینماید بشمردن کارهای بد علایالدوله حکمران و بد گوئی بسیار از او میکند و در ضمن غم خواری برای اسلام و اهل اسلام و شکوه بیحد از ظلم و ستم اهل جسور میگوید حکومت شرع و عرف هر دو باید تابع قانون اسلام باشد هر کس در هر لباس از این حوزه مقدس که مجمع علمای اعلام است خارج باشد و بر ضد این حوزه قدم بردارد از رقبه اسلام خارج است ما تابع کسی هستیم که او تابع اسلام باشد اگر پادشاه هم تابع اسلام نباشد ما تابع او نخواهیم بود سخن سید باین مقام که هیرسد بهانه بدمست امام جمیع میآید از پای منبر صدا میزند سید فضولی ممکن سید جواب میدهد آخر شما درس خوانده اید سواد دارید من قضیه شرطیه گفتم از قبیل لئن اشرکت لیهیطن عملک که خداوند به پیغمبر ش میفرماید امام جمیع باید جواب مقرن بصواب سید اعتنا نکرده فحاشی شدید نسبت باو میکند و برخاسته روانه میشود آنچه آقایان میخواهند او را آرام نمایند نمیشود هر چه التناس میکنند که آقا القای کامه خلاف ممکن و بجای خود بنشین اعتنا نمینماید و چون روانه میشود امر میکند واعظ از منبر فرود آید ولی آقایان واعظ را از فرود آمدن نهی نموده میگویند سخن خود را تمام کن امام جمیع چند قدم رفتہ بر میگردد نگاه میکنندی یعنی سید هنوز بالای منبر است فریاد میزند سید بای را از منبر بکشید با قداره بدهانش بزنید با طبانچه اورابکشید سید ناجار از منبر فرود آمده مجلس بهم میخوازد مسجد تاریک است تمام خلق در حال تحریر ند چه بود چه شد واعظ بیچاره چه حرف بیحساب زد امام جمیع مقدس این چه رفتاری بود با او کرد و هیچکس از حقیقت امر خبردار نیست امام جمیع هیرسد بقداره بندان علایالدوله و جو بدارها که منتظر امر او هستند آنها امر میکند بمسجد ریخته هر دم را بزنند از آنچا بیرون نمایند آنها هم میزند و بهر کس هیرسند میزند جمعی

## فصل دوم

میشوند سرو دسته ایشکند از سر باههای مسجد چند نفر فریاد میکنند لذاندارم  
با تفکر میرسد و یکی دو تیره ای هم خالی مینمایند که مردم را بترسانند مردم طوری  
مضطرب میشوند که نمیدانند از کدام در فرار کنند علمای روحانی هم هر یک از راهی  
بمنزلهای خود روانه میشوند سید جمال الدین را هم انبوه خلق احاطه کرده او را باخانه  
آقا سید محمد طباطبائی میرسانند مسجد خالی میشود امام جمعه بخيال خود فتح کرده  
به علاوه دوله اطلاع میدهد و او بانابک و شاه میرساند مردم و آقایان و علماء درجه دوم  
بعد از واقعه مسجد شاه بعضی بخانهای خود میروند و بعضی در خانه آقاسیه محمد  
و آقا سید عبدالله جمع میشوند و بالآخره دو ساعت از شب رفته همه در مدرسه  
خان مروی تجمع مینمایند یکی دو ساعت آنجا مشورت نموده قرار میگذارند پیش  
از طلوع آفتاب روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۲۲ اجماعاً بر وند حضرت عبدالعظیم آنجا  
بمانند که هم در شهر فته نشد و هم مقاصد خود را در محل امن انجام بدنهند سید  
جمال الدین هم احتیاط میکند در خانه طباطبائی بماند و معلوم باشد کجا است لهذا  
شب بعد در آخر شب بالباس مبدل از آنجا خارج شده در هنzel نگارنده مخفی میگردد  
تا وقتیکه حوزه آقایان در حضرت عبدالعظیم گرم میشود و سید هم خود را با آن حوزه  
میرساند. صحیح فردا آقایان دسته دسته روانه حضرت عبدالعظیم میشوند خبر با امام جمعه  
میرسد برای جلوگیری از اجتماع مردم در زاویه مقدسه از حکومت استمداد مینماید  
و جمعی از مأمورین حکومتی و از نوکرهای امام جمعه بدم دروازه فرستاده میشوند  
که از مردم جلوگیری نمایند مأمورین شرع و عرف هم مشغول انجام خدمت شده متعرض  
مردم میگردند از جمله آقا سید جمال الدین افجه که پیر مرد عالم محترمی است از کالسکه  
پیرون آورده باو بی احتراز میکنند و این جلوگیری از مردم بیشتر تهییج فته مینماید  
به عین دوله خبر میدهنند که اوضاع دم دروازه حضرت عبدالعظیم بتدبیر حکومت مشترک  
علاوه دوله و امام جمعه عاقبت وخیم خواهد داشت عین دوله هیفرستد نزد امام جمعه  
و او را از این اقدام منع مینماید مأمورین از دروازه شهر برداشته میشوند و مردم  
فوج فوج روانه حضرت عبدالعظیم میگردند از طرف دیگر علاوه دوله تمام همش مصروف

## و ائمهٗ قشونهٗ مسجد شاه طهران

است که روز پنجمین بازار طهران باز باشد حتی آنکه از کدخدایان و رؤسای اصناف التزام میگیرد و خود صحیح پنجمین به بازار آمده خواه ناخواه و امیدار دهد کاکین را بازکند روز جمعه هم که معمول است بازار بسته باشد حکومت نیگذارد بسته شود هبادا مردم در حضرت عبدالعظیم اجتماع زیاد بنمایند ولی بازاری که بر ضد خیال مردم بقوهٔ جبریه باز باشد پیدا است حالش چگونه است.

امام جمعه در این قضیه آن اعتماد را که مردم بجیانت او داشته از دست میدهد و عملیات او باحید واعظ در مسجد شاه بیش از هر کار او را در نظر خاص و عام منفور میسازد اما او باین اندازه اهانت که بر خود وارد می‌آورد قناعت نکرده در صدد میشود بر حسب وعده که دولتیان باو داده اند در این موقع ریاست هدوسته خان مروی را برای خود از دولت بگیرد ریاست این مدرسه همه وقت با اعلم علمای طهران بوده است و در زمان ناصرالدینشاه بر خلاف ترتیب بحاج صیرزا زین العابدین امام جمعه داده شده بمناسبت آنکه داماد شاه است و هر کس وی است آن مدرسه را دارد طلاب علوم دینی اطراف او هستند و حوزهٔ ریاستش گرم میشود بعلاوهٔ فواید مادی هم دارد که همه آنرا طالبدند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه در ایام ریاست امین‌المسلمان بواسطهٔ کدورتی که او از امام جمعه حاصل کرده بود و بواسطهٔ خصوصیتی که با حاج میرزا حسن آشتیانی داشت مدرسه را از امام جمعه گرفته بحاج میرزا حسن داده است و بعداز مردن حاج میرزا حسن در دست اولاد او مانده تا این زمان که باز بواسطهٔ همایعتی که امام جمعه کنونی در قضیهٔ مسجد شاه با دولت کرده پیادش آن این ریاست را باو میدهنند امام جمعه در هفدهم شوال در مسجد شاه مجلسی منعقد میسازد حاج شیخ فضل الله نوری را که طرف حقیقی قضیه است یعنی دعوی اعلم‌العلمائی دارد و چنانکه گفتیم امام جمعه را آلت اجرای مقاصد خویش قرار داده با چند نفر دیگر از ملاها که با او همراه هستند با آن مجلس دعوت کرده جمعی از طلاب را هم خبر هنماید و یکی از وعظ را بالای منبر نموده اظهار میکند جمعی از منتسبین بلباس

## فصل دوم

روحانیت بنای فساد را داشتند ها نگذاردیم مردم آسوده باشند و بشغل و کار خود پردازند مجلس ختم میشود و جمعی قلیل از مردم که حاضرند سخنیه واستهزأکنان روانه میشوند فردای آنروز باز در مدرسه خان هروی مجلس فراهم میآورند طلاب مدرسه سپهسالار ناصری را که ریاست آن اخیراً از طرف شاه به حاج سید جواد ظهیر الاسلام برادر امام جمعه و اگذار شده بآن مجلس دعوت میکنند و هر قدر بتوانند از طلاب و پیشمنازها و غیره آنجا جمع کرده یکی از معارف واعظین منبر رفته بتقویت دولت و طرفداران آن برضد متحصین حضرت عبدالعظیم سخن میراند و عنوان این مجلس تصرف نمودن در مدرسه خان هروی است از طرف امام جمعه بر ضد آقایان آشتیانی امام جمعه باین کار هم قناعت نکرده مسجد خازن‌الملک را که شیخ مرتضی آشتیانی امام جماعت آنجاست و ملا محمد آملی یکی از روحانیان مقدس خود را اولی باعثت آن مسجد هیدانسته علی رغم آشتیانی تصرف کرده مدعی مزبور را با مأمورین دولت باعثت آن مسجد منصوب می‌سازد و هم موقوفاتی را که بدست هریک از روحانیان مهاجر بوده است ضبط میکند و مساجد آنها را میان اشخاص مخالف ایشان تقسیم مینماید بدیهی است هر چه از این کارها بیشتر میکند بر ان زجار خاطر خلق از این دسته روحانی نما و دولتیان حامی آنها افزوده میشود اما حال و کار آقایان مهاجر بعد از رفتن به حضرت عبدالعظیم در ظرف دو سه روز جمعی از تبعه و لحقة ایشان آنها پیوسته و کمی از تجار هم آنها همراهی میکنند روز ها در صحن و در مسجد آنجا جمع شده واعظها بمنبر رفته تظلم و طلب یاری از مردم مینمایند خاصه در شب و روز جمعه که موقع ازدحام زوار طهرانی است که فریاد و داد ها بر زیادت است و انتظار میکشند خلق طهران آنها همراهی کامل بنمایند اما مردم طهران از طرفی بواسطه سردی زمستان و از طرف دیگر بواسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خود داری میکنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلنشکشده بطرف مقابله آنها بد میگویند ولی چیزیکه بجان آنها میرسد این است که

## واقعه قندوقتنه مسجد شاه طهران

یداران طهران موقع رامقتضی دانسته در زیر پرده نازکی با آنها همراهی میکنند اوراق و کتابچه ها نوشته میرسانند و تأکید میکنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارید که پشیمانی دارد و وجوده نهدی هم از طرف بعضی اشخاص با آنها میرسد که ایشانرا مجبور میکند با فکار صاحبان آن وجوده همراهی نمایند و رضای خاطر آنها را منظور دارند بعلاوه شاید در شهر حوزه های متعدد از اشخاص منورالفکر منقد میشود و از قول آقایان عرضه ها بشاه هینویسند و منتشر میسازند طوری که بدست آقایانهم رسیده بخواهند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله دریکی از آن عرایضن بشاه هینویسند هم پاره سوالات داریم که جوابهای آنها مقدر است از رو زیکه سلطنت بقا جاریه رسیده تا کنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدر اعظم روی کار آمده است و هر یک که بمسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارایی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چقدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزیکه معزول شده دارای چه اندازه مکنت بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات بر اهمیت متحصین در انتظار مردم میافزاید زیرا که توجه داشتن آنها به صالح مملکت میفهماند خلاصه دوروز بعد از رفقن آقایان بحضور عبد العظیم نگارنده بمنزل امام جمعه میروم بلکه اورانصیحت کنم با اینکه احتمال میدهم بی ثمر بوده باشد قبل از این ملاقات میکنم در اول ملاقات میگویید آقا ملاحظه میکنید با یک مشت ملت ییچاره چه میکنند و کجا را میزند برای ما که بدنشد بلکه بهتر شد ولی آنها بملت خیانت کردند پیش از آنکه نگارنده جواب بددهد شیخ محمد علی طهرانی از آقا زادگان منورالفکر طهران حاضر است میگوید برای شما هم خوب نشد مردم بشما خوب نمیگویند ظهیر الاسلام از من میپرسد آیا اینطور است میگوینم بلی میل نداشم این حرف را در غیر مجلس خلوت بگویم ولی حالا که اظهار شد میگویم مردم بشما بسیار بد میگویند و تصور میکنند شما خانواده چند ساله خود را بیاددادید که خلق را از مسجد شاه که بست دولت و ملت است با ضرب چوب و چماق بیرون کردید ظهیر الاسلام از شنیدن این

## فصل دوم

حرفها پر مفاسد میشود شیخ طهرانی از تصدیق من جری شده میگوید آقاچه خبر دارید مردم برای کشتن برادر شما کمر بسته اند ظهیرالاسلام میگوید موت و حیات بدست خدا است دیگر برای شنیدن این حرف حاضر نمیباشم واز نگارنده میرسد حالا ماچه باید بکنیم میگوییم باعتقد من باید فردا صبح شما و برادرتان بحضرت عبدالعظیم رفته در حوزه آقایان بشنید و بگویید ما از شمامیم و شما از ماهستید هرگز. راضی نمیشویم و هنی بر شما وارد شود و اگر قصه مسجد را دیدید پیش آمد در ظاهر باشما مخالفت کردیم برای این بود که خون مردم بیکناه ریخته نشد ارباب غرض مقاصد شخصیه خود را انجام ندهند حالا که آن خطر گذشته ما در مقاصد ملی باشماش رکت داریم و هر قدر هم که بشما بی اعتمانی نمایند تحمل کنید و در صدد اصلاح کار آنها بر آمده این بیحرمتی را که بدست خود بر خود وارد کردید باز بدست خود جبران نماید میگوید من حاضرم ولی گمان ندارم امام جمعه حاضر بوده باشد و راست گفت چه در ملاقات امام جمعه میبینم بقدی اورا غرور گرفته است که جای تصیحت دادن نمیباشد باید گذارد تا وزکار خود را انجام دهد در عین شب در خانه میرزا اسماعیل خان نترة الملک گیلانی که یکی از اشخاص وطن خواه است جمعی از دولستان و تجدد خواهان جمعند برای استفاده نمودن از موقع و کمک کردن با آقایان صحبت سید جمال الدین واعظ بیان میآید میگویند بیچاره هنفی شده جرئت ندارد از خانه‌ای که هست بیرون باید و معلوم نیست کجا است و ببر صورت آیا صلاحی این است که برود بحضرت عبدالعظیم با آقایان ملحق شود یا همینطور هنفی باشد تا عاقبت امر دیده شود نگارنده با آنها مژده می‌دهد که سید را میدانم کجاست و در ظرف اهشب و فردا می‌رود بحضرت عبدالعظیم همه مشعوف میگردند و قرار نمیشود از جانب آن جمع مساعدتی بخانواده او بشود و آنها را نگاهداری نمایند چون که دارایی درستی ندارند و هم از کیفیت استفاده نمودن از موقع برای انجام یک کار اساسی مذاکره میشود و برای هر یک تکلیفی معین میگردد دیگر یک مجلس خصوصی داریم که از اعضای آن حاجی میرزا نصرالله واعظ اصفهانی ملک المتكلمين است که شخص وطن

دوست با غیرتی است و سالها است در بلاد ایران در ترویج معارف و خدمت بملت و غمخواری وطن داد مردانگی داده و هیرزا محمد علی خان نصرة السلطان است پسر مرحوم هیرزا حسینخان مصباح السلطنه که هم پدرش هر ز غیور و طنزبرست ملت خواه بوده و هم خودش دارای این صفات و با فضل و کمال است و برادرم حاجی هیرزا علیمحمد است که شخص معتقد وطن دوست میباشد مقصود ما این است بلکه بتوان بزبان این جمع و بتوسط آنها کاری که موجب آسایش خلق باشد فراهم آورده حرف حقی کفته شود که ریشه استبداد کنده نور عدل اگر چه ظلم بالسویه باشد قابش نماید اتفاقاً میان نگارنده و اغلب رؤسای حوزه آقایان بواسطه کار معارف جدید و مخالفت سلیقه و یا بواسطه حسادت بعضی از آنها کدورت حاصل است از این جهت سه نفر سابق الذکر هر یک بنوبه خود میروند صحبت میدارند آقایان را تشویق و راهنمایی مینمایند و بر میگردند در مجتمع خصوصی مذاکره مینماییم و بمحاجعه دیگر اطلاع میدهیم و نگارنده از رفتن به حضرت عبدالعظیم خود داری مینماید تا کم کم آقایان بفهمند در کارهای عمومی خصوصیت یا خصوتهاي شخصی را نباید دخالت داد و بعلاوه موقع مناسبی برای ورود نگارنده در جریان کار بدست آید یک روز سید عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمchein العلماء که از بستانگان من است و با خانواده آقایی محمد طباطبائی هم الفت دارد میرود به حضرت عبدالعظیم و با بعضی از آقایان صحبت داشته میگوید یکی از اشخاصی که میتواند کاری بکند و حاضر است اگر شما مطلب صحیح ترویج بحسابی داشته باشید که بحال ملت مفید باشد بپرسیله هست بشاه پرساند اگر چه او نامرا نمیرد ولی آنها ملتقت میشوند و میگویند اگر بتواند سفیر کیر شumanی را دوستانه حاضر کند که او من غیر رسم در صدد اصلاح اینکار بر آید میتوان اطمینان حاصل نمود نگارنده برای مذاکره نمودن با سفیر کیر حاضر میگردد چون خصوصیت و الفت با یکدیگر داریم سفیر کیر شمس الدین ییک از مردمان آگاه خبر خواه است سالها است مأمور سیاسی دولت شumanی است در ایران و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی بدولت و مات ایران از دستش بر آمده دوستانه اقدام کرده

عرض خود را می‌رساند اما باین تکه درستار آسمیت اجدهان در ازدست  
بسته بعدها کرام ذخرا صورت داده و نسبت فردی با جهانه سلطان  
ترسیده است اما کسر سید عبادا به سعادتگاه اینها به لغایه درام در عادت  
بعد از عصر امروز با جهانیت دربر داشتن مجاورین کرام بمقام شاه  
عبدالله علیم مذکور از نوادران از ائمه و قویان رفاقت در نتیجه اثمار کمال  
همراهی و معاشرت من هر ده غنوده خوشحال شدم از تأمینات و اقامه  
مستبان است که بار ترتیب فرمایی ای بستان کرام با کمال تقدیر و احترام  
بیشتر هر چیز لازم است درین اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول  
و مستحب است که ازان طرف پشم معاذه جانشی معاونان از ائمه و از افراد  
داشته امر بجهنم که سید الاحلام است مستحب کردیده ملکی اخلاق  
بیشتر چون درستار ان راست فضائلیت عالیاً از سعادت  
و صلاح زات ایین می‌دانم از تکیهت مسخره می‌کنم تا صریح  
کارفته این است مجر بغير ما يد زاده عیت می‌زند ایام اقبال متهم شد

سبعه ذر نعمت کشمکش  
کشانی

گراور نامه شمس الدین بیک خط خود او

## واقعه قند وفته مسجد شاه طهران

انجام داده است از سفیر هزبور میپرسم شما برای اصلاح کار آقایان اقدامی مینمایید یا خیر میگوید آقا سید عبدالله شرحبی بمن نوشته و یکی از کتاب خود را نزد من فرستاده است ولی چون اقدام در این کار خارج از وظیفه مأموریتم میباشد اقدام نکردم میگوییم چون آن جماعت اگر شما واسطه باشید اطمینان حاصل کرده اقدام باصلاح مینمایند شاید دولتیانهم مضایقه نداشته باشند شما واسطه اصلاح ذات البین بگردید از وزارت خارجه استیدان نماید اگر اذن دادند نهیم با آن طرف صحبت داشته آنها را راضی میکنم که اقدام باصلاح بنمایند و تمام قصد من اینست که بتوسط سفیر کیر غمانی چند کلمه که برای آسایش عموم مفید باشد بشاه گفته شود سفیر کیر این ترتیب را قبول نموده قرار میشود برود اذن بگیرد و اطلاع بدهد سفیر کیر همان روز وزیر خارجه را ملاقات کرده رخصت حاصل مینماید و خطی بمضمون ذیل بنگارنده مینویسد:

«از آنجاییکه دوستدار همیشه اخلاق و ارادت نسبت بعلمای کرام و خاصه يك دوستی و مناسبت قدیمه با جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبدالله سلمه اللہ تعالی دارم در ملاقات بعد العصر امروز با جناب وزیر درحق مجاورین گرام بمقام شاه عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال همراهی و مساعدت مشاهده نموده خوشحال شدم از تأمینات واقعه مستبان است که برای تشریف فرمائی آقایان گرام بشهر هرچه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول و مستحسن است که از آن طرفهم معامله محاییه مساعدت کارانه ارزانی داشته امر بحکمی که سیدالاحکام است منتهی گردیده مسکی الختام بشود چون دوستدار ذات فضایل سمات عالی را از سمعة اصلاح ذات البین میدانم از کیفیت مستحضر میکنم تا هر چه لازمه آنست مجری بفرمانی زیاده زحمت نمیدهم فی سبب غره ذیقده ۱۳۲۳ شمس الدین این خط که میرسد هشغوف میشوم که راهی برای وارد شدن در اینکار بدست آمده باشد که بتوانم برای سعادت آتیه مملکت قدمی بردارم.

## فصل سوم

### اقدام و خطر

خط سفیر کسیر را بتوسط برادرم بحضرت عبدالعظیم هیفرستم برؤسای حوزه و مخصوصاً آقایان بپهانی و طباطبائی نشان داده مذاکرات بسیار بینان میآیدو آقایان اطمینان حاصل میکنند که نگارنده صمیمانه برای آنها کار میکند و از گذشته ها صرف نظر نموده است برادر من صورت مطالب آقایان را مسوده کرده برای من میآورد هیبینم چند مطلب نوشته اند: اول عزل علاوه‌الدوله از حکومت طهران - دوم عزل نوز از زیاست گمرکات و غیره - سوم امنیت دادن به مراهان ایشان بعد از آمدن شهر - چهارم بر گردانیدن مدرسه خان روی باولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی - پنجم سیاست نمودن از عسکر نام گاریچی را هم بواسطه شرارتی که در راه کرده - ششم تجلیل نمودن از میرزا محمد رضا یکی از علمای کرمان که از طرف حکومت کرمان باو بی احترامی شده است - هفتم برداشتن قیمت تمبر دولتی از مستمریات روحانیان چونکه معمول شده است قبض مستمر یهارا تمیر کرده و مختصراً بعنوان پول تمبر از آنها بصرفة دولت کسر مینمایند دیدن مطالب آقایان نگارنده را بحیرت فرمیده یکی بواسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متوجه میمانم که من بسفیر کسیر گفته ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه میشود این مطالب را باو گفت و از او مساعدت خواست که بشاه بر ساند اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را بسفیر اطلاع بدهم میروم بر او وارد میشوم بعد از تعارف معمولی سفیر میپرسد جواب رسید میگویم بلی و هیخواهم ورقه را باو بدهم وزیر مختار ایطالیا وارد میشود سفیر احتراماً از من اجازه میخواهد که او را پذیرفته روانه کند و بعد با هم

## اقدام و خطر

صحبت بداریم در اینحال بخاطر نگارنده هیرسد چه بهتر که این ورقه را عوض نموده یک مطلب نوعی هم در آن بگنجانم از طرفی اندیشه میکنم مبادا آقایان پس از اطلاع انکار کنند و برای من خطرناک باشد باز توکل برخدا کرده کاغذی از روی هیز سفیر برداشته یک یک مطالب را روی آن کاغذ بهمان صورت که هست مسووده هینما یم مگر مطلب هفتم را که تغییر داده بصورت ذیل مینویسم قراردادی در اصلاح کلیه امور با رعایت حقوق علما و پیش خود خیال میکنم این جمله محمل است و لابد توضیح خواهند خواست آنوقت در موقع توضیح هرچه باید گفته شود خواهد شد ورقه بسفیر داده میشود که صحبت بدارد ونتیجه را اطلاع بدهد فردای آنروز سفیر کمیر هرا میطلبد و میگوید جواب این است علاوه‌الدوله را معزول میکنند در برابر عزل نوزمتدی است آقایان در این موضوع حرف میزنند و دولت تکلیف ندارد قبول کند امنیت با آقایان داده میشود و در ورود آنها بشهر تجلیل کرده میشوند برگردانیدن مدرسه مروی با آقایان آشتیانی را گفته صورت نمیگیرد ولی من گفتم چون در عنوان مکافات از آنها گرفته شده حالا وقت مرحمت است باید رد شود قبول کردن عسکر گاریچی تنیه میشود از عالم کرمانی تجلیل بعمل میآید اما هفتم اگر مراد قرارداد در اصلاح کار علماء است که میشود و اگر هراد اصلاح کار عموم است یعنی دولت و ملت این کلمه بزرگ است و توضیح لازم دارد جواب چه خواهد بود نگارنده میگوید مذاکره میکنم و جواب میدهم در صورتیکه نگران هستم با آقایان چه بگویم و آنها چه جواب بدھند بالآخره صورت جواب و سوال را نوشته بتوسط برادرم بحضور عبدالعظیم میفرستم و میگویم چون سفیر کمیر بعنوان مصالح عمومی در اینکار خالت کرده صلاح ندیدم عین آن صورت را بدhem چونکه مطالب آن اغلب شخصی بود لهذا در ماده هفتم تغییری داده شدشما هم اگر توضیحی ندهید که عام المنفعه باشد مناسب نخواهد بود و موجب پشیمانی است وهم در مجلس مشورت صورت توضیحی که باید بدھند بخط ملک المتكلصین بصورت ذیل نوشته میشود :

مراد از قرارداد در اصلاح کلیه امور تأسیس دیوان عدالتی است بر طبق شرع مقدس

### فصل سوم

اسلام از روی کتاب و تشکیل یک مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام بلاد ایران که فرق فیماین و ضمیع و شریف گذارده نشود و هر ذیحق بحق خود برسد آن صورت را هم برادرم بحضرت عبدالعظیم میبرد بلکه آقایان را راضی کند بهمان صورت توضیح بدنهند برادرم میرود صحبت میداردو کامیاب هراجمث مینماید چه بخط آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله در زیرهایک از مواد شرحی نوشته شده و در ذیل ماده هفتم تقریباً همان صورت که یاد داشت شده نوشته میشود و با مروتاً کید آقا سید عبدالله مسئله الفای تمبر از اوراق مستمری آقایان روحانیان بر ماده هفتم افزوده میگردد و به حال نگارنده رانگرانی از تصرفی که نموده است رفع کشته آسوده خاطر میشوم غافل از اینکه بواسطه تدبیری که دولت عین الدوّله میکنند حقیقت امر آشکار میشود و میفهمند مطلب هفتم آقایان که بصرافت طبع نوشته بودند غیر از آنچیز بوده که بنویسند سفیر عثمانی بدولت رسیده و از لحاظ همایونی گذشته است و هم از سفیر کمیر تحقیق کرده میفهمند کی نزد او آمدوشددارد چنانکه سفیر هزبور از نگارنده در این موضوع عندرخواهی کرد که نمیتوانسته است پنهان نماید خلاصه فردای آنروز میروم سفیر را ملاقات نموده جوابها را برای او میخوانم همینکه بتوضیح مطلب هفتم میرسد تجنب کرده میگوید گمان نمیکردم در این جماعت کسی باشد که این سخنانرا بگوید مطلب همین است و هر چه هست در کتاب و قانون است پیغمبر فرموده خافو الکتاب ولا تخفونی محال است ملتی زندگانی با شرف نماید مگر آنکه عهدی داشته باشد چنانکه خدا با بندگانش عهد میبیند قدرت کامله خود را محدود میسازد عقل کل محمد مصطفی (ص) با امت خود عهد میبیند و از آنها عهد میگیرد پس چگونه میشود مایین دولت و ملتی عهد نباشد که هچیک از حدود آن تجاوز نکنند بالجمله بعد از صحبت زیاد قرار براین میشود که سفیر کمیر آن صورت توضیح شده را جوف خط خود بگذارد و بوزارت خارجه بفرستد که بر حسب مرسم وزیر خارجه آن خط را در حضور شاه بخواند و جواب بگیرد سفیر کمیر این اقدام را میکند و کاغذ را میفرستد و دوروز جواب نماید ولی از حضرت عبدالعظیم خبر میرسد که از طرف عین الدوّله کسی آمده یکی از

## اقدام و خطر

آقایان درجه دوم از متخصصین را ( آقاسید احمد طباطبائی ) به باغ دوشان تپه نزد اتابک میربد آقای ییخبر هم مسوده از مطالب آقایان را که همراه داشته بطبق صورت سابق به اتابک میدهدنگارنده بی اطلاع از تدبیری که دولت برای کشف حقیقت امر نموده است شرحی بسفیر کبیر مینویسد اگر جوابی رسیده باشد هر قوم دارید تا برای آقایان فرستاده شود سفیر کبیر در جواب من مینویسد مطالب بمقام باعالی رسیده است و جواب داده اند که آقایان متخصصین بطريق جواب آنها را داده ایم و بعد مینویسد که متخصص بطريق شما نیست و ما بهمان طریق جواب آنها را داده ایم در اینجا وظیفه ما علی الرسول الالبلغ باشها رسید .

از جواب سفیر معلوم میشود که اورا جواب داده در صدد تدبیر دیگر برآمده اند بهر حال نگارنده کاغذ سفیر را برداشته بحضور عبدالعظیم میررم آقاسید عبدالله را ملاقات مینمایم پیش از آنکه از من اظهاری بشود میگوید سفیر را که جواب داده اند میپرسم از کجا خبر دارید میگوید از وزارت خارجه اطلاع حاصل نمودم کاغذ سفیر را میخواند و صحبت بسیار میشود عاقبت تقاضا میکند یک بار دیگر سفیر را ملاقات کنم و حقیقت حال را از زبان خودش بشنوم در این روز ها آقایان صبح و عصر در صحن مقدس مجلس منعقد مینمایند چون امروز روز جمعه است بعلاوه از متخصصین دستجات مخصوص هم از طهران برای شنیدن مذاکرات آقایان جمع شده اند در هر مجلس چند هزار نفر حاضر میشوند و اعظماً نیز رفته از دولتیان شکایت و تظلم بسیار مینمایند طرف عصر بعد از ختم مجلس آقاسید عبدالله در رواق و حرم محترم گریه و زاری واستغاثه غریبی میکند که مردم را متنقلب میسازد این خبر ها بی در پی بشاه و صدراعظم و رجال دولت میرسد احتمال میدهدن اگر یک جمیع دیگر آنها در حضرت عبدالعظیم بمانند شاید مفسد بزرگ شود و توانند جلوگیری نمایند از این جهت شاه باتابک اعظم حکم میکند که باید آقایان را دلچوی کرده شهر برگردانی اگر چه شاه بواسطه رفتاری که آقایان با امیرها در جنگ فرستاده او نموده بودند و ذیلاً شرح داده میشود از آقایان بسیار مکسر است اما در این مقام چاره ندارد مگر از آنها دلچوی کرده قضیه تحسن

### فصل سوم

را پایان بخشد . واما شرح رفتن امیر بهادر و زیر دربار بحضور عبدالعظیم چون یک هفته از توقف آقایان در زاویه مقدسه میگذرد از طرف دولت امیر بها در مأمور میشود بروд آقایان را تهدید نماید و ببر وسیله هست جمعیت را متفرق کرده آقایان را بشهر پیاره امیر بهادر جمعی از سوارهای کشیکخانه را برداشته بحضور عبدالعظیم میرود و جمعی از همراهان خود را هم برخلاف معمول با سنگ وارد صحن میکند آنها اطراف صحن میایستند و او خود میرود در مقبره امینه اقدس که جنب کفش کن ایوان جنوبی واقع است با آقایان مجلس کرده بمذکوره میبردازد درین صحبت امیر بهادر تند روی کرده خشنونت میکند سید جمال الدین افجه که از همه آقایان بیتر است برآشته نسبت بدولت و اتابک و وزیر درباره تاکی نموده نام شاهراهم بخفتمیبردو زیر دربار هتوحش شده دست و پای خود را گم میکند اگر چه تفکچیان او در اطراف صحن تفکها را سر دست گرفته و انمود میکنند که منتظر رسیدن فرمان شلیک نمودن بطرف آقایان هستند ولی از طرف دیگر زنهای حضرت عبدالعظیم با سنگ بالای یامهای صحن رفته انتظار دارند اگر بخواهند شلیک کنند چون بی احترامی بمرقد مقدس شده است تفکچیان را سنگ باران نمایند امیر بهادر میسیند چاره ندارد مگر غش کند و بگوید چون اسم مبارک شاه را آنطور که باید با احترام ببرند نبردند لهذا من تاب نیاورده در عالم شاه پرستی از خود بیخود شده غش کردم آب یخ میآورند بصورتش میپاشند و او را هالش میدهند تا سردار نامدار ایران را بحال میآورند امیر بها در پس از پیوش آمدن با اصرار میکند که آقا سید محمد و آقا سید عبدالله رادر کالسکه نشانده شهر پیاره اما آنها قبول نمیکنند وزیر دربار با حال پریشان نا امید از انجام مأموریت بشهر مراجعت نمینماید آقایان بعد از این واقعه بتصور اینکه کار سخت شود همه از خانه های متفرقه که هستند خارج شده در خانه های داخل بست منزل میکنند و باحتیاط حرکت مینمایند و بعلاوه هم قسم میشوند که تا آخر نفس ایستادگی نمایند و از هم مخالفت نکنند و در واقع بعد از این واقعه کار تحسن آقایان سخت تر میشود آشکارا با دولت طرفیت نمینمایند .

## آقدام و خطر

برگردیم بحال و کار خود روز جمعه دوازدهم ماه ذی القعده ۱۳۲۳ تر دیگر  
غروب آفتاب است نگارنده از حضرت عبدالعظیم بشیر می‌آیم و می‌بینم در این وقت  
ملاقات سفیر کیر مشکل است همان بهتر که مشیر الدوله وزیر خارجه را ملاقات کنم  
به فهم او در چه خیال است و از اقدامات من راجع بسفیر چه می‌گوید و دولتیان از  
من چه اندازه دلتنگ شده‌اند مطلبی را هم که می‌خواهم از سفیر تحقیق کنم از مشیر الدوله  
تحقیق نمایم خصوصاً که حدس می‌زنم مشیر الدوله با طناً با آقایان همراه باشد و زمینه  
صدرات خود را بعد از عین الدوله دارد حاضر می‌کند و نظر بارتباط او با میرزا علی اصغر خان  
اتابک و غایب بودن وی از مملکت مخالفین عین الدوله و مؤلفین میرزا علی اصغر خان همه  
با صدارت او موافق بوده باشند خلاصه بهر ملاحظه هست می‌روم منزل مشیر الدوله  
یک ساعت از شب گذشته است مشیر الدوله و علاء الدوله ویکی دونفر دیگر نشسته‌اند  
مشیر الدوله بطور خصوصی می‌گوید سفیر کیر چنین و چنان اقدام کرد اینطور جواب  
دادیم و او اظهار مینمود که شما در کار بوده‌اید می‌گوییم بلی صحیح گفته است و بهتر این  
بود دست او را هم بکای کوتاه نمی‌گردید چون خودتان رخت داد بودید او دوستانه  
واسطه اصلاح باشدو فایده‌اش این بود که آنها بپروعده‌ای که بتوسط سفیر کیر میدادید  
مطمئن می‌شدند و کار زود تر انجام می‌گرفت مشیر الدوله علاء الدوله را صدا می‌کند  
که در این مذاکره شرکت داشته باشد چونکه علاء الدوله با وجود اینکه با مشیر الدوله  
منسوب است درسیاست با عین الدوله همراه می‌باشد ویک قسمت از مخالفت آقایان با  
دولت بواسطه دلتنگی از اوست مشیر الدوله هم از او ملاحظه دارد مشیر الدوله  
می‌گوید فلانی از حضرت عبدالعظیم می‌آید و شاهد وقایع امروز بوده است  
خواستم شما هم باشید صحبت بداریم نگارنده شرح اجماع و هیجان مردم و مذاکرات  
آقایان را نقل می‌کند علاء الدوله می‌گوید دولت باید اقدام کند بزند و بیند اخراج  
کند و بقوه قریه این<sup>۹</sup> عائله را وفع نماید می‌گوییم اینطور نیست امروزه اقدام از طرف  
دولت بر ضد این اجماع بشود موجب مزید علت می‌شود هیجان خلق امروز محض

### فصل سوم

حرکت جاعلناه امیر بهادر است که چند روزیش شدیک اقدامیگرآگر بشود کارسختر  
شوندگفت و خونریزی شده عاقبت کار و خیم میگردد علاوه الدوله میگوید عقایدشها  
اینست دولت باید هرچه چهار نفر آخوند میگویند بشنو جواب میدهم خیر بلکه میگویم  
روزگار تغیر کرده است و این ملت ملت سابق نیست و تایک اندازه چشم و گوش مردم  
بازشده امنیت و عدالت میخواهند دولت هم ضعیف است در اینصورت صلاح اینست با  
ملت ملایمت کند و هر قدر از خواهشای مشروع او که قابل قبول باشد پذیرد غایله  
بلایست بر طرف گردد علاوه الدوله میگوید خواهش آنها یکی عزل من است من خود  
استغفا میدهم میگویم خیر گمان ندارم عقلای قوم چندان نظری بعزل شما داشته باشند  
میگوید پس مقصد عزل مسیونور است میگویم خیر آنهم بهانه است پس مطلب جیست  
میگوییم مطلب تأسیس عدالت خانه جواب میدهد این حرف را شما میزنید آنها خودشان  
مخل عدل و امنیت هستند ما هر وقت بخواهیم دست باینکار بزیم همین اشخاص مانع  
خواهند بود حالا خودشان عدالت خواه شده اند میگوییم بلی روزگار آنها را مجبور  
کرده است عدل و داد بخواهند میگوید روغ میگویند جوانهای آنها دلشان میخواهند  
پیش پایشان مانند زمان امین السلطان تا محضر اتابک اعظم صاف باشند ساعت بخواهند  
بروند روزی چند توسط بکنند و مبلغی فایده بیروند عدل کدام است حساب و کتاب  
چیست میگوییم تصدیق دارم اکنون که مجبور شده اند این حرف را بزنند چه ضرردارد  
دولت حرف آنها را بگیرد عدالتخانه قانونی تأسیس نمایند و شری رادفع  
نماید مشیر الدوله در تمام این مدت سکوت کرده شخص باینجا که هیرسد حرف نگارند  
را تصدیق کرده میگوید البته اگر بشود خوب است شاه هم برای اینکار حاضر است  
اتابک اعظم هم گمان ندارم مخالف باشد من یعنی اعتقادم این است که باید با قوه قهر به در  
مقام رفع این غایله برآمد یکی از وزرای خارجه سابق ما در موقعی که شاه با بعضی  
از روحاییان اظهاریمیری داشت و میخواست آنها را کوشمال بدهد در موقع توسط نمودن  
از آنها بشاه گفت ما هر کار که صلاحمن نباشد بکیم و فرنگیها از ما بخواهند میگوییم  
علماء مانند اگر دیدند ما میتوانیم علماء را بقوه قهریه ساکت نمائیم هر وقت بخواهیم

## النام و خطه

باهن صلیت دربار خارجه توصل بجواب میدهدند چرا در فلان قضیه توائیتید آنها را ساخت کنید حالا هم همان کار را بکنید علاوه البوله میگوید اگر راست میگوید و جز عدالت چیزی نمیخواهند این مطلب را بتویستند تا برای اتابک اعظم را با خود همراه نهایم و با تفاوت بشاه عرض کرده انجام بدھیم میگویم کمان ندارم از توشن مضایقه نمایند میگوید بروید صحبت بدارید و بحواله فردای آن روز میروم بحضرت عبدالعظیم میبینم امیرخان (۱) سردار سری و حیله الله میرزا برادر زاده عین الدوله را حاکم حضرت عبدالعظیم نموده اند اوهم با جمعی سوار و سرباز ابوباجمعی خودش وارد شده از آقابان دیدن کرده جوانها را بمنزل خویش دعوت ناها نموده است و بدست آنها دارد در افکار آقابان نفوذ حاصل میکند ملتلت میشوم عین الدوله بالانتخاب این مأمور از دخالت نمودن مشیر الدوله و دیگران جلوگیری کرده اختیار را بدست خود گرفته و برای اینکار شخص خویی را انتخاب نموده است چونکه از پکطرف جوانی بی بال و مورد ملاحظه آقابان است و از طرف دیگر با جوانهای آقابان میسازد آنها را تطییع مینماید چنانکه آنروز تا عصر معطل شدم که جوانهای آقابان از املاقات کنم نشد و حاکم جدید آنها را رهان کرده نگذاشت با دیگری ملاقات نمایند خلاصه آقا سید عبدالله را در خلوت دیده به عنوان بوده است تو شتم ختصی بخط پسرش از او میگیر محاصل مطلبش اینکه ماجز عدالتخانه مطلب دیگر نداریم آن شب نمیتوانم مشیر الدوله را ملاقات کنم فردا شب بمنزل او رفته نوشته را میدهم اظهار مسرت میکند و میگوید حالا دیگر امید است بشود قدیمی روی سعادت برداشت در این وقت که چهار ساعت از شب گذشته است مشیر الدوله بفوریت از طرف عین الدوله احضار میشود مشیر الدوله با نگرانی میورد و فردا صبح زود بمنزل از نموده دیشب امیرخان سردار چهار تن از آقازادگان را با خود بشهر آورده بمنزل اتابک اعظم وارد نموده است تا درهاب اصلاح کار و آمدن آقابان بشهر صحبت بدارند و قراری بدھند در اینصورت دیگر رفقن شما امروز بحضرت عبدالعظیم لازم نیست و آن

(۱)-امیرخان سردار جوان است پدر مردی بسولت و سیده با جوانهای آقابان ارتباط و خوب صیحت دارد.

### فصل سوم

چهل و نفر میرزا مصطفی آشتیانی میرزا ابوالقاسم طباطبائی سید علاء الدین بیهانی و آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء هستند.

امیرخان سردار این چند نفر را بخانه اتابک اعظم وارد کرده تا عنوان مطلب را منتسب نمایند و بگویند آقایان پسران و کسان خود را بخانه اتابک فرستادند و ازاو تفاضل اصلاح کار را نمودند دولت هم بصراحت طبع با آنها همراهی کرده مقاصد شان را هر طور خودش خواست پذیرفت نگارنده از شنیدن این خبر متالم میشون زیرا که از یکطرف از روحیات آغازادگان ییغیر نیستم وازطرف دیگر عین الدوله را میشناسم که مرد زیرک کار کن است و راه کار را نیکو بدست آورده آغازادگان را که رام و موافق کرد کار آقایان را ساخته و دیگر نه از از مشیر الدوله ها کاری ساخته است و نه از کسانیکه برای صالح مملکتی و تحصیل قانون میخواستند از این اوضاع استفاده کرده باشند تنها یک چیز موجب امیدواری است و آن این است که کم کم مردمیکه در حضرت عبدالعظیم هستند و جمعی از کسانیکه در شهر میباشند در این کشمکشها با حرف قانون و عدل و مساوات گوششان آشنا شده شیرینی این کلمات را احساس نموده اشتهای کاذبی هم باشد به مرسانیده اند و اقبالی هم که با آقایان از طرف مردم شده برای این بوده است که آنها حرف قانون و عدالت زده اند در این صورت اگر برای حفظ ظاهرهم باشد ناچارند مسئله تأسیس عدالتخانه را هم تا یک اندازه تعقیب نمایند خلاصه آغازادگان شب را در خانه اتابک میمانند و پذیرایی کامل از آنها میشود اتابک که سابق زیر چشمی هم با آنها نگاه نمیکرد حالا دوستانه در کمال خوشروی و رفاقت با آنها سلوک میکند و از تملک گوئی هم دریغ ندارد معلوم است چقدر موجب خوشحالی آنها است فرای آنروز اتابک میورد بدربار برای گرفتن دستخط شاه و انجام مقاصد آقایان خبر آمدن آغازادگان بخانه اتابک در شهر هنتر همیشود برای اینکه در ورود آقایان تعطیل عمومی بشود جمعی زن و مرد هیریزند ببازار و شهرت میدهند که آغازادگان را در خانه اتابک توقيف کرده اند و با هیاهوی بسیار بازار را تعطیل میکنند در صورتیکه توقيفي در کار نبوده است اتابک اعظم از بسته شدن بازار متوجه

شده باتلفون از دربار با آقازادگان صحبت داشته اظهار مهر بانی میکند و میگویند دستخط همایون را فوراً خواهم آورد و بعد از ساعتی آمده دستخطی از شاه میآورده که حاصل آن اجازه تأسیس دیوان عدالت دولتی برای احراق حقوق ملت است. آقازادگان بدون اینکه ملتفت نکته مطلب بوده باشند قبول کرده میگیرند و میروند بحضور عبدالمظیم و آقایان میگویند کار تمام شد باید فردا شهر رفت امادر همان شب که فردای آن بنا است کالسکه شاهی را ببرند و آقایان را با سلام و صلوٰۃ بشهر پیاووند مجمع خصوصی مادرخانه نصرة السلطان است در آن مجمع رأی داده میشود که دو نفر شبانه بحضور عبدالمظیم رفته آقا سید محمد طباطبائی را که بیش از زرقای دیگر کش طرفدار کارهای ملی و قانون است ملاقات کرده حیله دولتی ازرا درخصوص عدالتخانه دولتی حالی نمایند تا دولتیان دستخط را عوض کرده دستخطی که مطلوب است صادر نمایند و مذاکره میشود که توافق آقایان دوروز دیگر وقتی عملی میشود که مخارج در روزه آن جمعیت که لااقل پانصد توانست بآنها داده شود این مبلغ در این وقت شب از کجا تهیه میگردد ملك المتكلمين دست درجیب خود برده یک اسکناس پانصد توانی در آورده میگوید این بول را روز گذشته سalarالدوله فرستاده است که بمصرف اینکوئه کارها بر سرده بهتر این است همین وجه بآنها داده شود برای تعیین دونفر که بروند بحضور عبدالمظیم قرعه کشیده میشود بنام ملك المتكلمين و نصرة السلطان در میان یید بیدرنگ در حالتی که برف بشدت میبارد یک درشگه کرایه پیدا کرده میروند بحضور عبدالمظیم آقا سید محمد طباطبائی را از خواب بیدار نموده پیغام حوزه را با اسکناس پانصد توانی باو میدهند و قول میگیرند که نگذارد فردا آقایان بشهر پیاویند بلکه دوروز دیگر بمانند آن دستخط رارد کنند تا دستخط مطلوب صادر گردد نوشته هم از آقا سید محمد میگیرند مشعر باین قول و قرار داد و نزد یاک صحیح مراجحت مینمایند هو قیمت آنها موجب خوشحالی رفقا شده مشعوف میشون. فردا همه انتظار دارند که آقایان بشهر پیاویند دولتیانم تدارک استقبال میبینند که خبر میرسد آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب صادر نشود شهر نخواهد آمد و در این قضیه تنها ایستادگی و مخالفت آقا سید محمد طباطبائی مؤثر

### فصل سوم

واقع گشته نظریات او بر نظریات آقایان دیگر و آقا زادگان غالب میشود.

خلاصه دولت مجبور میشود دستخط مفصلی بصورت ذیل صادر نماید :

جناب اشرف اتابک اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم  
ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود  
مهمی واجبتر است و اینست که بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجرای این نیت مقدس  
قانون معدل اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شرعیت مطهره است باید  
در تمام ممالک محرومۀ ایران عاجلاً دایر شود و بروجیگه میان هیچیک از طبقات رعیت

مطلق فرقی گذاشته نشود و در اجرای  
عدل و سیاست بطوریکه در نظامنامه

این قانون اشاره خواهیم فرمود  
مالحظه اشخاص و طرفداریهای بیوجه  
 جداً منوع باشد البته بهمین ترتیب  
کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع  
مطاع فصول آنرا هرتب و بعرض  
برسانند تا در تمام ولایات دائرة و  
ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح  
داده شود البته این قیل مستدیعت  
علمای اعلام که باعث هزینه دعاگوئی  
است همه وقت هعمول خواهد بود  
این دستخط ما را هم بعموم ولایات  
ابلاغ کنید شهر ذیقعده ۱۳۲۳ دستخط



رامیرند بحضرت عبدالعظیم جمعیت زیاد از اهل طهران آنجا جمع میشوند و دستخط برای مردم  
خوانده میشود همه اظهار خوشحالی میکنند روز جمعه شانزدهم شهر ذیقعده جمعی از رجال  
دولت از طرف شاه با کالسکه مخصوص میروند بحضور عبدالعظیم مردم بطیب خاطر

## اقدام و خطر

تعطیل عمومی کرده آقایان را با نهایت احترام بشهر میآورند هر دوی اندازه هست و نزد  
وی کدیگر هبار کباد میگویند ولی اغلب از روی تقلید بدون اینکه بدانند این خوشحالی  
برای چیست آقایان هیل دارند بخانه های خود بروند و بدروازه طهران که رسیدند سوار  
اسپ و استر شده مردم تماشایی و استقبال کنندگان اطراف آنها جمع شوند و بحال  
ملاکی معمولی مملکت و دست بوس و با بوس وارد شوند ولی دیوالیان تدبیری  
کرده نمیگذارند مقصود ایشان حاصل شود و آن تدبیر اینست که نزدیک دروازه شهر  
بکالسکچیان امر میرسد بسرعت حرکت کنند خاصه که امیر بهادر هم در کالسکه شاه  
پیش روی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نشسته وارد دروازه که میشوند مردم ورود  
آنها را لخت بازار انتظار دارند ولی امیر بهادر بکالسکچی فرمان میدهد از خط خیابان بروند  
و یکسر ایشان را بدو بار با طاق عین الدوله ورود داده بعد حضور شاه رفته مورد  
مرحمت شده و از آنجا هر یک با جمعیت بخانه ای خود میروند.

## فصل چهارم

### سکوت دولت و مطالبه ملت

بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم تا مدتها عموم آقایان مورد توجه زیاد از طرف مردم هستند و آنهاهم برشوونات خویش میافزایند مخصوصاً آقا سید عبدالله

که فوق العاده خود را  
بالاگرفته او ضاع ریاست  
را وسعت میدهد آقا  
سید عبدالله تا این وقت  
در واقع ریاست عامه  
نداشت و مردم از او  
بواسطه مدالخانه بی ترتیبی  
که در امور شرعیه  
میگردد راضی نبوده اند  
طلب و اهل علم هم  
باسباب چینی ترد او آمد  
و شد داشته اند ولی در  
این وقت که شیخ فضل الله  
نوری از مقامی که داشته



مرحوم آقای میرزا سید محمد طباطبائی

پولیصسطه مخالفت با

## سکوت دولت و مطالبه‌ملت

هیجان ملی و طرفداری از اتابک اعظم تنزل نموده و امام جمعه بواسطه قصه مسجد شاه و مخالفت با اصلاح خواهان خفیف شده زمینه ریاست شرعی برای آقا سید عبدالله همیا است و خود را شخص اول میداند اگرچه در ظاهر از آقا سید محمد طباطبائی احترام زیاد میکند ولی باو هم در باطن اعتنای تدارد تمام علماء و اعیان و رجال دولت و عموم



شیخ فضل الله نوری. آقا سید عبدالله بهبهانی

طبقات خلق باین دو نفر روحانی  
اقبال کرده خانه آنها مرجع عامه  
شده ببر کت اظهار عدالتخواهی سیدین  
سنديين ميشوند كدورتی هم که همیان  
نگارنده و هر يك از دو سید محترم  
بوده است در اين موقع بظاهر بر طرف  
ميگردد و آمد و شد دوستانه هم نمایيم  
بالجمله آقایان مشغول ديد و باز ديد  
ميشوند اتابک اعظم بهمه آقا يان  
اظهار همراه بانی همینمايد امير خان سردار  
سر آغازاد گان را به همانی و خصوصیت  
زياد گرم میکند بحدی که بفکر  
اجرای دستخط همایون و تأسیس  
عدالتخانه هم نمیافتد و اگر گاهی

مذاکره از این مطالب در میان هیآید دولتیان و عده میدهنند که هشقول انجام مقدماتش هستیم آقایان هم قانع میشوند و دنبال نمینمایند کم کم مردمیکه یا خود بحال انتظار بوده اند و یا اصلاح خواهان آنها را تکان میدادند بنا میکنند بشب ناهه نوشتن و از آقایان بدگوئی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد مجلس خواهی شما کجا رفت پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید حالا که بر ریاست رسیدید ما را فراموش کردید آقایان میبینند مردم دست بر نمیدارند ناچار

## فصل چهارم

بخیال میافتد که مسئله را دنبال کنند از شیخ فضل الله و امام جمعه هم ملاحظه دارند و تصور میکنند اگر مردم روی دلستان از اینها برگردد آنها شاید باساعده اتابک اعظم پیش بیفتند این است که حوزه‌ای تشکیل میدهند بنام حوزه اسلامی و جمعی از درجه دوم ملاها را در آن حوزه شریک نموده در باب گرفتن عدالتخانه و اجرای دستخط شاه هذا کره میکنند عین الدوله قدری بدست وبا افاده هرچه میخواهد این حوزه را برهمزنند صورت نمیگیرد آقازاد گانرا در خلوت میخواهد نوازش مینکند پول میدهد اما کانز تایک اندازه از تحت قدرت آنها خارج است و اصلاح خواهان بواسطه دیگر نمیگذارند آقایان از این خط خارج شده گوش بحرف اتابک و اتابکیان بدهند بقیه ذی القعده و ماه ذی الحجه بهمین متوال میگذرد روزی در خانه نشته ام شیخ سیف الدین میرزا که شاهزاده آخوندی است از بستکان مخصوص اتابک برمن وارد شده میگوید نمیدانم چه کرده اید اتابک اعظم پنهانیت از شما دلتک است و تصور میکند تمام اینکارها که شده باقدام یکی دو سه نفر بوده و شما را از آن دو سه نفر میداند خوبست بهر ترتیب ممکن باشد کدورت اورا رفع نمایید میگوییم من کاری که خلاف مصلحت دولت و ملت باشد نکرده ام نمیدانم دلتکی اتابک اعظم از چه راه است شاهر طور مرآ شناخته اید باو حالی کنید که من اهل غرض نیستم و اگر کاری کرده ام برای خدمت بملت بوده است از جاهای دیگر هم مکرر خبر میرسد که اتابک از من پنهانیت رنجیده خاطر گشته ومن به بی اعتمانی میگذرانم فقط کاری که میکنم بدو ملاحظه داخل حوزه اسلامی نمیشوم یکی اینکه مخلوط است بهوای ریاست و مداخله و من چون در خط هیچکدام نیستم نمیخواهم دامانم آلدده گردد دوم آنکه بدگمانی اتابک اعظم از من بحد کمال است و برای من آشکارا داخل کار آقایان شدن خطرناک میباشد در اینصورت بهتر این است اگر خدمتی از دستم برآید در خفا بنمایم و در ظاهر وظائف معارفی خود را انجام میدهم و در باطن برای مقصد سیاسی قدم بر میدارم و از بی تیجه ماندن اقدامات افسرده خاطر هستم بخيال میافتم حوزه تشکیل داده شود هر کب از اصلاح خواهان حقیقی مملکت که غرض و هر ضی ندارند و جز استقبال سعادت آتیه ملت قصده در وجود

## سکوت دولت و مطالبه ملت

آنها نیست همان شب نظامنامه آنرا در سی و شش ماده نوشته آقا سید محمد طباطبائی را برای ریاست آن جمعیت در نظر میگیرم و مینویسم وارد شوندگان این جمعیت باید آقا سید محمد را رئیس روحانی خود بدانند و نزد او قسم یادنما برند که از هواد نظامنامه تخلف نمایند در دفتری که نزد آقای سابق الذکر است نام خود را قید نمایند فردای آنروز برای ملک المتكلمين میخوانم پسند میکند و میگویند خوب است ببریم بنظر آقا سید محمد برسانم بلکه بتوان جمیع از وطنخواهان را باینو سیله جمع کرده کاری از پیش ببریم ملک میرود آقا سید محمد را ملاقات میکند او هم تصرفات مختصری در نظامنامه کرده چندروز با تجام اینکار میپردازیم ولی نتیجه گرفته نمیشود چون که رشتہ امور در واقع بحالت آقا سید محمد نیست و آقا سید عبدالله و کسان او اور ابا بازی میدهند و اوهم کمال ملاحظه را از آنها دارد و نمیخواهد کار خصوصی کرده باشد و هم در این ایام رساله‌ای بنام راز نهانی بصورت سرگذشت مینویسم و از عملیات آقایان و دولتیان هردو تنقید مینمایم و نسخه متعدد از آن نوشته شده منتشر میگردد بحال اتابک اعظم در کمال جد و جهد با آقایان معارضه باطنی میکند و خیال مینماید میتواند آنها را راضی کرده دیوان عدالت مختصری هرتب کند که دستخط شاه اجرا شده باشد بی آنکه در اساس دولت تغییری داده شود ولی اصلاح خواهان آرام نمیگیرند کسانیم که یگانه مقصداشان بر همزدن صداروت عین الدوله است آنها را آرام نمیگذارند و بی دری از طرف حوزه اسلامی تأسیس عدالتخانه و اجرای دستخط هماییون جداً مطالبه میشود عین الدوله ناچار شده چند نفر را معین میکند بروند بهخانه نظام الملک وزیر عدیله بنشینند و در باب قانون عدالت صحبت بدارند آن چند نفر صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و مؤمن الملک هستند این جمع چند روز میروند و مینشینند کفتگو میکنند صورتی نوشته باتابک اعظم میدهند نتیجه این مجلس این میشود که اتابک بحوزه اسلامی پیغام میدهد که ما بنوشتند نظامنامه عدیله شروع کرده ایم رسیده است بفضل قضاؤت در امور شرعیه این فصل نگارشش در عهدۀ علمای اعلام است اتابک میداند در این موضوع ماین علماء گفتگو در خواهد گرفت و بزودی

## فصل چهارم

نمیتوانند قرار قطعی بدهند در اینصورت تعویق در اصلاح کار از جانب آنها شده تا مدتی خیال دولتیان آسوده خواهد بود حوزه اسلامی جواب میدهند شما معطل این فصل نشوبید باقی مطالب راتمام کنید ماخود قرار این فصل را خواهیم گذارد اگرچه نمیتوانستند بزودی قراری بگذارند ولی تدبیر اتابک را رد کرده از خود دور مینمایند چند روز باین منوال میگذرد تا ماه محرم میرسد اتابک برای جلب قلب مردم درخانه خود روضه خوانی مفصلی میکند هر شب جمع کثیر از طلاب علوم دینی را دعوت کرده هر نفری را پنجقران پول داده آش و پلوی مفصلی میخوراند معلوم است معمین طهران همچه اندازه اقبال بورود اینگونه عز اخانه ها دارند رجال دولت و اعيان شهر هر شب درخانه اتابک جمعند این مراؤده زیاد طلاب وغیره به خانه اتابک قدری اهمیت حوزه اسلامی را کس میکند ولی رؤسای آنها قرار میدهند بروضه خوانی اتابک نزوند شیخ فضل الله و امام جمعه رئیس دسته مخالف بعوض آنها مکرر میروند و خصوصیت زیاد میکنند یکی دو روز از انقاد این مجلس گذشته است بترتیبی که دارند یک عدد بلیت برای من میفرستند که بهم بطلاط و آنرا راه مرآه خود برم بمجلس سوريا سوگواری میرسم اتابک اعظم خود در مجلس حاضر است میگویند خیر بواسطه نقوس باکه دارد حاضر نمیشود نگارنده بلیتها را بطلاط میدهد که بروند خودم نمیروم چند روز میگذرد یکی از دوستان میآید مرا ملامت میکند که از یکطرف خود را از حوزه آقای دور میگیری با آنها خلطه و آمیزش نمیکنی از اینظر فهم هیچ ملاحظه از این آد ، حلام صدر کار است نداری با اینهمه دشمن که دارای این شرط عقل نیست لاقل یکدفعه بروضه خوانی او برو که قدری آتش کینه اش ساکت شود دو شب است باحالت کسالت خودش هم در مجلس حاضر میشود نصیحت دوست مشق را شنیده همانشب میروم میینم اتابک در رختخواب خواهید روحانیان درجه دوم و رجال وغیره جمی نشسته اند اوهم اعتمای بکسی ندارد رجال بزرگ دولت میآیند تعظیم میکنند بگوشة چشم اظهار مرحمتی با آنها میکند باشاره اذن جلوس میدهد با نگارنده هم هانند دیگران رفتار میکند مینشینم و هیچ بار توجه نمیکنم چای میآورند نمیخورم یکوقت میینم

## سکوت دولت و مطالبه ملت

اتابک متوجه من است نگاه میکند تبسم مینماید که من از این حالت بی اعتنای بیرون پیام باز اعتنا نمیکنم تا خبر میکنند وقت شام است همه بر میخیزند بروند سرشار من نمیروم اتابک میگوید چرا سرشار نمیروم میگویم میل بشام ندارم میگوید شام نخوردن بداست میگویم برای من امشب شام خوردن بد است و کنار بستر او مینشینم و میرسم بشیخ سیف الدین میرزا در باره من چه گفته بودید میگوید در این اطاق خلوت یکی من بر سر شما میزنم یکی شما بر سر من اما بیرون اطاق نباید کسی بداند ما چه کرده ایم میگویم ظاهر اقصه سفارت عثمانی است و مطالب آقایان جواب میدهد بلی چرا باید پای سفارت خارج در کار آمده باشد میگویم مداخله سفیر کیردوستانه و برای اصلاح بوده تصور نمیشده که توسط او مصرتی داشته باشد بهر صورت من بقصد خدمت بدولت و ملت اقدام باینکار کرده ام اگر خطأ بوده عمداً نشده میگوید حالا که بحمد الله کار اصلاح شده گذشت میگویم اگر ناتمامی هم داشته باشد بتوجه شما تمام خواهد شد مدتی بعلاییت صحبت هیدارد و اظهار هر یعنی میکند و پیش از آنکه همانها برگردند و موقع بول دادن بر سر معدتر خواسته روانه میشوم و روضه خوانی اتابک تمام میشود و هیچیک از آقایان حوزه اسلامی بسان مجلس نمیروند کدورت افزوده میشود بطوریکه در مجالس عمومی علناً آقایان و اتباع آنها از استبداد دولتیان شکایت و از آنها بدگونی مینمایند نگارنده هم در یک مجلس عمومی که صحبت میداشتم میگویم .

یکنفر که خیانت بوطن کرد ضرر این خیانت بتمام اهل وطن میخورد مانند بدن انسان که یکی از اعضای آن اگر خیانت کند تمام بدن دچار زحمت میگردد مثلاً چشم برای دیدن خلق شده اگر چشم پیش پای خود را ندید و بدن در چاه افتاد آنچه بر تمام بدن وارد شده بواسطه خیانت چشم است فردای آن روز باتابک میگویند چون عین الدوله هستی نظر گوینده بشما بوده است که خیانت تو بدولت و ملت سبب خرابی کار مملکت است این تقتین هم بر کدورت او از من میافزاید از گوش و کنار خبر میرسد هر وقت نزد اتابک از آقایان و از عدالت خواهی آنها صحبت میشود از من

## فصل چهارم

دلتنگی مینماید و میرساند که من و امثال من آنها را تحریک مینمایم عین الدوله این مطلب رامیگوید و اما نمیخواهد بروی خود بیاورد که بیشتر تحریکات از طرف کسانی است که مدعی صدارت او هستند بهر صورت نگارنده هم با او متارکه کرده برای اجرای دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه علناً اقدامات نموده مخصوصاً بعضی از خلوتیان شاه را مانند شکرالله خان معمتمد خاقان که جوان وطنخواهی است وغیر او را وداد میکنم شاه را برای دادین مجلس عدالت و قانون ترغیب نموده محسنات اینکار را باو حالی کنند آنها هم بیچوجه کوتاهی نمیکنند تا کار جگاهی میرسد که شاه از اتابک اعظم مژاخدن میکنند که چرا در اجرای دستخط کوتاهی داری اتابک میگوید مشغول اقدامات آن هستم یکروز شاه بتنده بلو میگوید تأخیر در اینکار صحیح نیست و عاجلا باید در تمام ولایات عدالتخانه تأسیس شود عرض میکند اگر صلاح میدانید در پنج مرکز از ولایات بزرگ ابتدا تأسیس نمایم و بعد بجا های دیگر پردازیم شاه هم سکوت مینماید اتابک اعظم از اصرار شاه تمجب دارد حدس هیزنده که چون خبر متارکه کردن آقایان با دولت و دادوفریاد نمودن آنها در راه اجرای دستخط عدالتخانه بشامر سیده است خیال میکند اگر تأخیر شود باز اسباب زحمتی فراهم گردد اما واقع امر این نمیگذارند کم عین الدوله میفهمد در خلوت هم از این صحبتها هست بعضی از روی وطنخواهی یعنی از روی ضدیت با او بعضی بخصوصیت با میرزا علی اصغرخان اهیں السلطان که میخواهند او را بایران بیاورند و عین الدوله مدعی بزرگ اینکار است شاه را آسوده نمیگذارند لذا معمتمد خاقان و نظام السلطان را که با اصلاح خواهان از دیگران مربوط نرنده بیهانه ای چوب زده تبعید میکند بعضی دیگر راهم از خلوت اخراج مینماید بخیال خود از فساد دربار و خلوت شاه جلوگیری میکند در صورتیکه این اقدامات آتش کینه بدخواهان او را شعله ور تر میسازد و بر ضدیت خود میافزایند.

## فصل پنجم

### نقشهٔ تازهٔ دولتیان

در این ایام میرزا محمد خان احشام‌السلطنه<sup>(۱)</sup> از سفر مراجعت می‌کند و بتوسط نیرالدوله که با او نسبت دارد و تازه حکومت طهران را باور داده‌اند با عین‌الدوله‌مر بوط می‌شود احشام‌السلطنه وجههٔ ملی دارد و با نگارنده هم نظر بخصوصیت سابق مربوط است تصور می‌کنم بدست او می‌شود رو بمقصود قدیمی برداشت در صورتیکه زمینه مساعدی دیده نمی‌شود.

دیگر از اشخاصی که در کار تأسیس عدالتخانه و وضع قانون با اصلاح خواهان اظهار همدردی می‌کنند حاجی حسین آقا امین‌الضرب است که از تجار درجهٔ اول شمرده می‌شود و با میرزا علی‌اصغر خان رابطهٔ خصوصی دارد و تازه از سفر آمده در ضمن صحبت بنگارنده می‌گوید امین‌السلطان برای انجام مقاصدما از همه‌کس بهتر است می‌گوییم باور ندارم زیرا مذاق اورا مخالف بالین ترتیبات میدانم و کمان نمی‌کنم در این مسافت هم تغییر حالی برای او حاصل شده باشد زیرا مخبر‌السلطنه همسفراو برای من نقل کرد بعد از دیدن اوضاع ژاپون و ترقیات فوق‌المادة آن‌ملت و دیدن مکاتب و مدارس آنجا خواستم بیسم آیا امین‌السلطان اعتقادی بمکتب و مدرسه پیدا کرده است یا باز مثل ایامیکه در ایران بود بی اعتقاد است باوگفتم راستی هرچه خیر است از مدرسه بیرون می‌آید گفت بلی هرچه شرهم هست از مدرسه بیرون می‌آید معلوم شد بادیدن آن اوضاع هنوز تغییر اعتقادی نداده است در این صورت او چگونه حاضر خواهد شد با ملت مساعدت

۱— در جلد اول این کتاب در قسمت معارف مکرر نام برده شده است.

## فصل پنجم

کند و بساط عدل و داد بگستر اندامین الضرب میگوید چون من اورا تازه در لندن دیده‌ام و از عقایدش نیکو مطلع شده‌ام میدانم بالمره نظریات او بر خلاف سابق است صریح میگوید من يك خط کردم که جزء خطاهای بزرگ هن شمرده میشود و آن اینست که در کشته‌شدن ناصرالدین شاه ملت را و اداره نکردم مظفرالدین شاه را بالاساس مشروطیت و قانون اساسی بسلطنت قبول نمایند در صورتیکه اینکار در آنوقت در کمال آسانی صورت میگرفت امروز هم بقای استقلال مملکت در این است که مشروطه بوده باشد میگوییم کمان میکنم آب و هوای لندن اقضای این سخنانرا کرده باشد در اینصورت اگر از آن آب و هوا خارج شد و در ایران بمسند ریاست رسید همه‌را فراموش خواهد کرد میگوید یقین بدانید که تغییر حال بیدا کرده است - معلوم شد میخواهد برای آوردن امین‌السلطان زمینه سازی کند .

وهم در این ایام محمدعلی میرزا و لیعهد از تبریز تلگراف سختی بعین‌الدوله نموده او را تهدید کرده از اینکه با خیالات اصلاح خواهان و حوزه اسلامی همراهی کند بعضی میگویند عین‌الدوله اصلاح خواه است و دلش میخواهد يك کار اساسی بکند اما از و لیعهد ملاحظه دارد زیرا و لیعهد بی‌اندازه از او مکدر است بعضی میگویند شاه باصلاحات رضایت دارد اما عین‌الدوله راضی نیست و این تلگراف و لیعهد را هم بهانه کرده است که بزودی اقدام نکند و نزد شاه عندر داشته باشد بعضی میگویند امیر بهادر و حاجب الدوله و بعضی دیگر از درباریان مانعند و نمیگذارند او اقدام نماید چیزیکه مسلم است این است که و لیعهد جدا با اجرای این دستخط شاه مخالف است عین‌الدوله نگرانی خود را از طرف و لیعهد بعضی محارمش گفته است و هم اظهار داشته که بواسطه روحانیان اقدام کردن باینکار صلاح نیست چه اگر بواسطه آنها بشود دخالت‌های یعنی میکنند و موجب سلب قدرت دولت شده هرج و هرج در مملکت روی میدهد اصلاح خواهان تصور میکنند اگر شخص شاه جدا اصلاحات ملکی را بخواهد و امر کند از عقلا و داشمندان مملکت جمعی انتخاب شده مجلسی برپانموده قانون اساسی برای مملکت بنویسند و وزارت‌خانه هارا از روی قانون مرتب نمایند و حدود دولت و ملت را معین نموده هایله مملکت در تحت نظارت مخصوص آن مجلس

## قصهٔ تازهٔ دولتیان

قرار گیرد و قشون مکفی نگاهدارد و صحیهٔ مملکت را منظم دارد دایرۂ معارف را وسعت کامل بدهد کم کم خرابی مملکت با آبادی مبدل گشته حیات ملیت و قومیت ما که بموئی آویخته شده مستحکم میشود هیچکس هم از هر طبقه باشد چون شخص پادشاه میخواهد جرئت مخالفت نخواهد کرد خارجه هاهم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند والبته در آبادی وامنیت مملکت بهتر میتوانند از تجارت خود فایده ببرند اما اینها تصور است شاه بالین کسالت مزاج و بیحالی فطری که دارد باتسلطی که درباریان و خلوتیان بر او دارند کی و کجا میتواند اینکوئه اقدامات را بنماید و اگر صدراعظمی بخواهد اقدام فوق العادی بکند کدام اطمینان را بشاه دارد که از شر مخالفین خود این خواهد بود درست است که عین الدوّله اختیار دربار را بقبضه قدرت خود در آورده میتواند هر مطلب مهم را که رویده دهد هدتی بر شاه مخفی بدارد حتی آنکه بعضی از دستخطها را از طرف شاه هینویسد و خود صحه هینماید بعنوان اینکه مزاج شاه علیل است و ملاحظه اش لازم است ولی باوجود این در خلوت مدعيانی دارد که هر وقت باشد و بهر زیان بعضی مطالب را بر ضد او گوشزد شاه میکنند و با اینکه میدانند بقدری شاه کم ظرف است که بمختص ملاقات هر چه شنیده است باو میگوید اعتنای ندارند و اتابک نمیتواند مدعيان خود را در خلوت شاه بكلی قلع و قمع نماید این است که از این دربار و این دولت انتظار اصلاح امور مملکت داشتن بطور عادی بیجا است چه رسد که توسعه اصلاح امور اساسی فوق العاده بوده باشد خلاصه اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ یکروز بخیال میاقتم احتشام السلطنه را ملاقات نموده بـا هم درد دل نمائیم اتفاقاً او هم در این وقت ملاقات هر اتفاقاً مینماید احتشام السلطنه از نگارنده میپرسد کار آقایان بـکجا رسیده میگویم جوانهای آنها به قصود خود رسیدند بالاتابک اعظم راه پیدا کردند و اسباب دخل برای آنها فراهم شد پیر مرد ها را هم بازی میدهند و هر وقت کاری مخالف میل آنها بشود حوزهٔ مقدس اسلامی را که بمنزلهٔ هترسی است برای دولت تشکیل داده مقصود خود شان را حاصل مینمایند و ساکت میشوند.

احتشام السلطنه میگوید حال احرف بزرگتر داریم و آن اینست که بدانیم حقیقتاً

## فصل پنجم

اصلاح طلبان کیلند آنها را پیدا کرده دست بدهست هم داده کاری ازیش بیریم من این مطلب را که بشما میگوییم باحدی نکفته ام مگر یکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملک المتكلمين است شمادونفر تاخوش نیستید دلخان هیخواهد کار اساس بشود ولی باید بدانید که اگر موقفیتی حاصل گردد فقط بدهست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدهست چهارنفر هم از همه جا یخبر چه طرفی بسته هیشود بایدهم دست دولتشد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادگذ مساعدت کرده آنها را از ملت مطهی ساخته دست بکارزد در اینحال ملک المتكلمين هموارد شده صحبت ها طولانی هیگرده و باینجامته میشود که بایدمیان آقاسید محمد طبلطباوی و اتابک اعظم الفت داد تابتوان نتیجه گرفت و مقرر میگردد که ملک المتكلمين و اصطہ جصول این مقصود بوده باشد و او سیدرا برای ملاقات عین الدو له حاضر نماید و باید داشت که در این ایام اتابک حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعون تو نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که هیانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان هیخواهند این مجلس را منعقد کنند و همدا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را داشته باشد و اگر هردو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتدند و دولتیان آسوده میگردند به صورت اتابک اعظم با آقا سید عبدالله و آقاسید محمد بیغام میدهد در این مجلس بایدهمۀ علماء حاضر باشند آقایان جدا انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چندروز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را بالاتبک اظهار میدارد آنچه خواسته اند اورا ساكت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقاسید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابک اعظم باید آنجا اورا ملاقات کند آقاسید محمد بخانه شعاع السلطنه میروند میفهمند مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابک و وانه میگردد و اصرار شعاع السلطنه

## تشهُّ تازهٔ دولتیان

فایدهٔ نمیبخشد اتابک وارد میشود از رفتن سید دلتنگ شدهٔ میرسد کجا رفت میگویند  
بمنزل کامران میرزا برادر شاه (کامران میرزا تازه سپهسالار شده است) اتابک بیفاصله بمنزل  
سپهسالار میرود که سیدرا آنجا ملاقات کند و با یافته بهم بر میخورند سید برای صحبت  
داشتند بالو حاضر نمیشود در اینحال احتشام السلطنه دامن بر کمر زده میخواهد بتوسط  
نگارنده و ملک المتكلمين اتابک و طباطبائی را صلح بدهد و خدمت بزرگی باتابک نموده  
باشد وهم باید دانست که در این ایام اغتشاش مرکز حواس رجال دولت را مختل ساخته  
خصوصاً که بواسطهٔ بی پولی کار دولت بستهٔ کشیده و راه چاره از نهاد جهات بسته شده  
است خواسته اند مجدداً از دولت روس قرضی پنماهند صورت نگرفته خواسته اند از  
انگلیس بگیرند آنها هم بعد از اطمینان از اینکه روسها قرض نخواهند داد جواب یاس  
داده اند از بعضی دولت دیگر خواسته اند قرض کنند آنها هم بمالحظه روس و انگلیس  
نداده اند از یکطرف دولت عثمانی در سرحد آذربایجان پیشقدمی کرده آنچه میخواهند  
اورا رد کنند نمیشود ناجار بروس و انگلیس متول میشوند که آنها اقدام کرده اورا  
عقب بنشانند آنها هم مسلم است در این وساطت استفاده خواهند کرد وهمه بر ضرر حال  
واستقبال مملکت تمام میشود سرحدات دیگر بواسطهٔ انقلاب مرکز و گرفتاری دولت  
بکشمکش باملت همه جا در حال اغتشاش است انگلیسها در سرحد سیستان و در خلیج  
فارس خود را قادر مطلق دانسته هر چه میخواهند میکنند روسها از سرحدات گرفته  
تا مرکز همه جا فعال مایشاء هستند داخله مملکت بواسطهٔ تعدی حکام و نبودن قانون  
مجازات در حال انقلاب است روزنامهای فارسی مخصوصاً جبل المتنین هر هفته داد سخن  
میدهند و راجع بلزوم قبول نمودن دولت مقاصد ملی را از اجرای قانون مساوات و  
تأسیس عدالتخانه آنچه لازمه نگارش است مینگارند در شهر تهران شبها اوران زیاد  
منتشر میشود پر از نکوهش رجال دولت و روحا نیان که چرا در مقام اجرای قانون  
مساوات که حیات ملت و دولت بآن بسته است مسامحه دارند بعضی از اشخاص  
منور الفکر تصویر میکنند جلوگیری نکردن اتابک از روزنامهای با یافته میتواند جلوگیری  
کند دلیل است که او شخصاً مایل است پایی عدالت و قانون در میان بیاید ولی بجهاتی

## فصل پنجم

### خودداری میکند:

۱- آنکه جمعی از رجال دولت که ولیعهد مملکت در رأس آنها واقع است با او غرض شخصی دارند و حرف آنها در وجود شاه اثر دارد میترسد که آنها خاطر شاه را آزرده کرده صدارتش از دستش برود.

۲- آنکه ملت فراز شده است در این پیش آمد ها دست طرفداران میرزا علی اصغر خان داخل است چه ازو زراء و چه از علماء و چه از تجار و با اقدام کردن او باجرای دستخط شاه آنها دست بر نمیدارند و مقصد خود را که بر هم زدن صدارت او و آوردن این السلطان است بهر یهانه باشد تعقیب خواهند کرد.

۳- آنکه اختلاف کلمه روحانیان را در مرکز و ولایات با جهل ملت و خطف دولت مشاهده نموده میترسد اگر سیاست شده تسالیم یکدسته از رو حنان بشود تواند از هیجان مخالفین آنها جلوگیری کند کار برج و هرج بکشد و بیکانگان استفاده نمایند و البته این عقیده اشخاصی است که باتابک اعظم خوش بین هستند و اورا هر دو عاقل وطن دوست تصور نمی‌نمایند.

اینکه برگردیدم بر شته مصاحبه بالاحتشام السلطنه بدیهی است احتشام السلطنه ببیج عنوان نمیتواند مقصدیر ا که دارد بحسب نگارنده و ملک المتكلمين اجر ا کند مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام بمقصد اصلی خواهیم رسید او هم در این زمینه هرچه هیتواند صحبت میدارد و وعده میدهد در پایان مجلس از نگارنده میخواهد ملاقاتی از نیرالدوله بنمایم میگوییم برای چه میگویید چون حاکم شهر است با ما در اینکار همراه باشد بهتر است من باو و بلکه باتابک اعظم گفته ام که با شما و ملک المتكلمين در اجرای این مقصد هم دست خواهم شد از این بیان معلوم میشود نقشه تازه کشیده شده تا بحسب آزادی خواهان از طرفیت طباطبائی با اتابک جلوگیری شود بلکه او را بجانب خود ببرند و سایر اعضای حوزه اسلامی را که کمتر مقصد آزادی خواهی دارند بهر صورت ممکن باشد مقهود بسازند ولی نظر سابقه آزادی خواهی احتشام السلطنه در دخالت او در کار این نقشه دیده نمیشود بلکه فقط نظر او در ظاهر لزوم تفکیک

## نقشه تازه دولتیان

آزادیخواهان حقیقی است از روحانی نمایان که دخالت آنها در امر سیاست بعقیده عموم: آزادیخواهان هضر است و اگر مساعدتی با آنها میشود برای پیشرفت مقصدمیباشد تا وقت معین به صورت قرار میشود ملاقاتی از نیرالدوله بشود در صورتیکه نگرانی دارم و حیرت میکنم که شاهزاده نیرالدوله آزادیخواه و عدالت پرور شده باشد گاهی تصور میکنم احتمام السلطنه را فریب داده باشند و میخواهند بدست او اقدامات هزارا بی اثر نمایند و یا آنکه مبارا از اقدامات بر ضد دولتیان باز دارند خصوصاً که یکدفعه از دست احتمام السلطنه و عملیات او در کار معارف صدمه خوردام و نمیباشد احتیاط را از دست بدhem ولی علاقمندی رسیدن بمقصود این اندیشه‌ها راعیم میگذارد به حال عصر آن روز نیرالدوله را ملاقات میکنم میرسد از آقایان چه خبر دارید کار عدالتخانه بکجا انجامید میگوییم عادل عدل میخواهد ما هنوز عادل نیستیم چگونه میشود هوس عدالتخانه داشته باشیم میگویید پس اینحرفا کدام است که هیزند میگوییم اشتباہی کاذبست ولی خیال نکنید همه اینطور هستیم خیر در میان ماهام اشخاصی هستند که بر استی هواخواه عدل و دادند میگویید آقا سید «حمد اینطور است ولی ریش او هم بدست اولاد او است که آنها هم از جنس دیگرانند و این برای او عیب بزرگی است بعد از آن راجع باوضاع دولت و ملت و هقتضیات وقت دراصلاح امور مملکت هذا کره طولانی میشود در نتیجه مقرر میگردد نگارنده بعضی از آقایان را ملاقات کرده راضی نمایم با اتابک اعظم همچنان شوند و متفقاً باصلاح کار پسردانزند بعد از این مجلس نگارنده میرزا محمد جعفر صدرالملماعرا که از دیگران سلیمان نفس تر است ملاقات نموده در این زمینه صحبت هیدارم صدرالعلماء میزدیرد ولی میرزا حسن برادر وی که از کارکنان حوزه اسلامی و داماد آقا سید عبدالله بهبهانیست بعلاوه از طرفداران میرزا علی اصغرخان است و مقصد عمدۀ اش عزل عینالدوله و آوردن امین السلطان میباشد مخالفت نموده میگوید اتابک اعظم بر ضد ما است و آنچه میگوید از اصلاح خواهی و حاضر بودن برای تأسیس عدالتخانه دروغ است اگر راست میگوید و حقیقتاً میخواهد دستخط شاه را اجرا کند چه اصراریست که او در حاضر بودن مخالفین ما

## فصل پنجم

در مجلس دربار میکند پس تعلیق میکند بر کاریکه میداند صورت نمیگیرد میگویم برای شما بودن آنها مخالف مقصود است ولی برای اصل کار البته اگر مخالفین هم همراه باشند بهتر خواهد بود پس این رأی اتابک دلیل نخواستن او نیست بلکه دلیل خواستن است که نمیخواهد اینکار اساسی داخل کشمکش شما روحانیان با یکدیگر شده زیردست و پای اغراض اشخاص ناخته خراب گردد.

خلاصه فردای آنروز بعد از مشورتی که میشود احتمام السلطنه و ملک المتكلمين میروند آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نموده با او اظهار میکنند که اگر شما با اتابک اعظم آنچه نماید و این یعنیتی برطرف شده از همدرگر اطمینان حاصل نماید بحسب اتابک مجلس ملی تشکیل میگردد و بتدریج هر طور وقت و زمان اتفاقاً کرد پیش میرویم بعد از کفتگوی بسیار از او قول میگیرند که یك جمعیت مخفی از اشخاص هواخواه عدل و داد و اصلاح طلب حقیقی از رجال دولت و ملت تشکیل داده شود و او هم عضویت این جمعیت را قبول نماید در ظاهر هم با حوزه اسلامی مخالفت نکند بلکه صالحی آنها را هم بتدریج داخل این جمعیت نموده بد هارا طرد نماید و براین ترتیب احدی حتی پسرهای او آگاه نگرددند وهم اورا حاضر میکنند که در باغ نیر الدوله ملاقات محرومانه با اتابک اعظم نموده در آن مجلس از یکدیگر اطمینان حاصل نمایند و قرار براین میدهند که اول شب آقا سید محمد بعنوان همانی باید بخانه احتمام السلطنه و چون قدری از شب کذشت محرومانه با نفاق صاحب خانه بروند بمقابل اتابک اعظم احتمام السلطنه از این قرارداد بسیار مسرور است اتابک هم که مطلع میشود خوشحال میگردد و احتمام السلطنه را تمجید مینماید احتمام السلطنه دو مجلس با اتابک اعظم در تشویش او با قدم در گذاردن قانون اساسی صحبت میدارد آنچه لازمه ترغیب است بجامیآورد اتابک هم با وعده صریح میدهد که با آزادی خواهان مساحت نماید و مقاصد آنها را انجام دهد از این پیش آمد ما هرسه نفر مسروریم فقط نگرانی که داریم این است که چون آقا سید محمد حالت تلوون مزاج دارد مبادا رأی او برگردد و جرمت با قدم در اینکار نکند و از رفقای خود ملاحظه ننماید و از این سبب

ملک المتكلمين را مراقب حال او میکنیم که نگذارداوازوعده که داده نکول نماید ملک.  
 المتكلمين از صبح رفته که مراقب سیدبوده باشد سید اورادر خلوت میخواهد و میگویند من  
 از آمدن آنجا منصرف شدم و صلاح خودرا نمیدانم با آن وعده و فانمایم ملک بالتماس  
 هیافتند ای آقا برای رضای خدا مکر بازیچه است صدر اعظم دولت را با این مقدمات  
 با منتظر گذاردن احتشام السلطنه را در این میان مفتضح نمودن مرا و رفقای مرا خجل  
 و شرمنده کردن چه صورت دارد میخواستید دیروز وعده ندهید و حالا که وعده داده اید  
 حق خلف کردن ندارید آنقدر میگویند که سید راضی میشود بهممانی احتشام السلطنه  
 بساید و آنجا تجدید مذاکره بشود دو ساعت از شب گذشته بر حسب قرار داد  
 ملک المتكلمين بمنزل نگارنده آمده واقعه خانه احتشام السلطنه را نقل کرده میگوید  
 اول شب سید وارد شد بعد از تعارفات رسمی از یک طرف من و از طرف دیگر احتشام السلطنه  
 اورا پر فتن بمقابلات اتابک اعظم ترغیب کردیم و گفتیم رشته حیات ملی هائل موبایل  
 شده اگر امشب شما مخالفت نماید و بایک ملاقات بالatabک اعظم آنرا محکم نسازید  
 کسته خواهد شد و در تاریخ این مملکت شما را خود خواه یاد خواهند کرد و اگر  
 خلاف نفس کرده بروید این شخص وا با خود همراه نماید و با هم بسازید مردم صالح  
 را دور خود جمع کنید و متفق روابط اصلاح امور جامعه قدم بردارید روح ملت را از خود  
 شاد کرده نام نیک خود را پایدار مینمایید.

بالاخره سید راضی میشود که با قرآن استخاره کند اگر مساعدت کرد برود و اگر  
 مساعدت نکرد منصرف گردد قبول کردیم مشغول نماز شد بعد از نماز سجده طولانی نمود  
 و گریه کرده بعد استخاره نمود آیه مناسبی آمد این استخاره سید را هنگل کرده  
 حاضر نمود از همه چیز چشم پوشیده روانه خانه اتابک بشود اما خالی از ترس و راهمه  
 نبود که مبادا او را تنها بدست آورده کارش را بسازند و یا تبعیدش نمایند قطعاً اطمینانش  
 بواسطه بودن احتشام السلطنه بود و توکل بر خدا کرده بی اطلاع نوکر هایش که در  
 یرون انتظار اورا دارند از دردیگر رفند بمقابلات اتابک و من آمد بشما اطلاع بدهم  
 از این خبر بینایت هسرور گشته اورا دعا کردم فرداصبح زوده رو دو میر و یم احتشام السلطنه

### فصل پنجم

را خیلی تر و ماغر ملاقات مینمایید میگوید مجلس دیشب بخوشی گذشت و هیچکس هلتقت نشد اتابک اعظم و آقاسبد محمد از یکدیگر اطمینان حاصل کردند ورقه از طرف



احتشام السلطنه

اتابک اعظم بخوان دعوت از علماء و رجال و اعيان نوشته میشود آن ورقه را میفرستد  
ما يخواينيم آقا سيد محمد ملاحظه کند اگر پسند شد طبع شده برای رجال دولت

## نقشهٔ تازهٔ دولتیان

وعلماء وتجار فرستاده شود که روز معین بدر بار بیایند و از میان آن مجلس چند تن از دانشمندان از رجال دولت و ملت که از اوضاع عالم باخبر باشند منتخب شده بنشینند مطابق شرع اسلام بارعایت ملاحظات زمان و معاهدات دول قانونی هرتبه بایند بصحه همایون برسد و اجر اگردد فردای آنروز نوشته مذبور از طرف اتابک اعظم میرسد متنمن اظهار شکر گذاری خداوند بر موقیت خود بانجام این کار خیر تمجید زیاد از شاه و بیان نمرة عدل وداد در مملکت واعقبت دعوت نمودن بحضور در مجلس دربار و ترغیب زیاد بحسن موافقت ملت بادولت نوشته را میخوانیم و مقرر میشود پس از آنکه از نظر سیدهم گذشت واصلاحاتی در آن شد بطبع برسد ولی این رفعه از جانب اتابک اعظم برای دعوت فرستاده نشود بلکه رفعه مختصر بعنوان ذیل نوشته و ارسال گردد.

(بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روز فلان ساعت فلان در دربا معدلت مدار حاضر شده اوامر ملوکانه را اصفا نمایند) و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه از جامب شاه خطاب باتابک اعظم و عموم ملت در مجلس خوانده شود و حسم مقرر میگردد که احتمام السلطنه از سایر آقایان اعضای حوزه اسلامی هم ملاقانی کرده باشد که اگر معلوم شد با طباطبائی هذا کراتی هست تصور نکنند اختصاصی در میان است و این واقعه روز شنبه سوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۴ است.

## فصل ششم

### مجلس دربار و اختلاف کلیه رجال دولت

روز یکشنبه چهارم دیع الول ۱۳۶۴ تمام روز انتظار میکشیم که رقه دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برای رجال دولت و هلت برود تا شب خبری نمیشود شب دو شنبه با احتشام السلطنه ملاقات میشود میگوید اتابک اعظم صلاح میداند قبل از انعقاد مجلس عمومی مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنها را با خود همراه کنند و فردا این مجلس منعقد خواهد شد مجلس هزبور منعقد میشود مرکب از چهارده نفر عین الدوله اتابک اعظم - امیر بهادر جنگ وزیر دربار - ناصر الملک وزیر مالیه - مشیر الدوله وزیر خارجه - حاجب الدوله فراشبashi شاه علاء السلطنه وزیر مختار لندن - مشیر الملک - احتشام السلطنه - محتشم السلطنه - اقبال الدوله و یکی دو نفر دیگر.

اتابک اعظم رو بحاضرین کرده میگوید خیال داریم مجلسی تشکیل بدیم برای اصلاح عدله و اجرای دستخط همایون شرحی در این باب نوشته شده باید بخوانید و هر کس رأی خود را بیان نماید و رقہ که نوشته شده و انتظار طبع آن میرود بتوسط محتشم السلطنه خوانده میشود امیر بهادر وزیر دربار میگوید رأی شاه باید برهمه این مطالب مقدم باشد اگر بفرماید فلان شهر را بچاید یافلان آدم را بکشید نباید گفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه برهمه چیز مقدم است این حرف را که وزیر دربار همینند سکوت طولانی در مجلس حکم فرا میگردد زیرا اگر بخواهند رد کنند با نوکری آنها منافات دارد بخواهند قبول کنند خلاف حسن و وجود آنها است در این حال

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

احتشام السلطنه میگوید آقای وزیر دربار چه میفرهاید همه حرفها برسر همین یك کلمه است که باید شاه نتواند برخلاف قانونی که خودشان میگذارند رفتار کنند وزیر درباری که اگر اسم شاه را کسی به احترامی ببرد غش میکند چگونه بشنود بگویند اختیارات شاه باید محدود گردد اینست که با احتشام السلطنه مجاجه و مکابره سخت میکند احتشام السلطنه هم سخت جواب میدهد وزیر دربار میخواهد بعنوان قهر از مجلس برود نمیگذارند وزیر دربار میگوید احتشام السلطنه شما قجر: هستی حمایت شاه با شما است نه اینکه خودت بگوئی قدرت شاه را باید محدود کرد احتشام السلطنه جواب میدهد بلی من قجرم و حمایت شاه با من است فرق من و شما این است که من میخواهم شاه ام پر اطهر آلمان باشد شما میخواهید او امیر بخارا بشود حاجب الدوله بحمایت وزیر دربار در آمده میگوید احتشام السلطنه شما میگوید دولت باید هر چهار نفر آخوند رشه خوار میگویند قبول کند احتشام السلطنه - خیر من میگویم دولت باید کار خودرا بازد و این بنارا که روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم بگذارد چهار نفر آخوند هم اگر بهوای نفس خواستند حرفي بزند قدرت داشته باشند از آنها جلو گیری کنند آقای حاجب الدوله آخوند اگر رشه میخورد دو تومان و سه تومان است دعوا برسر این دو سه تومان نیست بلکه دعوا برسر سی چهل هزار تومان گرفتن ما هاست سخن که باین مقام میرسد اتابک اعظم میگوید بس است باید رأی هر کس در این باب معلوم شود رأی وزیر در بار معلوم شد حاجب الدوله رأی شما چیست میگوید رأی من هم رأی وزیر در بار است این دو نفر که رأی خود را میگویند اتابک میگوید رأی من اینست که باید بشود و تشکیل این مجلس صلاح دولت و ملت است میرزا ناصر الله خان مشیر الدوله هم با او همراهی میکنند سایر اعضای مجلس هم با اتابک همراهی میکنند و از رجال دانشمند یك نفر باوزیر در بار هم رأی میشود و او میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک همدانی وزیر مالية است .

ناصر الملک در میان رجال دولت ما اول عالم بعلوم جدید و اول باخبر از اوضاع

### فصل ششم

عالیم است ناصرالملک در مدارس عالی انگلستان همدرس رجال نامی دیالاست و برای هر کار از وزارت خارجه و داخله و مالیه و معارف کسر اغمرد گرفته میشود قلم از ناصرالملک تجاوز



نمیکند در این صورت نمیشود گفت ناصرالملک با قانون وعدالت و حساب و کتاب مخالف بوده باشد پس چه مصلحت اقتضا کرده است که در این مجلس همایی امیر بهادر

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

جنگ میشود و با تأسیس عدالتخانه و نوشن قانون مخالفت مینماید معلوم نیست .  
چند سال پیش با یکی از باخبران در سلک صحبت بودم و از ناصرالملک تعریف  
نمودم کفت درست است این شخص عالم و با اطلاع است ولی بقدرتی جبون میباشد که  
نهایت ندارد از این جهت هر وقت حرف اصلاح احوال ایران بیان می‌آید میگوید  
نمیشود این مملکت قابل اصلاح نیست کارش گذشته است .

این صحبت رفیق با اطلاع من موجب حیرت شده از یکطرف با اعتقاد  
داشتم و از طرف دیگر بناصرالملک بی اعتقاد نبودم از آنوقت گاهی که اورا ملاقات  
میگردم در ضمن صحبت امتحانش مینمودم هرچه امتحان کردم دیدم حق بجانب رفیق  
من بوده است بواسطه جن ذاتی که دارد زیاد اظهار یا س میکند و یا س او هضر است  
زیرا که مردم همینکه از زبان مثل ناصرالملک کسی سخن نویدی شنیدند قهر آنالمد  
میگوید تشکیل مشورتخانه ملی صلاح مملکت نیست براین حرف اثر هترتب همینمایند  
و حرف او غیر از حرف زید و عمر و است و به حال هم رأی شدن ناصرالملک در این مجلس  
با امیر بهادر از روی هرسیب و بواسطه هر صفت بوده باشد لیل است که اتابک اعظم  
مجلس و این مذاکرات موضعه است و حقیقت ندارد یعنی دانسته است که اتابک اعظم  
برای مصلحت رأی موافق داده است از این جهت صلاح خود را چنان دیده که هم رأی  
امیر بهادر گردد و البته اگر آن جن ذاتی را نداشت عقیده خود را اظهار میگرد و  
صلاح مملک و هلت را بیان مینمود و از هر ضرری که بر اظهار حقیقت تصور میشده باو  
برسد تحاشی نمیگرد مگر آنکه بگوئیم حقیقتاً این مردم را لایق این صحبتها  
نمیداند .

بالجمله برویم برس اصل مطلب مجلس دربار برهم میخورد وزیر دربار خبر  
مجلس را بشاه میدهد شب آنروز بالاحتشام السلطنه ملاقات میشود اور امیسیم با صورت  
بر افروخته گویا چشمهاش میخواهد از کاسه سر بیرون بیاید میگوید رفقا امروز  
کفم هر چه باید بگوئیم امروز حرفی را که پنجاه هزار نفر باید پشت سر یکدیگر

## فصل ششم

بایستند و بگویند من تنها گفتم هر چه بادا باد و بعد شرح مجلس را نقل میکند.  
نگارنده بخاطر میآورم مجلس معارف را درسنہ هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)  
و آن تهور برای از این شخص در آن مجلس ظاهر شد و تزدیک بود جمعی را گرفتار  
نمایید فرقی که هست این است که آنروز بانیرالملک وزیر علوم پیر مرد کم حال طرف  
شد و امروز با استبداد دولت طرف گشته است تا عاقبتش برای او و کسانی که با او کار  
میکنند چه بوده باشد.

خلاصه فردای آنروز مذاکرات مجلس دربار در تمام شهر شایع شده مردم  
از اتابک اعظم و احتمام السلطنه تمجید میکنند و بامیر بهادر جنگ و همراهی او بد  
میگویند روز بعد از این مجلس نگارنده و جمعی از رفقاء در باغ امان اللخان ضیاء السلطان  
همان هستیم حاضرین تصور میکنند در حقیقت شاه و اتابک اعظم با تأسیس مشورتخانه  
موافقند و مخالف فقط بعضی از رجال دولت هستند و از روی این تصور حاضر میشوند  
بولی جمع کرده مجسمه شاه را بسازند تا تشویق گردد و بهتر با مقاصد ملت همراهی  
کند طرف عصر بخانه میآیم یکی از همراهان میگوید من میروم از باطن کار آگاه شده  
خبرش را هیآورم میروم و بر میگردد و میگوید عجب فرمی خورده اید این خبرهایست  
شاه تغیر بسیار نموده و گفته است کی و کجا این حرفا بوده من گفتم دیوانخانه عدلیه  
منظلمی درست نمایید این صحبتها کدام است رفیق من میگوید صحبتیای مجلس دربار  
هم تمام مواضعه بوده است که مطلب را عنوان نمایند اتابک اعظم موافق رأی بدهدو  
وزیر دربار مخالف زیرا اگر غیر از این باشد اتابک اعظم مخالفت کند ملتیان با او  
طرف میشوند و کسی نیست اورا نگاهداری نماید اما وزیر دربار یادیگری اگر مخالف  
شد اتابک اعظم اورا حفظ میکند.

شنیدن این مطالب هارانگران و پریشان میسازد در ملاقات احتمام السلطنه  
میبینم او هم پریشان حال است اگرچه بطور قطع میگوید مواضعه در کار نبوده است  
ولی پیدا است که فوق العاده نگرانی دارد در این دو روز مکرر از هر کس تحقیق میکنم  
که بدانم آیا حقیقتاً شاه و اتابک موافقند یا مخالف از جمله از یکی از خواص

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

در باریان بطور خصوصی استفسار میکنم جواب میدهد البته مخالفند و اگر مخالف نبودند نه امیر بها درونه هیچ کس از هم رأیهای او جرئت مخالفت نمیکردند بالاخره میگوید احتمام السلطنه راهم در سر این کار از طهران دور خواهند کرد اگر اینطور شد آنوقت تصدیق خواهید نمود که موافقی در کار نمیباشد در همین روز با احتمام السلطنه ملاقات میشود و میگوید من رفتنی شدم - بدگاه بریاست کمیسیون سرحدی آذربایجان برای رفع اختلاف با عثمانیان از شنیدن این سخن پریشان حال شده میگوییم دیدید شما را هم فریب داده بودند و مجلس دربار هم دروغ و مواضعه بود میگوید خیر دور نروید یقین بدانید مواضعه نبوده و این مأموریت با موقعیت این واقعه تصادف کرده است آسوده خاطر باشید و دنبال خیالات خود را بگیرید.

در اینحال یاد میآورم سندهزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) را که احتمام السلطنه را از کار مجلس معارف خارج کردند و بحکومت کردستان فرستادند در همین خانه از برهمخوردن مجلس معارف دلنشکیها کردیم واژی کنید گر مفارقت نمودیم.

خلاصه یکی دو روز بافسردگی میگذرد یکروز ملک المتكلمين میآید و میگوید احتمام السلطنه را دیدم اظهار بشاشت میکرد و میگفت آثار خوش نمایان است و قرار شده امشب برویم نزد اتابک اعظم حضوراً جواب سؤال نمائیم.

و در این ملاقات اتابک طوری صحبت میکند که ملک المتكلمين میگوید دلم بحالش سوخت و یقین کردم بیچاره دلش میخواهد برای مملکت کاری بکند ولی میترسد مفسدش بشود و تواند از عهده رفتش بر آید ملک میگوید اتابک اعظم در آخر مجلس هرا اطمینان داد که با خیالات ما همراه است قرار شد باشما و آقا سید محمد هم صحبت بداریم و با هم کار بکنیم تا تیجه بdest آید این ملاقات و این مذاکرات باز رایحه امیدواری بهشام من میرساند و اندکی از حال نا امیدی که بود خارج میگردم.

یکروز با احتمام السلطنه میگوییم میل دارید سفیر کبیر عثمانی را دوستانه ملاقات کرده رشته الفت میان شما و اورا محکم نمایم که در این سفر باعنای با شما

### فصل ششم

همراه باشد میگوید البته خوب است برای اینکار بمنزل سفیر کبیر میرویم آقا سید حسن  
شوستری را آنجا میبینیم.

آقا سید حسن از سادات شوستر است سالها پدرش در طهران اقامات داشته او  
هم طهرانی شده خودرا از علمای روحانی میشمارد باسفیر کبیر عثمانی اظهار خصوصیت  
مینماید در این حال بهاء الدین بیک مستشار سفارت که مردم متصرف و خود خواه  
است وارد میشود سفیر کبیر میپرسد مأموریت خود را با نجام رسانیده بخیر ؟  
میگوید بلی خانه آقا سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء رفتم جای دیگر فرصت نشد  
بروم سفیر کبیر میگوید منزل این آقایانهم توانستید بروید جواب میدهد خیر آنقدر  
هیجان نشد فردا خواهم رفت سفیر میگوید حالا اینجا مطلب را عنوان بنماید حس  
تنجگاوی هن هرا و میدارد خوب توجه کرده بدانم سفیر کبیر بارزهای روحانی چه  
مطلوب داشته که توسط مستشار سفارت در آن کار ضرورت یافته مستشار کاغذی را از  
پاکت در آورد و میگوید استفتائی است از علمای طهران شده با پر مضمون چه میفرماید  
علمای اعلام اگر طایفه از مسلمین قومی را که عناد و لجاج آنها با مسلمین محقق باشد  
تحریک نمایند که با طایفه دیگر از مسلمین جنگ کنند و یا طلیعه جنگ واقع گردند  
آیا این کار جایز است یا خیر ؟ در ذیل این ورقه آقا سید عبدالله نوشته است جایز  
نیست و این اوضاع افراد سیل کافر بر مسلم است بحکم لن یجعل الله للكافرین  
علی المسلمین سیلا .

این عمل حرام است صدرالعلماء هم این نوشته را اعضاء نموده است آقا سید  
حسن بیدرنگ جواب را تصدیق کرده میگوید بلی همین طور است که نوشته اند و من  
مفصل تر خواهم نوشت نگارنده بی نهایت از این استفتاء و جواب در حیرت میشوم تصور  
میکنم مطلب مهمی است و در این موقع اختلاف مابین دولتين ایران و عثمانی در سرحد  
این سؤال و جواب مضر خواهد بود این است که از یکطرف به آقا سید حسن  
اشاره میکنم تأمل کنید بینیم مطلب چیست و از طرفی بسفیر رو کرده میگوین او لا  
موضوع مطلب باید معین باشد تا حکم مسئله معلوم شود میگوید موضوع مبین است

## مجلس دربار و اختلاف گلمه رجال دولت

و بمستشار خطاب میکند تلگراف را بخوانید وزارت خارجه عثمانی تلگراف میکند  
بضمون ذیل :

شبوت پیوسته دولت ایران طایفه ارامنه را که دشمن مسلمانان هستند تحریک کرده است که در این اختلاف سر حدی آنها را طلیعه جنگ خود قرار بدهد و با ما بجنگند شما از علمای ایران استفتاء نمایید که اینکار جایز است یا خیر؟

تلگراف که خوانده میشود سید را آهسته در بی تأمل تصدیق کردن جواب ملایمت کرده بسفیر میگوییم این مطلب حقیقت ندارد سفير کیر میگوید بلی اتابک اعظم وزیر خارجه تکذیب کرده اند من تکذیب آنها را بیاعمال تلگراف کرده ام جواب میدهندم مطلب طوری در استانبول انتشار دارد که قبل انکار نیست وامر شده این استفتاء بشود ناچار اقدام شده است.

آقا سید حسن انکار مرا هم از بطلان موضوع تصدیق میکند ولی آیه شریفه ان طائفتان من المسلمين اقتلا را تاب آخر میخواند .

نگارنده رشته سخن را از دست سید گرفته بسفیر میگوید اولاً قضیه بی اساس است واگر حقیقت داشته باشد هم جواب استفتاء این نیست که آقایان نوشته اند زیرا اگر طایفه از مسلمین بر طایفه دیگر بقی کنند آن طایفه تواند دفاع نماید آیا باید القای نفس در تهلکه کنندو یا میتواند از بابت الغریق یتشبت بکل حشیش به رکس و بهر چیز متوسل شده از خود دفع شر نماید سخن نگارنده باینجا که میرسد مستشار کاغذها را در پاکت و در بغل میگذارد چه مأیوس میشود که من بگذارم اینجا در اینورقه چیزی که هوا فق میل اوست نوشته شود .

بعد بسفیر میگوییم شما چند سال در این شهر زحمت کشیده حتی در هجالت دو په خوانی حاضر شده اید برای اینکه رشته الفت ما بین دولت اسلامی را محکم نمایید تایکدرجه موقعیت هم حاصل کرده اید چه دلیل دارد بسب القای مفترضانه که از دشمنان دولت شده است اسباب کدورت فراهم شود مؤلفت بمخالفت مبدل گردد و خدمات چندین ساله شما هدر برود سفير کیر تصدیق میکند و میگوید شما خیر خواه دولت

## فصل ششم

و ملت هستید که این حرف امیز نید اما آنها خودشان ملتفت این مطلب نیستند اول این حرف را گفته‌اند که هارا بترسانند بعد دیدند عاقبت خوش ندارد حالا انکار مینمایند. این مجلس تمام می‌شود چون از سفارت‌خانه با تفاوت سید خارج می‌شوند باو می‌گویند آمدن‌ها باین مجلس از اسباب الهی بود می‌گوید بلی ولی خوب است مستور بماند از این سخن می‌فهم سید باطننا با ما همراه نیست و حفظ ظاهر کرده است خاصه که دیدم در مجلس مستشار سفارت گفت فرد بعد از ظهر در خانه هستم اگر بخواهد بیاید مرا ملاقات نماید.

شب این روز احتشام السلطنه از مذاکرات مجلس سفارت آگاه شده با اتابک اعظم صحبت میدارد اتابک می‌بیند وسیلهٔ خوبی است برای تاخت آوردن به آقاسید عبدال‌الله ببهانی از این جهت احتشام السلطنه را تشجیع می‌کند که بر ضد او قیام نماید.

خلاصه فردای آن روز احتشام السلطنه درحال عصبانی مرا ملاقات می‌کند و می‌گوید باید طباطبائی را دید و از این خیانت که آقاسید عبدال‌الله ببهانی کرده است آگاه ساخت و خیاتکار را رسوا نمود آنقدر حرارت بخراج میدهد که نگارنده و ملک راهم تحریک مینماید بر ضد آقاسید عبدال‌الله اقدام نمایم خود می‌رود بملقات طباطبائی و ماهم هریک دنبال کاری می‌رویم اما من با احتیاط قدم بر میدارم چون‌که زحمت بیروی خیلات تند اورا دیده ام و بعلوه غرض اتابک را به ببهانی میدانم و صلاح نمیدانم در این وقت او مقهور سیاست اتابک بگردد اینست که برادرم را می‌فرستم آقاسید عبدال‌الله را ملاقات کرده اورا بر جوابی که غلننا در استفتای عثمانیان نوشته ملامت کند و تهدید نماید که اگر او خود این قضیه را جبران ننماید حربه بزرگی بدست دشمنان داده است برادرم می‌رود و می‌بیند و هرچه باید بگوید می‌گوید و درنتیجه مقرر می‌گردد آقا سید عبدال‌الله سفارت عثمانی رفته نوشته خود را پس بگیرد و این کار در همان روز انجام داده می‌شود بعد از پس گرفتن نوشته معلوم می‌شود در ظرف همان روز مستشار سفارت نوشته را داده است آقاسید حسن شوشتاری و حاج میرزا ابوطالب

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال

زنجانی که جزو روحانیان تهران است هر یک شرح مفصلی مطابق میل عثمانیان جواب نوشته اند نگارنده این اقدام خود را برقا نمیگوید و بعد از دو روز مطلع میشود که موضوع از میان رفته است.

خلاصه عصر همان روز احتشام السلطنه بمن اطلاع هیده دکه امشب باید اتابک اعظم را در مجلس خلوت ملاقات نماییم وقت مغرب احتشام السلطنه و ملک المتكلمين و نگارنده هیرویم بمنزل اتابک اعظم اتابک با نیرالدوله حاکم تهران در وسط خیابان با غی چراغ نشسته اند می نشینیم و اتابک مهر بانی زیاد مینماید مدتی صحبت میداریم اتابک قضیه جواب نوشتن بهبهانی را از استفتای عثمانیان عنوان کرده بدگوئی مینماید و هارا تحریک مینماید بضدیت نمودن با بهبهانی و او را خیانتکار بدولت و ملت شناختن در صورتیکه نمیداند موضوع از میان رفته و نوشته را مسترد داشته اند اتابک اعظم مدتی هم از دیوانخانه عدالیه و مجلس عدالت مذاکره میکنند و اظهار مینماید که عنقریب مجلس منعقد خواهد شد اتابک طوری صحبت میدارد که تصور میشود حقیقتاً میخواهند کاری بکنند و تنها هانع غرض شخصی آفایان است اگر آنها باهم اصلاح کنندیکر محدودی خواهد بود اتابک شخص بهبهانی را بیشتر مخل کار میداند و میگوید او غرض شخصی دارد میخواهد هم را معزول کند و کسی را روی کار بیاورد که از او حرف شنی داشته باشد در آخر این مجلس باز بخاطر نگارنده میرسد که تمام این مذاکرات برای اغفال ما و اغفال طباطبائی است که از روی ایمان و عقیده قدم بر میداریم میخواهند ماراساکت نگاهدارند و کسانی را که اغراض دیگر دارند مضمحل سازند ولی بروی خود نیاورده بر احتیاط خود بعد از این مجلس هیفزایم.

در خلال این احوال مظفر الدین شاه سکته ناقص نموده یک شق بدنی سست میشود تمام حواس دولتیان بمعالجه شاه مشغول میشود احتشام السلطنه هم با کمال نا امیدی بسرحد آذربایجان روانه میشود بعد از رفتن احتشام السلطنه آفاسید محمد طباطبائی هییند که احتشام السلطنه رفت و اتابک بوعده خود و فانکرد عصانی شده کاغذ سختی با اتابک مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند اتابک اعظم جواب کاغذ

### فصل ششم

اورا نداده زبانی پیغام میدهد من صاحب مملکت نیستم مملکت پادشاه دارد هر طور فرمودند آنطور باید کرد آقاسید محمد از این جواب بی نهایت متغیر شده سواد کاغذ تهیید آمیز را که باتابک نوشته است بدست مردم میدهند وهم حوزه اسلامی مجلس کرده قرار میدهند وقت خواسته بعنوان عیادت نزد شاهرقه درخصوص عدالتخانه حضور آبا شاه مذاکره نمایند اتابک اعظم خبردار شده پیش دستی مینماید و قبل از آنکه آنها وقت بخواهند آقا سید عبدالله را برای تشریف باحضور همایونی دعوت مینمایند آقای سید عبدالله با وجود قرار دادی که در حوزه اسلامی شده صلاح نمیداند تنها بروند تقاضای کنند حوزه اسلامی همه شرفیاب گردند جواب می آید چند نفر بینند و این چند نفر را خود دعوت میکنند و از دعوت نمودن طباطبائی خود داری مینمایند مبادا بواسطه صراحت لهجه که دارد در حضور شاه بر ضد اتابک سخن بگوید یا به لاحظه اینکه باین وسیله میان اور بهانی القای خلاف نمایند آقا سید محمد را دعوت نکرده باو بی اعتنای مینمایند .  
به حال آقا سید عبدالله و سه نفر دیگر از آقایان باحضور شاه میروند آقا سید عبدالله در این مجلس دل شاه را بدست آورده با دعا میکند در ضمن دعا گریه میکند شاه بواسطه عارضه کسالت ورق قلبی که دارد هتاوشده با اظهار هر بانی مینماید .  
آقا سید عبدالله از آن مجلس بیرون می آید درحالی که یقین دارد شاه بالو همراه است و اتابک اعظم مخل است و نمیگذارد جدا در صدد مخالفت با اتابک بر می آید آقا سید محمد هم که کتب مخالفت خود را باتابک اذپار کرده بود حوزه اسلامی متفق الکلامه بر ضد اتابک اعظم قیام مینمایند .

در این حال نگارنده چنان بهتر دیدم که بعد از مجلس دربار و دور شدن احتشام السلطنه و عانی شدن مخالفت آقایان باتابک اعظم بطور خصوصی ازاوملاقات کرده اورا هم نصیحت بنمایم و تحویف کنم بخامت عاقبت امر و ضمناً حال اورا نسبت به خود بدانم وقت هیغواهم بین الطلوین را معین میکند هوا تاویک است میروم قدم میز نمی و صحبت میداریم تا پاسی از روز بزمی آید میگوییم صورت حاضر عقبت خوشی ندارد زیرا که روز بروز خیالات مردم قوت میگیرد و از این طرف ضعف حاصل میشود چرا

## مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

زود تر اقدام در اصلاح کارها نمینمایید میگوید چهل سال است رو به رکاری رفته ام موققیت دیده ام نمیدانم چه سری است که در اینکاره اقدام که میکنم نتیجه نمیدهد میگویم مردم بیچاره شده روز گاربر آنها سخت است چاره بحال و کار مردم باید کرد مردم از شدت ظلم و بی اعتدالی بدرخانه زید و عمر میروند میگوید بلی ظلم من است که مردم را درخانه آقایان میکشاند با اینکه اعتقادی با آنها ندارند و از اعمال آنها خشنود نیستند میگویم این ملت وزر و و بال بسیار دارد شما چرا وزر ملت را بتدوش خودش نمیگذارید میگوید امروز نمیشود مداخله بعلت داد کاری که میتوان کرده همان اصلاح دیوانخانه عدیله است میگویم تصور هیفرهاید با این دیوانخانه میتوان رفع ظلمی کرد در زمان ناصر الدین شاه دیوانخانه تأسیس شد بدست عضد الملک رئیس ایل قاجار شاه محکوم واقع شد و بدیوانخانه احضار گشت اما برای اصلاحات مملکت و آسایش ملت آن دیوانخانه باعظمت چه تبعیه داد نام شاهزادگان بزرگ را برده میگویم مأمورین عدالتخانه در هر آنکه حکومت آنها چه خواهند کرد الا اینکه در عدد نوکرهای ایشان ایستاده تعظیم نمایند پس چاره نیست مگر آنکه قوت ملت در کاربوده باشد باید از تمام طبقات خلق جمعی را خودشان انتخاب نموده به مجلس معاونت بفرستند میگوید خیال داریم بهر وزارتخانه بسپاریم دو سه نفر را روانه کنند میگویم تجارت از میان خود چند نفر انتخاب کرده بفرستند میگوید بلی اما بتوسط وزیر تجارت هرچه نگارنده صحبت از انتخاب ملت میکنم او بدولت وزارتخانه ها بر میگردد اند صحبت علمای روحانی نمیشود میگوید حرف آنها را مزیند چند نفر قاضی معین نمینمایم در مسائل شرعی قضایت کنند و احکام آنها در عدیله اجرا گردد بالاخره میگویم اعتقاد من اینست که شما خبر خواه ملت و طالب آسایش رعیت هستید باین جهت همراهی باشما را بر خود لازم میدانم ولی آن ساعت که بدانم شما دارای این عقیده نیستید و همراهی در اصلاح حال ملت ندارید اول دشمن شما من خواهم بود اوضاع کنونی خطرناک است میگوید بلی خطرناک است و اشخاص مغرض دارند آن خطر را بدست خود نزدیک نمینمایند میگویم همه قسم اشخاص یافت هیشوند هر دمی هستند که مقصودی جز خدمت بدولت و ملت ندارند

## فصل ششم

میگوید خدا نیامزد کسی را که این ملت را باین روز نشانید همه را گدا و پریشان کرد هر ادش امین السلطان است همه کارهایش مانند قرضی است که برای دولت کرد قرض کردن بدینیست ولی قرضی که صحیح باشد نهاینطور قرض که حلال است مرآ روی دستم گذارده باشد توانم هیچ کار بکنم مرادش شرط توانستن قرض کردن از دولت دیگر است هدام که این قرض ادانشده باشد که این شرط در ضمن قرض ایران ازروس شده است باز رشته صحبت را میآورد بحوزه اسلامی و میگوید دولت سالی سه کروز تومن کسر محل دارد و باز هم دست برنمیدارند هر چه از هر جا میرسد میگویند بما بدھید و حرف پنجشاهی پول تمبر را میزند مرادش تقاضای آقایان است که از مستمریات آنها چیزی کسر نشود چنانکه سابق نوشته شد میگویم اذن بدھید جواب بدھم اولاً چرا جمع و خرج دولت را چاپ نمیکنید و بدست مردم نمیدهدید تا دیگر کسی توقع زیادی نداشته باشد و همه کس بداند چه خبر است آقایان حرفشان این است که سید دعا گو ماهی سه چهار تومن وظیفه میخواهد نه مالی هفتاد هشتاد هزار تومن مرادم سید سحرینی است که از دعا گویان شاه است سالی صد هزار تومن فایده میبرد و یک دینار وجودش برای ملت ندارد آقایان نمیگویند صد تومن بما بدھید بلکه میگویند از آن صد هزار تومن صد تومنش را بما بدھید - اتابک را شنیدن این حرف خوش نمیآید و اندکی درهم و برهم میشود اما اغلب این نمیکند میگویم در صورتی که من وظیفه و مستمری از دولت ندارم حاضر هستم عبای خود را بفروشم بدوات بدھم ولی میخواهم بدانم بچه مصرف رسیده است میگوید افسوس میخورم که مثل شما کم است خلاصه مجلس طولانی میشود و باز تأکید میکنم که هر چه زود تر اصلاحات شروع شود و اسباب آسایش خلق فرام آید میگوید تند نمیشود رفت جواب میدهم کدهم نمیشود رفت میگوید بلی هن معتقدم که ما امروز باید یا کار بکنیم یا بمیریم امروز غیر از روزهای گذشته است سخن باینجا قطع شده روانه میشوم و تا یک درجه اطمینان حاصل مینمایم که از طرف من نگرانی ندارد و خیال بدی در باره من نخواهد کرد و بعد از وقت احتشام السلطنه نگارنده و ملک المتكلمين هر دو در خانه نشسته کمتر آمد و شد نموده انتظار نتیجه عملیات خود را میکشیم .

## فصل هفتم

### مقدمات بلو او عزل عین الدوّله

اواسط ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) روزی از طرف دولت جار میزند که از امشب هر کس ساعت چهار از شب گذشته از منزل خود بیرون بیاید پاسبانان شهر او را با گلوله خواهند زد سوار و پیاده زیاد در شهر میگذارند که تا سیح در کوچه و بازار گردش میکنند و مسلم است که این اقدام برای دوچیز است یکی جلوگیری از شبنامهای بسیار که شبها بر ضد دولت منتشر میشود و دیگر آنکه اگر بخواهند کسی را دستگیر نمایند از طرف مردم مزاحمتی نشود یک شب مأمورین دولت سه نفر را از خانه‌های خود بوضع بد دستگیر نموده بکلاه تبعید میکنند به جرم شبنامه‌نویسی و آن سه نفر مجدد اسلام کرمانی است مدیر روزنامه ادب که سر پرشوری دارد میرزا آقا تاجر اصفهانی است و حاجی میرزا حسن مدیر سابق رشیدیه که هر سه نفر با حوزه آقایان مربوطند شب دیگر از دیوارخانه یکی از بستکان آقاسید عبدالله بالا رفته اند را دستگیر نمایند و در گرفتن او بخانواده همسایگانش آزار میرسانند برای ترسانیدن آقایان و آنها هم تا یک درجه ترسناک میشوند در خلال این احوال امام جمعه و شیخ فضل الله بواسطه قضایای خصوصی از اتابک اعظم کدورت یافته با آقایان مخالف نزدیک هیشوند و بنای بدگوئیرا باتابک میگذارند اتابک اعظم هر قدر سعی میکند با آنها صلح نماید نمیشود و او هم اعتنای بمخالفت آنها نکرده خیالات و عملیات خود را تعقیب نمینماید شاه بواسطه کسالت مزاج از تمام قضایا یخبر است و اتابک هرچه میخواهد میکند و در حقیقت تمام کارها با خود اتابک است.

## فصل هفتم

ایام وفات صدیقه طاهره میرسد چون قوت و قدرت روحانیون با جماعت عوام و عوام بغير از عنوان روضه خوانی کمتر جمع ميشوند از اين جهت آقایان رسیدن ایام وفات زهرا را وسیله نموده در خانه آقسید عبدالله و آقسید محمد مجلس روضه خوانی برپا ميشود و روضه خوانها هر چه میتوانند برضد دولت صحبت میدارند آقایانهم هر کدام میتوانند بمثیر رفته هانین اجرای عدل و داد را عموماً و شخص اتابک اعظم را خصوصاً لمن وطعن هینمايند تا شب چهارشنبه هیجدهم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) که از طرف دولت حکم ميشود دو نفر از اهل منبر را شبانه دستگیر نمایند.

یکی حاج شیخ محمد واعظ که محترمترین و عاظ تهران است و دیگری حاج میرزا نصرالله ملک المتكلمين نگارنده بیخبر از صدور این حکم تقاضای ملاقانی از عین الدوّله کرده ام صبح چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی را معین نموده است که برای ملاقات او بمبارک آباد بروم (مبارک آباد عمارت یلاقی عین الدوّله) است در جنوب شمیران واقع و دوفرسخ از شهر طهران دور است روز مزبور وقتیکه مصمم رفتن بمبارک آباد هستم خبردار هیشوم دیشب ساعت شش از شب کذشته ریخته اند بخانه ملک المتكلمين که در همسایکی ما واقع است برای گرفتن او خودش در خانه نبوده دو پسر او را گرفته باداره نظمیه برده اند این خبر هرا بریشان میکند معاهدات چه شد آنمه خصوصیت اتابک اعظم با من و ملک المتكلمين کجا رفت معلوم است هیچیک واقعیت نداشته والا چگونه متعرض ملک المتكلمين میشدند دیگرچگونه من اطمینان بحروفهای اتابک اعظم داشته باشم در این حال مردد میشوم بمبارک آباد بروم یا نسروم بالآخره مصمم میشوم بروم و بخود میگویم هرا در خارج شهر بکیرند بهتر از این است که شب بخانه من بریزند اولاد کوچکم ترسناکشوند و تایین وقت خبر ندارم حکم دستگیری در باره ملک و حاج شیخ محمد هردو صادر شده است بهر حال بمبارک آباد روانه میشوم عین الدوّله را میبینم در ایوانی نشسته مشغول کاغذ خوانی است و چند ذرع فاصله یک صندلی رو بروی او گذارده اند وارد میشوم میبینیم بی آنکه اندک احترامی از من

بنماید شروع میکند بیدگوئی کردن نسبت با آقایان و میگوید ما مثل یهودی شدیم (مرادش اینست که ملتی که با دولت خود مخالفت کند مثل این است که بی دولت باشد و ملت بدولت یهود است) دولت برای حرف چهار نفر آخوند دست از حکومت خود بر نمیدارد من نمیخواهم باره‌ئی اقدامات بکنم والا میزدم میکشم میبیشم بعد بنگارنده باعتاب میگوید آرام نمیگیرید و مرا تهدید میکند مثل اینکه سابقه‌عهدویمانی در میان نبوده است میبینم جای سکوت نیست میگویم وقتی دولت با ملت خود اینطور رفتار کرد آنوقت چه میشود اگر در یک خانه هر کس هست در خواب باشد یا شاطف دوازده ساله میتواند اسباب آنخانه را بباد فنا بدهد یعنی از دیوار فرو آمده در خانه را بگشاید دزدان وارد شده هر چه هست بپرندولی اگر دو آنخانه طفل دو ساله بیدار باشد دزدان نمیتوانند دستبردی با آنخانه بزنند زیرا که آن طفل گریه میکند از گریه او خواهها بیدار میشوند و اسباب خانه را محافظت مینمایند آقای اتابک اعظم اگر اعتقاد شما این است که در تمام ایران یک طفل دو ساله هم بیدار نیست اشتباه کرده‌اید و اگر احتمال میدهید یک طفل دو ساله بیدار باشد بیداری او را رعایت نماید این سخن در وجود او سخت اثر میکند و مثل این است که در صندلی خود فرو رفته باشد انگشت خود را به پیشانی نهاده در سکوت عمیقی فرو میرود نگارنده هم قوای خود را جمع کرده برای هر پیش آمد ناگوار حاضر میگردم در این اثنا صدای زنگ تافن که در راه ره همین عمارت است بلند شده پیشخدمت وارد شده میگوید از دربار (یعنی در بار یا لاقی نیاوران) میگویند بدر بار بیایید و بعد آنچاکه هممان هستید بروید اتابک هنوز در حال تفکر است سر را بلند کرده میگوید پرس چه تازه روی داده‌بنا نبود من امروز به نیاوران بینیم جواب میآوردم که بتعجیل بیایید اتابک مضطرب شده کالسکه خود را بفوریت طلب میکند بعداز چند دقیقه پیشخدمت خبر حاضر بودن کالسکه را میدهد و در این چند دقیقه اتابک اضطراب خاطر خود را مخفی نگاهداشته با نگارنده با رامی و ملایمت صحبت‌های نصیحت آمیز میکند چون با تفاق از باعث بیرون رفته میخواهیم از یکدیگر جدا شویم میگوید حرف من باشما تمام نشد فردا صبح زود

## فصل هفتم

باز بمبارک آبادیاتید اتابک میرود و نگارنده بطرف زرگنده روانه میگردد در راه سردار  
اسعد بختیاری علیقلیخان رسیده خبر شهر را میدهد و میگوید مأمورین گرفتن حاج  
شیخ محمد مانند مأمورین گرفتن ملک المتكلمين در شب آنها پیدا نکردند اما مأمورین  
دستگیری حاج شیخ محمد ساعتی پیش او را در کوچه دیدند که سواره میگذشت اطراف  
مرکب او را گرفته خواستند بدار الحکومه اش بیرون صدابلند شد مردم اجماع کردند  
طلاب مدرسه حاج ابوالحسن (یکی از مدارس طلبه نشین طهران است) در آمده همان‌ت  
کردند که مأمورین واعظ را جلب نمایند مأمورین شیخ را از قاطر فرود آورده در  
قراولخانه حبس نمودند مردم و طلاب هجوم آورده در اطاقی را که حاج شیخ محمد آنجا  
حبس بود شکسته او را بیرون آورده بودند در این حال مأمورین حکومت دوشه  
تیر تفنگ شلیک نموده سید طلبه می‌کشته شد چند نفر مجروح شدند مردم نعش سید را به مدرسه  
حاج ابوالحسن برداشت خبر بخانه علماء رسید همه بهیجان آمدند.

میرزا جعفر صدرالعلماء با جمعی کثیر از خانه خود به مدرسه حاجی ابوالحسن  
رفت طلاب نعش سید را برداشته پیراهن خون آلود او را سرچوب کرده قرآن بالای  
آن بستند چندین هزار نفر دنیال نعش اجتماع کرده گریه کنند و کاه برسر ریزان در کوچه  
و بازار طبران گشتند دکانها بسته شدن نعش را بمسجد جامع برداشت آقا سید عبدالله آقا  
سید محمد و دیگر آقایان همه در آنجا اجتماع کردند و بلوا بزرگ شد از شنیدن این  
خبر دانستم کار اتابک اعظم گذشت و دیگر او را در صدارت نخواهم دید فوراً خود  
را بشهر رسانیده شاهد و شریک در قضایا هیشوم و اما عملیات دولتیان در فرونشانیدن  
آتش بلوا اتابک اعظم و رجال دولت که در نیاوران جمع شده بودند همه شهر می‌آیند.  
محمد ولیخان نصرالسلطنه که در این وقت سپهبد است مداخله تمام در کارها  
دارد از طرف دولت مأمور میشود مردم را متفرق کند و بلوا را بخواباند آنروز کاری  
از دولتیان پیشرفت نمیکند دکاکین بسته مردم دسته دسته بمسجد میروند علماء مردم را  
تبییج میکنند که دست از کارها کشیده حاضر شوند تا کاری از پیش برده تکلیف خود را  
با دولت معین نمایند.

## مقدمات بلو و عزل عین الدوّلہ

روز پنجم شنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی باز هنگامه شورش گرم است نعش سید مقتول را در مسجد جامع امامت سرده مردم خاصه زنها که رقت قلب دارند و بعلاوه دستورهم با آنها داده میشود صدای خودرا بگیریه وزاری در اطراف نعش سید طوری بلند کرده اند که تمام مردم را متاثر میسازند شب جمعه باز اوضاع بهمین منوال است دولتیان چند فوج سوار و سرباز را که در خارج شهر ذخیره دارند وارد شهر نموده تمام معبر هارا میبینند و صبح جمعه بمالحظه اینکه اجتماع زیادتر نشود بر محاصره اطراف مسجد میافزایند سپهدار سربازها دستور میدهد اگر جماعت خواستند بطور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند دو ساعت از روز برآمده مسجد جامع و بازارها و کیچدهای اطراف آن بر است از جمیعت سرچهار سوق شهر که معروف است بچهار سوق بزرگ سر باز و مستحفظ زیاد استاده يك وقت دسته با جمیعت میخواهند از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع میشوند ایندفعه جمیعت زیاد شده دو سه هزار تن مهیای حرکت میشوند جمیع از سادات را طالیعه دسته قرار داده هر یک را قرآنی بدهند بخیال آنکه بسید قرآن بدست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد از مسجد خارج میشوند نزدیک چهار سوق صدای صاحب منصب سربازان بلند میشود که نیاید میز نیم جماعت اعتماد نکرده روانه میشوند صاحب منصب اهر بشلیک میدهند سربازها تیرها را بطاق بازار میزنند ولی جمیعت اعتماد نکرده میخواهند بگذرند که رو بجمیعت شلیک میشود اول کسی که کشته میشود حاج سید حسین مغرب که پیر مرد فقیر است و خالی از هنگامه طلبی نمیباشد تیر بر گلویش رسیده از پا در میآید بلوایان نعش او را بمسجد میبرند شست نفر تقریباً از تماشای و بلوا طلب کشته و مجروح میگردند سربازها نعش کشتگان را در سردارب محبس سرچهار سوق و مسجد خرابه‌گی که نزدیک است میبرند که بدست بلوایان نیفتند مردی که چنگ ندیده صدای توب و تفک کتر شنیده اند فرار مینمایند دولتیان محاصره مسجد را سخت میکنند هر کس بخواهد بیرون برود میگذارند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند.

## فصل هفتم

بلوایان نعش حاج سید حسین را آورد و پهلوی نعش سید مقتول اول میگذارند  
خون از احترافش جاریست صدای ضجه وزاری زن و مرد با آسمان میرود.  
در اینحال علماء باهم نشسته مشورت میکنند و بالاخره رأی آنها بر این قرار  
میگیرد که بالای منبر رفته مردم را امر کنند از مسجد یک یک خارج شده برسر شغل  
و کار خود بروند و آنها خود در مسجد بمانند بهر طریق که میدانند با دولت جواب  
و سؤال نمایند.

آقا سید عبدالله و آقا سید محمد منبر میروند و بقر آن و بهرچه مقدس است مردم را  
سوگند میدهند که از مسجد بیرون بروند حاج شیخ فضل الله نوری راهنم مردم رفته بمسجد  
آورده اند که اختلاف کلمه در میان روحا نیون نباشد اوهم در ظاهر با آقایان همراهی  
کرده و این چند روزه در مسجد جامع میمانند ولی در باطن موافقی با آنها  
ندارد شیخ نوری هم در این موقع منبر رفته حرف آقایان را تعقیب نمیماید مردم  
متفرق میشوند.

روز شنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بازارها باز میشود ولی علماء بزدرو مسجد  
جمم هستند و در این چند روزه معلوم نیست تا چه اندازه شرح و قایع بشاه عرض  
شده است.

دیوانیان تدبیری بنظرشان میرسد که دایره محاصره مسجد را تنگ نمایند  
که آمد و شد خلق بدانجا قطع گردد روز یکشنبه دایره محاصره را بقدرتی تگاه میکنند  
که نظامیان بدراهای مسجد و بامهای آنجا میرسند در این حل از طرف دولت پیغامهای  
تهذید آمیز بعلماء داده میشود که برای اصلاح با دولت حاضر گردند و آنها نمیپذیرند  
بالاخره جواب میدهند اگر دولت خواهشهاي هارا اجابت کند چه بهتر والا ادن بدهد  
ما همگي بعثتات عاليات برويم جواب از طرف دولت میآورند که راه بازاست کسی متعرض  
شما نخواهد بود.

(روز دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴))  
 تمام آقایان بابن بابویه که چند میل راه در جنوب طهرانست میروند که از آنجا  
بقم روانه گردند مگر شیخ فضل الله که بخانه خود رفته و یک صورتی با دولتیها محفوظ

مقدمات. بلو و عزل عین الدوّله

میدارد و بعد از دوروز روانه شده با آقایان ملحق میگردد.

علماء در این مقام بحضور عبدالمظیم نمیروند برای اینکه تصور نشود میخواهند آنجا مانده اوضاع سابق را برپا کنند خلاصه آقایان یکروز در این بابویه مانده از آنجا بقم روانه میگردند دولتیان میخواهند نگذارند شیخ فضل الله با آنها ملحق شود او خود نمیپنیرد چونکه در نظر عوام برای او بدنما است.

بعد از مسافرت روحانیان از طهران عین الدوّله و کارکنانش تصور میکنند کار اصلاح شد و راحت شدند همه از شهر بعمارت بیلاقی خود میروند و از رؤسای اصناف التزام میگیرند دکاکین خود را نبندند و خیالشان بكلی راحت میشود ولی مسلم است که این آسایش هوتفی است و عنقریب صدابند خواهد شد.

چند کلمه از شرح حال خود بنویسم در این موقع بر من کارستخت شده زیرا که از یکطرف بمالحظه مدرسه ها نمیتوانم خود را یک جهت جزو مهاجرین قرار داده با دولتیان که مساعدتشان برای حفظ مدارس از تعرض روحانی بسایان لازم است صریحاً مخالفت نمایم بهلاوه در حوزه آقایان هم اشخاصی نهستند که با آنها دمخور نیستم و بودن در سلک صحبت آنها را خوش ندارم از طرف دیگر از روی آزادیخواهی نمیخواهم خود را دور بگیرم این است که برادرم حاج میرزا علی محمد را روانه قم مینمایم که بعلماء ملحق شود و خود در طهران توقف مینمایم بی آنکه ملاقاتی از تابک اعظم بنایم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه شهر طهران آرام است و دکاکین باز روز بینجشنیه طرف عصر کم کم دکاکین بسته میشود.

شب جمعه چند نفر از کسبه و طلاب بسفارت خانه انگلیس رفته متخصص میشوند. شنیده میشود که آقاسید عبد الله به بعضی از خواص خود دستور میداده است که بعد از رفتن مابقیم باید در سفارت انگلیس متخصص شد و بدیهی است که این دستور بی سابقه قراردادی با کسانی از رجال دولت که در خفا بالوکار میکنند و بالآخره با کارکنان سفارت نبوده است تا عصر جمعه پانصد نفر نقریباً از طلاب و کسبه در سفارت خانه هز بور جمع شده بشکایت از تهدیات دوات آغاز سخن مینمایند.

## فصل هفتم

اجزای سفارت هم خالی از انتظار و رود جمعیت نبوده اند و باین سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی مینمایند خبر در شهر منتشر میشود که در سفارت انگلیس بروی واردین باز است از آنها پذیرایی میکنند و با آنها امنیت میدهند بدیهی است اشاره این خبر در میان مردمیکه مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شدها خواب راحت ننموده اند چه افراد میبخشد خصوصاً که جمعی از آنها یکناه کشته شده اند.

محاكم شرعی که محل حاجت مردم است بواسطه مسافرت آقایان تعطیل شده تحریکات و تبلیغاتهم از چند راه میشود این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظائف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باع سفارت که یکی از باغهای بزرگ تهران است پر میشود از تجار و کسبه و طارب وغیره اداره مأکول و مشروب این جمیعت و هر قدر جمیعت که در این فضا بگنجد منظم است از طرف یک کمپانی مجهول اگر چه اشخاص مباشر معلومند و عمدۀ آنها دونفر تاجر درجه سیم هستند حاج محمد حسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم بازه مین دونفر ناظر و کیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ کرftه بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمیع میشد میتوانستند از عهده خرج آنها برآیند بدیهی است این خرج گراف محل معین و قابل لازم دارد عجالت که آن محل بنگارنده مجهول است بعد از این اگر معلوم شد خواهم نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمکهای مادی هم مینماید تاچه اندازه صحیح باشد. (۱)

بالجمله اجزای سفارت هرچه بتوانند از واردین دلربائی کرده نوع خواهی و رافت خود را نسبت به مردم حالی مینمایند.

---

(۱) تحقیقات بدبنگارنده محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمیشده است و قسمت عده این مخارج را رؤسا و تجار طرفداران و کارگران امین‌السلطان میداده اند برای برسر کار آوردن او و شاید از پول خود امین‌السلطان هم بوده است دیگر ان هم بمقاصد مختلف کوکهای میکرده اند.

## مقدمات بلو و عزل عین الدوّل

گراندوف شارژدار انگلیس که در این وقت بجای وزیر مختار است روزاول آمده  
خلق را مخاطب کرده میگوید :  
تشکر میکنم از دولت متبع خودم که در فاصله سه ماه راه خبر ورود شما را  
بسفارتخانه بالتلگراف بلند دادم بفاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرائی  
را از شما بنمایم .

بعد میگوید از مسجد جمیع تهران تا رک همابونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست  
شش روز خلق آنجا متحصن بودند و جوابی از دربار عمايون نشینیدند .  
خلاصه هر دسته از طلاق و کسبه وارد میشدند بکمستگاه چادر مخصوص از  
طرف سفارت برای آنها صربا میشود و از آنها انواع پذیرائی بعمل میآید و چون چادر  
در سفارت یافت نمیشود هر دسته که میآیند چادری همراه خود میآورند و روی هر چادر  
نوشته میشود که متعلق بکدام صنف است تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الآخر که عده  
متحصین به بیست هزار نفر میرسد .

اگرچه کارگذاران سفارت آنقدر که میکنند است در انتظام داخل سفارت سعی  
میکنند ولی مردم هم گویا روح تازه در آنها حاول کرده مختصر کار بیقاعده از ایشان  
سر نمیزند نماز جماعت میخوانند مجلس شورایی که از هر صنف چند نفر در آن باشند  
تشکیل داده هر رات آن مجلس را همه اطاعت میکنند اینجا سه مطلب را باید  
دانست یکی آنکه متحصین سفارت انگلیس بدولت چه میگویند و از او چه جواب  
میشنوند دیگر آنکه دولت در رفع این غائله چه اقدام میکند سیم آنکه اشخاص  
آزادیخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده مینمایند و عاقبت امر بکجا  
میانجامد .

این جماعت بعد از ورود بسفارت بتوسط شارژدار سفارت گراندوف عرض حالی  
بدولت میدهند مشتمل بر سه مطلب :  
یکی آنکه تمام کار زندگانی و دادوستد که داریم از روی شرع اسلام است  
و در نبودن علماء که زمام امور شرع بدست آنها است امور زندگانی مامختل است از

## فصل هشتم

اینجهت تأثیری روحانی مامراجعت نکند بکارو شغلی دست نمیزیم.

دوم آنکه مجلس عدالت که شاه در چند ماه پیش دستخط آن را بسا داده  
چرا اجرائشده است

سوم آنکه ما امنیت مالی و جانی نداریم و امنیت میخواهیم.

این عریضه بتوسط گراندولف بمشیرالدوله وزیر خارجه داده میشود و او میفرستد  
نzd اتابک اعظم که اگر اذن میدهد عریضه را بحضور شاه بفرستد بدیهی است اتابک  
دیگر اینجا نمیتواند رخصت ندهد این است که اجازه میدهد و اطمینان دارد که جواب  
عین مسوده‌ئی خواهد بود که بقلم اونوشته میشود بعداز دو روز جواب عریضه بدست  
گراندولف هیرسد بضمون ذیل:

خطاب بمشیرالدوله که در جواب متخصصین بگوید:

ماعلمای شمارا نگفته‌ایم بروند بلکه خودشان رفته‌اند و خواهند برگشت بعلاوه  
 تمام علماء نرفته‌اند و بقدرتی که کار شرعیات شما مختل نماند در شهر هستند اما دستخط  
 عدالتخانه که اجرای آنرا خواسته‌اید آنهم نظام‌نامه اش نوشته شده است در صدد  
 تشکیل مجلس عدالت هستیم و اما امنیت که خواسته اید بحمد الله شهر طهران امن  
 است و مهام که سرباز و مستحفظ در شهر گذارده بودیم برداشتم که شما آسوده باشید.  
 این جوابها غیرازخندیدن متخصصین ثمری نمیکند و فرستادنش بسفارت جزاً نکه  
 هزیده‌یجان شورشیان بشد فایده‌ئی نمیبخشد.

اما اقدامات آزادیخواهان - آزادیخواهان که حوزه‌های متعدد دارند بیشتر  
 افراد آنها بعنوان تماشاجی در چزو متخصصین سفارت دیده میشوند و هر اقب هستند  
 که این دوای سمعی یعنی توسل به بیگانه بقدر حاجت استعمال شود دست آخر هم  
 کار خود را کرده نگذارند آنطور که انگلیسان میخواهند (از این التجای خلق بسفارت تخانه  
 آنها استفاده کنند) کامیاب گردند.

و اما اقدامات دولت در رفع غائله از طرف دولت حاج میرزا حسنخان  
 محتشم السلطنه رئیس وزارت خارجه بسفارت تخانه می‌رود و دستخطی از شاه می‌برد برای  
 مردم بخواند اما هیچکس حاضر نمیشود اورا ملاقات کند فقط یکنفر می‌آید باو می‌گوید

## مقدمات بلو و عزل هین الدو له

ما شکایتهای خودرا بتوسط شارژدار کفته ایم جوابی دارید باو بگوید او بما خواهد کفت مختص السلطنه مأیوس مراجعت نمینماید.

بعد از این جمعی از رؤسای تجار را که بسفارت ترقه اند و در امر بازار وداد و ستد هرجیت دارند از قبیل حاج حسین آقامین دارالضرب حاج محمد اسماعیل آقا تبریزی حاج محمد دعلی شالچی حاج عبدالرزاک اسکوئی حاج محمد تقی شاهروانی حاج سید محمد صراف حاج آقا محمد معین التجار بوشهری آقاسید محمد باقر کاشانی بصاحبقرانیه احضار کرده آنها را بحضور شاه میرنده شاه اولا خطاب عتاب آمیز میکند که این ارادل چرا حرکات و حشیانه میکنند این اشخاص ورشکسته بی سرو پا کیستند بسفارتخانه انگلیس رفته اند.

تجارهمه ساکت هیمانند مگر امین الضرب که میگوید ماهرچه داریم از دولت است جان و مال مامتعلق پادشاه است.

بعد از این سخن شاه ملایمت کرده اظهار مرحمت بتجار نمینماید و از آنها میخواهد بروند آن جمع را از سفارتخانه متفرق نمایند.

تجارهم بظاهر اظهار اطاعت میکنند و خارج میگردند.

اتابک اعظم تصویر میکند کار گذشت این جمع میرونند مردم را متفرق نمینمایند مراجعت دادن علماء هم مال المصالحه خواهد شد خونهای بناحق ریخته شده از میان میرون مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف میشوند و باز ایشان اتابک اعظم خواهند بود.

خلاصه تجار از حضور شاه بر گشته اتابک و مشیر الدو له را دیده دستور العملهای گرفته می‌آیند و میرون بسفارتخانه هرچه میخواهند رؤسای مختصین را جمع کرده با آنها صحبتی بدارند نمیشود و آنها برای ملاقات حاجیها حاضر نمیگردند تجار هم که روحًا با مقاصد مختصین موافقند و از روی مصلحت خود داخل آنها شده اند بنی آنکه کلمه می باکسی صحبت داشته باشند بر گشته بکسر میرون بمبارک آباد عمارت بیلاقی عین الدو له خبر شکست خود را باو میدهند و او پنهانی افسرده خاطر میشود عین الدو له در این

### فصل هفتم

مجلس با تجارت صحبت بسیار مینماید و میگوید این مردم چه میخواهند و چه میگویند تجارت هم چون از سطوت او اندیشه دارند در جواب خود داری میکنند او جواب میخواهد حاج آقا محمد معین التجار بوشهری میگوید من از این جماعت نیستم و حرف را پوست کنده میزنم این جماعت که شما با آنها حرف میزنید جسمشان خدمت شما و روشنان نزد متحصین است با آنها هم خجال و هم رأی هستند مجلس میخواهد عین السوله میگوید ما که قرار مجلس عدالت را دادیم حاج معین میگوید آنها مجلس هیوژن ملی میخواهند از آن مجلسها که در تمام دنیا معمول است عین الدوله از شنیدن این سخن بسیار در هم شده مسکوت مینماید و مجلس را خاتمه داده قرار صحبت را به مجلس دیگر میگذارد که چند نفر از میان همین جمع آمده با آنها صحبت بدارد تجارت هیوند و فردا صبح چند نفر که معین شده اند حاضر میشوند.

در این مجلس خصوصی عین الدوله با تجارت اظهار همدردی و مجلس شورایملی خواهی میکند دستیخطی هم که از شاه برای نشان دادن بتجارت و اغفال نمودن آنها گرفته است نشان میدهد مفادش قبول نمودن شاه است مجلس شورایملی را عین الدوله با تجارت میگوید من از خدا میخواهم اینکار صورت بگیرد ولی از ملاها اندیشه دارم که هبادا خود را داخل کنند و چون بیشتر آنها اهل غرض و طمع هستند کار را خراب نمایند اینکار باید صورت بگیرد ولی بدست شما تجار نه بدست علمای روحانی.

تجارت که این مطلب را میشنوند دستیخط شاه را هم دیده اند فریب خورده یقین میکنند او در باطن با آنها همراه است و راه اصلاح کار این است که دست علماء کوتاه شود و بدست تجارت مجلس شورایملی تأسیس گردد و حاضر میشوند که خود بقم و فته علماء را برگردانند و متحصین را اطمینان داده از سفارت بیرون یاورند.

مقرر میشود که مشیر الدوله با جمعی از رؤسای تجارت روانه قم شده علماء را برگردانند و بمشیر الدوله و کالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که صلاح بداند با علماء بدهد و هرگونه اقدامی لازم باشد بنماید.

## مقدمات بلو و عزل عینالدوله

عینالدوله مخالفت باطنی مشیرالدوله را باخود وربط باطنی اورا با علماء و آزادیخواهان میداند در این انتخاب میخواهد او را دچار محضور شدید کند و بالاخره نزد شاه اورا متهم سازد و تنها حریقی را که در مقابل خود میبیند از میان بردارد مشیرالدوله نیکو میداند علت انتخاب او برای این مسافت چیست این است که دست بهم مالیه منتظر است کار عینالدوله ساخته شود و با آرزوی خود برسد.

مشیرالدوله باصرار  
عینالدوله در ظاهر  
تدارک رفتش را بقم  
میبیند و از شمیران  
شهر آمده تجارتمن در  
شرف حرکت هستند  
و از طرف دولت بقم  
وسایر ولایات تلگراف  
میشود که مشیرالدوله  
مامور رفتن قم گشت  
برای هراجعت دادن  
علماء ولی دشمنان  
اتابک وقت را غنیمت  
دانسته نزد شاه سخت  
برای او کارشکنی میکنند  
مشیرالدوله هم



عینالدوله

البته برای خلاص شدن از محضور رفتن بقم هرچه ازدستش بر میآید کوتاهی نمیکند و

### فصل هشتم

بحسن اتفاق یا بحسن تدبیر کارگنان مخالف دولت تلگراف منصلی از تبریز از طرف ولیمهد بتوسط مشیرالدوله بشاه میشود حاصلش آنکه برای خاطر یکنفر نمیشود چشم از سلطنت پوشید در اینحال تیرها بهدف میخورد و شاه برای عزل اتابک حاضر میشود روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) اتابک اعظم را وامیدارند از مقام صدارت استعفا نماید و بمشیرالدوله اطلاع میدهند از خیال رفتن قم منصرف گردد و رئیس وزراء بوده باشد همان روز مستخط ریاست وزرائی او صادر و روز بعد صدر اعظم میگردد.

## فصل هشتم

### صدارت میر فرانصرالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس

پیش از شروع بنگارش شرح عنوان این فصل چند کلمه از حال و کار خود بنویسم در ایام اخیر صدارت عینالدوله غاقت بکار تاریک بود ولی کم کم آشکار شد که دیگر او نیتواند برای منصب باقی بماند.

نگارنده هم ملاحظات سابق را لازم ندانسته آمد و رفت خود را با مشیرالدوله زیاد کرده یکی دو مجلس خطوط و خطاهای عینالدوله و کارکنانش را آشکارا بیان میکنم مشیرالدوله هم برخلاف پیش مضایقه ندارد بگویند و بشنوند و از تمام وقایع حادثه و سختگیریها که در این مدت بر مردم شده است اظهار بی اطلاعی مینماید در صورتیکه ممکن نیست بیخبر بوده باشد مشیرالدوله در میان جمع از نگارنده میررسد این خلق از کدام راه بسفارت انگلیس رفته جواب میدهم با گذاردن بزرگداشت آنها کذارده شد و داخل سفارت شدند مشیرالدوله خود را ناگزیر دید که تصدیق نماید.

بالجمله با آقایان بقم رفته بواسطه برادرم که آنجا است مربوط هست هر چه میتوانم با آنها کمک میکنم و برای تأسیس مجلس شورای ملی از هیچ اقدام درین نمیدارم.

روز پنج شنبه چهارم جمادی الاولی دوروز بعزم عینالدوله مانده است در ضمن صحبت با مشیرالدوله باو میگویم بزودی خدمت شما خواهد آمد میگوید کی جواب

### فصل هشتم

میدهم صدارت میگوید صلاح من نیست جواب میدهم دوصورت دارد یکصورت آنکه بخواهید مانند گذشتگان صدارت نمایید البته نه صلاح شما است نه صلاح مملکت صورت دیگر آنکه بگنید آن کار را که صلاح امروز است یعنی تأسیس مجلس شورای ملی در اینصورت از شما بهتر برای صدارت کسی نیست و صلاح شما و صلاح مملکت هردو هست در این مجلس با مشیرالدوله رایگان صحبت میدارم و اورا برای قبول صدارت



مشیرالدوله

و اقدام اساسی باصلاح مملکت تشویق مینمایم در صورتی که در قسمت اول محتاج به تشویق نبود و هم میرزا حسنخان مشیرالملک فرزند اورا در این روز ملاقات کرده اورا همفکر و همخیال خود دیده در موضوع اقدام فوری بتأسیس مجلس شورای ملی ترغیب مینمایم و باید دانست که صدارت مشیرالدوله در اینوقت بجهاتی برای پیشرفت مقاصد ملیون و جریان امور دولت و آرام نمودن افکاری که در هیجان است مفید میباشد اول آنکه مجبور است در موضوع تبدیل اساس دولت کوشش نماید و این آرزوی ملیون

و آزاد بخواهان حقیقی است دوم آنکه شخص خوش فطرت و ملایم رفتاریست کسی از او رنجشی ندارد سیم آنکه تا یک درجه اظهار همدردی باعلماء و ملت داشته و آقایان از او حرف شنوی دارند چهارم آنکه بواسطه دو پرس تحصیل کرده‌گی که دارد میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسنخان مؤمن الملک خواص امیدواری دارند که بواسطه

## مقدمات بلوغ عزل عین الدوّلہ

علم و اطلاع آنها احوال ملت و اوضاع مملکت را بیبود بگذارد.

بهر حال عزل عین الدوّلہ و نصب مشیر الدوّلہ تایک اندازه اشتعال نایره فتنه را آرام مینماید و علیرضا خان عضد الملک پیر مرد بشصت ساله رئیس سلسله قاجاریه و محترمترین رجال دولت که با علماء هم الفت و سخنیت دارد مأمور میشود بقم رفته علماء را بمرکزی برگرداند و همان اختیارات که بمشير الدوّلہ داده بودند با همداده میشود چند نفر از رجال درجه دوم دولت هم همراه او روانه میشوند و این جمع با میرزا شفیع خان مستشار الملک گرگانی وزیر بیوتات دولتی که یکی از محترمین رجال دولت است و چندی پیش برای دلچسپی باطنی از آقایان بقلم فرستاده شده همدست شده خدمت بازگشت دادن علماء را انجام میدهدند و یکمده چهار صد نفری بتوقف خود در سفارت ادامه میدهدند تا اطمینان از اجرا شدن دستخط همایون حاصل کرده بعد خارج گردند اینجا لازم است بیک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسان است در این درجه همراهی با مختصین و دادن دستورهای خصوصی با آنها مخصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد بلی انگلیسان باین نکته در این موقع کاملاً نظر دارند و آن بواسطه مأیوسی آنها است از حیات مظفر الدین شاه و نگرانی مفرطی که از سیاست جانشین او دارند ب بواسطه ربط خصوصی او با روپاکه در امور آسیای مرکزی و در کارهای ایران بمالحظه خلیج فارس و هندوستان با آنها رقابت دارند در این صورت میدانند اگر محمد علی‌میرزای و لیعهد با اختیارات غیر محدود بسلطنت پرسد سیاست آن‌هادر ایران ضعیف می‌گردد این است که از مختصر هیجان ملی ایران استفاده کرده بیاز گذاردن در سفارت بروی ملیون افکار ضعیف آنها را قوی ساخته باطن‌همراهی می‌کنند پیش از آنکه شاه نفس آخرین را بکشد اختیارات سلطنت برای جانشین او محدود گشته باشد.

خلاصه مردم هفت شب تمام بازار و دکاکین طهران را چراغان می‌کنند و در تمام شهرهای ایران بلکه در هر کجا شیعه و ایرانی وجود دارد عید گرفته می‌شود و قنسولخانهای ایران در تمام دولت عالم جشن می‌گیرند آقایانهم با نهایت احترام از قسم حرکت کرده در وسط هر آن می‌آیند بدیهی است جمیع از رجال دولت که با عین الدوّلہ متحد بوده‌اند

## فصل هشتم

از قبیل امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و نیرالدین و سپهبدار نصرالسلطنه از این وقایع بینایت افسرده خاطر هستند اما حیرت مخالفت کردن ندارند حاج شیخ فضل الله نوری با بعضی دیگران از علماء زودتر از دیگران از قم حرکت کرده می‌آیند در کهربا زکسه فرسخی طهران توقف می‌کنند تا دیگران برسند نگارنده هم از طهران بکهربا زک رفته در آنجا بتقریبی با حاج شیخ فضل الله نوری که در مدت اقامت طهران همه وقت با خانواده ما کشورت داشته خصوصیت مینماید و کشورت درینه بر طرف می‌شود بعضی صلاح‌جیده‌اند که علماء در این صفر در حدود بعضی اسما بچشمیها برای استقبال نمودن خلق نباشد و سرده وارد شده که بکار تأسیس مجلس شورای اسلامی پرداخته و یافر خود را بخلق حالی نمایند ولی اگر بزرگتر هاهم فرضأ قبول کنند جوانها چگونه رضایت خواهند داد و کی می‌گذارند اینکارصلاح انجام یابد.

بالجمله روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) آقایان در کمال احترام وارد طهران می‌شوند و در حضرت عبدالعظیم مختصر خطابه‌ای خوانده می‌شود حاصلش آنکه علاما درورود به طهران دیدوبازدید با کسی خواهد کرد تا ترتیب مجلس داده شود و قرار میدهد بملاقات شاههم نزوند تا کار مجلس مرتب گردد و این قراردادها باصرار آزادی خواهان و بواسطه ملاحظه ایست که آقایان از آنها دارند و گرنه اغلب رؤسای آنها از پیش آمدنا خوشدل نیستند و میدانند که این اوضاع برفع آنها تمام نمی‌شود زیرا که نه تنها وضع قوانین و تأسیس مجلس شورای اسلامی اختیارات سلطنت و دولت را محدود می‌سازد بلکه بنفوذ‌های نامحدود ایشان که با قوت انتساب بشریت بدست آورده اند بیان بخشیده روحانی حقیقی را از روحانی نمای دنیا طلب جدا خواهد ساخت ولی عجاله جز همراهی چاره ندارند.

دو روز بعد از ورود آقایان علماء به طهران در صورتیکه هنوز بقیه متخصصین در سفارت انگلیس هستند از طرف آقایان و تجار بصدر اعظم تذکر داده می‌شود که با چگام مقدمات تأسیس مجلس اقدام نماید و روز دیگر بیست و ششم جمادی الثانی خطای از طرف صدارت بسخونق الدوله ذیسی بیوتات دولتی ضادر گشود که عمارت و سط باخ بهارستان را که از

## مقدمات بلو و هول هینالو

عمارات معروف تهران بوناشیمه مر حوم، میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار است برای مجلس شورای اسلامی میبا نماید، این عمارت به دلار مر حوم سپهسالار در تصرف دولت آمده و مهمانخانه دولت است.

آقایان علماء اگرچه از این خبر بظاهر مسروط میشوند ولی بمالحظه اینکه عمارت بهارستان بی رضای و رئی سپهسالار بتصرف دولت در آمده ایراد میکنند که چون مجلس باید مطابق شرع اسلام دادرگردد ازورئه ها لک باید اجازه گرفت و چون بعضی از آنها در تهران نیستند لهذا وقتاً لذ بهارستان صرف نظر میشود و مدرسه نظامی قدیم را که در ارک همایون واقع است برای اینکار معین مینمایند. روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) بر حسب دعوتنامه‌ی که از طرف عضدالملک بجمعی کثیر از رجال و علماء و اعیان و اشراف نوشته شده مجلس منصلی در مدرسه نظامی منعقد میگردد و چون هذا کره است که عضدالملک رئیس مجلس خواهد بود و رتق و فرق امور آقایان اخیراً با او بوده است دعوت از جانب لو میشود در صورتی که مسلم است عضدالملک کرچه شخص محترم خیرخواهی است ولی کار ریاست مجلس شورای اسلامی از او ساخته نیست و رئیس مجلس را خود مجلس باید معین نماید.

بالجمله در این مجلس لوازم بذرای از از هر حیث مهیا است و تقریباً هزار نفر از علماء و رجال و اعیان طهران حاضرند صدراعظم و نایب السلطنه هم حاضر میگردند و از آنجا که علماء اصراردارند اینکار با اسم آنها مامشود لذا خطابه‌ی که بمشر و طیت دولت و انتخاب و کلای ملت تصریح دارد نوشته‌اند و آقسید عبدالله مصمم است از طرف آقایان خطابه را در مجلس بخوانند ولی صدراعظم پیش‌ستی کرده اظهار میکند خطابه‌ی دارم باید بخوانم و بر میخیزد شروع بخواندن مینماید آقایان از پیش‌ستی صدراعظم باطنًا ملول میشوند ولی جز سکوت چاره ندارند صدراعظم خطابه خود را بنام خدا و پیغمبر و امام زمان شروع کرده و از شاه تمجید زیاد نموده از موقیت خودش با نجام خدمات ملی خدار اشکر مینمایند در این حال حاضرین هم ایستاده‌اند و صحن مدرسه نظامی پر است از تجار و کسبه و مردم تملاشانی در این مجلس شفی در مردم دیده میشود که هر گز دیده نشده

## فصل هشتم

و هیچکس باور نکرده در مملکت ایران باین زودی بشود این گونه اقدامات را نمود اما بغير از معمدو دی که میدانند چه میکنند و مقصود چیست دیگران نمیدانند چه خبر است اسم مجلسی میشنوند حرف مشروطه و قانون اساسی بگوششان میخورد اما قانون یعنی چه مجلس کدام است مشروطه چیست نمیدانند کسبه تصور میکنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل میشود در باریان جا هل تصور میکنند مجلس شورای در باریست روحانیان تصور مینمایند مجلسی است برای رسیدگی به محکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچکدام از آنها که نمیدانند هم حاضر نیستند از اهلش پرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست چه کاری از او ساخته است چگونه باید اورا پرسش داد و چگونه باید اورا نگاهداری نمود که ضایع و باطل نگردد روحانیان مشروطه را از روی چند آیه از قرآن میشناسند که در آنها امر مشورت در امور شده است عوام هم که نظرشان برؤسای روحانی است و چنانکه در مسائل شرعیه فرعیه از آنها تقليد میکنند در مسائل سیاسی هم تصور میکنند هر طور آنها گفتند همان صحیح است.

خلاصه بعد از تمام شدن خطابه صدراعظم چون تمام مردم خطابه را نشينده بودند حاج شیخ مهدی سلطان المتكلمين که از عواظ معروف است بر خاسته خواندن خطابه را تجدید مینماید و میخواهد بعد از آن خطابه علماء را بخواند صدراعظم در اجازه دادن خودداری میکند و باصرار آقایان ناچار میشود قلم بددست گرفته چند کلمه را که بصوررت رجز خوانی است و به حدود ساختن اختیارات دولت تصریح دارد قلم گرفته باقی را اجازه میدهد بخوانند تا اینوقت در ایران کفزden درین و یا در پایان خطابه ها رسم نبوده است جمعی از تجار اروپا دیده و بعضی از آزادبخواهان در گوشه‌گی نشسته‌اند بمحض پایان یافتن خطابه کف میزند و باقی مردم از آنها تقليد مینمایند و کف زدن در مجالس خطابه معمول میشود روحانیان خشک و مقدسین دنیا ندیده این عمل را لغو و لهو دانسته دریش خود اظهار تنفر مینمایند.

بالجمله صدای کف زدن‌های متواالی و فریاد زنده باد شاهنشاه ایران زنده باد ملت ایران در عمارت ساهاشتی که به محل انعقاد این هجاست نزدیک است پیچیده شاه ناخوش

## مقدمات بلو و عزل هین الدوله

احوال را خشنود وولیعهد جوان بیعتیده باین اوضاع را بادرباریان مستبدشکسته خاطر میسازد و مجلس نزدیک غروب آفتاب ختم میشود.

فردای آنروز آقایان علماء حضور شاه میروند وبقیه متخصصین سفارت انگلیس هم از تھصنن بیرون میآیند باین ترتیب که آقا سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگران از آقایان میروند درب سفارتخانه می نشینند تا مردم همه بیرون میروند بعد از آن آقایان علماء بحضور شاه رفته خوشحال مراجعت نموده مشغول دید و بازدید و در مقام رونق دادن بازار ریاست خود بر می آیند و اجزای آنها و قابع حادثه را برای جلب منفعت و سیلیه دانسته با نجام خیالات خود می پردازنند و مجلس خواهی را عنوان هر کار قرار داده عوام هم امیدوارند بدست ایشان قانون عدل و داد نوشته واجرا کردد.

چون طمعکاران و ریاست طلبان باعقایه آزادیخواهان در باطن مخالفت دارند و نگارنده راهم یکی از آنها میدانند پس از حصول موقیت ظاهری در صدد آزار من بر آمده اشخاص بست را به تاکی نمودن ازمن و ادانته اعلانها نوشته بدرود بوار می چسبانند و جز اطلاعی نابره حسادت خود نتیجه نمیگیرند.

## فصل نهم

### مقالات مجلس شورای ایمی و مرگ شاه

آزادیخواهان در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله میشوند چه مستبدین میخواهند در این مرحله هم مبارزه نموده نگذارند نظامنامه انتخابات بصورتی نوشته شود که اساس دولت تغیر نماید بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس گردد و در اینکار بعضی از روحانیان بظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه مینمایند آزادیخواهان بمحض گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و محتشم السلطنه را واداشته بعضی از نظامنامهای انتخابات ملّدیگر را ترجمه و جرح و تعديل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند و بیفاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را میخوانند ولی اینکار بدوسکال بر میخورد یکی از طرف رئیسی روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری کهولیعهد باطنان در اینها واقع است و نمیخواهد بگذارد سلطنتی را که برای درآگوش گرفتن روز بلکه ساعت شماری میکند محدود بگردد این هردو دسته بنظامنامه‌ای که از طرف آزادیخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده اعتراض دارند و نقطه نظر هر یک از آنها چیز دیگر است نقطه نظر روحانیان این است که از بایهای ناصرالدین‌شاهی یعنی منورالاکفاران ملت یعنی تجدد خواهان و بی اعتقادان بر روحانی نمایان و بخرافات گرچه مسلمان حقیقی بوده باشند کسی داخل مجلس نشود زیرا دخول آنها در مجلس برای ریاست خود مضر میدانند و از شرافتی که برای منتخب و منتخب نموده‌اند و بالاخره هم جزو نظامنامه میشود و هم از مسئله طراز اول که در جای خود خواهید خواند نکته‌ای را که ذکر شد تصدیق خواهید کرد و اما نقطه نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه حاضر شده دوچیز است یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت اراده پادشاه

بوده باشد و تجزیه نگردد دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل ننمایند یا  
کمتر حاصل کنند و در این قسمت توافق نظر مایین آنها و آزادی خواهان حاصل  
است.

بالجمله نظامنامه در مجلس مرکب از رجال و روحانیان و تجار خوانده هیئت‌خود  
روحانیان به بعضی از مطالب آن اعتراض مینمایند و میخواهند نظامنامه را بروده در  
آن نظر و تأمل نموده اصلاحات بنمایند کسانیکه ملت فطلب هستند راضی نشده  
نمی‌گذارند نظامنامه نزد آفایان بماند آقایان هم بخيال میافتند بدستياری بعضی از  
فرنگی ها با ان نظامنامه انتخابی ترتیب بدنهند قسمتهای را که باید از نظامنامهای خارج  
بگیرند گرفته قسمتهای دینی و وطنی آنرا هم بطوریکه بامقصاد آنها وفق بدھی تنظیم  
نموده اعضاي آنرا بدولت تحمیل نمایند از یک طرف درباریان مخالف از قبیل شاعر السلطنه  
بس ر شاه و امیر بهادر جنگ و غیره نظامنامه آزادی خواهان را خوانده بر مشیر الملک  
اعتراض می‌کنند که چرا نظامنامه را با آنها نشان نداده در مجلس علماء و تجار وغیره تقریباً است  
نموده است زیرا که آنها در نظر دارند از نظامنامه بصورتی نوشته شود که غنوان سلطنت  
را تغییر نماید وبالآخره آنها نیز در نظامنامه مزبور تصرفاتی کرده بعیل خود چیزی  
مرتب حیسازند و برای استکت مردم و قبول آنیدن نظامنامه خود آقا سید عبدالله را خود  
شاه خصوت کرده اورا راضی می‌کنند و خشنود بر می‌گردانند نظامنامه تصرف شده را هم  
باو سیلاهند که بصردم ارائه داده بهمه بقبولاند.

از اینطرف هلیون و آزادی خواهان مخصوصاً آقا سید محمد طباطبائی از  
تنها رفتن آقا سید عبدالله بحضور شاه ظنین شده از او دلتک می‌گردند خاصه که  
نظامنامه تصرف شده را هم همراه خود آورده است و بمدردم ارائه می‌دهند چیزی هم  
روز مردم از آقایی بهجهانی بینهایت بد گوئی کرده در خانه او اجتمع مینمایند  
و او را هجبود می‌سازند از راه نا صوابی که می‌رود باز کشته با درباریان مسوالت  
نمایند و امیدوارند شرحی بصدراعظم بنویسد که ملت این نظامنامه را قبول نمی‌کنند  
بعضی درباریان مخالف بدانند تنها راضی شدن من کافی نیست و از این اقدام که نموده اند

## فصل نهم

نتیجه گرفته نشده است صدر اعظم جواب میدهد حالاکه مردم قبول نمیکنند هر طور خودشان بیخواهند نوشته بفرستند تا اعضاء شود اینجا باز تجارب میان افتداده همان نظامنامه را که آزادیخواهان نوشته اند با اندکی تغییر حاضر کرده روز جلسه عمومی خوانده میشود و این روز دهم ماه رجب ۱۳۲۴ است و هم جلسه عمومی در هفته دور روز در مدرسه نظام تشکیل میشود روحانیان موافق و رجال و اعیان و تجار و کسبه جمع میشوند و خلاصه مذاکرات که شده در ملاعه عام گفته میشود همه گوش میدهند و کسی هم پخواهد صحبتی بدارد مانع نمیشوند و در واقع یک مجلس آزادملی است و هم در این جلسه نظامنامه‌ی که جمی از فرنگی ما بآن باتفاق اولاد طباطبائی نوشته اند خوانده میشود و محل اعتماد واقع میگردد و هم در این جلسه در باب ارزان شدن قیمت نان و گوشت آقایان هخصوصاً آفاسید عبد الله نطن مفصلی کرده ضمناً خود را تبرئه مینخاید که بار جال استبداد موافقی نداشته است قدری مردم را زام میکند و مجلس ختم میشود.

روز دوشنبه سیزدهم رجب باز مجلس منعقد میشود و نظامنامه‌ی که در مجالس خصوصی نوشته شده خوانده میشود و همه قبول میکنند و میرزا شفیع خان مستشار الملک گرگانی که نماینده دولت است در این جلسات نظامنامه را میربد بصح شاه بر ساند و برای روز پنجشنبه شانزدهم رجب حاضر نماید روز پنجشنبه شانزدهم مردم جمع میشوند و با تظاهر رسیدن نظامنامه میشنینند تزدیک غروب آفتاب مستشار الملک آمده خبر میآورد که نظامنامه صح نشد از پیش هم خبر رسیده بود که در پاریان شاه را ماتع شدند که نظامنامه را اعضاء نماید به حض رسیدن این خبر مردم بپیچان آمده نسبت بمخالفین سخت بدگوئی مینمایند و جمی از همانجا مجدداً اسفارت انگلیس رفته تحصن میجویند و تصمیم گرفته میشود روز شنبه بازار را باز نکنند تا وقتیکه به مقصود خود برسند مخالفین از این هیا هو ترسناک شده نظامنامه را بصح شاه میرسانند و روز دوشنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ باز مجلس منعقد شده صدر اعظم و نایب السلطنه و جمی از رجال دولت در مجلس حاضر میشوند و از طرف دولت نظامنامه موشح بمستخط همایون

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

خوانده میشود روز یکشنبه بازارها باز شده نظامنامه انتخابات چاپ گشته بdst مردم داده میشود و از طرف دولت مهدیقلیخان مخبر السلطنه بنظارت انتخابات طهران معین میگردد و از هر طبقه از طبقات خلق چند نفر معرف تیمین گشته در مجلس انتخابات حاضر میشوند و همه روز در مدرسه نظام مجلس انتخابات منعقد است جمعی بانتخاب صنفی از روی صحت و بعضی با سایر چیزی و تقلب منتخب میگردند و اکثریت با کسانی است که بصحت انتخاب شده اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبر السلطنه نشسته ام میینم در قبول تعریف های اینداد دقت نمینماید بر او اعتراض میکنم آهسته میگوید بهتر این است بیش از آنکه شاه آخر نفس را بکشد این توب صد نماید چونکه ساعت بساعت حال مزاحی شاه بدتر میشود و امیدی بطول حیات او نیست خلاصه ناروز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب میشوند وقرار است روز پانزدهم شعبان که عید مولود صاحب الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی بدوم لاحظه تأخیر میشود یکی بمالحظه تمام نشدن انتخابات و دیگر آنکه روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و پیست و چهار (۱۳۲۴) مقرر میگردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدر اعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق بر لیان با غ کلستان منعقد وسلام عام بر سرم اعیاد بزرگ بر پا میشود تمام دوازده دولتی و سفرای خارج بالباس رسمی حاضر میشوند جمعی از علماء و تجارو اعیان حضور بهم میرسانند صندلی شاه رادر وسط اطاق رو بروی با غ کلستان گذارده اند علماء یکطرف مینشینند سفر ا طرف دیگر میبینند و شاهزادگان وزراء طرف دیگر.

شاه ورود میکند مانند هر دهه متوجه که اورا بزحمت میآورند روی صندلی سلام مینشانند و این آخر کرسی نشینی او است بعد از بجا آوردن هر اسم و موزیک سلام که باحضور علمازده میشود و خطبه وغیره شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزد دیگر نشسته اند میشنویم میگویند هر سال است آرزوی این روز را داشتم الحمد لله که به مقصود خود

و سید علماء عامیکنند شاه پاکتی را که بحسب صدراعظم است بار عشید شدید بحسب گرفته بحسب نظام الملک که مخاطب سلام است و پیش روایستاده میدهد و میگوید این نطق هاست بخوان نظام الملک ورقه را از پاکت در آورده صورت نطق شاه را میخواند نطق شاه که خوانده شد مجلس بایان میباشد شاه را میبرند سفراء روانه میشوند علماء میروند در یکی از عمارت‌های دربار همینشینند نائب السلطنه و صدراعظم و وزیر دربار و جمعی از رجال دولت موافق و مخالف آن جامع میشوند خطابه‌های تبریک آمیز خوانده میشود و مجلس منقضی گشته از همانساعت و کلاه میروند بمدرسه نظام در اطاق موقتی مجلس نشسته با تاختاب رئیس و مذاکرات لازم میپردازند و بموجب نظامنامه در دفعه اول اکثریت و کلای طهران برای مذاکره کافی است و رسمیت دارد در شب همان روز نگارنده لوحه‌های باخط نستعلیق جلی نوشته شده حاضر کرده خود بمدرسه نظام برده پولی بقرار اها داده در را میگشایند و همراهی میگفند لوحه‌ها در سر اطاقدا نصب میشود اطاق مجلس اطاق دفتر - اطاق پذیرائی وغیره صبح که مردم می‌آیند خوشحال میشوند بی آنکه بدانند کارکیست و هنوز آن لوحه‌ها در انبار مجلس باقیمانده است.

خلاصه از آن روز ببعد بیشتر ایام مجلس منعقد است نظامنامه اساسی مجلس را مینویسند مذاکرات لازم را میکنند و انتظار ورود و کلای ولایات و سعدالدوله را دارند (سعدالدوله میرزا جوادخان پیرمرد شصت ساله از دانشمندان عصر است سالها در سالک مأمورین وزارت خارجه خدمت نموده و مدت‌ها بسمت وزیر مختاری در ممالک خارجه بوده مدتی وزارت تجارت را داشته و تأسیسات خوب در آن وزارت خانه نموده مدتی است که بواسطه ضدیت عین الدوله با او بوضع ناشایست از طهران بیزد تبعید شده وبالآخره در یزد قصد کشتن او را داشته اند او ناچار شده بتلکر افخانه انگلیس پناه برده تاموقع عزل عین الدوله در آن تلکر افخانه متخصص بوده است اینک از طرف ملت بوکالت مجلس انتخاب شده و انتظار ورودش را دارند و هم در این مقام از روزنامه مجلس و بی‌اعتدالی که در اینکار برمن میشود چیزی بنویسم تا خوانندگان از اخلاق مردم زمان ما بیشتر آکاه شوند .

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

مدتی است نگارنده و جمیع از معارف خواهان در صدد هستیم روزنامه هفیدی داير نموده از این راه هم خدمتی بوطن نموده باشیم در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) خیال من در این باب قوت گرفته با مشیر الملک صحبت میدارم او هم همراهی میکند و چون اجازه تأسیس روزنامه را شخص شاه باید بدهد قرار میشود شماره اول آنرا نوشته بفرستم بنظر شاه بر سانند و اجازه بگیرند بنظر آوردم که اسمش را مجلس بگذارم با این مناسبت که چون مجلس ملی داير میشود این روزنامه هم بنمایند کان بسی اطلاع ملت دستور بددهد و هم اخبار مجلس را منتشر سازد شماره اول را نوشته میروم منزل مخبر السلطنه تا درخصوص روزنامه با او صحبت بدارم میگوید خوب است اسمش را مجلس بگذاریم روزنامه را در آورده نشان میهم از توافق نظری که حاصل شده حیرت میکند و عده میدهد در این روزنامه شرکت نماید و هم بعضی از رجال تجدد خواه و عده میدهد هر یک یکهزار تومان برای شرکت نمودن در این روزنامه بدنه بپرسورت روزنامه را میدهم بمشیر الملک حضور شاه بفرستد و اجازه میخواهد چند روزی میگذرد روزی بسیار نهاده هینویسد مدیر مسئول روزنامه را معین نماید تا اجازه نامه صادر شود چون بلاحظاتی نیخواهم بنام خودم باشد و بهمین ملاحظات چندین سال است گرفتار زحمات فوق العاده هستم دلم میخواهد از هر راه بملت خود خدمت کرده باشم و ملاحظاتی دارم که نمیتوانم هر کار را که شروع میکنم ظاهرآ با اسم خودم باشد در این مقام هم بادوستان مشورت نموده میگویند چون هنوز برای افراد ملت آزادی نیست و منحصر است آزادی بوكالای مجلس بهتر این است روزنامه در تحت نظر هیئتی ازو کالای مجلس باشد که هر چه میخواهد بنویسد برادرم میگوید بهتر آنست مجلسی تشکیل بدهیم از ده نفر چند نفر آقایان مؤسسان روزنامه باشند و چند نفر از آقازاد کان میگوییم آقازاد کان هوای دیگر بر سردارند و دخیل شدن آنها در اینکار رشته کار را ازدست ما میگیرد جواب میدهد هر گز این تصور را نماید در آخر این مذاکره ملک المتكلمين وارد شده داخل صحبت میگردد و درخواست مینماید اورا هم شرکتی در روزنامه مجلس بدهم سکوت میکنم چونکه باید رقبول خواهش اور رضای دیگران را که دخالت

## فصل نهم

دارند جلب نمایم و بعد جواب پدیده ملکه المتكلمين تصور میکنند نمیخواستم او را شرکت بدهم از این جهت دلتنگ میگردد از طرف دیگر برادرم میرود با آقا سید عبدالله در باب روزنامه حرف میزند و خبر میآورد که از طرف آفاسید عبدالله آقا میرزا محسن دخیل باشد و اگر بخواهیم مدیر مسئول هم بدولت معرفی ننماییم هم او باشد که باخانواده مسابقه مو دت دارد نگارنده بهشیر الملك مینویسم که این روزنامه در تحت نظارت هیئت خواهد بود ولی اگر لازم است نام مدیر مسئول را در اجازه نامه بنویسند آقا میرزا محسن خواهد بود بعد از چند روز مشیر الملك دستخط شاه را بنم میدهد «باین مضمون جناب اشرف صدراعظم چون پیشرفت امور دولتی و مملکتی پیوسته منظور نظر معدالت اثر مالاست وطبع جراحت صحیحه یکی از وسائل ترقی دولت و ملت است لهذا مقرره میرهایم که از این تاریخ روزنامه موسوم به مجلس طبع و نشر و مقایلاتیکه مفید به حال دولت و ملت است در آن مندرج گردد» این اجازه بارعایت دو شرط که لازم و ملزم صحت هر جریه است هر حرمت میشود اولاً باید مدیران روزنامه با اسم ورسم معین باشد و ثانیاً مدیر مذکور ملزم شود فضولی که برخلاف مصالح عامه و مضر بحال دولت و ملت است طبع و نشر ننماید و مرتكب تهمت و افتراء وغیره که موافق قوانین شرع انور مستلزم مجازات است نشود والا بمحکمه عدالیه جلب و مورد مؤاخذه خواهد بود و بعد از رسیدگی در صورت لزوم روزنامه هم توقيف خواهد شد ششم شهر شعبان یونتیل هزار و سیصد و پیست و چهار بعد شرحی از طرف صدراعظم بوزیر مطبوعات نوشته شده که اجازه طبع روزنامه با آقا میرزا محسن مرحمت فرمودند شما هم تصویب کنید که جاری گردد هسور میشوم و میگوییم ترتیب دائر کردن روزنامه را میدهم و آقا میرزا محسن هم اگرچه دخالت در کار خواهد داشت ولی بهینه که من اسم اوردادم نوشته هم مسور روزنامه هم میگوییم خیر نسخه روزنامه نزد شما بفریاز من با دیگری هم صحبت اینکار را داشته اید میگوییم خیر نسخه روزنامه نزد شما بوده است میگوید چیزی شنیده ام ولی عجالتاً محرمانه باشد میگویم چیست میگوید دیر حضور در صدد بوده است غیر از این دستخط دستخط مخصوصی هم از شاه با اسم آقا میرزا محسن بگیرد که روزنامه

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

اساساً راجع باو است میگویم باور نمیکنم زیرا که آقا میرزا محسن شاید خودش هم خبر ندارد که من اسم او را نوشته ام چگونه در این صدد بر میآید فقط دوروزیش درخانه ما این مذاکره شد و او هم حاضر نبود گفت پس بدانید اینکار شده است و دستخط دیگر راهم صادر کرده اند شاه هم تصور کرده این تأکید همان دستخط اول است که بتوسط من صادر شده و من خبردار شدم چون از اصل قضیه آگاه بودم و میدانستم ترتیب از چه قرار است کار راجع بشما است و اسام آقا میرزا محسن محسن مصلحت برده شده آنهم نزد صدراعظم نه نزد شاه گفتم عجالتاً آن دستخط توقيف باشد تا من شما را ملاقات کنم و تعجب کردم که اگر لازم بود دستخطی هم از شاه با اسم آقا میرزا محسن باشد خود شما بمن اطلاع میدادید آنطور دستخط صادر میکردم حالا این ترتیب که بی خبر من آن اقدام شده جای تعجب است بدیهی است مشیرالملک حق دارد دلنشکشود که منشی حضور شاه بی اطلاع صدراعظم و مشیرالملک در کاری که مستقیماً آنها دخالت داشته اند دخالت کند و دستخط صادر نماید میگویم من اطلاع ندارم البته غرضی داخل اینکار شده است باید فهمید چیست دنبال میکنم و خبر میدهم که این طرایی را دیگر کرده است از آنجاییرون آمده بملک المتكلمين و برادرم بشارت صدور دستخط شاه را میدهم اظهار هسرت هیکنند من محترمانه با آنها مذاکره میکنم که طرایی رفته است دیگر حضور را دیده بی اطلاع مشیرالملک دستخطی از شاه با اسم آقا میرزا محسن صادر کرده است هر چه فکر میکنم کار کیست نمیدانم ملک میگوید غریب است و اظهار هسرت نمینماید میپرسد حالا آن دستخط چه شده میگویم سپر دیم توقيف باشد بمحض شنیدن این حرف در فکر فرو میرود بطوریکه معلوم میشود کار خودش بوده است میگویم هولانا بادا کار شما باشد زیرا در مجلس مذاکره پریروز غیر از برادرم و شما کسی نبود میبیند نمیتواند انکار کند و اگر امشب هم انکار کنند فرد اعلم خواهد شد میگوید بلی هن کردم میپرسم برای چه جواب میدهد آنروز خواستم شریک شوم هرا شرکت ندادید من هم رفتم این ترتیب را کردم تا خدمتی با آقا میرزا محسن شده باشد و او هرا شریک کند میگویم روزنامه مال من است بردن نام دیگری بنا بر مصلحتی بوده است که میان ماقرر شده دستخط آنرا که من صادر کرده ام شماره اولش

## فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده است ملک میرود هن شرح واقعه را بمشير الملک مینویسم و همانشب هم بپرادرم میگویم دیدی، بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده میگوید گمان میکنم آقا میرزا محسن خود بخبر باشد و اینکار را ملک المتكلمين بی اطلاع او نموده باشد میگویم باور ندارم هرچه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده‌اند اینکار را من میکنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده‌اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس میخورم که اینکار هم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و میگوید ملک بی اطلاع من اینکار را کرده است امام‌علموم است که دروغ میگوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه هال شما است من حقی ندارم آن دستخط را که آوردن میدهم بشما میگویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند یک فایده مالی در اینکار هست خواستند که فایده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هرچه اصرار میکند که من شریک باشم و کمکهای قلی بآنها بدhem چون میدانم فایده ندارد قبول نمیکنم آنها هم تعرض مرا مقتضم شمرده میروند دستخط دوم را گرفته روزنامه مهمی دایر میکنند رفقای من هم که قرار بود شریک اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم بنمایند هنر صرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار میکنند و بعداز آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقامیرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی با میرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را باو واکذار میکنند و روزنامه مضاف به مجلس بصورتیکه اسباب از جار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من میخواستم بدستیاری جمعی از دانشمندان که مخبر السلطنه و مشیر الملک هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف به مجلس دائیر کنم و مجلس را از روی آن روزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخيال خود میکذارم بعد معلوم میشود اين اقدام آقا زادگان

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

برای مصلحتی راجع باداره خودشان بوده است زیرا که داشته بودند اولاد شیخ فضل الله با نگارنده آمد و شد دارند و آنها با اینکه با شیخ فضل الله صلح کرده اند نمیخواهند با او و با خانواده اش راه بروند و من از این مطلب بیخبر بوده ام و دیگر آنکه میدانستند من در روزنامه مدح و منقبت بیجا از کسی نخواهم نوشتم و نیکدارم کسی بنویسد و هم روزنامه را معرف که خیالات شخصی کسی قرار نخواهم داد در صورتیکه آنها میخواهند هرچه میخواهند نوشته شود و هرچه نمیخواهند نوشته نشود و روزنامه مجلس هم یکی از اسباب دخل و توسعه ریاست آنها بوده باشد بهر حال این اغراض همه مخلوط شده و آقامیرزا محسن و اولاد آقاسید عبدالله و آقامیرزا محمدصادق فاش حق مرا غصب کرده هیچ بروی بزرگواری خود نمیآوردند بعد از اینواقمه من از خانواده آقاسید عبدالله مکدر میشوم و با آنها مختار که میکنم در اینحال شیخ فضل الله مطلع میشود و میفهمد نگارنده خواسته ام پسر او را شریک کنم و آنها باین جهت با من مخالفت کرده اند بر اظهار مهربانی خود بمن میافزاید.

شیخ میخواهد مرا جلب نماید و تصور میکند در فراهم کردن اسبابی که تیجه اش ریاست کامل آقاسید عبدالله شده وجود مرا مدخلیت بوده است و هم اظهار میکند که روزنامه‌ئی دایر کنندگانم دخیل باشم و در باطن آنها را کمک نمایم اگرچه من از خانواده آقاسید عبدالله رنجش دارم ولی بدوسی شیخ فضل الله امینان ندارم و بعلاوه دوست نمیدارم تابع خیالات هیچیک از آنها باشم آنها هر یک در خط تکمیل ریاست خود هستند و دنبال مداخل من در خط استقبال سعادت آتی وطن میباشم و وجود همه آنها را با خیالات شخصی که دارند مضر میدانم و هم ملتفت هستم که آقاسید عبدالله اگر بداند من رابطه مخفی باشیخ دارم شاید علناً با من معارضه کند و حالا با این مقامی که یافته است لزومی ندارد من اورا با خود طرف نمایم در صورتیکه بهمین اندازه که در باب روزنامه اسم شرکت پسر شیخ را برده ام و یا در یک همایانی که از آقایان کرده ام او راهم دعوت نموده ام در کارهای من از مدرسه و غیره کار شکنی میکند و برای من مدعی تراشی مینماید.

## فصل نهم

### برویم بر سر اوضاع مملکت:

در این ایام محمد علی‌مرزا و لیعهد از تبریز بطران می‌آید و بواسطه کسالت مزاج شاه در کارهای مملکتی دخالت مینماید بدیهی است و لیعهد با تغیر اساس سلطنت همراه نیست چونکه جوان و قوی البنیه و با اراده است در اینصورت نمی‌خواهد اختیاراتی را که بزودی دارا خواهد شد محدود نمایند خصوصاً که سیاست خارجی او هم با اجازه نمیدهد با مشروطیتی که مردم بظاهر در سفارت انگلیس بست آورده‌اند موافقت نماید زیرا که او کاملاً در تحت نفوذ روسها است و معلمین روسی او فکار اورا طرفدار سیاست مملکت خود پرورش داده‌اند و انگلیسان بهمین ملاحظه با ملیون موافقت کرده‌اند که اساس سلطنت تغییر یابد و اختیارات شاه در حال نزع محدود گردد تا جانشین اودارای اختیارات نامحدود نگردد ولیعهد هم این مطلب را خوب می‌فهمد و هر چه نقصان داشته باشد هم معلمین روسی وی باوحانی می‌کند با وجود این وقتی بطران میرسد و اوضاع را از نزدیک مشاهده مینماید می‌فهمد تیر از شمعت رها شده و ضدیت نمودن او با همیونی که در میان آنها اشخاص آزادی‌خواه حقیقی هم یافت می‌شود و از یک سیاست قوی خارجی هم مدد می‌باشد تیجه ندارد و ناچار است در ظاهر با ملیون آنها همراهی کند تا دست خود را بتخت و تاج بر ساند و برای پاره کردن این زنجیر پفراغت بال چاره جوئی نماید و نیز ولیعهد احتیاط می‌کند که اگر با ملیون در گرفتن مشروطیت مخالفت نماید برادر متهر او سالار‌الدوله که باطنًا با ملیون راه دارد موقع را مختار شمرده تاج سلطنت مشروطه را از کف او برباید و اعتنای شاهزاده نبودن مادر وی نشود چه این شرط که مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد شرط ولیعهدی سلطنت مستقل بوده است و در مشروطیت لازم‌الرعايه نمی‌باشد خصوصاً که شاهزاده خانم بودن مادر ولیعهد هم از مفاخر او شمرده نمی‌شود بلکه پسر ام‌الخاقان معلوم الحال بودن یکی از بزرگتر مطاعن او است بحدی که دشمنان او بواسطه سوء اخلاق مادرش و می‌شباهتی خود او در قیافه بخانواده سلطنت او را فرزند حقیقی مظفر الدین شاه نمیدانند ولیعهد علاوه بر این از شماع السلطنه برادر دیگر شم که شاهزاده باهوش

## مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

عقلی است و از دنیا بیخبر نیست ملاحظه دارد که اگر ملت از او صرفظیر کرد و زیر با ر سلطنت سالارالدوله هم بواسطه دیوانگی که باو نسبت داده میشود خواست برود تاج و تخت سلطنت مشروطه را تسلیم شعاع السلطنه نماید انگلیسانهم با او موافقت کنند و کامیاب گردد و باز اضافه میکنم بر نگرانیهای و لیهید یک ملاحظه را و آن ملاحظه آزادیخواهان آذربایجانست که سالهای است با آنها در ماضی زد و خورد کرده هم او خوب آنها را میشناسد و هم آنها ویرا نیکو شناخته و میشناسند و منتظر بهانه هستند برای کوتاه کردن دست او از تخت و تاج سلطنت خصوصاً که در ازمنه اخیر بواسطه همدست شدن او با مستبدین و روحانی نمایان آذربایجان و دخالت نامشروع کردن آنها در امر ارزاق عمومی هر چه آذربایجان از او سخت تفر حاصل کرده اند و او از آذربایجان اندیشه دارد و میترسد رشته نمایندگی مردم آذربایجان در مجلس شورای ملی بدست آزادیخواهان حقیقی بیفتند و بخواهند ازاو انتقام بکشند بهر صورت این این ملاحظات است که و لیهید را با نهایت مخالفت که با تغییر اساس سلطنت دارد مجبور میکند در گرفتن امضای فرمان مشروطیت از پدر نیمه جانش با رجال طرفدار مشروطه مساعدت نموده بملیون و انmod کند که بسی او حکومت ملی با آنها عطا شده است اینست که در اصرار نمودن بشاه در امضای قسمت اول قانون اساسی ظاهر مینماید و بیخبران طهران را بشبهه میاندازد که او با حکومت ملی موافقت دارد ولی در عین حال رجال ملی آذربایجانی که از افکار او آگاهی دارند فریب خورده باین تظاهرات وقوع نمیگذارند.

بالجمله و لیهید در ظاهر با صدراعظم و طرفداران او موافقت نموده آخرین امضای مظفرالدین شاه را که در قانون مشروطیت است صادر نماید و بعد از چند روز مظفرالدین شاه از زحمت زندگانی خلاص شده بواسطه سلامت نفس و حسن فطرتی که دارا بوده خوش عاقبت و صاحب نام نیک میشود و سردر عمارت بهارستان که بوجه مشروع محل دائمی مجلس شورای ملی شده است بلوحه عدل مظفر که تاریخ مشروطیت

## فصل نهم

است هرین میکردد.

مظفرالدینشاه در تاریخ ذی القعده هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) رحلت میکند  
واز طرف ملت در تمام مملکت سوگواری پرحرارتی در مرگ او بجا آورده میشود که  
نظیرش کمتر دیده شده است.

## فصل دهم

### سلطنت محمد علی شاه

محمد علیشاه قاجار پدرش مظفر الدین شاه مادرش ام الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بعد ازوفات پدر بخت سلطنت جلوس مینماید باهزار گونه هوا و هوس که درسر و هزار گونه آرزو کهد ر دل دارد.

محمد علیشاه سلطنت میرسد در بحبوحه هیجان انکار آزادی خواهان مملکت و سیاست بازی اجانب با محدود شدن اختیارات او مقابله بودنش تا یک حکومت ملی نرسد پرآشوب خالی از علم و تجربه کافی.

محمد علیشاه از ابتدای سلطنت بزرگتر همی که دارد اینست که خود را از قید و بند مشروطیت که قهرآ اختیارات و عایدات اورا هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشید رجال مستبد درباریهم به راهی که نه پرستان از اعیان و اشراف و شاهزادگان و روحانی نمایان هرچه بتوانند اورا تشویق میکنند که بساط تازه را بر چینند و نگذارد تغییری در اوضاع دولت و سلطنت حاصل گردد ولیکن بدیهی است که این کار آسانی نمیباشد اگر چه یخبرتی و کم تجربتی مجلسیان تا یک اندازه مشکلات مخالفت با مجلس را کم میکند و روز بروز بر مخالفین مجلس افزوده میشود چنانکه شرح داده خواهد شد.

محمد علیشاه بالینکه طبعاً در مخالفت با حکومت ملی محتاج بمشوق نمیباشد یعنی بقدر حاجت مشوق باطنی در وجود خودش موجود است با وجود این دو مشوق داخلی و خارجی هم او را در مخالفت نمودن با اساس مشروطیت ترغیب مینماید اما خارجی همانست که در اواخر فصل نهم اشاره رفت که نظر با اختلاف شدید روس و

## فصل دهم

انگلیس در انتخاب حکومت ملی بتوپوت انگلیسان روسها ساخت رنجیده خاطر شده‌اند و بواسطه دستهای خود که در اطراف شاه دارند که از همه معابر تر شاپشال نام است که معلم زبان روسی شاه است دقیقه‌گی در اغواه نمودن شاه بر ضد مشروطیت فروگذار



محمدعلی شاه

نیینما یند و بطور کلی با دستور میدهند که در ظاهر با مجلسیان هماشات نماید و در باطن عملیات قانونی آنها را بی‌اجرا بگذارد و در انقلاب بلاد و اغتشاش حواس ملیون

## سلطنت مختلط شاه

بهر وسیله که ممکن باشد کوتاهی نکند تاموقمع که بشود انگلیس‌ها را قانع کرده حمایت خود را از میلیون سلب نمایند و در تغییر اساس حکومت علی نورس ایران رضایت داده مقصود شاه حاصل گردد.

واما انگلیسان مقصود عمده‌ئی که در مساعدت با تبدیل اساس حکومت داشته‌اند دوچیز بوده است یکی مقدمه و دیگری ذی‌المقدمه اما مقدمه چنانکه در فصل پیش نگارش یافته آنکه محمد علی‌میرزا و لیعبد بارو ابطخصوصی که باروس دارد و ممکن است بمحض رسیدن بسلطنت امتیازاتی سراً بروساها بدهد که برای سیاست انگلیس بی‌نهایت خطرنگ باشد در اینصورت باید پیش از رسیدن او بسلطنت اختیارات او محدود گرد اینمقدمه را حاصل کرده بمقصود خود رسیده اند اماده‌ی المقدمه بواسطه مأیوس شدن روسها از اینکه بوسیله دوستی باشه مقاصد خود بر سند حاضر گرددند با انگلیس راجع بایران و تبت و نقاط دیگر که لازم میدانند معاهمه تازه‌تی بینند پس از فراغت از انجام مقدمه بیفاصله بگرفتن ذی‌المقدمه اقدام نموده بزودی موفق میگردند کار معاهمه را انجام بدند و روسها بهم بشاه امیدواری میدهند که پس از اتمام کار معاهمه محذور بر همزدن اساس مشروطیت ایران ضعیف خواهد شد بالجمله معاهمه هزار و نهصد و هفت میلیونی روس و انگلیس راجع باین مملکت یکی از ضربتی‌های شدید است که نظیر آن در عمر طولانی ایران کمتر بر فرق اور رسیده است.

معاهده ۱۹۰۷ یک قسمت ظاهری دارد و یک قسمت مخفی در قسمت ظاهری

ایران بسه منطقه تقسیم شده :

منطقه نفوذ روس- منطقه نفوذ انگلیس- منطقه بیطرف

منطقه نفوذ روس شامل تمام شمال شرقی و غربی ایران است طهران و همدان و کرمانشاه‌انهم مشمول این منطقه میباشد که راه خانقین- بغداد- طهران نیز در این قسمت افتاده.

منطقه نفوذ انگلیس شامل نقاط جنوبی مملکت است که تمام خاک خوزستان را در بردارد منطقه بیطرف با قیمانده مملکت است بشکل دهلیزی که بعضی از نقاط آن

## فصل دهم

تنگتر و بعضی فراختر میباشد قسمت وسط را اسماً بیطرف گذاشته اند برای سلطنت ایران و برای اینکه فاصله‌گی بوده باشد میان دو منطقه نفوذ دورقیب و اینکه چرا منطقه نفوذ روس از حیث مسافت چند برابر منطقه نفوذ انگلیس شده دلیل متعدد دارد اول آنکه انگلیسان روسها را فریب داده باشند که منطقه نفوذ آنها مساحة سه برابر منطقه نفوذ خودشان میباشد در صورتیکه با وجود پایتحث بودن طهران در غیر نقاط سرحدی و ولایات شمالی روسها چه نفوذی میتوانند داشته باشند که انگلیسان آن نفوذ را دارا نباشند.

ثانیاً انگلیسان هیخواسته اند راه خانقین - کرمانشاه - همدان - طهران در منطقه بیطرف نباشند که بواسطه نزدیک شدن سیاست آلمان به غرب ایران بسبب راه آهن بغداد - حلب - استانبول دولت ایران نتواند این راه را با آلمانها بدهد چونکه مذاکره هست که آلمان راه آهن بغداد را بطران یاورد در اینصورت اگر میخواست منطقه نفوذ خود را بدرجه‌گی وسعت بدهد که شامل راه خانقین همدان طهران هم بشود روسها زیر بار نمیرفند و بعلاوه توسعه یافائده‌گی بود برای او خصوصاً که در موقع عقداً این معاهده دولت انگلیس از حکومت هند (چنانکه از یکی از سیاسیون لندن شنیده شده) میپرسدا که از راه ایران حمله بهندستان بشود قشون هند تا کجا هیتواند جلو رفته دفاع نماید حکومت هند همین منطقه نفوذ سیاسی را برای حدود لشگر کشی معین نمینماید و از اینها مهمتر آنکه نقطه نظر انگلیس بعداز مسئله حفاظت هند در جنوب ایران فوایدیست که از خلیج فارس میبرد که عده آنها جلوگیری از تجاوزات آلمان و عثمانی از راه عراق عرب بدربیان هند است وهم فوایدی که از بلاد جنوبی ایران میبرد که عده آنها معادن نفت خوزستان میباشد و روز بروز برآهمیت آنها افزوده میشود در اینصورت منطقه‌گی که انگلیس برای خود معین کرده است تمام نظریات اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی را تأمین نموده لازم ندارد منطقه را وسعت داده اسباب نارضای روسها را فراهم نماید.

این معاهده ظاهری روس و انگلیس است در ۱۹۰۷ میلادی که بعد اینها یک معاهده

## سلطنت محمد علی شاه

سری راهم دربر میگیرد که در آن معاهده قسمت بیطرف ایران راهم مایین خود تقسیم نموده اند و بعد از سالها این قضیه مکشوف میگردد خلاصه عهدنامه علی روس و انگلیس به مجلس شورای نورس مامیا آید و مجلس ردمیکنند بالاظهار تنفر شدید از وقوع این واقعه اما پذیرفتن مجلس عهدنامه مزبور را تأثیری در عملیات دولت در میان خود نمینماید و مدلول آنرا در جمیع عملیات خویش رعایت مینمایند و دولتیان ایران در ادارات بیفرض سعی میکنند در مکالمات و مکاتبات چیزی که مشعر بر قبول مواد معاهده مزبور بوده باشد از آنها سرتزند چونکه از مجلس رد شده است.

عقد معاهده روس و انگلیس و آمدن آن به مجلس نورس ایران پذیرفته نگشتن آن دو مضرت بزرگ به مجلس میرساند و موجب خوشحالی محمد علیشاه میگردد و آن دو مضرت اینست که انگلیسها انتظار نداشتند مجلس معاهده را رد کند والبته اینکار برخلاف انتظار موجب بدینی آنها نسبت به مجلس و مجلسیان میشود و دیگر آنکه بواسطه عقد این معاهده انگلیس از نگرانی نفوذ روس در تمام مملکت خلاص شده دیگر حاجتی بتقویت نمودن از ملیون بر خلاف سلطنت محمد علیشاه ندارد بلکه از یکطرف میخواهد دل شاه جوان را از چنگال روس قوی پنجه در آورد و بجانب خود جلب نماید و از طرف دیگر هم بی مضائقه نیست که مجلس رد کننده معاهده او گوشمالی بیند که بلندپروازی نماید و سستی حمایت انگلیس از ملیون و مجلس و مجلسیان قهراء موجب خشنودی شاه است که در آتیه بتواند این زنجیر را از بای خود بردارد گرچه زنجیر اسارت روس و انگلیس در تقسیم نمودن مملکت بگردن او یافتد.

خلاصه آنکه پیش آمد سیاست خارجی ایران در ظاهر بر ضرر ملیون و برقع ظاهري و موقعی مخالفین مجلس که شاه در رأس آنها واقع است تمام میشود.

واما سیاست داخلی شاه و مجلس که روز بروز کسب شدت کرده بر مخالفت باطنی شاه و یک قسمت مهم ملت با مجلس و مخالفت مجلس و ملیون با شاه و طرفداران او میشود از این قرار است اول اسباب خلف از طرف شاه و موقفین او - شاه شخصاً با مجلس و مشروطه مخالف است اطرافیان او هم این مطلب را میدانند و هر چه هیتوانند در عالم

## فصل دهم

مزاج کوئی و تملق سرایی که شیوه درباریانست، از اوضاع مشروطه بدگوئی نموده خاطراً اورا بیشتر متوجه مخالفت مینمایند.

رجال درباری اکنون سه طایفه‌اند اول رجال دربار ناصری که در میان آنها مخالف با حکومت ملی بیش از موافق است و شاهزاده کامران میرزا عموم و پدر زن شاه در رأس آنها واقع است شاه هم ازو بیش از تمام رجال دولت و خانواده سلطنت ملاحظه دارد کامران میرزا هم باین نظر مقام خویش را فوق مقام سلطنت میداند و در تمام امور طرف مشورت شاه است این شاهزاده طماع عیاش بسه جهت شاه را برضد اساس حکومت ملی تشویق مینماید اول آنکه شخصاً مستبد و دارای عقاید کهنه و از دنیا نتازه بکلی بیخبر است دوم آنکه نمیخواهد پادشاه جوان برادر زاده و داماد خود که میتواند از سلطنت او استفاده کامل بنماید بدست ملیون گرفتار و اختیارات او محدود بوده باشد سیم آنکه بصدارت میرزا نصرالله خان مشیر الدوله رضایت نداشته و ندارد چه اولاً اورا کوچکتر از خود در شان و رتبه میداند و نمیخواهد ازاوت مسکین نماید در صورتی که خود را حریف امین اسلطان که سمت آقالی بر مشیر الدوله داشته نمیدانسته چه رسید که زیر دست مشیر الدوله واقع کردد دیگر آنکه مشیر الدوله بقوت ملت بصدارت رسیده است و طرفدار مشروطیت و افکار جدید شناخته شده نمیخواهد چنین شخصی که صدارت او موجب تقویت ملیون است بر هسته صدارت بوده باشد در این صورت شاه را دائماً برضد مجلس بر ضد مشروطه بر ضد دولت و برضد شخص صدارت تشویق مینماید و حرف اور در وجود شاه بسیار اثر دارد دیگر از رجال دربار ناصری هم از قبیل مشیر السلطنه - مجده دوله - اقبال دوله - و امثال آنها خود را بکامران میرزا بسته هماناً در مخالفت با ملیون اورا تقویت مینمایند طایفه دوم از رجال درباری درباریان مظفر الدین شاه هستند از قبیل عین الدوله و امیر بهادر جنگک حاجب الدوله - امیر خان سردار و امثال اینها که اساساً در زمان مظفر الدین شاه مخالف مشروطه بوده اند اکنون هم تغییر عقیده نداده اند و در مخالفت با این اساس و تقرب جستن به شاه در اظهار مخالفت با ملیون امت مستقلی هستند.

طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمد علیشاه میباشند که از هر نقطه نظر

باشد در عالم چاکری با آنچه ولينعمت آنها با آن مخالف است موافق نمیباشند بعلاوه از استبداد و طمعکاری ذاتی که دشمن بزرگ قانون طلبی است.

پس تمام رجال قدیم و جدید دربار باستثنای کمی از رجال عالم تجدد خواه که در میان هریک از این سه طایفه وجود دارند و با هلیون سرآ یا علناً موافقت میکنند بر ضد اساس حکومت ملی هستند و هریک به عنوان و بهر سیله گرچه بتوسط زنهای حرمسرای کامرانی و حرم شاهی باشد در ترکیب نمودن شاه به مخالفت با مجلس کوتاهی ندارند در میانه رجال ناصری یک فرق پیش افتاده و خود را بشاه تزدیک نموده و عده‌های هست آمیز بشاه میدهد و از جمله وعده‌ها یکی جلب کردن قلب ملیون است بطرف خود و حاضر نمودن رؤساء و کارکنان آنها بحسن موافقت با شاه و برهمند اساس مشروطیت بدست خود آن جماعت و آن شخص غلام حسین خان غفاری وزیر مخصوص است. اکنون لازم است يك مرکز مخالفت مهم دیگر را که تأثیر آن در تشویق شاه بر ضد ملیون کمتر از تأثیر مخالفت سه طایفه هزیبور از رجال دولت نیست در مدنظر بگیریم.

آن مرکز مهم هیئت روحانیان و دوچانی نمایان مخالف مشروطیت و یا مخالف روحانیان موافق مشروطیت میباشد که در رأس آنها چنانکه از پیش خوانده اید حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از قبیل سیدعلی آقای بزدی که طرف توجه شاه و حرمسرای او است و از تبریز بطریان آمده در دربار مقام و نفوذی دارد میباشد و در ولایات حتی در عتبات عالیات يك یا چند تن از روحانیان و روحانی نمایان بر ضد روحانیان موافق مشروطیت خود را باشند هر بوط ساخته در همه جا زبان استبدین گشته اند.

شاه در میان تمام تکیه گاههای داخلی خود باین هیئت بیشتر تکیه داده تصور میکند این هیئت میتواند مشروطه را نا مشرع بخواند و از راه دیانت و اسلامیت آنرا لغواسازند شیخ نوری و تابعین او در ظاهر با آقایان ببهانی و طباطبائی صلح کرده اظهار مشروطه خواهی میکنند ولیکن چون آنها او را بیازی نمیگیرند و راههای استفاده مادی را بروی او و همراهانش میبینندند به مخالفت باطنی خود مداومت میدهد و از تشویق

## فصل دهم

ثمودن شاه و درباریان مستبد بمخالفت با مشروطه باطنًا دقیقه‌ئی فروگذار نینماید.

در فصل نهم اشاره شد که شیخ‌نوری بانگار نده طرح الفت میریزد با وجود پندتی  
که سالها با خانواده ما داشته است دراین موقع ازنگار نده تقاضای یک ملاقات خصوصی  
و محروم‌انه مینماید این ملاقات حاصل میگردد اگرچه در بازگشت آقایان از قم که  
با استقبال آنها در کهریزک سه فرسخی طهران رفته ام شیخ را هم انفاقاً ملاقات کرده  
با هم صحبت‌های هر آمیز نموده ایم ولی این ملاقات که چند ساعت طول میکشد وغیر  
از یکی از پسران او احدی بر آن آگاه نیست و از هم در مجلس حاضر تعجب‌اش در  
حقیقت اول مجلس ملاقات خصوصی است که با شیخ مینمایم شیخ نوری سالها در مجلس  
خصوصی نسبت بخانواده ما بدگو بوده است و میداند من رنجش قلبی از او دارم در  
اینوقت خجات خود را از گذشته هاباین بیان اظهار مینماید عادت مردم روزگار اینست  
هر کس را دیدند میخواهد ترقی نماید و مقامی حاصل کند به عنوان باشد او را متهم  
ساخته بر سرش میزند که سربلند ننماید او را تصدیق کرده داخل صحبت می‌شویم  
نگار نده خلوص نیت خود را در خدمات ملی از معارف پروری و مشروطه خواهی  
با شواهدی که دارد بیان مینماید همه را تصدیق و اظهارهم اعتقادی کرده می‌گوید من  
حالا دانسته ام که اگر مشروطه نباشیم از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند اما چیزی که  
هست این است که رفیقمان (مرادش آقا سید عبدالله بهبهانی است) اینکار را وسیله دخل  
قرارداده در بردن مال مردم بی اعتدالی مینماید و هیچ قسم نمیشود ازا جلوگیری کرد  
می‌گوییم تقصیر بر شما است شما که وضعیت محفوظ تر است اگر با مجلس و مشروطه  
موافقت میکردید او اینقدر خود را جلو نمیانداخت شما دور رفتید او هم میدان را خالی  
دیده هر کار میخواهد میکند می‌گوید صحیح است ولی ازاول اینحرفا در میان نبود  
معارضه در مطالب شخصی بود آنها هم مقوّور شدند نمیدانم این مطالب از کجا با آنها  
القاء شد که گرفتند و پیش افتادند مردم هم اقبال کردند حالا آنها سوار کار شده  
هیچکس را رعایت نمیکنند از انتخاب و کلای مجلس صحبت بیان می‌آید می‌گوید  
و کلای خوب انتخاب نشده‌اند جواب میدهیم اول کار است در این نوبت بهتر از این

## سلطنت محمدعلی شاه

معکن نبود بعد خوب خواهد شد شاید شنیده باشید شاعری در هجو مجلسیان این دویت را گفته است.

شد مجلس معدلت بظهوران پادار  
موش و بقر و بلنگ و خرگوش شمار

در سال هزار و سیصد ویست و چهار  
گفتم بمدیر کیست اعضاء گفتا  
و من در جواب او گفتم:

کرده است یکی تخطه با این گفتار  
نبود اگر این کسان شدنندی مختار  
از جانب گرگ و سگ و خونک و کیل  
زین چار چوبگذری نهند آیدو همار

دیدم و کلای مجلس ملی را  
در پاسخ این سخن بگفتم که عجب  
موس و بقر و بلنگ گردند و کیل  
امروز همین است و جز این نیست ولی  
شیخ از شنیدن این بیانات اظهار بشاشت نموده انتقاد و جواب آن هر دو را در  
کتابچه خود ثبت نینماید.

شیخ در آخر مجلس ازنگارنده تقاضا میکند با دوستان آزادی خواه حقیقی خود  
مذاکره کنم بلکه با اوی هوافقت کنند او باید بطرف مشروطه خواهان و بهبهانی را  
چنانکه همه وقت طرفدار دولتیان بوده است بحال خود بگذارند با شاه موافقت نماید  
و عده میدهد که اگر این کار صورت بگیرد نواقص کار مشروطیت را او بر طرف خواهد  
ساخت و روحا نیان مخالف را موافق نینماید شاهرا هم از ملت اطمینان داده با مجلس  
ومجلسیان همراه میگردد.

نگارنده با اینکه اساساً معتقد نیست که سیاست و روحانیت بهم آمیخته بوده  
باشد و دخالت روحا نیان را در سیاست مخالف صلاح مملکت میدانم وهم این حسن طلب  
را ساده و بی آلایش نمیدانم چون باو و عده «یدهم با دوستان صحبت بدارم با بعضی  
از خواص گفتگو میکنم و روی هم اعدتی نشان نمیدهنند با اینحال با او هنار که  
نکرده در هر موقع هرچه صلاح او بوده باشد و با مصلحت مملکت هم مخالف نیاشد  
باو میگویم.

شیخ و همراهانش دنباله صلح ظاهری را بار قبای خود ترک نکرده بظاهر با آنها

## فصل دهم

آمد ورفت دارد بمجلس هم می‌آید و با مجلسیان خصوصیت مینماید و در کارهای فایده دارهم بپرسیله هست مخصوصاً در توسط از حکام وغیره بواسطه روابط خصوصی که با شاه دارد میخواهد دخالت کرده استفاده بنماید ولی حریف او آفای بهبهانی ساخت مراقت دارد که پولی بدست او نرسد و قوتی نگیرد بلکه میکوشد که او را تابود سازد و مسند ریاست شرعی وملی را بخود اختصاص داده هر گونه استفاده مادی و معنوی بوده باشد مختص او و تابعیتش بگردد این دو حریف در باطن بلکه تا یک اندازه در ظاهر با هم کشمکش دارند و سید مجلس و مشروطه را شمشیر خود ساخته با این شمشیر با حریف خود مجادله میکنند.

شیخ نوری در اینوقت که مجلسیان بنگارش هتم قانون اساسی مشغولندراهی برای نفوذ خود در مجلس بدست آورده درمیان روحانیان مقدس و تجار و کسبه متدين القای شبیه میکنند که ممکنست مطلبی برخلاف شرع در متم قانون اساسی نوشته شود در اینصورت لازم است کمال هر اقتت بشود و کلمه‌ئی برخلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم و این یگانه حربه است که اودر مقابل حریقان خویش و آزادیخواهان بکار میبرد تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر اورا تیز مینماید و صیقل میدهد خاصه که حرف تساوی حقوق هم در کار است و در باب حدود تفاوتی که میان مسلمان و کافر در شرع اسلام هست و در بعضی مسائل هم جزائی دیگر که محل خدشه است در مجلس صحبت میدارند و این مذاکرات هم حربه میشود بدست شیخ برای اینکه خاطر عوام متدين را از مشروطه و مجلس مکدر سازد حوزه استبدادی مرکزی هم از خدشه نمودن شیخ در کار قانون اساسی و مجلس خوشحال است و بیش از بیش بشیخ مدد حالی و مالی میدهد و ارتباط شیخ با شاه بر زیادت میگردد آقا سید عبدالله بطلب پی برده هیفهمد حریف راه خوبی بدست آورده در ظاهر اظهار حسلمانی و قدس و تقوی و حفظ ناموس شرع و در باطن زور آزمائی و مداخل اینست که دو سه مجلس با او مذاکره میکنند و میگوید در نکات شرعیه که شما در قانون اساسی در نظر دارید چه باید کرد وبالاخره شیخ صورتی مینویسد که باید این صورت یکی از

مواد قانون اساسی باشد حاصلش اینکه همه وقت باید یک هیئت که کمتر از پنج نفر نباشند از طراز اول علمای طهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد و تعیین عدد پنج برای اینست که اگر کمتر باشد و سه نفر بنویسد شاید سه نفر دویسید و امام جمعه بشوندو اخارج گردد و اگر چهار نفر بنویسد معلوم میشود که مطلب چیست این است که عدد را پنج مینویسد که قطعاً او را شامل گردد و بموجب این ماده او نیز عضویت رسمی در مجلس داشته باشد و اولویتی که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد برای خود در اینکار تصور میکنند باینماده از میان رفته همه همترازو بشوند و لفظ طراز اول را مینویسد برای آنکه در درجه دوم علمای طهران اشخاص متدين تراز درجه اول هستند و بعلاوه آنها هم مانند سید جمال‌الدین افجه و حاج میرزا سید حسین قمی و میرزا محمد جعفر صدرالعلماء وغیره در کار مشروطه پیشقدم از شیخ و امام جمعه میباشند و از حوزه اسلامی در این صورت شاید آنها عضویت حاصل کنند و باز او محروم بماند این است که بالفظ طراز اول خود را از این محدود خلاص مینماید خلاصه شیخ اینصورت را مینویسد و هرچه میخواهد در قانون اساسی بگنجاند آقا سید عبدالله در ظاهر همراهی میکند و در باطن دستور العمل میدهد که مجلسیان نپذیرند هدتی در این باب کشمکش در کار است و بالاخره شیخ بعضی از اجزای خودو بعضی از طلاب مقدس را و میدارد بنجف اشرف تلکراف کنند و از علمای نجف تصدیق این هاده را بخواهند بلکه بمساعدت آنها بتوانند اینماده را بگنجانند و مقام خود را در مجلس حکم نماید با وجود این نیتواند بزودی کاری از پیش ببرد.

شیخ که از این راه هم مأیوس شده ناچار میشود یکجنبه با حوزه استبدادی سازش نموده بقوت آنها کار خود را از پیش ببرد اینست که هراوده خود را مجلس کم میکند و در غیاب از مجلسیان بدگوئی مینماید و با پول درباریان بحوزه خود که اسمش را در مقابل حوزه اسلامیه حوزه علمیه نهاده وسعت میدهد تا بکجا منجر گردد.

## فصل یازدهم

### فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

در ماه ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴ که اندکی از زحمات ملیون در تغییر اساس دولت آسایش حاصل هیکردد نگارنده نیز در مقام بر می آید و ظائف معارفی خود را انجام بددهد و از آنجلمه است عید غدیر در مدرسه سادات پیش آمد ها چنین اقتضا نموده که هر طرف نظر مینمایم دشمن و دشمنی میبینم و منشاء آنها بیشتر حسادت و کینه ورزی است.

مخالفین معارفی که از پیش بوده اند و اگر بر عدد آنها افزوده نگشته باشد کاسته نشده مستبدین از رجال دولت و روحانی نمایان نیز بواسطه تندریو من در امور سیاسی ضدیت حاصل نموده مشروطه چیهای طمع کار هم نیخواهند آزادیخواهان بی طمع را در برابر خود بیستند آقا سید عبدالله بهبهانی و آقاسید محمد طباطبائی که اکنون خود را دو شاخص ملیون هیدانند هر یک بعلتها یکه از پیش ذکر شده بانگارنده بی ههر میباشدند اگر معدودی مشروطه خواه حقیقی و معارف دوست واقعی وجود داشته باشد و سبک و رویه نگارنده را بیستند در اقلیت هستند و چندان کاری از آنها ساخته نیست در اینحال تردید دارم آیا جشن مدرسه سادات را منعقد سازم یا نه خصوصاً که داخله مدرسه هم آرام نیست و آتشهای مخالفتی از بعضی اعضای طمعکار در زیر خاکستر پنهان است.

میرزا محمود خان علاءالملک وزیر علوم اصرار دارد عمول همه ساله ترکنشود میرزا علینقی خان مستشار السلطان که یکی از معاونین مدرسه است هرا بانعقاد مجلس جشن تشویق مینماید احسان سال اول است که مدرسه سادات بهمت سلطان محمد میرزا سيفالدوله دارای خانه ملکی شده و بر اعتباراتش افزوده

## فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

کشته علیرضا خان عضدالملک رئیس قاجاریه یک قسمت از وسائل انتقاد این مجلس را فراهم می‌آورد و رجال دولت و ملت و معارف طهران باین جشن دعوت نمی‌شوند جمعی از هم‌مانها وارد شده و بعضی در شرف وارد شدن هستند که یکدسته از اشاره طبله نما که در مدرسه سپه‌سالار ناصری و دیگر مدارس منزل دارند ورود نمی‌مایند درحالیکه هر یک در زیر عبا چوب و چماقی پهان دارند سید ولی الله نام از معلمین مدرسه که در ظاهر از نزدیکان نگارنده است و در باطن همدست مخالفین این جمع را رهبری نموده در موضع مختلف مینشاند شاگردان مدرسه امتحان میدهند و گاهی خطابهای خوانده حاضرین را سرگرم نمینمایند اشخاصی که برای برهمزدن این مجلس آمده‌اند و از طرف معاندین نگارنده دستور العملها دارند بصفا در آمده می‌گویند اطفال در این مدرسه مظلوم هستند کسی با آنها ناهم نمیدهد در این زمستان رنگ آتش را نمیدهد اند لباس ندارند درس نمی‌خوانند ابالت انس اگر شما مسلمانید بفکر رفع ظلم از ذرازی پیغمبر خود بوده باشید نگارنده می‌خواهد آنها را بنصیحت آرام کند ولی آرام نمی‌شوند میرزا علی اکبر خان بهمن که جوان تحصیل کرده تربیت شده است برخاسته رو بشاگردان مدرسه نموده می‌گوید آیا اظهارات این اشخاص صحیح است یا خیر شاگردان جواب میدهند صحیح نیست بلکه همه چیز ما مرتباً است و شکایتی نداریم سید محمد معلم ریاضی مدرسه که از تربیت یافتگان همین مدرسه است برخاسته رو باشوار کرده می‌گوید شما گفتید معلم‌های مدرسه همه ناراضی هستند من یکی از معلمین هستم و هیچ ناراضی ندارم اشاره با این دو جوان طرف شده از هر گونه فحاشی نسبت با آنها درین نمیدارند و در ضمن نسبت‌های نا مشروع بنگارنده میدهند در اینحال چوبهارا از زیر عباها در آورده بقصد آزارمن و کسانیکه هراحمایت می‌کنند از جابر میخیزند جوانهای تحصیل کرده بمدافعته قیام می‌کنند نگارنده می‌بینند فتنه بزرگ می‌شود با جمعی از رجال دولت که نزدیک هن نشسته‌اند از مدرسه خارج شده دستور میدهد شاگردان را مرخص نموده مجلس را برهمزده بصدراعظم وزراء و بعضی از سفراء که موعودند فوراً اطلاع بدھند مجلس جشن نمایند.

## فصل یازدهم

پس از رفتن نگارنده علاء الملک وزیرعلوم میرسد و هیکوشد چند نفر طلبه شرور را بمجازات بر سانند جوانان بعنوان حمایت از وزیرعلوم اجماع کرده هر یک از اشاره بچنگ جمعی از آنها افتاده آنها را تأدیب میکنند و آتشب فته آرام هیکبرد فردای آنروز وزیر علوم شرح قضیه را بطور راپورت نوشته بهیئت رئیسه شورای ملی هیفرستد و استعفای خود را نیز بر رئیس وزراء تقدیم مینماید صدراعظم از جانب شاه استعفای وزیرعلوم را پذیرفته دستور میدهد اشاره ارا مجازات نمایند از مجلس هم بوزیر علوم نوشته میشود هر کس را هقصر میداند سیاست نمایند و هم از طرف شاه و صدراعظم از نگارنده دلچوئی میشود از طرف دیگر طلاب شرور و جمعی از هم لباسان و هم صفتان آنها بدستوری که از هر اکثر استبدادی با آنها میرسد اجماع کرده سید و آخوند عمامه ها را بگردن انداخته در کوچه و بازار طهران صدای والسلامه و اشريعنه بالند نموده از هر گونه هتاکی نسبت بنگارنده درین نمیدارند و باین کیفیت بمنزل آفاسید عبدالله ببهانی رفته نزد او تظلم مینمایند سید بیکی از آنها آهسته میگوید اجماعاً بمعجلس بروید و هم بخانه آفاسید محمد طباطبائی رفته اورا با خود همراه نماید اشاره بمعجلس میروند کسی کوش بحرف آنها نمیدهد چونکه راپورت قضیه از پیش بمعجلس داده شده بخانه طباطبائی میروند سید بدوم لاحظه با آنها روی مخالفت نشان میدهد یکی آنکه باطنآ بایهبانی صفاتی ندارد و میداند تحریکات ازاوست دوم آنکه از پیش بانگارنده در کار مدرسه مدادات کشمکشی نموده نمیخواهد با آن سابقه دیگر در اینکار دخالت کرده باشد این استکه اشاره طلبه نمارا از خانه خود مأیوس بیرون مینماید بعضی از معاندین دوست نما در صدد میشوند درخانه وزیر مخصوص حاکم طهران مجلس تحقیقی منعقد گشته باین قضیه در آنجا رسیدگی شود و مقصربین در آنجا مجازات شوند ولی نگارنده تعقیب نمودن هسئله را صلاح ندانسته و با خراج نمودن یکی دونفر از معلمین مدرسه که با مفسدین همدست یا هجر ک آنها شده اند قضیه را خاتمه داده آتش فته را فرو مینشانند.

اینک قدمی مجلس شورای ملی گذارده بینیم مجلسیان چه میکنند چهار ماه

## فتهه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

است مجلس داير شده هنوز نظامنامه داخلی آن اجرا نگشته هنوز ترتیب حرف زدن نمایند گان منظم نیست هنوز جای نشستن و کلا معین نمیباشد هنوز دستور مجلس بعد را از پیش معین نمینمایند و هر کس بدلخواه خود بیرویه هر مطلبی را بخواهد عنوان نمینماید هنوز کمیسیونهای منظم نیست هنوز ارتباط مجلس با وزارتخانه ها صحیح نمیباشد و بالجمله مجلس هنوز وقت خود را صرف جزئیات میکند و بکارهای که برای آنها تأسیس شده نمیرد ازد بلی کمیسیون مالیه مجلس تهییں و شروع بکار کرده ایکاش این کمیسیون هم بکارهای که دست زده و میزند نمیرد از خت زیرا عملیات بیرویه کمیسیون مالیه مجلس روز بروز بر قوت مستبدین و کثرت عدد آنها میافزاید و مردم را از حکومت ملی هنفر میسازد.

کمیسیون مالیه مجلس بجای هر کار قلم قطاعی بدست گرفته بر سر حقوق ارباب حقوق خط بطلان میکشد چند سال است بواسطه خالی بودن صندوق دولت بار باب حقوق جزئی یا کلی چیزی نرسیده اکنون هم پولی نیست که بکسی پردازند کسی هم در صدد مطالبه بر نمیآید دز اینصورت لازم نیست کمیسیون مالیه باین عنوان روی دل جمع کثیر را از مجلس نورس بر گرداند در صورتی که ممکن است تاحد معینی را که هختص مد فقرا و بیچار گان است نه تنها قطع نماید بلکه وسیله پرداخت آنها را فراهم کند و اگر بخواهد قلم قطع بکشد بر سر رقمهای بزرگ بوده باشد که صاحبان آنها اغلب بی احتیاجند نه اینست که تصور شود نگارند طرفدار مقتخواری بوده باشم خیر بلکه روزی باید عجزه را بدار العجزه فرستاد و دیگر حقوق نداد مگر در مقابل خدمت ولی آیا امروز آنروز است و آیا با وضع و محادات کنونی مجلس شورا و حکومت ملی این اقدام مطابق مصلحت باشد جای تردید است کمیسیون مالی مجلس تیولات را هم که اغلب رجال و اعیان و روحا نیون مملکت دارند قطع میکند و از این راه نیز بر مخالفین مجلس و مشروطه جمع کشیر افزو و میگردد.

عجب رئیس قوه مجریه یعنی پادشاه وقت که در اجرای قوانین مجلس خودداری میکند قانون قطع تیول را خود باشتاد مجرما میسازد دلیلش هم واضح است چونکه

## فصل یازدهم

میداند باجرای این قانون ظاهراً و باطنًا مجلس دچار حمت میگردد کمیسیون بودجه مجلس در تعیین حقوق سلطنت بی آنکه رعایت نزاکت کرده قبلاً نظر شاه را جلب نمایند یک کرور نقد و مقداری جنس باداره سلطنتی تخصیص میدهد شاه اعتراض میکند که این مبلغ برای حقوق سلطنت کافی نمیباشد مجلس این اعتراض را بی جواب میگذارد.

در این ایام از طرف شاه یکدستگاه تلگراف در میدان توپخانه در دسترس عموم گذارده شده تا هر کس تظلمی داشته باشد باین وسیله نظام خود را به قام سلطنت برساند از باب حقوق قطع شده و صاحبان تیول پای این دستگاه تلگراف سرا پرده بر پا نموده بشکایت از مجلس و مجلسیان تھصن میجویند از باب حقوق جزء از سادات واهل منبر وغیره درب خانه نقیب السادات شیرازی در معبر عام چادری برپا کرده روز و شب در آن محل روضه خوانی مینمایند و ضمناً بر ضد مجلس و مجلسیان در موضوع قطع حقوق تظلم مینمایند بدینه است این اقدامات مربوط است با همخالفت باطنی شاه و درباریان با حکومت ملی.

چند فوج سرباز در طهران به حال فلاکت ساخلو میباشند در این وقت در باریان آنها بشورش نمودن تحریک کرده مطالبه حقوق مینمایند.

کامران میرزای نایب السلطنه وزیر جنگ است نه اعتنایی بر زارت جنگ دارد نه خود را مستول مجلس و مجلسیان میداند هتر وضه و حکومت ملی را استیزا میکند برادرزاده و داماد خود را که پادشاه وقت باشد لذگی عینماید و خود را شخص اول مملکت میشمارد.

نایب السلطنه به مشیرالدوله صدراعظم بی اعتنایی میکند و هر چه بتواند برای او کار شکنی مینماید و چون کارهای عمدۀ دولت و مملکت بdest نایب السلطنه است و صدراعظم قدرت و نفوذی بر او ندارد.

کارها غالباً معطل و حواس مجلسیان و مشیرالدوله از این بابت مختلف است. وزیر مخصوص حاکم طهران بشاه وعده داده است خاطر او را از طرف مجلس آسوده نماید محمدعلیشاه ذخیره نقدینه داشته آنرا در اختیار وزیر مخصوص گذارد

## نخسته مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

که در راه بر همزدن حکومت ملی بمصرف برساند وزیر مخصوص با مشروطه خواهان فوق العاده خصوصیت مینماید و تصور میکند بتطبیع نمودن آنها و پیربزبانی میتواند قلب ایشان را بجانب خود جلب نموده بسته خود آنها بساط تازه کسترده شده را برچیند.

وزیر مخصوص کار صدارت مشیرالدوله را نزدیک بزوال میداند و خود را رو بسوی صدارت و یا رئیس وزرائی میکشاند وزیر مخصوص هزار عدد میدهد و همه را ظاهرآ از خود بوعده راضی نگاه میدارد اما عاقبت همه را میرنجاند زیرا که وفانمیکند وزیر مخصوص شبیه ادر منزل خود اطاقهای متعدد دارد که در همه چراغ میسوزد در اراههای جداگانه دارد جمعی از ارباب حاجت در هر اطاق منتظر وعده های روز او هستند او هم تا بعداز نصف شب مشغول پذیرایی این جمع است بی آنکه بگذارد بدانند در اطاق دیگر چه اشخاص میباشند و این خانه بیاک حقه باز خانه بیشتر شbahت دارد تا به خانه یک حاکم یا یک وزیر عجالتاً رئیس کارکنان شاه این شخص است و تلفن مخصوص از اطاق خود با اطاق شاه دارد مشیرالدوله را اقدامات خصوصی وزیر مخصوص نگران نموده بزحمت خیالی انداخته است وزیر مخصوص با هن و برادرم خصوصیت میکند هکرد میآید هکرر ما را بمنزل خود بردۀ صحبت وطنخواهی میدارد و خیالش اینست هارا آلت اجرای مقاصد خود قرار بدهد برادرم کمتر با رجال دولت مراوده داشته ولی نگارنده سالها در این شهر با رجال دولت و وزراء خصوصیت و مراوده و آمد و شد داشته ام و آنها را نیکو میشناسم و کمتر فریب گفتار آنها را میخورم وزیر مخصوص هر از زیاد زحمت داده اسباب بد گمانی مشروطه خواهان را از من فراهم میآورد یکی از شبهای در خانه او من هستم و برادرم و دو نفر دیگر از ملیون وزیر مخصوص یکدسته شبنامه از بغلش در آورده که همه بر ضد دولت و بر ضد اعمال شخص او است اظهار اطلاع کرده هر یک از آنها را بجای و بشخصی نسبت داده میگوید بفلان غرض نوشته است یکوقت حوصله بر من تنگ شده دست دراز میکنم شبنامه ها را از دست او گرفته بر زمین هیریزم و میگویم حیف است وقت ما صرف این حرفاها بشود میخواهید بگویید این شبنامه ها از طرف ملت نیست و از روی اغراض شخصیه نوشته شده شما حاکم

## فصل دهم

طهرانید باشید وزیر مخصوص و محرم شاهید باشید این شبناهه هارا فرض کنید شخص من نوشته ام و یا میدانم هر یک خط کیست و هر چه نوشته شده مطابق واقع است تا کی باید روزگار ملت بیچاره را سیاه داشت و مردم را بخواب غفلت انداخت و نگذارد بی حقوق مشروعه خود ببرند و در این زمینه با حرارت صحبت کرده اورا سخت ملامت میکنم یکوقت میبینم برادرم و آن دو نفر لبای خود را بدندان میگزند و بمن اشاره میکنند بس است نگارنده بعداز آنکه دل خود را خالی کرده ساکت میشوم و وزیر مخصوص میفهد من بدام او نخواهم افتاد مذاکرات مرآ بروی خود نیاورده با کمال بشاشت و خوشروئی هارا از منزل خود روانه مینماید و وعده میدهد بزودی بمنزل من بیاید بی آنکه من دیگر انتظار آمدن او را داشته باشم و یا او بخيال وفاکردن باین وعده باشد.

بعداز این شب زحمت مراده من با وزیر مخصوص رفع میشود و از این بابت آسوده میگردم و اما مناسبات من با مجلس شورای ملی- رسم شده علمای مشروطه خواه و آزادیخواهان مؤسس مجلس بعنوان اینکه ازاول در کار بوده اند خود را ذیحق میدانند هیرونده در جزو و کلای مجلس مینشینند بی آنکه صحبت بدارند همگر آنکه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد که گاهی صحبتی هم میدارند در این صورت من هم گاهی به مجلس رفته بطور خصوصی دستور مذاکراتی بنمایند گان عوام میدهم بی آنکه هیچ گونه دخالت در کاری کرده باشم در این ایام بعضی از کسبه طهران بخيال میافتد انجمنی موسوم با ناجمن هر کزی اصناف تأسیس نمایند تا قوت کار مشروطه بوده باشد نگارنده را هم بعنوان معلمی میخواهند دعوت آنها را میپذیرم برای انجمن نظام امامه نوشته میخوانم پذیرفته میشود و معمول میگردد.

بعداز آنکه پدرم ناخوش احوال و خانه نشین شده پای کسبه و اصناف طهران از خانه ما بریده شده بود در این وقت که بوی تمدن عهد جدید بمشام بعضی از بازاریان هم رسیده میخواهند ملت مشروطه باشند ناچار مشرب آنها گرچه باشتهای کاذب بوده باشد بمشرب هن نزدیک شده خود را محتاج بمن تصور مینمایند و نگارنده در تشکیل

## فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

انجمن اصناف فوق العاده همراهی میکنم چه درانجمن مرکزی اصناف وجه درانجمنهای صنعتی که متعدد و بی دربی تشکیل میشود و کم کم تمام کارهای انجمن بتصویب نگارنده میگذرد و با چند نفر از رؤسای کسبه انجمن مخصوص داریم و کارانجمن بواسطه قوت بازار بالاگرفته مورد ملاحظه میگردد و هم در این ایام خیال میکنم انجمن خبراتی تأسیس نمایم و صندوقهای بسازم بصورتیکه از هر گونه تصرف محفوظ باشد دارالعجزه و دارالایتمامی بنامیم و فقرا و عجزه را نگاهداری نمایم برای اینکار مردم را دعوت بهمراهی مینمایم کتابچه مفصلی مینویسم جمعی از کسبه متدين را وکیل صندوق خیرات قرار میدهم جعبه های خیرات را میسازم اوراقی در این باب طبع کرده منتشر مینمایم و در صدد هستم جعبه هارا در گذرها نصب کرده اداره خیراتی راه پسندازم در صورتیکه اینکار ببلدیه است و یک شخص یا چند شخص نمیتوانند باینکارها اقدام نمایند ولی احساسات مرا باقدام در اینکارها و امیدارد.

خلاصه دو سه ماه روز و شب اوقات صرف میکنم یک وقت خبردار میشوم بعضی از معاندین برضمن عنوانات نموده میگویند میخواهد چهارشاهی که مردم بقدر امیدهند آنرا هم ندهند و اینکار اعانت فقرا راهم بصورت فرنگی مآبی در آورده تاجان داریم نخواهیم گذارد باین مقصود برسد و میشوم جمعی از اشاره را حاضر کرده اند هر روز هن بخواهم جعبه های خیرات را بدیوار های طهران نصب کنم بریزند بشکنند و بیرند اینست که دست نگاهمیدارم تا بلدیه دائر گردد و کار خود را بکند و از تعجیل در عملی کردن این خیال منصرف میگردم

واما اوضاع دربار در این وقت اوضاع دربار تغییر کلی کرده از اینکه در باب تیول و حقوق کاری برض مجلس نتوانستند بکنند مجلس قدری قوت گرفته است و خاطر مستبدین افسرده گشته و از هر راه در صدد چاره جویی بر میآیند.

## فصل دوازدهم

### عزل میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ونصب میرزا علی اصغر خان امينالسلطان

در ماه محرم ۱۳۲۵ مخالفین حکومت ملي تا آنجا که بتوانند نزد شاه برای مشیرالدوله کارشکنی میکنند و از طرف دیگر هوادر اهان امينالسلطان در صدد بر میآیند او را با پران آورده بصدرارت برسانند و زحمت فوق العاده برای اینکار میکشند و در اینراه مهدی قایخان مخبرالسلطنه و حاجی حسین آقا امينالضرب سعی بایغ مینمایند آقاسید عبدالله ببهانی هم که از روز اول هواخواه او بوده در اینصورت با نفوذ این دو سه نفر در مجلس و در میان مجلسیان کم کم شاه را برای آوردن امينالسلطان حاضر میکنند موافقین امينالسلطان بشاه میکویند امينالسلطان اگر باید بازی مشروطه را بر میچیند و غیر او کسی این قدرت را ندارد و مخالفین مشیرالدوله بشاه میکویند مشیرالدوله مشروطه خواه است و صدارتش هضر میباشد بهر صورت شاه را وامیدارند امينالسلطان را از اروپا بطریان احضار نمایند ولی امينالسلطان از طرف ملت اطمینان ندارد لهذا اشخاصی را در میان مردم انداخته هر کجا باید پول بدنهند مینداهند هر کجا باید تمدن بگویند میکویند و راه آمدن اورا صاف مینمایند مشیرالدوله هم چون میداند بعمر صدارت او دیگر چیزی باقی نیست و اگر امينالسلطان اینجا نباشد کار بدست اشخاصی خواهد افتاد که در مرتبه ازاویستتر هستند و لا بد است از کار خارج شده گوشه نشین گردد اینست که خودش برای آوردن امينالسلطان حاضر میشود و اقدام کامل مینماید مشیرالدوله در چند روز آخر کار صدارتش گرفتار کار اصفهان میشود که مردم اصفهان برضد ظل السلطان برخاسته بر دولت سخت میگیرند و بحکم مجلس شورای

## عزل مشیرالدوله و نصب امینالسلطان

ملی در غرمه صفر ۱۳۲۵ ملل السلطان بعداز سی و شش سال حکومت اصفهان در نهایت افتضاح که هیچ حاکمی از هیچ شهر باین رسوائی معزول نشده معزول میگردد چندروز دکان و بازار اصفهان برای اینکار بسته میشود مشیرالدوله با اینکه با ظل السلطان خصوصیت دارد در این موقع با همت همراهی میکند شاه مايل بعزل ظل السلطان نیست و از مشیرالدوله برسر این کار بیشتر دلتک میگردد ظل السلطان بر ضد مشیرالدوله نزد شاه اقدام میکند و کار بر مشیرالدوله سخت میشود .

خيال مشيرالدوله  
 ( چنانکه از خودش  
 شنیده شده ) اينست که  
 بعدازورود امينالسلطان  
 باوبگويد من حالا صدر  
 اعظم هستم ولی سلطنت  
 مشروطه حاجت بصدر  
 اعظم ندارد هشت وزير  
 معين مينمايم يكى از  
 وزارت خانها راشما اختيار  
 و قبول كنيد بارياست  
 وزراء يكى راه من  
 قبول خواهم نمود و باهم  
 کار ميکنيم ولی فرصت  
 باو نميدهند که اين



تدبر را صورت خارجی بدهد و پيش از آمدن امينالسلطان در شب چهارم شهر ربیع الاول اورا با استغافانمودن مجبور می‌سازند مشیرالدوله از کارخارج شده برستم آباد که محل بیلاقی اوست می‌رود که آنجا بماند روز بعد نگارنده پر حی نوشته واورا

## فضل دوازدهم

مالامت میکند که چرا رفید خارج شهر کسی بعد از عزل از صدارت باید از شهر خارج شود که از ملت خوف داشته باشد و یا از دولت بترسد دولت که با شما کاری ندارد ملت هم که خدمات شما نمایند او مشکور است در اینصورت شهر یا تائید و سرخانه وزندگی خود باشید از خارج هم دیگران اینحرف را باومیزند و مشیرالدوله مطمئن شده شهر آمده درخانه خود مینشیند.

در ایام معزولی مشیرالدوله تاورود امینالسلطان کار شخص اول را غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص که حاکم طهران و وزیر دربار است انجام میدهد یا باهمال هیگذراند امینالسلطان از مجاهدین قفقاز نگرانی دارد لهذا ببادکوبه وارد نشده در کشتی روسی بمساعدت مستحفظین روس بازلی میآید میرزا عباسخان مهندس باشی که فی الجمله شbahat با امینالسلطان دارد ببادکوبه وارد میشود مجاهدین قفقاز که انتظار ورود امینالسلطان را دارند تصور میکنند میرزا عباسخان امینالسلطان است حمله کرده چند گلوله باومیزند بعد معلوم میشود اشتباه بوده است گلوله ها هم کاری نشده اورا نمیکشد و بقیول عوام سریگاه پایی دار هیرود اما سردار نمیرود میرزا عباسخان را معالجه میکند و بطهران میآید امینالسلطان میخواهد در انزلی از کشتی پیاده شود جمعی از مجاهدین ازاو جلوگیری میکنند و در ذریا رسوایی مییند بالآخره بکشتی برگشته بوسیله تلکراف از طهران تکلیف میخواهد مطلب در مجلس شورای ملی مذاکره میشود و چون طرفداران او نفوذ دارند مجلس بورود او رأی میدهد و وارد میگردد معلوم است با این ترتیب امینالسلطان در ظاهر اظهار وطن پرستی میکند و خود را هواخواه حکومت ملی قلمداد مینماید و با وجود واقعه بادکوبه و انزلی حب ریاست نمیگذارد خود را از کارها چندی دور گرفته خستگی سفر در نماید امینالسلطان بمحض ورود که مییند کلاشهای طهران باز دور اورا گرفتند تنهایی اروپا و آوارگی چند ساله را فراموش کرده ایران را ایران سابق تصور نموده برسند وزارت داخله و رئیس وزرایی در ظاهر و صدارت و اتابک اعظمی در باطن مینشیند امینالسلطان با مجلسیان اظهار خصوصیت زیاد نموده در مقام جلب قلب آنها بر میآید مخصوصاً روحانی

وروحانی نمایان مجلس را که همه وقت از او توفقات داشته و متعتم میشده‌اند باطنًا با خود همراه میکند تایلک شب که جمعی از آنها را بشام دعوت مینماید و مخالفین وی مراقبت دارند از آمدورفت نمایندگان نزد او آگاه گرددند با کمال کوششی که در مخفی داشتن این مجلس میشود و از دهای متعدد و بطور خفا وارد میگردند عدد و هویت اشخاص بر مخالفین معلوم میشود باین ترتیب که شخصی از درختهای خیابان لاله‌زار بالا رفته تا حدی که بر صحن حیاطی که مهمانی آنجا است مشرف میگردد تمام اشخاص را که دریک محل از باع جمع هستند صورت بر میدارد و شناخته میشوند.

در این ایام از طرف یک کمیته سری‌جنفریکی شیخ محمد بروجردی و دیگری شیخ محسن نجم آبادی برای کشف حقیقت حلال امین‌السلطان نزد او میروند پیغام کمیته‌را باو میرسانند حاصل آنکه نیت شما نسبت به حکومت ملی باید معلوم باشد تا میلیون تکلیف خودرا نسبت بشما ندانند امین‌السلطان در جواب شرحی از حالات سابق خود گفته وهم تغیر حالی که برای او حاصل شده و خیالات بعدش را در باب مشروطه شرح میدهد بحدیگه فرستادگان تا یک اندازه او را تصدیق مینمایند امین‌السلطان فرستادگان را امتحان میکند باین ترتیب که میخواهد با آنها پولی بدهد آنها تعرض کرده میگویند نه بگیرید و نه بدهید امین‌السلطان از این بیان حیرت مینماید زیرا از معممین طهران چنین عقیده از پیش سراغ نداشته است خلاصه حوزه سری‌مامراقب است بداند کردار امین‌السلطان بر طبق گفتار او هست یا نه یک روزنگار نه بدین او میرود میبینند باز همان کلاشهای قدیم دور اورا گرفته و همان تملقا که گفته میشد باز گفته میشود میگوییم چه میشد چند دقیقه در خلوت باو میکفتمن در این سفر اگر بگیری یا بدھی هر دو خوبهای تو خواهد بود وهم یاو حالمی میکرم که اگر تغیر وضع ندهد واینگونه مردم را از خود دور نماید برای او خطرناک خواهد بود در این خیالات هستم که امین‌السلطان یمن اشاره کرده میگوید میل دارم چند دقیقه شمارادر خلوت ملاقات کنم و عنده گذارده میشود یک ملاقات خصوصی طولانی حاصل میگردد درین این دو ملاقات او وزیر داخله و رئیس‌الوزراء میگردد در این ملاقات امین‌السلطان میگوید از حل من

خبر ندارید میگویم چرا خبر دارم و میدانم چگونه است حال کسی که واقع شده باشد  
میان خواستن عامیانه و نخواستن جاهلانه میگوید بگویند نخواستن بچگانه میگویم  
بلی چنین است میگوید از قلب من خبر میدهید و مدتی اظهار دلتگی از روزگار خود  
کرده میگوید تابود گرفتار آن مستبد ناصرالدینشاه بودم بعد دچار مظفر الدینشاه  
با آن احوال و اخلاقی که داشت وحالا گرفتار این اوضاع کودکانه خداوند عاقبتش  
را بخیر کند.

نگارنده میگوید پیش از این مملکت ما دوسر داشت یکی شاه و صدر اعظم که  
سر دولت نامیده میشدند و دیگر رؤسای روحانی که سر ملت خوانده میکشند اکنون  
ملت دیده وزبان گشوده و با آن دوسر میگوید هر چه شما میکنید باید بنفع هنبوشه  
باشد نه بنفع خود اگر از خود سری دست برداشید البته سروی خواهید کرد و اگر  
باز بخواهید خود سری کنید هن هر دورا دور خواهم کرد و سر صالح بی درد سری از  
خود خواهم رویانید پس تکلیف شما امور روزانست که در حقیقت سر ملت باشید تازیان نیینید  
امین‌السلطان از این سخنان اظهار هست که در موضوع انتخابات که شده صحبت  
طولانی میدارد و اعتقادش اینست که نمایندگان مجلس خوب انتخاب نشده‌اند مگر  
بعضی از آنها چند نفر را اسم میبرد و تعریف میکند در صورتی که آنها باعتقاد من تعریفی  
ندارند ولی در این مقام صلاح نمیدانم حرفی بزنم و نمیز نم همینقدر میگویم اول کار است  
خوب خواهد شد امین‌السلطان میگوید عیب دیگر کار اینست که دست ملاها زیاد  
داخل است ولی همینقدر که کار نفع کرفت دست آنها هم کوتاه میشود امور اصلاح  
میگردد و اضافه میکند که آنها هم اگر خوب و صحیح باشند چه ضرر دارد دخالت  
داشته باشند بدینه است اضافه کردن این جمله از روی ملاحظه است بعد شرحی نقل  
میکند که پیر هر دی است در اروپا تمام بدنش از حس افتاده مگر سرش ولی قواش  
بجا است همه چیز میفهمد و میگوید اورا ملاقات کردم و از گفته‌های او بهره بردم در  
ضمن صحبت با او هر وقت حکایت قرض ایران بمیان می‌آمد گویا هرا در زمین فرو  
میبردند میخواهد بگوید هن فهمیده ام قرض بدی برای مملکت کرده‌ام وحالا پشیمانم

## عزل مشیرالدوله و نصب امينالسلطان

امينالسلطان در آخر اين مجلس در مقامي كه ميخواهد اظهار اميدواری بكار مملكت  
بگند ميگويد دونفر آخوند نزدمن آمدن خواستم با آنها پول بدhem نگرفتند اميدوار  
شدم كه روح تازه در مملكت تولید گشته و احساسات جديدي بروز نموده است و البته  
جاي اميدوار است و اين همان دو نفر نماينده انجمن خصوصي سري ميباشند كه از  
بيش اشاره شد.

اینک چند کلمه از رفيق ديرينه خود مخبر السلطنه بنویسم مخبر السلطنه بعد از  
مراجمت بايران تمام همّش اين بوده كه اسباب آمدن امينالسلطان را فراهم نماید  
ديگران هم او را كمك ميکردن و اقداماتی كه از طرف اين جمع در عزل عينالدوله

ميشد برای همین همّش مقصود بود بلکه  
شاید قسمتی كه از مخارج در اينكار  
ميشه هم از جانب امينالسلطنه و  
طرفداران او بوده است بهر حال  
ميتوان گفت در میان اقدامات و  
سياستهای مختلف كه در تبدیل اساس  
سلطنت بوده سياست باز آوردن  
امينالسلطان بايران هم بی دخالت  
نبوده و مخبر السلطنه يكی از عاملهای  
قوی اين سياست بوده است خصوصاً  
كه برادر شقيق الدوله رئيس مجلس  
شورا يملی شد و مخبر السلطنه راتق



آقای مخبر السلطنه

وقاتق امور و واسطه صدور بعضی

دستخطها از شاه و پيشنهاد ها از طرف صدارت بمجلس شد و طرف ملاحظه  
دولت و ملت گشت مردم هم نام اوزرا به نیکی میپرند و میگویند دستخط امضاي

## فصل دوازدهم

صریح مشروطیت از محمدعلیشاه بسعی و کوشش وی گرفته شده است ولی تا اینوقت خبر السلطنه سمت معینی ندارد بعد از عزل مشیرالدوله از صدارت که وزارت علوم علاءالملک هم برهم میخورد وزارت علوم و اوقاف و مطبوعات بموجب قانون اساسی یکی از وزارت‌های هشتگانه میگردد این وزارت بمخبر السلطنه واگذار شده مردم از این حسن انتخاب اظهار خرسندی مینمایند و میگویند حالا وقت است که پایه معارف در محور خود جاری شده بین بیجان معارف روحی دعیه شود نگارنده هم از این انتخاب خرسند هستم و با خستگی که دارم مصمم میشوم همه کونه مساعدت در کار معارف از رفیق شفیق خود بنمایم غافل از اینکه از وزارت علوم مخبر السلطنه هم خدمتی که قابل ذکر باشد بمعارف نمیشود و موافع بسیار در پیش خواهد آمد خلاصه هفت وزارت‌خانه مستقل تأسیس و هفت وزیر هسته‌ول باصول ایمانی معین میگردد

شرح ذیل :

سلطان علی خان یزدی وزیر افخم وزیر داخله - میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی وزیر هایله - کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ - میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه - مخبر السلطنه وزیر علوم - عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر عدلیه میرزا هدیخان کاشانی ملقب بوزیر همایون وزیر تجارت و فلاحت - میرزانظام لدینخان مهندس الفعالک وزیر فواید عامه.

این هفت وزیر مشغول کار میشوند در صورتیکه هیچ تناسب فکری و علمی و عملی با یکدیگر نداورند که بتوانند مستولیت مشترک داشته باشند ناجار فتنه‌انگیزی و بارتنی بازی شروع شده غلامحسینخان غفاری که حاکم طبران و مقرب درگاه سلطان و همه کاره بوده و عزل مشیرالدوله و تشکیل این کابینه ناجور هم بدست او شده است خودی پیش اندخته در وزارت دربار کار صدارت میکند ولی چند روز زیادتر طول نمیکشد که امین‌السلطان وارد شده وزارت داخله و ریاست وزراء را تصرف میکند سلطان علی خان وریر دربار میشود وزیر مخصوص غلامحسینخان فقط حاکم طهران میگردد و با بودن امین‌السلطان حنای او در دربار رنگی ندارد این سلطان

## عزل مشیرالدوله و نصب امينالسلطان

روز دوم مسند نشيني خود وزرا را با وزير دربار سابق و لاحق يكجا جمع کرده با آنها هم قسم هي شود که باهم کار کنند و از يكديگر تخلف نمایند در صوري که بدبيه است کامران ميرزا هرگز باور رام نميشود و زيربار وي نميرود و هم از فرمانفرمان نميتواند مطمئن بوده باشد

امينالسلطان بکار مجلس و مجلسيان هي پردازد و جمعی از معتمدين مجلس رادر مجلس خلوت خانه امين اسلطنه که با وي نسبت دارد در سه ساعت از شب گذشته ملاقات خصوصی هي کند و قلب آنها را بجانب خود جلب هي نماید و اين همان مجلس است که از پيش نوشته شد که مخفی نمائنده و معتمدين مجلس خود را در نظر تندروان تطبيع شده و خيانتکار به حکومت ملی معرفی هي نمایند حاجي حسين آقا امين الضرب حاج آقا محمد معین التجار بوشهری و حاج محمد اسماعيل تبريزی که سه نفر نماینده تجار در مجلس هستند جزو طرفداران امينالسلطان محسوب هي باشند جماعتی از نمایندگان کسبه هم با آنها موافقند رئيس مجلس صنيع الدوله بواسطه مخبر السطنه با امينالسلطان موافق است و جمعی هم با او هستند حاج سيد نصر الله سادات اخوي بارتباط سابق امينالسلطان با آن سلسله از هوا خواهان اوست و جمعی هم تابع وي مي باشند خلاصه چند دسته از دستجات مجلس که از همه قويتر دسته آقا سيد عبدالله بهبهاني است پيوں يا بخصوصيت و يا بصرف تعييت همه طرفدار امينالسلطان هي شوند بفضله چند روز رشته اکثریت مجلس بحسب امينالسلطان هي آيد و امينالسلطان بخصوصيت بسيار با آقا سيد عبدالله و حاجيها و معتمدين مجلس شود ايملی را انکشت كردن خود قرار هي دهد فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امينالسلطان موافق نبوده اکنون هم با او مخالفند و ببيج وسیله امينالسلطان نمی شوند آنها را با خود همراه نماید اين چند نفر دسته کوچکی تشکيل داده بناما قليت در مقابل اکثریت هنگفت مجلس غرض اندام هي نمایند از جمله آنها است آقا سيد حسن تقی زاده و کيل آذربايجان تقی زاده جوانی است در حدود سی سال عالم بمقتضيات وقت وبالنسبة با خبر از اوضاع عالم و چون اين جمع يفرض و ملت خواه شناخته شده اند هو خواهان مشروطیت

## فصل دوازدهم

با آنها همراه هستند ولی هر چه نفوذ امین‌السلطان در مجلس زیاد میشود کلمه این جمع پست شده کاریگائی میرسد که دیگر نمی‌کنند تقدیز از ورافقای او در مجلس نظر نمایند بلکه بشرحی که خواهد آمد در صدد میشوند تقدیز از مجلس خارج



سید حسن تقیزاده

نمایند و موفق نمیشوند امین‌السلطان تصویر می‌کنند تعریض مجاهدین باو در ورود به ایران بتحریک این جمع بوده است این حال امین‌السلطان نسبت به مجلس و اماحالش نسبت

## عزل مشیرالدوله و نصب امين السلطان

با شاه امين السلطان تا چندی شاه را سرگرم ميکند باينكه من طوري رفتار ميکنم که بجاسيان يكاري مانده عقب کار خود بروند ولی در ظاهر بايديا آنها همراهی کرد که سرنخورند و بدست اکثریت از تندروان جلوگيري نمود تا وقیکه بمقصد برسیم ولی در قصه رحیمخان چلیپانلو که خواهد آمد شاه از او زنجيده شده هيفهمد زور ملیون از تدبیر امين السلطان بيشتر است از طرف دیگر هم مخالفین امين السلطان شهرت میدهند شاه مخل مشروطیت است او را باید خلع کرد و یکنفر از اطفال نابالغ خانواده سلطنت را پادشاه نمود و امين السلطان نایب السلطنه بوده باشد اين حرف بشاه هيرسد و بيشتر موجب تنفس از امين السلطان ميگردد امين السلطان در صداد است نایب السلطنه ازو زارت جنگ فرمانفرما را لزو زارت عدليه وزير همایون را از وزارت تجارت خلع نماید بمليون هيكويدياين سه نفر مخل کارند بشاه هيكويد ملت اينهارا نمي خواهد و با خود آنها اظهار خصوصيت ميکند اگرچه خلع فرمانفرما آساتر از نایب السلطنه است و خلع وزير همایون از هر دو آساتر ولى چون فرمانفرما بتوسط اولاد وبستگان آقا سيد محمد و آقا سيد عبدالله که آنها را تطمیع نموده با خود همراه داردو آقایان مزبور با او اظهار دوستی مينمایند و با سباب چيتي بسيار خود را وزير عدليه ملي و هو اخواه مشروطیت قلمداد ميکند و کارکنان او جزو کارکنان امين السلطان ميباشند از اين جهت امين السلطان در باره وی مسامحه ميکند که موجب رنجش رفقيايش از او نشود وزير همایون بمسخر کي طوري خود را بشاه تزديک کرده که امين السلطان هيجبور است ازاو ملاحظه داشته باشد اينست که هير دارد بخارج کردن کامران هيرزا از کائينه و خلع او از وزارت جنگ جرايد را و ميدارد دنبال کنند مردم را بر ضد او تحريک مينماید و همه را شاه خبردار شده بر کدورت خاطرش از وی افزوده هيشهود امين السلطان با ناصر الملك وزير ماليه هم ميانه ندارد واور از جنس خود نميداند و در کشمکش ديرينه که با هيرزا عليخان امين الدوله داشته ناصر الملك را محروم و دوست دشمن خود هيشنخته ولی چون او عالم است و ملت هم با اقبال دارد متعرض وی نميشهود بلکه بظاهر کمال خصوصيت را با او مينماید ناصر الملك

## فصل دوازدهم

از امین‌السلطان وحشت دارد و میکوشد بلکه او از وی نگران نباشد او را امطیع صرف نسبت بخود بداند علاوه‌السلطنه وزیر خارجه با امین‌السلطان همراه است مهندس‌الممالک نوکر شخصی او است مخبر‌السلطنه تبعیت‌صرف ازاودارد و دائم‌آمشغول کارگشایی برای او است پحدیکه بکارهای وزارتی خودش هم نمیرسد در این صورت هوی دماغ امین‌السلطان کامران میرزا و فرمانفرما وزیر همایون هستند و میکوشد آنها را دور کند تا چه اندازه موفق گردد.

واما قصه رحیم‌خان چلپاقلو که اشاره کردیم شرح مطاب اینست که شاه از خود مقداری تفنگ در آذربایجان دارد مینویسد که آنها را بطران بیاورند روزیکه در تبریز تفنگ‌هارا حمل میکنند مردم غیور تبریز مطلب را دانسته از حمل تفنگ‌ها جلو گیری مینمایند بلکه آنها را خبیط کرده میکویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ او است حاجت با سلاحه شخصی ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را بسلطنت مشروطه قبول کرده ایم غیر از این باشد او را نمیشناسیم شاه از این واقعه بینایت نگران و متألم شده و بتوضیح رحیم‌خان سردار نصرت که از ملازمین مخصوص او است تدبیری میکند و آن اینست که پسر رحیم‌خان در تبریز اغتشاش کند و گوشمالی با چمن ایالتی تبریز بددهد پسر رحیم‌خان هم در تبریز بنای تاخت و تاز را میکنارد اطراف شهر را مفتوش میکند و یکی از اعضای انجمن را گلوله زده میکشد بعض دیگر هم کشته میشوند مردم تبریز بهیجان آمده بازار هارا مینمایند خبر بطران رسیده و کلای آذربایجان برای کشتگان تبریز سوگواری مینمایند خلق در بهارستان جمع شده بازار طهران بسته میشود و هیجان شدید کشته عاقبت شاه مجبور میگردد پسر رحیم‌خان را در تبریز از ریاست ایل معزول کند و خود رحیم‌خان را بجرائم اینکه از طهران دستور العمل به پسرش داده اهمت گرفتار و مجبوس و مغلوب نماید تا هر دم ساکت گردند این واقعه بر شاه بسیار ناگوار است و زنجیری که بگردن رحیم‌خان گذارده میشود مثل اینست که بگردن شاه گذارده شده باشد امین‌السلطان هم در این قضیه با ملت و مجلس همراهی میکند غیر از این هم چاره‌ندارد و این قضیه یکی از اسباب بزرگ ضدیت شاه با مجلس و دلتگی او از شخص امین‌السلطان شمرده میشود.

## فصل سیزدهم

### شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و قایع دایگر

یکی از کارهای مهم که مقارن ورود امین‌السلطان واقع میشود رفتن شیخ فضل‌الله نوریست از طهران به حضرت عبدالعظیم برای مخالفت با همکاران خود یعنوان مشروطه مشروعه خواهی و به موافقت شاه و درباریان مستبد شرح واقعه آنکه بعداز ما یوس‌شن شیخ فضل‌الله از موافقت نمودن آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با او از طرف جوزه مرکزی استبدادی یعنی از دربار هماور میشود کار را یکطرفی کرده جمیع از اهل علم را بغمخواری اسلام با خود به حضرت عبدالعظیم برده آنجا بماند و مردم را پسوند خود بخواهد بلکه باینوستیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند اینست که با حاج میرزا حسن آقای تبریزی که اکنون در طهران است و آقای سید احمد طباطبائی که مخالف سیاست برادر خود میباشد و جمیع از درجه دوم روحانیان و پیشمناز هاو محدودی از طلاق بزاویه مقدسه رفته آنجا اقامات مینمایند و بتوسط وزیر مخصوص از پولی که شاه بیانک روس‌حواله نموده مبلغ هنگفتی به صرف اینکار میرسد این جمع با جمیع از مفتخواران و سورچرانان طهران چند ماه در حضرت عبدالعظیم مینمایند و بهر یک از متوفین آنجا شهریه معین بقدر کفاف برای خودشان و برای خانوادهایشان داده میشود یعنی همه را شیخ میدهد و از هر کجا باید بکیرد میکیرد شب‌اور روزهای جمعه در همان خانه که منزل دارند شیخ منبر میروند و هو عظه هیکنند مردم شهری آنجا جمع میشوند شیخ قرآن بدیعت کفره قسم میخورد که من قصدی غیر از خدمت نشر عذر این مجلس که داگر شده مشروع نیست و این قانون مخالف شرع اسلام است رفته رفته کارش بالاگرفته یک دستگاه مطبوعه سنگی از طهران به حضرت عبدالعظیم میرند و بصدیری حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی که از اصحاب شیخ است و در زمان

## فصل سیزدهم

ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه در کار مطبوعات دخالت داشته روزنامه‌ئی چاپ می‌کنند در این روزنامه بدگوئی بسیار از مجلس و مجلس خواهان مشروطه و مشروطه طلبان می‌شود و آن اوراق در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر می‌گردد کارکنان حوزه مزبور در حضرت عبدالعظیم کاهی بعضی از مشروطه خواهان معروف را که بزیارت می‌روند گرفته آزار می‌رسانند در آخر شبه‌اگاهی بعضی از رجال دولت می‌روند محروم‌انه شیخ رادیده دستور العمل میدهند و می‌گردند بعد از چندی که شیخ واباعش در حضرت عبدالعظیم می‌مانند از روی مصلحت آقاسید عبدالله و آقا سید محمد و صدرالعلماء و بعض دیگر از آقایان روحانیان شبانه می‌روند که او را بر گردانند صحبت بسیار میدارند و قرار می‌شود شیخ تاملی کرده و جواب بدهد و بدیهی است بی‌اجازه شاه و کارکنان او نمی‌توانند جواب بدهد آقایان بیرون می‌آیند و بمحض بیرون آمدن آنها در نصف شب بعضی از رجال دولت که در درشكه‌های خود در خیابان متظرند وارد شده با شیخ خلوت مینمایند و تیجه این می‌شود که شیخ براجحت شهر راضی نگردد شیخ‌هم با آقایان جواب منفی میدهد اما در شهر طهران عموماً از این رفتار شیخ‌ناراضی هستند و اسلامت می‌کنند خاصه که معروف شده شیخ دوازده‌هزار تoman بیانک ووسی بدهکار بوده کسان شاه سندش را از بیانک گرفته با ود کرده‌اند معلوم است شیخ در این سفر و اینحرکت با اینکه مرد عاقلی است و میداند مشکل است کارش پیشرفت کند تا یک استفاده بزرگ نکرده باشد اقدام نمی‌کند در مدت اقامت او در حضرت عبدالعظیم تمام حوزه استبدادی از مکلا و معمم با او همراهی دارند سید محمد یزدی و امثال او از قول بایهای کاغذ همیویسند از مشروطه تمجید می‌کنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا شهر طهران آورده شهرت میدهند که مشروطه خواهان نوشته‌اند و هر یک آنها از هر گونه تثبت برای بد نام ساختن آزادی‌خواهان درین نمیدارند.

در این تابستان آقا سید عبدالله در دزآشوب شمران دستگاه هنرمندوه اسباب دیاستی مانند یکی از اعیان معتبر فراهم کرده تلفن مخصوص از خانه شهریش

## شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم واقعیه دیگر

بآنچه کشیده اغلب رجال دولت با او آمد و شد دارند حتی کسانی که شبانه در حضرت عبدالعظیم باحریف و مخالف اود راز و نیاز نداشت.

امین‌السلطان در پیلاق قیطریه است و با آقا سید عبدالله کمال ارتباط را دارد و بظاهر در تمام کارها با او مشورت میکند ولی در باطن بمالحظه در باریان توجهی هم پشیخ در حضرت عبدالعظیم مینماید تا دو طرف را نگاهداشته باشد بالجمله کشمکش میان آقا سید عبدالله و پیغمبر فضل الله در این تابستان هاینصورت است و دستگاه سور هردو حریف در کمال خوبی دائزهی باشد یکی با اسم مجلس خواهی و موافقت با مشروطه و دیگری بنام مجلس نخواهی و مخالفت با مشروطه کم کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل میسازد و نزدیک است قسمهای بقرآن اورا در مخالف بودن مشروطه بالسلام باور نمایند اینست که در بازار بعضی از مستبدین عنوان دینداری از او حمایت میکنند و بعضی در صدد هستند پولی ببازاریان بدنهند که بازار بسته شود مردم تعطیل عمومی کرده بحضرت عبدالعظیم بروند و بشیخ هساعدت نمایند در اینحال انجمن اصناف از وزراء و علماء و وكلاء و تجار و کسبه دعوت مینماید و عنوان میکند کار شیخ و توقف او را در حضرت عبدالعظیم چه باید کرد و علماء اصرار مینماید که بهر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم شهر بیاورند تا موجب فسادی نشود در این مجلس نگارنده نطقی میکند که موجب ملالات خاطر رؤسای روحانی آن مجلس میگردد ولی چون حق کفته شده از رنگش کسی باک ندارم و آن سخن اینست آقایان شیخ فضل الله نه بامجلس مخالف است و نه با مشروطه طرف نه با قانون اساسی ضدونه دلش بجال مذهب سوخته است بلکه حرف او با همکاران محترمش میباشد که باو اعتنای ندارند و او را هرده فرض کرده اند شیخ میگوید من دعوی برتری بر شماداشتم نشد راضی شدم با شما همسر باشم صورت نگرفت حالاً بکوچکی کردن از شماراضی شده ام و باز شما هرا بیازی نمیگیرید آخر منهم از جنس شما و همکار شما می روی آن حسند که نشسته اید قدری جمیعت بنشیپید تا منم زیر دست شما بتشیم بعضی که از حقیقت امر خبردار هستند همروند ولی رؤسای آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله

## فصل سیزدهم

بپهانی بینایت دلتگ شده از جابر خاسته میگوید هم را اینجا آورده اند که ناسزا بشنویم و روانه شد، مجلس برهم میخورد.

اما این مذاکره دو فائده بزرگ میدهد یکی آنکه آقایان میفهمند اصل مطلب بر اهلش پوشیده نیست و دیگر آنکه مردم میفهمند حرف شیخ فضل الله شخصی است و بغمخواری دین و مذهب هر بوط نمیباشد لهذا از بستان بازار و رفتن بحضرت عبدالعظیم خودداری مینمایند و محركین شیخ از گرفتن نتیجه که بر همزدن اساس مفروطه باشد تا یا ثاندازه مایوس میگردند.

در این ایام اکراد سرحد ساوجبلاغ بنای تاخت و تاز را میگذارند و اسمش این است که دولت عثمانی بخاک ایران تجاوز نموده است اما این مطلب دنباله قصه تفنگهای شاه در تبریز است که ضبط ملیون شده و شاه اسباب اغتشاش را در تمام آذربایجان خصوص در سرحدات فراهم آورده است و هیخواهد باین بهانه استعداد جنگی تبریز را که ملتیان در تصرف خود دارند بعنوان مدافعته بالاکراد از چنگ آنها بیرون بیاورد نه اینست که کشمکش مایین دولت ایرانی و عثمانی در میان باشد خیر کشمکش بر سر اراضی متنازع فیه ساله اطول کشیده است و در این وقت سیاست اسقبدادی چندی در استانبول و نظیر آن در دربار محمد غلیشاه اقتضا کرده است که حواس مشروطه خواهان جمع نبوده باشد و شدت یافتن هسائل اختلافی سرحدی با سیاستهای مزبور هر بوط میباشد و نتیجه هم گرفته شده است زیرا که تهدیات اکراد عثمانی در سرحدات آذربایجان مدتی حواس مجلس و وزراء را مختل کرده امین‌السلطان اتابک اعظم در مقام بیرون کردن فرمانفرما از کاینه عنوان میگذارد که نظام‌الملک از غبه حکومت آذربایجان بر نمیآید و آنها حاکم نظامی میخواهد و لابد باید فرمانفرما برود هرچه فرمانفرما بتوسط آقایان رفقاء خود خواست طهره زده باشد نشود و بالآخره در هوقعیکه خبر وقوع قتل و غارت بسیار در سرحد رسید فرمانفرما را حکومت آذربایجان داده روانه کرد و از شر او خلاص شد یا آذربایجان را بشر او گرفتار ماخت اینجا است که فرمانفرما در مجلس شورای ملی در موقعیکه او را برفتن آذربایجان تشویق

## شیخ نوری در حضیرت عبدالستاریم و وقایع دیگر

مینمایند گریه میکند و اظهار وطن پرستی مینماید تا آنجا چه بکند خلاصه اتابک اعظم در ظاهر با مجلس همراهی میکند نوشتچات مجلس را برخلاف سابق بی جواب نمیگذارد و روزی چندین کاغذ در جواب مطالع مجلس مینویسد و سخت بکار چسیده است بمجلس میگوید من برای خدمت بملت و پیشرفت کار مجلس حاضرم و روز و شب با شاه معارضه دارم بشاه میگوید پرهم زدن مجلس راه دارد من در ظاهر باید کمال همراهی وا با مجلسیان بکنم و آنها را از خود راضی نگاه بدارم که بامن طرف نشده مرأ از کار نیندازند و ورق سفید و سیاه نکشند و در ضمن باید بعضی از وکلا را با خود همراه کنم و دسته صحیحی درست نمایم انجمنها را رو بخود بنمایم و مردم را از بابت کار ها که دارند آسوده کنم آنوقت خود مردم بالطبع کاری با مجلس نخواهند داشت منصرف میگردند و کار مجلس سست شده خودش بتدریج تحلیل میرود شاه هم چند روزی تأمل میکند یکوقت حادثه‌ی روی مینهد که ملت و مجلس باتابک اعظم فشار میآورند و از او اقدام میخواهند و آن کار برخلاف میل شاه است اتابک هم مجبور میشود با ملت همراهی کند و آنوقت شاه مکدر شده او را در فشار میگذارد مختصر آنکه امین‌السلطان در میان دو فشار بزرگ واقع شده و چون قدری طول کشیده است دیگر شاه فریب اور انحرورده و از او مساعدت جدی و عاجل میخواهد او هم مجبور است اندکی از طرف ملت کوتاه بیاورد که از فشار آنطرف آسوده گردد بمحض اینکه یکقدم به جانب میل شاه میگذراند صدای ملیتان بلند شده اورا باید گویی و بدنویسی چنان چه ضرب میسانند که راه رفتن خود را فراموش میکند چیزی که اسباب امیدواری او است رفاقت با آقا سید عبدالله است و موافقت رئیس مجلس و بعضی از وزراء با او و در دست داشتن اکثریت مجلس تا این دو فشار عاقبت با او چه کند.

امین‌السلطان سه ماه ریبع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاولی را بین ترتیب میگذراند و میخواهد باور نماید که میتواند در میان این دو فشار خود را نگاهداری کند یا مجلس و شاه را با هم راه ببرد.

امین‌السلطان تصور میکند اگر کامران میرزا را از کاینه بیرون کند و وزیر

### فصل سیزدهم

جنگی که موافقت با او داشته باشد برگزیند بدو جهت فایده میربدیکی دوری از شر وزیر جنگ معزول و دیگر استفاده نمودن از مساعدت وزیر منصوب و بدست داشتن رشته امور نظامی اینست که تمام قوه خود را صرف معزول کردن کامران میرزا نمینماید در صورتیکه شاه راضی باینکار نیست که قوه نظامی از اختیار او خارج گردد از امین‌السلطان و هر کس را که او بوزارت جنگ انتخاب کند اطمینان ندارد پس باین ملاحظه کار امین‌السلطان سخت است و شاید درجه سختی آنرا هم او خود درست احساس نمینماید.

اوایل جمادی‌الثانیه یکروز با مخبر السلطنه صحبت میدارم که من کار اتابک را صحیح نمیدانم و عاقبت خوش برای او نیست زیرا امکان ندارد در میان این دو فشار جان بسلامت دربرد ولا بد از یکطرف و یا از هر دو طرف خواهد خورد مخبر السلطنه می‌گوید چه ضرر دارد ملاقاتی از او بنمایم و حضوراً صحبت داشته خیر و صلاح اورا بگوید می‌گوییم مضایقه ندارم قرار میدهیم شی باهم بقیطریه رفته اورا ملاقات نمایم می‌روم و سه نفری صحبت طولانی میداریم نگارنده می‌گوید کارشما را خوش نمی‌بینم این ترتیب کار سرحدات این اوضاع حضرت عبدالعظیم و شیخ فضل الله این وضع مجلس این وضع دربار آن نامساعدتی شاه آن مخالفت کامران میرزا این بدگمانی فوق العاده تندروان ملت از شما این پیشرفت نکردن کارها عاقبت اینکار چه خواهد شد می‌گوید نقلی ندارد من هنوز کیفهای سفری خود را باز نکردم و خیال سفر هندوستان دارم حرکت کرده می‌روم و هر کار می‌خواهند بگنند می‌گوییم کمان نمی‌کنم بشما فرصت بدهند بانجام این خیال موفق گردید بهتر این است که اگر راستی از عهده کار بر نمی‌آید جان خود را از خطر نجات داده درخانه خود بنمایند مخبر السلطنه می‌گوید راستی من هم کنید بلکه بتوانند چاره‌ئی بروز گار خود بنمایند باز نگارنده می‌گوید بعضی از هلتیان از من خواسته‌اند این حرف را بشما بگوییم زیاده از یک هفته فرصت ندارید یا کار را یکطرفی کنید و یا استعفاء

## شیخ نوری در حضرت عبداللطیم و وقایع دیگر

بهید جواب میدهد باز بشما که یاک هفته مهلت میدهید بهاء الوعظین از جانب بعضی از طلاب آمده بود و میگفت دو روز زیادتر مهلت ندارید من اورا فرستادم نزد آقا سید عبدالله بلکه او بتواند از طلاب جلوگیری نماید خلاصه امین‌السلطان حرفهای من و مخبر السلطنه را گوش داده در ظاهر تصدیق میکند و میگذرد فردای آتشب شرح گذارش با امین‌السلطان را برای رفقا نقل کرده میگویم کمان ندارم از این شخص کاری ساخته شود وضع اوراطوری میبینم که نه میتواند کار بکند و نه میتواند استفباء بدهد دیگر تاجه پیش آید.

چندروز از این مقدمه میگذرد قصه جشن سال اول مجلس شورای ملی پیش میآید و ملیان اقدام فوق العاده در فضای نگارستان و در خود بهارستان تدارک جشنی که مانند آنرا کسی در خاطر ندارد میبینند در اطراف فضای نگارستان یا (جلو خان مجلس) غرفهای عالی میبینندند مدارس ملی هر یک غرفه مخصوص دارند شاگردان مدارس همه با لباسهای یکرنگ حاضر میشوند چهار مدرسه متعلق بنگارنده در مدرسه سادات جمع شده و سرود ملی معروف را که هم آنروز ساخته ام و شعر ترجیعش اینست:

ای جوانان وطن موسم آزادی ماست      روز عیش و طرب و خرم شادی ما است

میخواستند و بهارستان ورود هینما بیند و هیجانی در خلق پدیده میگردد سه روزه شب این جشن ملی طول کشیده جمعی از وطنخواهان راقی و فاتق هستند و استفاده مادی نیز مینمایند ملل متنوعه از گبرو نصاری و یهود هم شامل این جشن میشوند و هر یک تدارک فوق العاده میبینند ترتیب این جشن که در واقع از جشنهای بزرگ ملی بشمار است البته بر حوزه مرکزی استبدادی بسی ناگوار میباشد وهم در حضرت عبداللطیم تأثیر نیکونمیناید زیرا که شیخ و اتباعش پیرایه ها بر آن بسته میگویند مشتمل بر اعمال نامشروع و منهیات شرعی بوده است در روز اول جشن انجمنهای هلی بصورت اجتماع حرکت کرده میرونند بتکیه دولت بر سر نعش مظفر الدین شاه برای ترحیم در اعطای مشروطه و تبریک محمدعلی شاه در ابقاء آن که تشویقی ازاوشده باشد در ایام جشن مردم با کمال ممتاز و آرامی رفتار میکنند صدایی از کسی بلند نمیشود بطوریکه هوجج

## فصل بیزدهم

حیرت خودی و بیگانه هیگردد بالجمله جشن میگذرد و ظاهراتی مخصوصاً از آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد که در پرده های الوان آتش بازی پهلوی زنده باد محمد علیشاه زنده باد سیدین سندهن هم پرده و بر حسنه افزوده میشود پس از انقضای جشن بازمیگاس بهمان کارها که هیگرده مشغول میشود مخالفین هم بر هر اقدامی که بر ضد آن مینموده اند میافز ایند.

ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۵ تمام میشود و اشتغال بکار جشن اندکی خیالات تندروان را در باره امین‌السلطان عقب میاندازد جشن که تمام میشود میبینند باز از طرف مستبدین نفعه و خلاف مشروطه خوانده میشود همه را بامین‌السلطان نسبت میدهند مخصوصاً که طرفداران شاه هیگوئند او با مجلس همراه است و امین‌السلطان مانع میباشد و این سخن از روی لشته ایست که بر عکس این قضیه حاصل شده است و بهر حال نواختن ساز مخالفت بالاتایلکه و پلره آغاز میگردد تا بکجا هنگی گردد بدیهی است که شاه و امین‌السلطان هر دو بالاین مجلس و مشروطه مخالفند ولی هر یک پسیبی علیحده و هم مسلم است که مخالفت شاه محکمتر و اسلامی تر است از مخالفت امین‌السلطان.

بالجمله نگارنده در این ایام بچیال تأسیس روزنامه‌ئی افتاده بالتجمن اجتناف صحبت میدارم و بدستیاری آفاسید مصطفی نام از نمایندگان اصناف در مجلس روزنامه‌ئی موسوم بالتجمن اصناف دایر مینمایم رحمت نگارش این روزنامه هم مزید رحمات من میشود بعد از چند نمره نام آنرا بامداد میگذارم و کار اداره آنرا بخلاف ملیخان قاجار که در کارمداری در جلد اول این کتاب نام برده شده واگذار مینمایم نمیدانم چند شماره طبع میشود و بکجا خواهد کشید.

اوائل ماه و جب پیکروز در اجمن اصناف کمیسیونی هنقه دمیشود درخصوص خیالات امین‌السلطان صحبت میدارند و تصور میکنند آنچه فساد دیده میشود از لوست و حاضر شده است مجلس را برهم بزنند در تیجه هذا کرات شرحتی بامین‌السلطان مینویسند و از نگارنده تقاضا هیکنند و اسله ابلاغ آن باش و حضوراً هم باوی صحبت

## شیخ نوری در حضوت عبدالعظیم و قایع دیگر

بدارم شب این روز بقیطیریه با غیلاقی اهین السلطان هیروم اهین السلطان با جسمی او نمایند گان مجلس از رؤسای تجار در مذاکره استقرار پن است که میخواهند برای دولت از خارجہ بکنند نوبت ملاقات بمن میرسد کاغذ انجمن را میدهم میخواند و میگویند از من چه میخواهند در صورتی که شاه هنراهی نمیکند از من هم زیاده برای ساخته نیست میگویم کردونه مملکت باید روی هشت چرخ همساوی بگردد حالایکی از همه بزرگتر است و یکی شکسته و یکی از کارافتاده البته این ارباب حرکت نمیکند میرسد چه باید کرد جواب میدهم بیلاحظه بگویم میگویم بلی میگویم هر هشت را باید کنلو گذارد هشت چرخ یک اندازه نوساز کار کن زیر این ارباب باید گذارد تا حرکت نماید جواب میدهد چندروز است



مرحوم مستوفی المالک

کامران هیرزا از وزارت جنگ استعفا داده یکنفر را که محل اطمینان باشد میخواهم پیدا کنم بجای او بگذارم بزحمت این یکنفر را پیدا کرده ام و اشاره میکند مستوفی المالک (۱) که آنها قدم هیزند شما هشت نظر از کجا پیدا خواهید کرد میگویم چون شنادر بارگاهی بزرگ عرب آنها میگردید اینست که پیدا نمیکنید اگر از آنجاتجا وز کنید بجای هشت نفر هشتاد نفر پیدا خواهید کرد

حالا جواب کاغذ انجمن را پس هید میگوید جواب اینست که مانع پیشرفت مشروطه و قانون

(۱) مستوفی المالک میرزا حسنخان پسر میرزا یوسف مستوفی المالک آشیانی است که مدتها صدراعظم ایران بوده و این جوان بعد از سالها توقف در اروپا تازه با ایران آمده شخص محترم وطن دوستی است.

### فصل سیزدهم

شاه است و مرا هم نزد او هتم کرده اند اینست که از من کاری پیشرفت نمیکند میگویم بنویسید میگوید مینویسم جواب را بفلانی داده ام قبول کرده بر میخیزم و هنگام خارج شدن باو میگویم جان شما در خطر است میگوید خدا حفظ مینماید بیرون میآیم مخبر السلطنه و وکیل السلطنه برادر امین السلطنه را آنجا ملاقات کرده با آنها نصیحت میکنم مگذارید وضع اینطور بماند که این درجه بدگمانی مردم باتاباک اعظم عاقبت خوش ندارد.

خلاصه صورت مجلس شب را فردای آن شب در حوزه اساسی انجمن نقل مینمایم میپرسند شما خود چه استنباط کردید میگویم من ازاو مأیوس هستم چندروز از این مقدمه میکنند در انجمن آذربایجان بدگوی زیاد از امین السلطنه میکنند جمعی کثیر از آنها بهارستان رفته در مجلس برضد امین السلطنه دادو فریاد مینمایند.

دو سه روز بعد بازیکشب در بهارستان مردم برضد امین السلطنه سخت هیجان مینمایند شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن خواه است از تندروان میرود بالای بلندی و میگوید ای ملت تمام خرابی کارشما از میرزا علی انصفرخان امین السلطنه است اگر مشروطه و آزادی میخواهید باید دفع شراورا بنماید و بدیهی است این تحریک هم از انجمن آذربایجانست که آقاسید حسن تقی زاده مدیر آن میباشد و برضدیت با امین السلطنه ثابت قدم مانده در مجلس هم طرفداران امین السلطنه برای اوفرست و احترامی باقی نگذارده اند این مطالب هم با امین السلطنه میرسد و باز هم را بازی فرض نموده بی انتنائی مینماید اما دیگر جرئت مجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقاسید عبدالله را برای خود کافی میداند.

یکروز مخبر السلطنه مرا دعوت میکند و میگوید امین السلطنه مارا سر گردان دارد میگویم بلى اعتقادش این است اگر آقا سید عبدالله را داشته باشد ملت را دارد در صورتی که همین اختلاط فوق العاده او با آقا سید عبدالله اورا تمام خواهد کرد رفیق عزیز من شما چرا آبروی خود را حفظ نمیکنید امین السلطنه از میان میرود و شما هم بتبعیت او با کمال بد نامی خواهید رفت حالا تا وقت باقی است استغفار بدهید که ملت استقلال

## شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و رقایع دیگر

رأی در شما بینند بلکه آبروی چندین صالح را حفظ کرده باشید میگوید قسم خورده ام  
بالو مخالفت نکنم میگویم امین‌السلطان هم با کامران میرزا قسم خورده بود که باهم  
بسازند چه شد که دوروز بعد از قسم خوردن در حضور خود من ازار بدگوئی میکرد و در  
مخالفت او استاد تازه میان برداشتی وقتی شما باید بالوهمراء باشید که او هم حفظ  
آبروی رفقاء خود را بکند میگوید حالا خیالی کرده ایم که فردا وزراء اجیا ابرویم  
تر دشاه حرف را پوست کنند و بینه برد بز نیم عرضه‌گی هم نوشته ایم بدھیم اگر جواب مساعد  
داد و دانستیم بالو میتوانیم برآیم و با مجلس همراه باشیم دستخطی بگیریم و شروع  
بکار کنیم و اگر نشد و شاه واقعاً همراه نیست همه استغنا بدھیم و قطع بدآنید اگر آنها  
استغفاء ندادند شخص من خارج خواهیم شد مخبر السلطنه صورت عرضه‌گی که وزراء  
باش نوشته اند میدهد نگارنده ملاحظه میکند و جزئی جرح و تعذیل بنظرم رسیده  
میگوییم یادداشت میکند و میگوید اگر دستخط موافق گرفتیم روز شنبه بیانیم مجلس  
با خیر میگوییم خیر میگوید چرا جواب میدهم زیرا که برای اتابک آمدن مجلس  
خطر دارد میگوید با وجود آوردن دستخط موافق میگوییم عجبًا دستخط را که نمیتواند  
به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و یاورد لابد در مجلس نشان خواهد ویشن از  
نشان دادن دستخط برای او خطر هست میگوید پس چه کنیم میگوییم روز شنبه شیران  
در راغ خودم هستم اگر دستخط مساعد گرفتید شما خودتان زودتر بیاید مر املاقات  
کنید باهم شهر آمده مطلب را که اتابک باشاد کار خود را تمام کرده است بیمی از  
انجمنها که مورد ملاحظه اند حالی میکنیم آنوقت اگر صلاح شد خودش بیاید شهر  
و مجلس و گرنه وزراء بیایند و دستخط را بیاورند و اتابک بعد از رفع غاله و حصول  
اطمینان مجلس بیاید قرار بر همین میشود و میگذرد این واقعه روز جمعه نوزدهم رجب  
هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) است.

روز شنبه نگارنده میرود بشمران و تادو ساعت بفروب مانده انتظار مخبر السلطنه  
را میکشم نمیاید ناچار روانه شهر شده میسپارم اگر آمد بگوئید شهر آمده من  
درخانه خود انتظار اورا دارم بعد معلوم میشود اتابک وزراء تایکساعت بفروب مانده در

سلطنت آباد با شاه در کشکش بوده اند و بالاخره دستخط را آنطور که مایل بوده از شاه گرفته اند دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه مرا ملاقات کند امین السلطنه آقا سید عبدالله را بر گرفتن دستخط موافق آگاه کرده او هم با نهایت غروز میگوید بروید به مجلس من هم الان خواهم آمد امین السلطنه با وزرای خود به مجلس وارد میشود آقاسید عبدالله هم میرسد اتابک دستخط شاه را که مشتمل بر اظهار همراهی با مجلس است واختیار تام دادن بوزرای مسئول میخواند در اینحال دستخط دیگر از شاه میآورند با اتابک میدخند خودش میخواند بن آنکه دیگری بر مضمون آن آگاه کردد نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم میشود و چون هیجان و همهمه در مردم زیاد است امین السلطنه دست آقاسید عبدالله را گرفته میگوید برویم بالاخانه قدری صحبت بداریم بخيال اينکه مردم متفرق شوند و خلوت کردد و البته خالي از اضطراب نبوده اين دونفر که بالا میروند امام جمعه که طرف بي اعتمادي آقاسید عبدالله است دلنشک میشود و آقاسید محمد را نمیگذرد همراه آنها بروند در راه طرف شمال بهارستان گوشه‌گی مینشينند صحبت بدارند آقاسید عبدالله میفرستد عقب آقاسید محمد - امام جمعه نمیخواهد تنها بماند اورا مانع میشود که بروند و چون آده کم ظرفی است جواب فرستاده آقاسید عبدالله را میگوید حالا آقا با یار غارش خلوت کرده است ماراجه کار دارد يکساعت از شب میگذرد امین السلطنه و آقا سید عبدالله از عمرات پائین هیآنند که روانه شوند كالسگه آقاسید عبدالله را برخلاف رسم داخل بهارستان میآورند آقاسید عبدالله كالسگه اش دم پله عصرت حاضر است ولی چون اتابک متوجه است همراه او میآید که اورا بیرون در بهارستان بکالسگه نشانیده روانه کند و بعد بکالسگه خود سوار شود اتفاقاً كالسگه اتابک را ده قدم از در دورتر نگاهداشته اند اتابک و آقاسید عبدالله از در بیرون میآیند جمعی هم پشت سر آنها هستند بیرون در سیدی میآید پهلوی آقاسید عبدالله ازو تقاضائی کرده آقاسید عبدالله را مشغول مینماید و از طرفی دیگر هشتی خاک بهوا میپاشند حواس امین السلطنه متفرق میشود که صدای بشلول بلند شده چند تیر پی در پی باو میخورد

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

وروی زمین افتاده فوراً جان میدهد مردم فرامینه مایند و آقا سید عبدالله غش کرده روی  
زمین میافتد وزراء هر یک از راهی هیرون نعش امین‌السلطان را در کالسکه انداخته  
بخانه اش میبرند میشویند و فردا شب اورا شبانه بی اطلاع کسی بقم فرستاده آنجا  
مدفون میگردد .

## فصل چهاردهم

### وقایع بعد از قتل امین‌السلطان

عباس آقای صراف تبریزی که جزو انجمن فدائیان دارای نمره چهل و یک بوده با دستیارانش فرامیکنند عباس آقا از کنار جاوهان بهارستان طرف شمال فرامیکرده درب خانه مشارالدوله شیرازی که در فضای جلوخان است ازاو جلوگیری میکنند بی آنکه بدانند او قاتل است بلکه او میدویند و معین حضور آدم اتابک درعقب سر فریاد وفغان میکرده که آقاراکشند واو بخانه وزیر مخصوص میرفته که اوراخبر دار کند اشخاصی که از عباس آقا جلوگیری مینمایند تصور میکنند کسی فریاد میزند این شخص را که فرامیکند بگیرید از این جهت آن دوشه نفر بر او سر راه میگیرند عباس آقا هم تصور میکند فریاد وفغان عقب سر برای گرفتن او است پیش روهم میبینند دو سه نفر میآیند اورا بگیرند در اینصورت از حیات خویش مأیوس شده یک تیر دردهان خود خالی میکند و همانجا بر زمین افتاده جان میدهد و ششلول او بدست نوکرهای مشارالدوله میافتد میر نذری رخاک پنهان میکنند و بعد از مشارالدوله مطلع شده ششلول را لذنوکرش گرفته بصنیع الدوله رئیس مجلس میدهد و در مجلس ضبط میگردد و نعش عباس آقارا پلیس برداشته بساداره نظمه میبرند از آنجا به مجلس میآورند ظهر یعنی شنبه نگارنده به مجلس رفته میبینند علماء و کلاهه همه هستند نعش عباس آقا را هم میبینم پایی دیوار عمارت مجلس در با غ طرف شمال گذاشده شده دکتر آورده بیتند آیا خود کشی کرده یا کسی او را کشته است و تصدیق میشود که خودکشی نموده بالآخره نعش را میبرند در قبرستان مختارالسلطنه دفن مینمایند تندروان از مشروطه خواهان قاتل را تجلیل میکنند و از رفتار اداره نظمه که نعش را شبانه دفن کرده دلتکم پیاشند

## وقایع بعد از قتل امین‌السلطان

خاصه که محل دفن راهم‌اداره نظمه‌نشان نمی‌دهد اینست که روز دوشنبه بیست و دو به هیجانی کرده میخواهند بر اجلال‌السلطنه رئیس نظمه حمله بیاورند چون اجلال‌السلطنه از دوستان نگارنده است از من استمداد میکند من هم عیروم منزل او و نمایندگان انجمنها را ساکت کرده پس از تحقیق که در دفن و کفن او کوتاهی نشده بر رئیس نظمه میکویم در اینصورت چه ضرر دارد که قبر آو را نشان بدھید هرچه شما زیاد تر انکار کنید بر بدکمانی و اصرار آنها افزوده میشود محل قبر را نشان میدهند و غسال شهادت میدهند که او را غسل داده کفن کرده و دفن نموده است آنگاه مردم آرام شده سر قبر او علامتی میگذارند و میگذرد از آطرف برای امین‌السلطان مجلس ختم علني نمیگذارند بعضی بفاتحه خوانی منزل او میروند ولی مجلس فاتحه خوانی رسمی نیست بدو سبب یکی آنکه بجرائم نامساعدتی با ملت کشته شده و روی دل مشروطه خواهان که امروز ملت خوانده میشوند از او هنرخ است و کسان او اطمینان ندارند اگر ختم بگیرند یا نعش او را علني و با اسباب ظاهری باندکشند مردم همراهی نمایند دیگر از طرف شاه اطمینان به هراهنی با خودشان ندارند خبر هیجان ملت هم در پیدا کردن قبر قاتل اتابک البته بر توهمات آنها افزوده از این رو هرچه میتوانند بکوتاهی میپردازند و خود نمائی نمیکنند واما شرح حال عباس آقا این جوان بیست و سه سال تقریباً از عمرش گذشته جوان معقول آرامی بود هیچ وقت از وی شرارته دیده نشده در کار مشروطه خواهی شوری داشت و اغلب روزها در بهارستان با چند نفر از رفقاء خود گردش میکرد همینکه در مجمع رفقا پیش قرعه میکشند برای اقدام بکشتن امین‌السلطان قرعه بنام او در میآید او هم برای انجام اینخدخت حاضر میشود روزی میرود بعکاسخانه عبدالله میرزا عکس بر میدارد و بروسی خان شاگرد عبدالله میرزا میگوید این عکس را ارزان نفروش زیرا طالب زیاد خواهد داشت روسی خان مقصود او را نمیفهمد روزها هیرفته است مشق تیر اندازی با دولور میکرده که خوب مسلط شود روز پیش از این واقعه بهمام میرود خود را پاک و یا کیزه میکند و مهیای انجام مقصود میگردد عباس آقا امر معافش هنظام بوده عیال و اولادی ندارد خانه وزندگانیش هرتب و دارایی مختصه‌ی هم

## فصل چهاردهم

داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود نه اینکه بخواهم بگویم کشته شدن امین‌السلطان باستحقاق بوده بلکه اعتقاد اینست که تحریکات در شوراییدن مردم بر او از طرف حوزه مرکزی استبدادی که شاه در رأس آن قرار گرفته نیز بوده است چون از او راضی نبودند و او را تا یک درجه مجبور به مساعدت با مجلس و مجلسیان میدیدند و بوعده هایی که بآنها داده وفا نکرده بود اما چیزی که هست اینست که عباس آقا وجود امین‌السلطان را مخل پیشرفت کار مشروطه میدانست و برای اصلاح حال ملت این اقدام را نموده در اینصورت اگر امین‌السلطان در حقیقت آن درجه که عباس آقا او را مقصر میدانسته و واجب القتل میشمرده مقصر بوده است بدا بحال او و خوشابحال عباس آقا و اگر این درجه مقصر بوده است یا هیچ تقصیر نداشته عباس آقا چون از روی عقیده باینکار اقدام کرده است تعیتوان اورا ملامت کرد البته باعتقاد خود خدمت نموده امین‌السلطان هم خیانت نکرده و هردو روسفیدند چیزی که نگارنده در آن شک دارم اینست که آیا همانطور که عباس آقا اعتقاد داشت و کرد راه اصلاح ملت و پیشرفت حکومت ملی ما منحصر بود بکشتن امین‌السلطان یاراه دیگر هم داشت و بالجمله آیا ما میتوانیم مطمئن باشیم که بعد از کشته شدن امین‌السلطان برای مجلس و ملت بهتر میشود یانه آیا حوزه مرکزی استبدادی بکشته شدن امین‌السلطان فوت خواهد گرفت یا ضعف حاصل خواهد نمود آیا مخالفین مجلس بکشته شدن امین‌السلطان آنقدر ترسناک میشوند که هرچه در دامن دارند بریزند و با حکومت ملی از صمیم قلب همراه باشند آیا اظرف داران امین‌السلطان در خود مجلس بعد از کشته شدن او طبیعت خود را تغیر خواهند داد و با استقلال رأی راه حقیقت را پیش خواهند گرفت و رفت یا فوراً ورق را برگردانیده با دسته مخالف او سازش میکنند و باز بهمان کارها که میگردد اند مشغول خواهند شد قدری بالآخر برویم آیا شخص شاه بعد از کشته شدن امین‌السلطان طوری بخود میآید که هواهای استبدادی را از سر دور کرده بفهمد در مقابل اراده ملی نمیشود ایستادگی کرد و در مخالفت دولت با ملت مملکت از میان میرود و در کشمکش دربار با مجلس حقوق دولت

## وقایع بعد از قتل امین‌السلطان

وعلت هردو پایمال میگردد و باید بدست اتحاد حقیقی با اصلاح خواهان واقعی ملت مفاسد دولت و ملت را رفع کرد یانه و دیگر آنکه آیا سیاست بیکانگان یعنی روسها که زمام کار دربار بدست آنها است در قدم اول و انگلیسان در قدم دوم و مهمنان تازه رسیده یعنی آلمان بعد از کشته شدن امین‌السلطان تغییرخواهد کرد و منافع خصوصی ایران را بر منافع خوبیش ترجیح خواهند داد خصوصاً روسها که امین‌السلطان را در تحت حفاظت خود بایران آورده اورا دست نشانده خود میدانند بعد از کشته شدن او از نفوذ خود در این مملکت صرف نظر میکنند یا آنکه آنچه راهم که از امین‌السلطان در همراهی با آنها توقع داشته‌اند بمضاعف از شاه توقع خواهند داشت و آیا در اینصورت آن ملاحظات که امین‌السلطان در رعایت اطراف امور در نظر داشت شاه هم همان ملاحظات را خواهد کرد یا نه اینها مطالبی است که حالا نمی‌شود رد یا قبول کرد و با گذشت زمان حقیقت آشکار میگردد و معلوم می‌شود که آیا اقدام عباس آقا بکشتن امین‌السلطان چنانکه باعقیده او موافق بوده آیا با مصلحت حقیقی وقت هم مطابق بوده است یانه اینکه بر میگردیم واژ روز یکشنبه بیست و یکم رجب شروع کرده حوادث را پطور اجمال که رشته منقطع نشود مینویسیم.

بعد از کشته شدن امین‌السلطان و برهم خوردن کاینه وزراء چند روز مجلس تزلزل دارد و تصویر میکند شاهرا بهانه بزرگی برای بهزدن مجلس بدست آمده ولی اینطور نیست اولاً آقا سید عبدالله که بالامین‌السلطان اتحاد داشت و بواسطه همان اتحاد نزد تندروان مجلس موهون شده بود فوراً ورق را بر گردانیده باعجال فین امین‌السلطان آمیزش کرده زودتر از هر کیم به مجلس حاضر می‌شود و از حدوث این قضیه اخبار دلتنگی نمیکند شاه هم که از کشته شدن امین‌السلطان اکثر خوشحال نباشد افسردگی ندارد میلیون هم مخصوصاً آذربایجانیان طهران برای تجلیل قاتل امین‌السلطان اقدامات مجددانه کرده قبر اورا گل ریزان نموده او را شهید راه وطن میخوانند و البته این اقدامات برای بازماندگان امین‌السلطان بینهاست حزن انگیز است بلی هر کس بخواهد میان یک ملت کم علم بی تجربه و یک پادشاه جوان خود خواه فاصله گردد

## فصل چهاردهم

و با هر دو ظاهر سازی کند بی آنکه در واقع یک طرفی باشد البته از دو طرف می خورد . خلاصه اول تأثیر بزرگ که کشته شدن امین‌السلطان می‌کند اینست که حوزه حضرت عبدالعظیم برهم می‌خورد چه بمختص رسیدن خبر قتل امین‌السلطان بشیخ نوری فوراً از میان جمع بیرون رفته در را بروی خود بسته کسی را بخود راه نمیدهد و این وحشت بصمیمه برهم‌خوردن سیاست درباریان در نگاهداری آن حوزه بامصارف زیاد سبب می‌شود که شیخ نوری نزد روحانیان مشروطه خواه واسطه فرستاده تقاضا می‌کند برای بهانه آمدن او بشهر صورتی بدست آورند آنها هم درین نکرده سئوالی از زبان او نوشته پرسیدند حدود مداخله مجلس چیست و جواب می‌نویسند مجلس مداخله در امور شرعیه نمی‌کند و تصرفات اور امور عادی و راجع بمصالح ملکی است شیخ نوری این مطلب را وسیله قرار داده بعوام و مقدسین می‌گوید اطمینان حاصل شد که حقوق اسلامی دستخوش این مجلس نخواهد شد و حوزه را برهم‌زده بهاران آمده در خانه خود مینشیند بی آنکه با کسی مراوده و معاشرت نماید . اما بدیهی است که دو چیز نمی‌گذارد اوبکی آرام بگیرد یکی حب ریاست و دخل با وجود رقابت شدید که با همکارانش دارد و دیگر رابطه خصوصی او با شاه و درباریان مستبد که اور آلت دست خود دارند و برای مخالفت با مجلس مشروطه وجود او و همراهانش را لازم میدانند و با تویید میدهند که هر وقت باشد کار برونق مرام آنها خواهد شد و اگر بوعده آنها اهمیت ندهد تصدقی رو سها و اظهار خصوصیت آنها باوی او را امیدوار می‌کند چه اگر خوب نگاه کنیم می‌بینیم که در سیاست خارجی شیخ نوری نظر برو سها می‌کند همان نظر را که آقا سید عبدالله با نگاهیسان مینماید و دو سیاست ضد یکدیگر خارجی هم هر یک از گریبان فراخ یکی از این دور می‌سی روحانی سردر آورده کارروائی می‌کند خلاصه آنکه شیخ نوری در باطن دست از کار خود برنمیدارد با سعد الدوله ارتباط تام دارد و دست بدست یکدیگر داده اند جمعی از معتمین هم که در تشکیل حوزه حضرت عبدالعظیم شریاک او بوده از انعامات ملوکانه سهم هم برده اند باز با او همراه و هم خیال می‌باشند سید علی یزدی که مکرر نام برده شده و برادرزاده او سید محمد

## وقایع بعداز قتل امین‌السلطان

پزدی با حوزه شیخ نوری مربوط بوده و هستند و از هر گونه اقدام بر ضد مشروطیت درین زمیندارند رجال مستبد هم بدیهی است بهوای نفس خود و بمتابعه میل شاه بالین حوزه اظهار خصوصیت مینمایند و اماکار وزرای مسئول میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بعد از امین‌السلطان محل توجه ملت است که رئیس‌الوزراء و وزیر داخله بشود ولی هرچه باو اصرار میکنند نمیپنیرد و میدانند با مخالفت باطنی شاه کاری از او ساخته نیست بالاخره شاه برای حفظ ظاهر اورا مجبور میسازد که بی‌سمت در کارها باشد و بمشourt او امور دولتی بگذرد ولی بعد از قتل امین‌السلطان بفضله چند روز سکته کرده از دنیا میرود بعضی میگویند او را با مر شاه مسموم میسازند اما مأخذ صحیحی بدست نگارنده نیامده است ملت در عزا داری مشیرالدوله اقدامات کامـل میکند مشیرالدوله خوشبخت آدمی بود زندگانی خوبی نمود دوپرس قابل او میرزا حسینخان و میرزا حسینخان بهترین یادگار او هستند بعد از مردن مشیرالدوله شاه بیرضای مجلس و ملت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که مردی بیخبر از اوضاع دنیا و مخصوصاً از ترتیب حکومت ملی است بوزارت داخله و ریاست وزراء انتخاب میکند سعدالدوله را وزیر خارجه مینماید و این هر دورا غایت آمالشان بوده است قوام‌الدوله وزیر مالیه میشود میرزا محمودخان علاء‌الملک وزیر عدالیه میرزا حسینخان مستوفی‌المالک دروزارت جنگ باقی میماند مخبر‌السلطنه نظر بخصوصیت تام که با امین‌السلطان داشته مدتی بلا تکلیف مانده وزارت علوم بی‌وزیر میماند صنیع‌الدوله رئیس مجلس شورای ملی بعداز حادثه قتل امین‌السلطان ترسناک شده از ریاست مجلس استمعنا داده خانه‌نشین میگردد میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه که با مر امین‌السلطان از ریاست کمیسیون سرحدی عثمانی بطهران احضار شده بود در همان ساعت که امین‌السلطان را کشتند وارد طهران شده نظر بحسن‌ظنی که ملت در مشروطه خواهی باو دارد در وقت انتخاب و کلاع از طرف طلاب دینی بوکالت انتخاب شده در اینوقت برای ریاست او در مجلس حسن طلب میشود احتشام‌السلطنه هم باین آرزو مرسد تا عاقبتیش چه باشد نظر بحوادث گذشته که در اوایل این کتاب نوشته شده آقا سید عبدالله رضايت بریاست او ندارد اورا هم

## فصل چهاردهم

بهر صورت هست راضی مینمایند احتشام السلطنه بظاهر رئیس مجلس است. ولی در باطن کار ضدارت مملکت را میکند و در امور قوه مجریه هم دخالت مینماید مشیر السلطنه وزرای خودرا بمجلس معرفی مینماید و مشغول کار میشوند چندروز بیشتر طول نمیکشد که اجزای وزارت خارجه بر سعدالدوله شورش کرده نارضائی ماتیان هم از او مدد میکند واواز وزارت خارجه خلخ گشتتو وزارت خارجه بمیرزا محمد علیخان علاء السلطنه میرسد میرزا حسنخان محتشم السلطنه را بریاست کمیسیون سرحدی میفرستند و همه روزه اغتشاشات سرحدی و تجاوزات عشاائر وقتل و غارت آنها در خوی و ماکو و ارومیه وساوجبلاغ بر زیادت میگردد عثمانیها وقت را فرصت شمرده اراضی متنازع فیه را تصرف مینمایند و در تمام نقاط سرحدی اردو حاضر میکنند از این بابت خواص هیئت‌سازان و ملیون مشوش میشود ولی شاه اعتنای ندارد و اهمیت نمیدهد بلکه این اغتشاشها سبب برهمخوردن اساس عشروطیت بگردد از طرفی هم روسها هرچه بتوانند اشباب مزید اغتشاش را در همه جا فراهم میآورند و شاهرا مددحالی و مالی میدهند در خلال این احوال عهدنامه روس و انگلیس درخصوص اختیارات این دو دولت در آسیای وسطی خانمه یافته باعضاي دولتین هیرسد شمال و جنوب ایران را تقسیم اقتصادی مینمایند و پایه تصرفات خود را در داخله ایران بروی اساس این عهدنامه که عهدنامه هزار و نهصد و هفت ناهینه میشود میگذارند اگرچه مجلس شورای ملی عهدنامه مزبور را رد میکند و میگوید کسی حق مداخله در امور ایران ندارد و پایه نیاست خارجی ما روى عهودی است که تاکنون بادول داشته ایم ولی آنها پیش خود بحضور عهدنامه جدید و لثار میکنند هر چه بخواهند فقط مفیر انگلیس در طهران خواب هنفی مجلس ملی رادر معاہده مزبور منطقی میشمارد.

احتشام السلطنه رئیس مجلس مینماید از یکطرف مخالفت باطنی شاه با امساص مشروطیت و ضدیت ملیون با امراء و رجال دولت و خوفی که برای رجال مستبد بعد از ساخته قتل امین السلطنه روی داده که چراغت نمیکنند از خانه‌های خود بیرون میانند واژ طرفی مختل بودن امور مملکت واژ کار افتادن چرخ قوه مجریه بدیهی است بالین

## وقایع بعد از قتل امین‌السلطان

اوپاچ از مجلس هم کاری پیشافت نخواهد کرد و سرآمد تمام دردها در دین پولی است که ادارات دولتی از لشکری و کشوری و سلطنتی در حال انحال است ارباب حقوق سال گذشته بواسطه فرسیدن حقوق خود فوق العاده مزاحم و هر دسته‌ی از گشون یا ملک اداره از ادارات دولتی تعطیل کرده شورش مینمایند ناچار تدبیری برای اینکار میکند و انجمن موسوم بانجمن خدمت هر کب از وزراء و امراء و سرداران و حکام معزول و شاهزادگان وغیره تشکیل میدهد و او امیدارد آن انجمن عرضه‌ی شاه نوشتهد در خواست مساعدت با اساس مشروطیت را بنمایند و تصریح میکنند که اگر مخالفت با مشروطه بشود آنها برای خدمت و نوکری حاضر نخواهند بود شاه از خواندن این عرضه‌دلتاشک میشود ولی بنچار جواب مساعد داده اظهار همراهی میکند امراء این جواب را مستند کرده بتوسط احتشام‌السلطنه بمجلس نزدیک میگردند و یکروز اجماعاً بمجلس آمده اظهار همدردی مینمایند غلامرضا خان آصف‌الدوله شاهسون و غلامحسین‌خان وزیر مخصوص غفاری‌حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ اقبال‌الدوله کاشانی و علاء‌الدوله زیادتر از دیگران مورد ملامت هستند و همکر از طرف تندروان تهدید کرده میشوند اینک با کمال اطمینان خاطر بمجلس آمده آسوده میگردند.

امیرخان سردار که در قضیه توقف روحانیان در حضرت عبدالعظیم شرح حال او را نوشتیم رئیس این انجمن میشود و انجمن خدمت روزی برای قسم خوردن بمجلس حاضر شده قسم میخورد که با اساس مشروطیت مخالفت نمایند اینکار بظاهر پسندیده بنظر می‌آید و حکم عفو عمومی است که بعموم ستمکاران داده شده باشد بی آنکه بشیمانی آنها از رفتار گذشته خود محقق و بی آنکه درجه و فادری آنها نسبت بقسمی که خورده‌اند معلوم بوده باشد اینست که نگارنده نمیتواند قضاوت نماید که آیا بر نفع حکومت ملی تمام خواهد شد و یا بر ضرر آن تا آئیه چه حکم نماید. در این ایام نمایندگان انجمنهای ملی با اسم انجمن مرکزی مدتی در بهارستان متخصص شده چند مطلب که راجع بامنیت مملکت است بتوسط مجلس از شاه میخواهند و بالاخره اظهار میکنند که تا هم قانون اساسی از هجاست نگذرد و بصحب شاه نرسد ما از بهارستان

## فصل چهاردهم

بیرون نخواهیم رفت مجلس هم جداً در صدد اتمام متم قانون اساسی شده چون ماه رمضان نزدیک است هیکوشد پیش از رسیدن آن نمایندگان انجمنها از بهارستان خارج شوند و ای قانون اساسی برای یکماده در مجلس معطل است و آنسته قضاوت است که روحانیان مجلس میل دارند بصورتی نوشته شود که بمناسبت شرعی آنها خللی نرساند مشروطه خواهان میل دارند بصورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع بدیوان عدالت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدالت بمحاضر شرعی رجوع شود از این جهت دو سه روژدر مجلس مذاکره طول میکشدیکروز آقا سید عبدالله با جمعی از دانشمندان مجلس طرف شده اصرار میکند نوشته شود هماکمات در احوال و اعراض و نفوس راجع به هماکم شرعیه مجتهدین نظام است و در امور عرفیه راجع بدیوان عدالت عظمی مجلسیان میل ندارند باین صورت نوشته شود کار بمشاجره کشیده مجلس برهم میخورد خبر بنمایندگان انجمنها میرسد بهیجان آمدہ برض آقاسید عبدالله قیام مینمایند و در صدد توهین او هیشوند بد زبانی زیاد میکنند و ششلول میکشند که اورا بکشند آقا سید عبدالله سخت ترسناک میشود و بالآخره صورتی در کمیسیون نوشته میشود مطابق ماده دوم از اصل بیست و هفتم متم قانون اساسی و از روی ناچاری آقا سید عبدالله و آقا سید محمد آنصور رالمضاء میکنند و غایله رفع میشود.

## فصل پانزدهم

### مطلوبه متهم قانون اساسی و وقایع دیگر

محمدعلیشاه نیخواهد متمم قانون اساسی را اعضا کندوی در مرکز و از ولایات خاصه گیلان و آذربایجان در صدد مطالبه بر می‌آیند و در ماه شعبان ۱۳۲۶ در طهران نمایندگان انجمنها در بهارستان توقف می‌کنند و در ولایات در تلگرافخانه‌ای رشت و تبریز شب و روز مانده بمجلس فشار می‌آورند تا اعضاء می‌شود و شب اول ماه رمضان نمایندگان انجمنها در مرکز از مجلس و در ایالات از تلگرافخانه‌ها بخانه‌ای خود مراجعت مینمایند بعد از گذشتן متمم قانون اساسی مجلسیان در صدد می‌شوند دولت را بر همراه مشیرالسلطنه را که نا مناسب با اساس مشروطیت است از ریاست وزراء خلع نمایند لهذا رأی گرفته مجلس بدولت اظهاری اعتمادی می‌کندو کاینه برهم می‌خورد این تغیر کاینه پنهانیت مخالف رأی شاه است زیرا در موقع تعیین کاینه از طرف مجلس شاه اختار شده که در انتخاب وزراء سعی نماید اشخاصی باشد که زمامداری آنها طول بکشد و بتوانند کار بکنند مشیرالسلطنه اهلیت برای این کار ندارد شاه جواب داده غیر از این جمع کسی را سراغ ندارم من انتخاب می‌کنم شما اگر دیدید بکار نمی‌خورند رأی عدم اعتماد بدھید اینک بفاصله چهل و چند روز رأی بی اعتمادی با آنها میدهند البته شاه بر می‌خورد خاصه که بعد از انداختن کاینه مجلس خود در صدد تعیین کاینه بر می‌آید شاه هم اعتراض می‌کویدهن کسی را سراغ ندارم هر کس را خود ملت می‌خواهد انتخاب کند تا من نصب نمایم ملیون مایل هستند ناصرالملک وزیر داخله و رئیس وزراء باشد ناصرالملک در ایام ریاست مشیرالسلطنه ازو زارت مالیه استعفا داده خانه‌نشین است در این مقام هر چه ملیون باو اصرار می‌کنند زیر بار

## فصل بانزدهم

وزارت داخله نمیرود چند روز تشکیل کایننه معمطل میماند دو سه شب از شبهای ماه رمضان از دو ساعت از شب رفته تا طلوع فجر و کلا و جمعی از امراء و وزرای معزول در مجلس میمانند یکروز صنیع الدوله را وزیر داخله میکنند خطابات شاه باور نمیشود او هم اینکار را خارج از قدرت خود دانسته استهفاء میدهد و عمدۀ چیزی که موجب استنکاف اشخاص از وزارت داخله است تحریکات اغتشاشی است که از طرف شاه و مستبدین داخلی و خارجی برای اغتشاش ولایات و سرحدات میشود و مشکلانی که از این بابت تولید میگردد خلاصه ناچار میشوند وزارت داخله را بیکنی از امراء که طرف اعتماد شاه باشد بدنهند گرچه در خط مشروطه خواهی نباشد و برای این کار غلام رضا خان آصف الدوله شاهسون انتخاب میشود و کایننه برای است ناصرالملک تشکیل میباید بشرح ذیل :

ناصرالملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه — مخبر السلطنه وزیر عدله — میرزا حسنخان مشیر الدوله وزیر خارجه — میرزا حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و کمرک — صنیع الدوله وزیر علوم — آصف الدوله وزیر داخله — مستوفی الممالک وزیر جنگ.

دولت جدید بترتیب مزبور برخلاف اراده شاه تشکیل شده مشغول کارویاد چار محدودرات میگردد .

ناصرالملک دولت هشروعه تأسیس مینماید خود رئیس الوزراء و وزیر مالیه میشود تمام اعضا کایننه غیر از وزیر داخله هم افق و هم رأی هستند وزیر داخله هم چون از اوضاع داخله اطلاع دارد و ردی، زیرک و باعزم است با وزراء راه میرود و بآنها مخالفت نمیکند اما شاه از این وزرای مشروطه خواه راضی نیست و مخصوصاً برای است ناصرالملک مایل نمیباشد روسها هم بتوسط شاپشاپی معلم زبان روسی شاه را ببرهمزدن این کایننه ترغیب مینمایند زیرا که ناصرالملک را با انگلیسها مربوط دانسته میل ندارند او رئیس الوزراء باشد سعد الدوله هم که او را از وزارت خارجه خارج

## مطالبه متم قانون اساسی و وقایع دیگر

نموده‌اند و کمال ضدیت را با دولت تازه دارد شاه را بر ضد کاینه تحریص مینماید از طرفی هم اقبال الدوله و وزیر مخصوص و وزیر همایون کاشانی که هر یک خود را لایق الصداره میدانندو در این تغییرات کاری بآنها رجوع نشده بینایت دلتک هستندو از کاینه بدگوئی و برای آن نزد شاه کار شکنی مینمایند هرچه از دست این اشخاص بر نیاید از دست کامران نیز بر می‌آید که روی دل شاه را از این کاینه منصرف نماید و بالاخره شاه وحشت کرده دمی آسایش ندارد شیخ نوری هم با چند نفر از هم لباسهای خود وقت را غیمت دانسته جداً مشغول تحریک کردن بر ضد مجلس و کاینه ناصرالملک میباشد در این احوال حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ کرده بعد از مرگ مظفر الدین شاه بیکار و خانه نشین شده است و چهارصد هزار تومان خود را از دولت طلبکار میداند و اعتنای بحرفش نمیشده به‌محض اینکه جزو امراء مجلس آمده قسم یاد کرده و داخل جمع‌گشته بخیال میافتد بهر وسیله باشدار اینحال اضطراب و وحشت شاه خودی بخلوت انداخته بشاه تقرب بجوید از مساعدت رئیس مجلس و وزیر داخله استفاده نماید امیر بهادر کشیکچی باشی شاه میشود و شاه از او اطمینان حاصل کرده او را وسیله حفظ جان خود قرار میدهد شاید روسها هم در وارد کردن امیر بهادر چنگ بحوزه دربار بیددخالت نباشد برای کمک نمودن او به برهمزدن کاینه ناصرالملک اینجا مطلب مهمی که اتفاق میافتد و برای گرم کردن بازار فساد و هزید امیدواری شاه در ضدیت با اساس مشروطه مفید میگردد همان اقدام کمیسیون مالیه مجلس است بقطعن حقوق ارباب حقوق برای تعدیل بودجه مملکتی و جبران شش کرو دکسر محل چنانکه از پیش شرح داده شد این اقدام دل جمعی از بزرگان مملکت را از مجلس و مشروطه برگردانید چه گفته‌اند قطع مرسوم سخت تراست از قطع حلقوم اینکار جمعی هواخواه دلشکسته برای مستبدین مهیانموده آثار اضمیمه دلسوختگان تیول و تسعیر ساخته بشاه امیدواری داد که بتواند از زیر بار مشروطیت خارج گردد شاه بعد از تعیین حقوق سلطنتی چنانکه نوشته شد بی‌نهایت دلتک گشته هرچه سعی نمود چیزی اضافه کنند پذیرفته نشد او هم جمعی از فرائی و قاطرجی وغیره

## فصل پانزدهم

را که از بودجه سلطنتی حقوق میرند اخراج کرده میگویند مجلس حقوق شمارا قطع کرد این جمع معلوم الحال هم برای انواع شرارت وضدیت با مجلس حاضر میگردند تمام این اسباب جمع میشود برای اینکه در دوبار نقشه بزرگی بجهت مخالفت با مجلس کشیده شود اینجا چند کلمه از احوال خود و احوال احتشام السلطنه بنویس و بعد نقشه مخالفت مزبور را بیان نمایم بعد از آنکه احتشام السلطنه رئیس مجلس میشود نگارنده بواسطه سابقه خصوصیت که با او داشته باصراری که او مینماید پیش از پیش به مجلس آمد و شد نموده اورا کمک مینمایم ولی نظر بخصوصیت احوال که از او دیده ام نگرانی دارم که آیا عاقبت کار او چه خواهد شد و چگونه این شخص تندخوبایک جمع مختلف القاید کار خواهد کرد خاصه که در مجلس اشخاصی هستند زیر بار خود رای احتشام السلطنه نمیروند و از آنها است چند نفر از وکلای آذربایجان هستند مستشار دوله - آقا سید حسن تقیزاده - حاجی میرزا ابراهیم آقا و حاج میرزا آقا و غیره که از تندروانند احتشام السلطنه در اول ورود به مجلس با این جمع بنای خصوصیت را میگذارد و با آنها ظاهر سازی میکنند اما چنانکه در جلد اول این کتاب واوایل جلد دوم نوشته شده احتشام السلطنه با حسن عقیده که دارد بواسطه تندخوی در هقام عمل غالباً افراط و تفریط میکند و خود بزحمت میافند و دوستانش را بزحمت میاندازد .

تندروان مجلس که پیش از کشته شدن امین السلطان بواسطه ضدیتی که با او داشتند ناتوان مانده بودند اینکه توجه رئیس مجلس را بخود همیستند خصوصاً که بواسطه قتل امین السلطان غروری هم آنها را گرفته معلوم است برای جلو رفتن خود هیدانی بدمت میآورند و معلوم نیست کار آنها با ریاست احتشام السلطنه بکجا خواهد رسید و چون احتشام السلطنه از آنها برگرد و بنای مخالفت بشود کار خودش بکجا خواهد کشید عجالتاً که اظهار خصوصیت و صمیمیت با یکدیگر میکنند و هر دو میدانند که هیچیک در این اظهار خصوصیت راست نمیگویندو سیاست این اقتضار نموده احتشام السلطنه از مخالفین آقا سید عبدالله هم استفاده میکند چه شیخ نوری و دوستان او بواسطه اینکه سابقه کبدورت احتشام السلطنه را با آقا سید عبدالله میدانند با او خصوصیت میکنند

## مطالبه متم قانونی اساسی و مقایع دیگر

احتشام السلطنه هم با آنها باطنًا اظهار هم ربانی مینماید در ظاهر هم با آقاسید عبدالغفاره میرود نگارنده دائمًا او را تصریحت میکنم که ایندفعه مثل دفعه های پیش نیست که همای پیرویه الدام نماید سابق اگر حادثه‌ئی واقع شد صدمه‌اش بشما و چند نفر رسید که با شما هم خیال بودند ولی امروز شما رمیس مجلس شورای اسلامی هستید اگر حادثه‌ئی واقع شود صدمه‌اش تمام ملت وارد میشود به مرور طیت خلیل میرساند ظاهرًا تصدق میکند ولی بازگاهی صفات ذاتی خود را بروز میدهد مجلس بی اعتمای هیکند و اشخاص را از خود بی سبب میرنجاند.

بهر حال بعداز آنکه اسباب هراوده امراء و وزرای معزول و بزرگان از رجال دولت را با آنهمه فاصله که میان آنها و مجلس بود فراهم میآورد و شروع میکند بجمع آوری بول بعنوان استقرار ارض داخلی برای تشکیل بانک ملی و پایی هر یک از رجال دولت و شاهزادگان بزرگ از قبیل ظل السلطنه و کامران میرزا چیزی مینویسد که بدنه و زحمت زیاد در این باب تحمل میکند تصور میشود سه چهار کسرور تومن بول جمع خواهد شد اما با این همه هیلهو پیش از دویست هزار تومن بول که آنهم یک قلم هفتاد هزار تومن از ظل السلطنه گرفته میشود جمع نشده این وجود را هم بحقوق ارباب حقوق و بقشون و بامهورین خارج مملکت میعهند و مختصر گشایشی میشود معادل سیصد هزار تومن طلای مسکوک درخزانه هست آنرا خواهی نخواهی از شاه هیگیرند که سرمایه بانک بگردد مستشاری پیرای مالیه و بانک از فرانسه اجیر هیکنند که با پیران بیاید بی آنکه مالیه منظم شود یا بانکی دایر گردد.

باز از خیالات احتشام السلطنه بعداز وارد نمودن امراء بمجلس شورای اسلامی این است که شاه را با مجلس همراه کند و از آنجا که تندروان مجلس معتقدند که تا شاه بکلی مأیوس نشود دست از مخالفت با مجلس برخواهد داشت با خیالات احتشام السلطنه همراه نمیباشند جمی از ناطقین و اشخاصی که کامه آنها نفوذ دارد نیز باعقیده آنها همراهند احتشام السلطنه با این جمع ازوکیل و غیره کیل در این موضوع طرف میشود و هیچ طرف را نمیشود ملامت کرد چه احتشام السلطنه صلاح نمیداند تا این درجه با شاه

## فصل پانزدهم

ضدیت شود و کاربر کجا میخواهد بکشید بلکه دوست میدارد شاه و خانواده او محترم باشند مجلس هم بوظائف خود رفتار کند و تصور میکنند اینکار شدنی است و میتوان شاه را با مجلس همراه کرد مخالفین او میگویند باید ریشه استبداد را کند و مماشات فایده ندارد.

به حال رفته رفته میان احتشام السلطنه و رقای مجلسی او کشمکش حاصل میشود جمعی از نمایندگان کسبه در مجلس و اشخاصی که با احتشام السلطنه خصوصیت و بانتدروان مجلس رقابت دارند جمع شده انجمنی تشکیل میدهند بهمایت احتشام - السلطنه و شرح حال این انجمن را باتایعجی که بر آن مترتب میشود بعداز این خواهیم نکاشت خلاصه احتشام السلطنه بهر صورت هست اسباب آمدن شاه را بمجلس فراهم میآورد و در حالتی که شاه نهایت نگرانی را دارد که از عمارت سلطنتی بیرون بیاید به مجلس آمده اظهار همراهی میکند از وقت خارج شدن شاه از حرم سرا تا ورود او بعمارت سلطنتی تمام اهل حرم گریه و وزاری مینمایند زیرا امید سلامت برگشتن اورا ندارند بعداز این روز شاه قدری اطمینان حاصل کرده یکروزهم بحضرت عبدالعظیم میروند و دیگرسواری و بیرون آمدن از عمارت موقوف میشود.

احتشام السلطنه هم در رحمت شدید افاده زیرا که نتوانسته است میانه شاه و تندروان مجلس را اصلاح کند و از میان دومحدور بودن خلاص گردد بعلاوه پرده ظاهرسازی که بانتدروان داشته دریده شده با آنها طرف کشته رقای نزدیک او هم با عقیده تندروان مجلس هوافقند و نمیتوانند کمکی باو بتمایند نگارنده هم جزء تند روان است ناجائز از خصوصیت نمودن زیاد با احتشام السلطنه خودداری کرده تا آنجاکه با فراط نکشد بانتد روان همراهی میکند و در عین حال دچار ضيق مالیه و گرفتاری زیاد بکارها هستم و روزگار سختی میگذرانم و سرآمد افسردگیها حادنه ناگهانی است که در خانواده ام روی داده دختر کوچکی مجده نام که باو تعلق خاطر بسیار دارم بمختصر عارضه از دنیا میروند و مرگ او مرا بی اندازه پریشان خاطر میسازد.

## فصل شانزدهم

### نقشهٔ سعدالدوله و اختلال امور

بعداز مأیوس شدن محمدعلیشاه از اینکه تندروان مجلس و ملت باو سازش نمایند تا برجیدن بساط مشروطیت کامیاب گردد بهجیع وسائل متول میشود و در اینحال میرزا جوادخان سعدالدوله که در مجلس از ریاست صنیع الدوله بواسطه دشمنی قدیم که باهم دارند دلتنگ است بحسن استقبال از شاه یا بحسن طلب از خودش با شاه راه پیدا کرده از وکالت مجلس استغفا میدهد و با شاه هربوط میشود و با حالی میکند ایران استحقاق سلطنت مشروطه را ندارد و باید سلطنتش مستقل و قانونی بوده باشد یعنی وضع قوانین بصویب پادشاه بوزده باشد شاه اینحرف را گرفته رهانمیکند و سعدالدوله را بالوبرداه و عده وزارت خارجه و همه چیز میدهد گویند سعدالدوله بشاه میگوید من ابوالمله هستم اساس مشروطه ام من ریخته ام حالا هم هر طور بخواهم خود بر میگردانم شاه باور میکند و سعدالدوله نقشه میکشد اغتشاش در تبران و ولایات چون بالا بگیرد سفارتخانها بصفا در میآیند آنوقت شاه میگوید ملت من استعداد مشروطه بودن ندارد و باید هوقتاً بساط مشروطه برجیده شود و در مدت فترت وزراء فقط تز دشاه مسؤول بوده باشند تا اغتشاش بر طرف شود سفرای خارجه این مطلب را خواهند پذیرفت مجلس بیان موقتی تعطیل میشود و دیگر باینصورت دایر نمیگردد این نقشه را سعدالدوله میکشد شیخ نوری و اتباع او و جمعی از رجال مستبد دولت و کامران میرزا همه با او همراه شده شاه را ترغیب باجرای آن هینه مایند سفارت روس هم کمک میکند بمقدمات کار یعنی اغتشاش کردن در ولایات و مرکز و سلب امنیت نمودن در خلال این احوال

## فصل شانزدهم

سالارالدوله برادر شاه در حکومت بروجرد و لرستان بر شاه یساغی شده بخيال سلطنت  
میافتد رضاخان ظهیرالدوله صفائع‌الیشاه از حکومت همدان مأمور شده نزد او می‌ورد  
برای نصیحت دادن و ثمر نمی‌کند ناچار حسام‌الملک همدانی با استعداد مختصری و دادخان  
کلهر با جمعیتی بجلو -



سالارالدوله

گیری او می‌ورند در اول  
میدان جنگ سالارالدوله  
فرار کرده در کرمانشاه  
در قنسو لخانه انگلیس  
متحصن می‌گردانگلیسها  
هم نگهداری نکرده او  
را تسلیم سیف‌الدوله  
حاکم کرم‌انشاهان  
مینمایند سیف‌الدوله  
اور احsett الحفظ به تهران  
می‌آورد سالارالدوله  
هدتی در باغ عشرت آباد  
حبس نظر است و بعد  
آزاد می‌گردد در هنگام  
یاغیگری او مجلس او  
را از ادعای سلطنت

نمودن منع کرده تلکرافقاً باو می‌گوید سلطنت محمد علیشاه را ملت اهمناء کرده تغیر  
برداور نیست .

بدیهی است مساعدت مجلس در رفع شر سالارالدوله باید هوجب خوشوقتی شاه

## نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از مجلس بشود ولی حب استقلال نمیگذارد شاه در این مقام لذت مشروطیت را چشمیده فوائد آنرا بداند بالجمله در باریان بعد از فراغت از قضیه سالارالدوله بازشروع میکند باجرای نقشه سعدالدوله و پیشتر ملاحظه آنها از آذربایجان است و بسردارهای آنسامان و رؤسای عشایر دستورالعملهای مخصوص میفرستند و میرهاشم نام تبریزی را که تهران آمده با مساعدت کامل به تبریز میفرستند آنجا دسته‌تی جمع کرده بافساد میبردازند در شهر تبریز وخوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ و اردبیل و غیره اسباب اغتشاش وقتی و غارت فراهم میآورند.

قضیه اغتشاشی که از پسر رحیم خان چلپانلو در نواحی تبریز بروز میکند وقتی و غارتی که آنجا میشود وبالاخره ملت در تهران فشار سخت آورده رحیم خان برخلاف میل شاه در غل و زنجیر میرود از نتایج همین نقشه است و همچنین در فارس بتوسط اشاره آنجا هرچه بتوانند اغتشاش میکنند و در گیلان و مازندران و استرآباد و خراسان و دیگر بلاد بعفوان ترکمان و غیره آشوب برپا مینمایند وصول این اخبار بی‌دریبی موجب اغتشاش حواس مردم پایتخت میگردد و اما شهر تهران در باریان بخيال میافتد یکدسته ملت نما در مقابل مشروطه خواهان بتراشند و در مقابل آنها وادرانند چون طرف مشورت شاه در این اقدامات مشتی مردم فرمایه میباشند مشورت دهنگان بخيال میافتد ارادل او باش تهران را که سالها است مصدر شرارت میباشند دور خود جمع کنند و از آنها استمداد نمایند لهذا بدستور کامران میرزا و مباشرت آقا بالاخان سردار افخم که در اینوقت رئیس قورخانه است دونفر از اجزای قورخانه را که یکی خسرو خان مقتدر نظام است و دیگری سید محمد خان صنیع حضرت یکی سرdestه مشتبهای سنگلچ و دیگری سرdestه مشتبهای چالمیدان برای انعام اینخدمت انتخاب میکنند و پول و خلمت داده و امیدارند هر یک از آنها مشتبهای محله خود را همراه کرده مهمانی نمایند این دو دسته را که سالها است باهم کدورت دارند صلح داده با یکدیگر هراوده و معاشرت نمایند مشروطه خواهان مطلب را دانسته در صدد بر می‌یند جلوگیری کنند ولی مقارن میشود با گرفتن جشن افتتاح مجلس شورای ایملی و ناچار اندکی

## فصل شانزدهم

در باریان از خیالات فساد انگیزانه خودداری مینمایند مقندر نظام و صنیع حضرت هم در جزو مستخدمین بهارستان بخدمت چراغبانی و آتشبازی مشغول میشوند و بعد از گذشتن جشن از طرف ملت با آنها خلعت داده میشود که تأثیف قلبی شده باشد بلکه اسباب دست مفسدین نشوند ولی فائدۀ نکرده باز حوزه فساد را گرم مینمایند دیگر از اقدامات که میشود آنکه حسنخان اجلال‌السلطنه اصفهانی رئیس نظمه است و با خیالات در باریان همراه نیست او را عزل کرده ریاست نظمه را بمیرزا فتح‌الله خان سعید‌السلطنه میدهند سعید‌السلطنه که از قدیم باشه محروم بوده و کمال اطمینان را با دارندسته‌ئی از زنان فاحشرها در تحت ریاست نظمه و شوت میدهند که در ماه رمضان یکروز با صورت‌های گشوده بی‌حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزادیست و ما باید بی‌حجاب باشیم بخیال اینکه لابد بر سر اینکار هیجان عمومی میشود و از تابع سوء مشروطیت محسوب میگردد بلکه با پنوسیله هم بشود اخلاقی در کار مجلس نمود این‌طلب را هم ملتیان میفهمند و ایستادگی نموده سعید‌السلطنه را معزول نموده مسافرت بارو پا میکنند و هم سعی کرده حکومت تهران را از وزیر مخصوص کاشانی گرفته بمؤید‌الدوله میدهند و بخیال خود بعضی از شاخه و برگهای فساد را میزنند ولی فایده نمیکنند و در باریان جداً مشغول اجرای نقشه سعدیه هستند از جمله در صدد میشوند بعضی از انجمنهای ملی که در باطن هواخواه سلطنت باشند تأسیس کنند از جمله انجمنی باسم انجمن آل محمد تشکیل داده جمعی از سادات مکلا و معتم را در آن انجمن جمع نموده از مخصوصین شاه هم اشخاصی داخل میشوند با این شعار که آل محمد مشروطه نمیخواهد دیگر آنکه شخصی میرزا عباسقلی نام چندسال است باسم مجلس سرّی و فراموشخانه بول از مردم میگیرد و گذران میکند در این وقت بغلط اشتهر میدهد که قاتل امین‌السلطان عضو انجمن سرّی او بوده بشاه هم وعده میدهد که بتوسط اعضای انجمن سرّی مقاصد او را انجام خواهد داد شاه را هم بحوزه سری وارد ساخته از وجودیکه برای برهمزدن مشروطه تدارک شده سهی میبرد و مدتی در اطراف نقشه سعد‌الدوله سورچرانی مینماید دیگر از جمله اقدامات که میکنند

## نقشه سعدالدوله و اختلال امور

اینست که چون ازانجمن آذربایجان در تهران بینهاست نگرانند بعضی از رؤسای آنها را به روی سیله هست رو بخود کرده بدست ناصرالسلطنه طباطبائی و جمعی دیگرانجمن آذربایجان دیگری بنام انجمن فتوت تشکیل داده تمام رجال دولت را با آن انجمن دعوت میکنند صورتاً انجمن مشروطه خواهی است و معناً برهم زننده انجمن آذربایجان و مجری خیالات شاه وهم بتوسط اقبال الدوله کاشانی انجمنی در ورامین تشکیل داده جمعی از اشرار آنجارا برای اجرای مقاصد خود حاضر میکنند و رفته رفته خیالات شاه را در مخالفت با مجلس بوسیله این اسباب و بضمیمه از جار خاطر جمعی از افراد ملت از مجلس بواسطه قطع حقوق و کسر مرسم قوت داده باو حالی میکنند که بیک حمله مجلس از میان خواهد رفت و اسباب آن حمله هم مهیا است کامران میرزا که بیک ماهده و انتظار نداشته در عهد سلطنت دامادش منزوی و خانه نشین باشد بتوسط دختر خود در اندرون و بیواسطه هرچه بتواند افساد کرده شاه را اطمینان میدهد که ببرجیدن بساط مشروطه موفق خواهد گشت از طرف دیگر شیخ فضل الله و همراهان او از ملازماها بشاه اطمینان میدهد که چون بخواهد بر ضد مجلس قیام کند آنها هم مجلسیان را تکفیر کرده بحرمت مجلس فتوی پدھندر و سهیم چنانکه گذشت کمال سلط را بر شاه دارند و او را بمخالفت با مجلس مشروطه ترغیب نمینمایند.

امیر بهادر جنک هم که برای اجرای همین نقشه اورا ریاست کشیکخانه داده اند بشاه میگوید من خود بنته ای مجلس را برهم میزنم سوارهای ابوا بجمعی خود را از تبریز میطلبند و اوایل ماه ذی القعده سیصد نفر از آنها وارد طهران میشوند و رود این سوارها بطران از تبریز در صورتیکه مجلس اصرار دارد استعدادی برای سرحد آذربایجان از تهران فرستاده شود آنهم سوار امیر بهادر جنک بینهاست خاطر ملیون را آشفه میکند انجمنهای ملی بهیجان آمده فریاد میکنند این سوار برای چه آمده از ورامین تفنگچی شهر برای چه میآید توپ و تفنگ در عمارت سلطنتی برای چه جمع میکنند ذخیره بعمارت شاه برای چه میبرند سوار و سرباز در داخل عمارت دولتی چرا ساخلو شده در تبریز و گیلان و فارس و سرحدات این اغتشاشها برای چیست

ترکمانها برای چه تهدی میکنند و اعتراضهای بسیار دیگر با جوش و خروش بسیار اما بحرف میگذرد.

از آن طرف چون کاینه وزراء در تحت ریاست ناصرالملک است او راضی نمیشود شاه با مجلس مخالفت کند ازینجهت شاه ازاویی نهایت دلتنک شده ناصرالملک هم ترسناک گشته میخواهد استعفاء بدهد ولی از مجلس و ملت ملاحظه دارد شاه نه تنها از ریاست وزرائی ناصرالملک دلتنک است بلکه وزارت جنگ مستوفی المعالک را هم نمیپسندد و چون میخواهد با مجلس بجنگد وزیر جنگی میخواهد که مطیع او بوده باشد وهم بریاست گذرک عزم‌الملک راضی نیست زیرا که با بودن او دست‌ وبالش برای تصرف در نقدینه صندوق گمرک باز نیست و تا کاینه برهم نخوردم مقاصد شاه انجام نمیگیرد اینست که با وزراء بد سلوکی میکند و با آنها بی اعتمانی نمینماید روزی آنها میگوید من در موقع انتخاب شما خواب بودم و گرنه شما بوزارت انتخاب نمیشیدم را اینست که شب ماه رمضان وقتی در مجلس وزراء انتخاب شدند او خواب بوده است یا غافل بهر صورت کار سختی میکشد و تزدیک است رشته‌ها گسته شود.

روز جمعه نهم ذی القعده الحرام ۱۳۶۵ از انجمن شاه آباد تهران که یکی از انجمنهای بزرگ است از نمایندگان انجمنهای هلى دعوت میشود که در کار بلدیه جواب و مسئوال کنند نگارنده هم در آن مجمع حاضر میشوم ابتدا صحبت بلدیه است که چرا بتكلیف خود رفوار نمیکند بعضی از اجزای انجمن آذربایجان اغتشاش تبریز را عنوان میکنند بالاخره حرف باینجا میکشد که تمام مفاسد از شاه است سعد الدله و امیر بهادر جنگ و اقبال الدله و شاپشاں خان روسی که معلم شاه است و بعضی از خلوتیان شیخ نوری و سید علی یزدی وغیره دستیار او هستند باید چاره کار خودش را کرد تا فتنه ها بخوابد سخن باین مقام که میرسدنگارنده میگوید بهتر اینست نطق مجلس را بمن و اگذار کنید همه اظهار مسرت کرده گوش هیدهند میگوییم اگر تمام راستگویان عالم جمع شوند و بگویند یک محمد علیشاه نوعی با یک مجلس شورای اسلامی ماقض مجلس ما از صمیم قلب همراه است باور نباید کره ولی نباید تصریر را بر شاه وارد

## نقشه سعدالدوله و اختلال امور

کنیم ذیرا که شاه یکنفر است و یك رأی دارد باید دانست آراء ناصواب او در کدام نقطه تعدد و تکثر پیدا میکند آنجرا جلوگیری کرد تا فرع مفاسد بشود وقتی شاه میگوید من اگر از هیچ جلس بخواهم چیزی بر حقوق من بیفرایند آیا قبول خواهند کرد در جواب این سوال حاضرین باید بگویند البته قبول خواهند کرد و بر فرض هم نکنند برای خودشان که نمیخواهند بلکه باز برای شما نمیخواهند و برای اصلاح مملکت شما نه اینکه در جواب بگویند مجلسیان غلط میکنند امر مبارکه اطاعت نکنند کسی که این حرف را در حضور شاه میزند باید دهانش را خورد کردد پس اگر نمیخواهید کاری بکنید در صدد شوید یکی دونفر را از دور شاه دور کنید بلکه از مفاسدی که متربق الوقوع است جلوگیری شود آقا سید حسن تقی زاده هم بعد از من تقریباً دزه مین زمینه صحبت میدارد و دیگران هم حرفهای خوب میزند و بالاخره قرار میشود از همان مجلس عریضه تلگرافی بشاه نوشته شود که سعدالدوله و امیر بهادر جنگ نمیگذارند شما با سودگی پادشاهی نمایید و ما ملت با آسایش زندگانی کنیم ما دوستدار تخت و تاج و هوا خواه سلطنت شما هستیم خواهشمندیم این دو نفر را از خود دور کنید که رفع سوء ظن ملت شده آسوده خاطر مشغول کار خود باشند عریضه باین هضمون نوشته شده حاضرین همه همراه میکنند دکتر حسین خان کحال و یك نفر دیگر مأمور میشوند عریضه را برده از تلگرافخانه خصوصی که در میدان توپخانه برای رسیدن عرايض مردم بشاه تأسیس شده مخابره مینمایند و بر مردم گفته میشود فردا دهم ذی القعده در مسجد سپهسالار ناصری جمع شده انتظار جواب بکشند این مجلس منقضی شده هر دم مفترق میشوند جمیع هیآیند نزد تکارنده اظهار میکنند که اینکار ناتمام است باید علاوه الدوله را ملاقات نموده و او را وادارید برود شاه را دیده هر چه میداند بگوید بلکه از عریضه ملیون جواب مساعد برسد و اینکه علاوه الدوله را برای اینکار اختیار میکنند بواسطه پیش آمدیست که ذیلا نگارش میباید علاوه الدوله را حاکم فارس کرده اندو خیالش این بوده قوام الملک شیرازی را که مدتی است در تهران هانده با خود بفارس ببرد و از آنجا که جمیع از مردم فارس و انجمن جنوب که در طهران تأسیس شده بر قفن قوام الملک

## فصل شانزدهم

بشير از رضایت ندارند میکوشند که علاوه‌الدوله از بردن قوام صرفنظر کند و تبعجه نمیگیرند ناچار مسئله را بهو جنجال انداخته ناطقین را وامیدارند بر ضد حکومت فارس علاوه‌الدوله صحبت بدارند و ملک المتكلمين در نطقه‌ای خود مسئله را جداً دنبال میکند ملک المتكلمين هدی است از احتشام السلطنه مکدر است به تبعیت تندروان مجلس و با وجود خصوصیت‌های سابق در این موقع هم برادری احتشام السلطنه را در مورد علاوه‌الدوله رعایت نکرده بلکه هر دو را مستبد و طرفدار شاه و مخالف حکومت ملی میخواند و هردم را بر ضد آنها تهییج مینماید احتشام السلطنه تزدنگارنده از ملک المتكلمين شکایت و اظهار دلتنگی میکند میکویم اگر مایل باشید شب بیاید منزل من بفرستم ملک المتكلمين هم باید اسباب الفتی فراهم شود و اگر شبیه‌ئی از دو طرف حاصل شده بر طرف گردد احتشام السلطنه تحاشی کرده میگوید هرگز حاضر نمیشوم کسی بر من منت بگذارد و مرا با فلان آدم صلح بدهد خیر هر کار از دستش بر می‌آید بکند اگر از تند مزاجی و حالت افراط و تقریطی که در امور دارد آگاه نبودم میباید دلتنگشوم ولی بروی خود نیاورده میکذرم فردای آنروز از طرف هلت اعلانی منتشر میشود بعنوان اخطار لازم و مردم را دعوت میکنند بمدرسه صدر که مرکز اجتماع انجمن اتحادیه طلاب است و مقصود از این دعوت و اجتماع تهدید نمودن علاوه‌الدوله است که بحکومت فارس نزد این خبر چون علاوه‌الدوله میرسد مضطرب میگردد زیرا که احتمال میدهد مردم هیجانی کرده و بخانه او بریزند شب روزه موعد احتشام السلطنه و برادرش معین‌الدوله بمنزل نگارنده آمده اظهار پریشان‌خاطری مینمایند گفتگوی بسیار میشود عاقبت تقاضا میکنند بفرستم ملک المتكلمين باید از او استمالت بشود از او قول بگیرند فردا در آن مجمع عام درباره علاوه‌الدوله زیاد روی نشود بشرط آنکه احتشام السلطنه علاوه‌الدوله را از مسافت فارس منع نماید ملک المتكلمين می‌آید در بیان مذاکرات احتشام السلطنه تقبل میکند و قضیه معنا خاتمه می‌یابد فردای آنروز ملک المتكلمين در این جمن ملی مطلب را طوری عنوان میکند که هردم میفهمند مقصود حاصل شده بعد هم علاوه‌الدوله از حکومت فارس استغفا میدهد علاوه‌الدوله بعد

## نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از استعفای از حکومت فارس میخواهد از توهیناتیکه بر او وارد شده جبرانی شده باشد و اورا مساعد باملت بشناسند اینستکه رئسای ملیون صلاح میبینند علاءالدوله گفته شود که اگر شاه را وادارید جواب ملترا مساعد بددهد هردم خواهند دانست اینکار را شما صورت داده اید و موجب خوشنامی شما در میان ملت میگردد بالجمله برای اینکار صبح شنبه دهم ذی القعده الحرام میروم بمنزل علاءالدوله و شرح واقعه روز پیش را گفته اورا ترغیب میکنم بروند نزد شاه و اصرار کند که جواب ملت مساعد داده شود علاءالدوله برای رفتن نزد شاه حاضر میگردد ولی میخواهد قبل از احتشام السلطنه مشورت کرده باشد در این صحبت هستیم که حسنخان وزیر افخم پسر سلطان علیخان وزیر دربار وارد میشود اول احتیاط میکنم با او صحبت بداریم چون از مخصوصین شاه است بعد مطلب پی برد میشود و صریح باو میگوئیم اگر اینجواب امروز از طرف شاه مساعد نرسد بد خواهد شد حسنخان هم اظهار همراهی میکند احتشام السلطنه هم دیده میشود و روز شنبه علاءالدوله و حسنخان میروند دربار نگارنده هم با جمن آذربایجان که محل مذاکره اینکار است اطلاع میدهم که قضیه اینطور شد و بعد از ساعتی میروم به درسد سپهسالار که محل اجتماع ملت است جمعیت زیاد میشود ملک المتكلمين و سید جمال الدین و بعضی دیگر نطقهای همیج میکنند ولی از طرف شاه جوابی نمیرسد عاقبت قرار میشود آنشب قضیه مسکوت عنه بماند تا فردا که یکشنبه است اگر جواب مساعد رسید چه بهتر والامتل هر چه تکلیف خود را میداند بکدش بیکشنبه از علاءالدوله استفسار میشود کار شما و شاه بکجا کشید جواب یائس آهیز میرسد صبح یکشنبه هردم در مسجد سپهسالار جمع میشوند مجلس شورای اسلامی هم منعقد میشود علاءالدوله و ظل السلطان و عضد الملک ب مجلس میآیند که بهیئت اجتماع نزد شاه رفته بلکه اورا حاضر کنند باملت لجاج نکند و قدم مساعدی بزدارد ولی بر اقدام آنها نتیجه‌ای مترتب نمیگردد از طرف دیگر در همان شب از دربار بخسرو خان مقتدر نظام و سید محمد خان صنیع حضرت که گفته شد و نفر سر کرده مشتیهای شهری هستند و نوشیم هورد توجه شاه شده‌اند دستور داده میشود صبح یکشنبه بمسجد سپهسالار

## فصل شانزدهم

آمده با مردم طرف شده جمهوری را متفرق سازند این دونفر با جمعی از ازادل و او باش  
بهر کثر هزبور آمده گوشه‌ئی مینشینند مشروطه خواهان هم جمهوریان زیاد می‌شود تا  
نژدیک ظهر دوسته به مدبیر نگاه کرده هیچیک دست از پاخته نمی‌کنند ولی مستبدین  
سخنان ناهنجار گفته حرفا‌ی زشت میزند از مشروطه و مجلس بد می‌گویند که کسی  
با آنها طرف شود و بهانه‌ئی بددست آنها یافتد ولی مشروطه خواهان با این‌که مسلح هستند  
واستعدادشان بدنیست اعتصا نکرده خودداری مینمایند نژدیک ظهر کم کم مردم متفرق  
می‌شوند که بعد از ناهار دوباره اجتماع نمایند مستبدین هم از مسجد بیرون آمده و  
چند تیر را لور درب مسجد خالی کرده قمه‌های خود را کشیده شرارت مینمایند و از  
آنجا در مجلس آمده چند گاوله بدر بهارستان خالی کرده روانه می‌شوند قراولان در  
مسجد را می‌بندند مجاهدین مسلح سر در مجلس را می‌گیرند که اگر بنای زد و خورد  
باشد دفاع نمایند مستبدین بیرونند به میدان توپخانه که قبل برای محل اجتماع آنها  
تدارک دیده شده آنها جمع گشته چادری بریا می‌کنند و از طرف دولت سوارقزاق و  
توپ واسطداد برای حفظ آنها در اطراف میدان مهیا می‌شود و بناصله کمی دو حوزه  
مسلح در مقابل یکدیگر تشکیل می‌گردد یکی در بهارستان و مسجد پهپالار و دیگری  
در ارک همایون و با غلستان و میدان توپخانه طهران.

## فصل هفدهم

### فتنه میدان توپخانه طهران

برای بیان واقعه میدان توپخانه بایستی اولاً کیفیت و کمیت دو دسته مخالف را که آماده جنگ شده‌اند نوشه بعد بنگارش شرح واقعه و تابع او پردازیم مجلسیان مخصوصاً و کلای آذربایجان با جمعی از مشروطه خواهان حقیقی خارج از مجلس و عموم انجمن‌های ملی در تدارک تفنگ و آلات دفاع می‌شوند وهم آنروز تا شب تقریباً سیصد نفر مسلح در «جلس حاضر می‌گردند می‌خواهند بمسجد سپسالاز هم وارد شده آنجارا سنگر نمایند ولی طلاب مدرسه راه نمیدهند ملیون تصور می‌کنند چون ریاست مدرسه با حاج سید جواد ظهیرالاسلام است که شوهر خواهر شاه می‌باشد او به حمایت شاه سپرده است در مدرسه را بینند و مجاهدین را راه ندهند فشار می‌آورند تا مدرسه را بگیرند وبالاخره احتشام‌السلطنه رئیس مجلس و ظهیرالاسلام رئیس مدرسه با هم می‌روند طلاب را از مخالفت با ملت منع کرده در را باز مینمایند بلکه مدرسه راهم بیان پهارستان راه اتصال میدهند و سنگر بندی در اطراف عمارت مدرسه و بهارستان می‌پردازند و چون این عمارتها بر اغلب عمارت‌های تهران برتری دارد و منارهای مدرسه بر تمام شهر مشرف است بهترین جاهای ای سنگر بندی می‌باشد از داخل شهر و اطراف عمارت ممکن نیست دشمن پیش بیاید مگر از خارج شهر با توب کاری بکنند خلاصه سنگر بندیها تمام می‌شود و صاحبمنصبان مشروطه خواه از صمیم قلب برای خدمت بملت حاضر می‌شوند اداره نظامی خوبی تشکیل داده می‌شود جمی کثیر از وطنخواهان و خوانین محترم و بزرگزادگان از قبیل اللیار خان آجودان باشی پسر حسنخان وزیر نظام که آجودان باشی کل نظام بوده و بصرم وطنخواهی تازه این شغل از او گرفته شده و ظهیرالسلطان

پسر رضاخان ظهیرالدوله که نوه دختری ناصرالدین شاه است و عینالسلطان پسر صارم الدله نوه دختری ناصرالدین شاه و غلامرضا خان پسر میرزا محسن خان مظفرالملک و امثال اینها از جوانهای حساس ترتیب کشیک هرتبی در بهارستان و مدرسه ناصری و عمارتهای اطراف بهارستان تامسافت معینی از هر طرف میدهدند انجمنهای ملی هر یک جوانهای سلحشور خود را مسلح کرده در مرکز های انجمنهای ملی تزدیک بهارستان مانند انجمن شاه آباد و انجمن مظفری وغیره مستحفظی مینمایند انجمنهای ملی تماماً در مدرسه سپهسالار حاضر شده هر انجمن حجره‌گی از حجرات مدرسه سپهسالار را فوچانی یا تھتانی هر کز خود قرارداده تابلوی انجمن را بر سر در آن حجره نصب مینماید ملک المتكلمين و آقا سید محمد رضای شیرازی (مساوات) - سید جمال الدین واعظ - میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و جمعی دیگر از وطن خواهان کرم‌کننده معمر که های ملی میباشد انجمن اصناف تدارک شام و ناهار برای انجمنهای ملی و متوفین بهارستان میبینند و خارج این هیئت از کمیسیون مخصوص که برای اینکار تشکیل شده داده میشود اشخاصی هم مانند ظل السلطان وغیره که با شاه میانه ندارند و تمول سرشار دارند بخارج اینکار سرّاً کملک مینمایند روزها تفتکاران در فضای بهارستان و مدرسه مشق نظام میکنند و شبها کشیک کشیده حفاظت مینمایند و کمال مراقبت میشود که صدائی از کسی بلند نشود چنانکه در ظرف بیست روز که از اول تا آخر اینکار طول میکشد و همه وقت جمیع کثیر در آن محوطه حاضرند و تعطیل عمومی شده چند هزار نفر در اطراف بهارستان گردش مینمایند و انواع تحریکات از طرف مقابل میشود کسی با کسی مختصر نزاع یابد زبانی نمیکند و آسیبی بکسی نمیرسد.

ازورامین و شهریار و شمیران و حضرت عبدالعظیم و سایر نواحی طهران بی دریی انجمنهای ملی مسلح بمدد کاری میلیون هیآیند و هیجان غریبی هوبدا میگردد از قروین میرزا سید حسن پسر شیخ الاسلام قزوین با جمیع از مجاهدین به حمایت مجلس مسلح وارد میشوند و از تمام ولایات انجمنهای ملی بتوسط تلکراف اظهار مساعدت میکنند و روز دوم در تمام ولایات تعطیل عمومی میشود بالجمله یک مرتبه تمام مملکت یکپارچه

ملت خواهی و وطن پرستی میگردد این هیأت ملیون و خالات ملیون و اما هیأت مخالف در میدان توپخانه چند قادر میزند جمیع از ارادل و او باش شهربازی آن قادرها و در فضای میدان جمع میکنند شیخ فضل الله نوری و سید علی یزدی و میرزا ابوطالب زنجانی و ملام محمدعلی رستم آبادی و جمیع دیگر از روحانیان را که باشه همراه هستند در میدان حاضر کرده در حیاطی که پشت میدان توپخانه واقع و در ش از میدان باز است نزدیک قورخانه کهنه آنها را منزل داده آش و پلو مفصلی برای ایشان تدارک میبینند شبهه مشروب بسیار برای مشتبهها و مردمستان اشاره حاضر میکنند و همه را سرمست خدمتگزاری بشاه مینمایند جمیع از فواحش را که سابقاً نوشیم تبیه کرده بودند برای هتاکی نمودن نسبت به مشروطه خواهان و مجلس در میدان حاضر میکنند مشتبهای محله چالمیدان بهمراهی صنیع حضرت و مشتبهای محله سنگلچ بهمراهی مقندر نظام در اطراف شهر بازار نمودن مردم و بردن عبا و ساعت و هر چه از هر کس بدست آورند میبردازند و از ناجیین چیزی فروگذار نمیکنند.

روز دوم بعد از ظهر در وقتیکه جمیع کثیر در میدان جمع میگردند صید محمد بزدی بالای هنبر رفته یا روی توب نشسته مردم را به مخالفت با مشروطه ترغیب مینماید جوانی عنایت الله نام در میان جمع سخن میگوید که بوری مخالفت میهد میریزند اورا باقداره و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را بدراخت هیا ویزند علی او ف نام ترک را به مان سبب یابیم دیگر چندیز خم منکر میزند و هر کس را احتمال بدھند مشروطه خواه است هر چه بتوانند اذیت و آزار میزند شنیده میشود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلک روضه خوانها است بعد از کشته شدن عنایت الله آمده با قلمتر اش چشمها اورا از حدقه در میآورد و میگوید میخواهم چشم مشروطه را در آورم روحانیان میدانی هم اینگونه منکرات را میبینند و شرب مسکرات را غلنا مشاهده میکنند و همه را صواب تصور مینمایند و در واقع کشمکش میان شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبدالله ببهانی اکنون باینصورت در آمده است با هر چه در بردارد از مشتبهای دیگر عجب شیخ نوری با وجود دیدن واقعه حضرت عبدالعظیم و افتضاح آنکار باز در این موقع فریب خورده

### فصل هفدهم

خود را یکباره مقتطع مینماید زیرا که اگر هیچ نقص نداشت الاهه دست شدن با قاطر چیان وارد ادل و او باش شهر برای رسوانی او کافی بود روز دوم واقعه که شیخ نوری بمیدان می‌آید صبح زود آقا سید عبدالله بتوسط یکی از مختارم خود حاج شیخ مهدی واعظ باو پیغام میدهد که حالا وقت است شما باز با ما اتفاق کرده به جلس بیاید تا قبایع گذشته پوشیده شود و قتی رسول سید میرسد که شیخ در سجاده عبادت نشسته قرآن در مقابلش گشوده است شیخ میگوید باین قرآن قسم «ن از منزل بیرون نخواهم رفت و کسی آمد و شد نخواهم نمود و منتظر امر پروردگارم فرستاده بیرون آمده همانوقت یکدسته از ارادل میدانی وارد میشوند و شیخ را بر خر شیطان سوار کرده وارد میدان مینهایند و معلوم میشود امر پروردگار امر محمد علیشاه قاجار است و یا امر جمعی از ارادل و او باش.

بالجمله روحانیان میدانی محقق مزید عنایت بیانگ کلستان دعوت شده شرفیاب حضور پادشاه میگردند و مورد اظهار مرحمت بسیار میشوند و در ازای آن مرحمتها سید ابوطالب زنجانی میگوید من از علم جنگ بی خبر نیستم و اگر امر کنید بک توب شرپنل بیرون در بیرون دروازه شیران سوار کرده به بهارستان شلیک نمایند هر کس آتعجا هست فراز خواهد نمود و مردم متفرق میشوند آقایان دیگر هم مخصوصاً هلام محمدعلی رستم آبادی که سالهادر این شهر کوس قدس و تقوی زده است اور اتصدیق مینماید شاه هم در ظاهر تصدیق میکنند تا آقایان رنجیده خاطر نشوند ولی بعداز مرخصی آنها چند نفر از دربار یان عرض میکنند اینکار خطأ است چون که سفارت روس چندان دور از بهارستان نیست خطرو ناک خواهد بود آقایان از حضور شاه مرخص شده بمیدان توپخانه آمده دسته دسته مردم شرور را برای آوردن بعضی از ملاهای درجه دوم و سیم که در بهارستان نیستند میفرستند بعضی را میآورند و بعضی طفه میزند.

باز برگردیم به استان بهارستان بعد از ظهر روز شنبه دهم ذی القعده اجتماع در بهارستان فریاد نمیشود ازو کلای مجلس کسانی که جداً در صدد تدارک مدافعت اند و کلای آذربایجان اند و اداره مدافعته ملی را معاضد السلطنه نایینی ریاست میکند اعضای انجمن

آذربایجان خصوصاً بعضی از آنها مانند شجاع لشکر که نظام انجمن است مادر که مدافعاً هرگز همکنند حوزه مرکزی مدافعت مردم آذربایجان و سایر ولایات را از پیش آمد ناگوار بتوسط تلگراف روز برسیله باشد خبردار می‌سازد علاوه‌الدوله از صبح شنبه در مجلس اقامت گزیده بصلاحظه برادرش که رئیس مجلس است دو ساعت بقروب مانده اورا بتوسط تلفن بدربار احضار می‌کنند علاوه‌الدوله نظر باقداماتی که کسرده و خود را نزد شاه متهم ساخته جرات رفتن دربار را ندارد ماهر صلاح او را نمی‌بینیم بدربار برود بالاخره برادرش معین‌الدوله از دربار بالتفن می‌گوید یا باید ضرر ندارد معلوم می‌شود اورا هم مجبور گرده‌اند این تلفن را بنماید علاوه‌الدوله هیرود و مامتنظر خبر دربار می‌شوند دراین مقام لازم است چند کلمه ازحال دربار و وزراء بنویسیم چون شاه از رئیس وزرای ناصر‌الملک دلنشک است و با وجود او اجرای مقاصد خود را مشکل میداند اینستکه نهایت اصرار را به بر هم زدن کاینه و خلم ناصر‌الملک دارد ناصر‌الملک بصلاحظه ملیون بالینکه بینهایت ترسناک است از استفاده دادن هم می‌ترسد با وجود این یک روزیش از واقعه زبانی استفاده داده بدربار هیرود وزرای دیگر هم از رفتن بحضور شاه خودداری می‌کنند روز شنبه بعداز ظهر شاه آنها را احضار می‌کنند مرد دهستند برونده یا نزونه بالاخره طرف عصر مصمم می‌شوند برونده و سیش اینستکه می‌شنوند حکم شده اگر نیابند جبراً آنها ببرند ناجار ناصر‌الملک و مشیر‌الدوله و مؤمن‌الملک با هم بدربار هیرود پیش از ورود آنها علاوه‌الدوله وارد می‌شود به عنوان اینکه حضور شاه هیرود شاه شروع می‌کند بفحاشی نسبت باو، وبالآخره باچوب برسر و مفزاً می‌گوید و اورا کشیده به محبس می‌برند معین‌الدوله برادرش را هم با او حبس می‌کنند ناصر‌الملک و دو نفر وزیر دیگر وارد می‌شوند مقابل اطاق حاجب‌الدوله که میرسند بناصر‌الملک می‌گویند شما در این اطاق بنشینید ناصر‌الملک می‌گوید مرا شاه احضار فرموده‌اند می‌گویند بلی ولی حالاً حکم اینست که شما در این اطاق بمانید دو نفر وزیر دیگر می‌خواهند با او برونده ولی نیگذارند و آن دو نفر می‌رونند با اطاق کشکخانه می‌بینند صبح‌الدوله و مخبر‌السلطنه و آصف‌الدوله و مستوفی‌الممالک که

باقی وزراء هستند در اطاق کشیکخانه جمعند با کمال پریشانی آنها هم مینشینند و منتظرند که حکم چه صادر شود ناصرالملک را لدی الورود با اطاق حاجب الدوله زنجیر میکنند و قصد کشتن او را دارند ناصرالملک وقتی از خانه اش روانه دربار میشود یکنفر را میفرستد بسفارت انگلیس و اطلاع میدهد که این رفتن من بدربار خطروناک است بیفاصله هم خبر گرفتاری او بسفارت انگلیس میرسد چرچیل نائب سفارت انگلیس نظر بخصوصی که با ناصرالملک دارد فوراً خودرا بدربار رسانیده میرود نزد شاه رسخت میگوید که ناصرالملک دارای نشانهای معتبر دولت ما است اگر خیانتی کرده است باید معلوم شود که ما نشانهای خودرا از او بگیریم و اگر خیانتی نکرده بهجه سبب اورا محبوس کرده اند شاه مضطرب شده میگوید کسی او را حبس نکرده است و فوراً میروند زنجیر را از گردن او بر میدارند و در اطاق محترماً مینشانند و بعد از کمی فاصله اورا با اطاق کشیکخانه که وزراء هستند میبرند کمی باوزراء مینشینند و پاسی از شب رفته باتفاق وزراء حرکت کرده بخانه خود میرود و صبح روز فردای آنشب بجانب فرنگستان روانه شده خودرا از ورطة خطرناک خلاص مینماید و در همان شب علاء الدوله و معین الدوله را هم اخراج بلد کرده روانه گیلان میکنند این واقعه در بار و برهم خوردن کاینه و تبعید رئیس الوزراء و علاء الدوله و برادرش بی اندازه مجلسیان را مضطرب ساخته مناسبات مجلس و دربار منقطع میگردد شب یکشنبه جمعی کثیر در مجلس و مدرسه سپهسالار توقف میکنند ولی علماء و وکلاء بخانهای خود میروند که فردا صبح باز اجتماع نمایند نگارنده هم جزء اشخاصی هستم که میباید احتیاط کل خود را داشته باشم از این سبب شب را در خانه یکی از دوستان هممانم ولی هیاهوی شدید شهر و صدای تیر اشاره در تمام محلات نمیگذارد کسی به خواب برود صبح زود به مجلس رفته مشغول کار خود میشویم و از جمله کارها که در این روز میشود اینستکه تلگرافی از جانب علمای مشروطه خواه بتمام ولایات ایران و یکی بعلمای عتبات شده از واقعه همدا را خبردار میکنند و با اینکه دولت قدغن سخت کرده در تلگرافخانه هیج تلگرافی را مخابره نکنند از سیم کمپانی آن تلگرافات مخابره میشود روز دوم مخبر السلطنه

می‌آید به مجلس و واسطه جواب و سؤال می‌شود و مخبر السلطنه در دربار با اطرافیان شاه گفتگو کرده است باین شرط داخل کارشود که نه از شاه بر مردم و نه از مردم بر شاه آنها هم قبول کرده‌اند طرف عصر تبیجه اقدامات مخبر السلطنه این می‌شود که هیئتی از وکلای مجلس بدربار احضار گردند و فتح باب گفتگو بشود و کلاه می‌روند و تا ساعت چهار از شب گذشته بر نمی‌گردند تمام مردم در بهارستان انتظار آمدند آنها را دارند بعد از صاعع چهار از شب رفته که می‌آیند خبر می‌آورند که شاه اظهار میدارد من این استعداد و توپخانه را حاضر کرده‌ام برای جلوگیری از اشرار که آنها خلافی نکنند والا من با مجلس طرف نیستم و دعوا میان خودتان است بالاخره یک مجلس بکنند وزراء و علماء و کلاه قراردادی بنمایند که باهم بسازند من حرفی ندارم فردا هم که دوشنبه است مجلس تعطیل باشد مردم متفرق شوند بدیهی است این جواب فایده بحال ملت ندارد و پذیرفته نمی‌شود واژ جمله کارهای روز دوم یکی نوشن منحد المآلی است از طرف مجلس بسفرای خارجه که آنها را از خلفی که شاه نموده است خبردار ساخته که از آنها استعداد معنوی بنمایند و جواهی مساعد میرسد سفراء درخانه سفیر کبیر دولت عثمانی که شیخ السفراء می‌باشد مجلس می‌کنند و رأی میدهدند متفقاً شاهرا املاقات نموده اورا ملامت کنند می‌روند همینقدر آنها را مطمئن می‌کنند که زد و خورد نخواهند شد بسفراء هم داده می‌شود همینقدر آنها را مطمئن می‌کنند که زد و خورد نخواهند داشت روز دوم دویست نفر سر باز از میدان بعنوان حفاظت مجلس تائز دیگر بهارستان می‌آید و استجازه می‌کنند که اگر برای حفظ مجلس این سر بازها لازم باشند آنها اقامت نمایند مجلس رأی نمیدهد که سر باز در آنحدود بماند و آنها را بر می‌کرداراند روز یکشنبه طرف عصر که خبر حرکات وحشیانه میدان توپخانه و کشته شدن عنایت الله و مجروح شدن جمعی بیکناه میرسد هوجب بریشان خواصی جمع کشته شروع بجنگکرا انتظار می‌کشند شب سیم را تا صبح کسی نمی‌خوابد چه احتمال هیرود که شیخون بزرنده مجاهدین در حدود معینی ماین بهارستان و میدان توپخانه را محافظت می‌کنند نه از مسلحین ملی کسی از آن حد تجاوز می‌کند و نه از جنگجویان دولتی هر طرف با اسم

## فصل هفدهم

شب مخصوص برای هر محل ازورود دشمن جلوگیری مینمایند اذان صبح آشپز از یکی از مجاهدین محدود نام که جوان زیر کی است میرسم نمیدانم عنايت الله را در میدان از درخت فرود آوردن یانه میگوید میروم خبر میآورم میگویم چگونه میگذارند خود را بعیدان برسانی میگوید اگر از بست و پنده مجلس بگذرم کار مشکلی نخواهد بود باور خست داده میشود میرود و بعداز ساعتی باز آمده احوال میدان و میدانیان را نقل کرده میگوید تا پای درختی که نعش جوان بر آن آویخته بود رفته پیراهن و شلوار بر درخت آویخته است و جسدش را برده است.

بالجمله روز سوم جواب تلگرافات از ولايات میرسد و انقلاب فوق العاده در سرتاسر هملکت حاصل شده تعطیل عمومی میگردد واز آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و فارس و جاهای دیگر تلگراف میکنند که ما محمد علیمرزا را پادشاهی نمیشناسیم این خبرها که بشاه میرسد مختارب شده اوضاع دربار درهم و پرهم میشود در اینحال میرزا مهدیخان وزیر همایون بمعجلس آمده با هیئت رئیسه جواب و سؤال میکند که شاد دستخط هراجعه ناصرالملک و علاء الدله و معین الدوله را بدھدو اسباب اصلاح فراهم شود رقت شام دستخانی از شاه میآورند بهیئت رئیسه مجلس اراده میدهند که الساعه باید مجلس جمیعت را متفرق کند تا هم جمیعت میدان را متفرق سازیم واگر نکنند برای حفظ هملکت ناچار بقوه جبریه متفرق خواهیم ساخت احتمام السلطنه از این دستخط و حشت کرده اصرار مینماید که اشتب باید جمیعت از فضای بهارستان بیرون بروند که کار بجنگ نکشد در اینوقت که سه ساعت از شب وقت است چندهزار نفر در فضای بهارستان و نگارستان و اطراف هستند غیر از جمهورا که در مدرسه ناصری میباشند وغیر از مجاهدین که در سنگرهای مشغول حفاظتند ناطقین ایستاده مردم را ترغیب میکنند که اشتب بروند و صبح باید احتمام السلطنه برای مردم نطق کرده اصرار مینماید که متفرق شوند و برو سیله هست مردم واراضی مینماید که بروند آنشب کسی در عمارت مجلس نهاد رئیس مجلس و آنmod میکند که هر کس اشتب در مجلس بماند کشته میشود در صورتیکه قضایای بعد ثبات مینماید اینطور نیست و بزرگترین قوت در

## فتنه میدان توپخانه طهران

همین شب بدست ملیون است بواسطه اخبار ولایات امشب هر کار بخواهند بکنند  
میتوانند امشب میتوانند از فیر بار حکومت تصریح بیرون بیایند امشب میتوانند زمام امر  
ملکت را بدست لایقرین و صالح ترین افراد ملت بسیارند محمد علیشاه هم  
آخرین درجه نا امیدی دارد و این تهدید همانند تهدیدیست که از گربه مغلوب  
ظاهر میگردد.

اگرها امشب از این تهدید خالق شده جمعیت را متفرق سازیم عاقبت وخیمی  
را باید منتظر بوده باشیم در اینحال حاج امین‌الضرب را که رئیس هماشرت مجلس است  
میبینم بالای سرسرای عمارت گوشه‌گی ایستاده چون چشم‌بنگارند می‌افتد کریه می‌کنند  
و میگویند میخواهم خود را از بالای عمارت پیامین انداخته هلاک کنم از این غلبه دولت  
و متفرق کردن مردم او را تسلی داده می‌گوییم شب اینجا ما بدن چه فایده دارد روز  
باید جمع شد و کار گرد حالا می‌روند صبح زود بازهم حاضر خواهند بود خاصه که بازار  
بسته است و فردا هنگامه بزرگتر می‌شود در صورتی که خود نیز باطنان بازو همراهیده هستم  
خلاصه بهارستان را خالی می‌کنند و غیر از مستحفظین کسی آنجا نمی‌ماند در اینحال  
یک عدد چهل نفری سر باز از طرف دولت در عمارت بهارستان آمدند بعنوان قراولی  
توقف مینمایند.

آمدن این سر بازها و گرفتن در عمارت موجب نگرانی می‌شود که شاید  
بخواهند عمارت را تصرف کرده و فردا کسی را راه ندهند باشکارهم اهمیت داده نمی‌شود  
و می‌گوییم شورای ملی شرط نشده است در بهارستان باشد اگرچنین کاری کردن فردا  
مجلس دریکی از مساجد منعقد خواهد شد مستحفظین ملی مجلس هم احتیاطاً سر بازها  
را در قراولخانه می‌اندو در عمارت مجلس جداده در هارا بسته کلید آنها را خود  
نگاه میدارند که آنها نتوانند خطای بکنند سنگرهای خود را هم محفوظ میدارند  
و انجمنها هم در جای خود هستند آخر شب بشاه خبر میدهند تفکیچی و اسلحه بسیار  
در مدرسه سپهسالار تهیه دیده شده است این خبر موجب وحشت او گشته در ساعت  
شش از شب رفته ظفر السلطنه حاکم تهران با تفاوت مخبر السلطنه بدر مدرسه می‌آیند

## فصل هفدهم

تحقیق میکنند و مراجعت نموده دروغ بودن قضیه را بشاه هیرسانند واو آرام میگیرد روز بعد باز جمعیت در بهارستان جمع شده و جمعیت میدان هم بجای خود باقیست و از طرف دولت اصرار دارند تمام جمعیت بهارستان و اطراف آن باید براکنده شوند تا آنطرف هم مردم میدان را متفرق سازد وهم در اینروز برای شروع نمودن بکار صلح وصورت قانونی دادن بدولت وزراء معین میشوند ویک هیئت مرکب از ملیون و از طرفداران شاه بشرح ذیل وزیر میگردد: حسینقلیخان هافی نظامالسلطنه وزیر مالیه ورئیس الوزراء شاهزاده ظفرالسلطنه وزیر جنگ آصف الدوله وزیر داخله صبیح الدوله وزیر علوم و فوائد عامة مشیر الدوله وزیر خارجه مخبرالسلطنه وزیر عدیله وزیر همايون که در اینوقت لقب قائم مقامی گرفته وزیر تجارت و فلاحت میشوند و باید به مجلس آمده معرفی بشوند وهم در این روز بعضی از وکلاء با عضدالملک قاجار در دربار ملاقات میکنند و عضدالملک باشاه جواب و سؤال بسیار کرده به مجلس میآید و اظهار میکند که شرایط صلح از طرف مجلس نوشته شود تا او نزد شاه بردۀ اسباب اصلاح را فراهم آورد شرایط صلح از قرارذیل نوشته میشود.

شاه قرآن مهر کند و قسم یاد نماید که دیگر مخالفت با مشروطه نخواهد کرد و کلای مجلس قرآن مهر کنند و قسم یاد نمایند که اگر او مخالفت نکرد آنها هم بسلطنت او خیانت نکنند.

شاه مر تکین شرارت را سیاست کند و ابواب جمعی امیر بهادر را بگیرد مجلس برای حفظ خود دویست نفر مستحفظ مسلح ملی نگاهدارد شاه اداره قزاقخانه را جزو وزارت جنگ نماید یعنی وزیر جنگ مسئول عملیات قزاقخانه باشد شاه سعد الدوله را تبعید نماید تبعید شد گانرا که ناصرالملک و علاء الدوله وغیره هستند احضار کرده بآنها مهر بانی نماید شاه تمام این مطالب را میپذیرد بعضی را فوراً و بعضی را بتدریج انجام بدهد و در ورق اول قرآن بخط خود شرح ذیل را مینویسد:

«چون بواسطه انقلاباتی که این چند روزه در طهران و صابرولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواسته هادر مقام نقض عهد و مخالفت

با قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت با این کلام الله قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بیچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتاری کرده مجازات سخت بدھیم و هرگاه نقض عهد و مخالفت ازما بروز کند نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و قسم و شرطی که ازو کلای ملت گرفته ایم مستول خواهیم بود.<sup>۱</sup> با این تفصیل خلق نمیبینیرند که دکاکین را باز نموده تعطیل برطرف گردد چونکه اطمینان ندارند و نطقهای مفصل شده بخلق میگوئیم شما و قنی ملت تربیت شده محسوب میشود که هر وقت صلاح بود جمع شوید مجتمع گردید و هر وقت صلاح بود متفرق شوید بیدرنگ متفرق شوید اگر غیر از این باشد که هر وقت گفتند بیایند بیایند و هر وقت گفتند بروید بروید که شمارا ملت عاقل و تربیت شده نمیشود گفت خلاصه جمیع از مردم بقوت نطق و بیان ناطقین اول ظهر متفرق میشوند ولی در اینحال خبر میرسد جمیع از اشرار میدان رو ب مجلس حرکت کرده میآینند و ازین کطرف جمیع ازار اذل در او بازار یکی دوتا دکان که باز شده تاراج مینمایند و دوباره هنگامه اجتماع در بهارستان برویا میشود ساعتی میگذرد خبر میرسد در خیابان پستخانه از پشت سر آن جماعت که شلیک کنان رو ب مجلس میآمدند قزاق رسیده آنها را بقوه جبریه بر میگردانند و علت شرارت و حرکت آنها بطرف مجلس فقط خودنمایی بوده که چون دیده اند بمغلویت آنها صلح میشود خواسته اند ثبات قدم خود را در خدمت باستبداد ثابت نموده و نعایش بدنهند و ممکن است با دستور العملی بوده برای ترسانیدن مجلسیان و منت گذاردن برایشان در متفرق نمودن جمیعت میدان اما اینحرکت و حرکت تاراج کردن دکانها مردم را باوضاع بی اطمینان تر میسازد و تمام روز بهارستان پراست از خلق بانتظار عاقبت کار طرف عصر عضد الملک بمجلس آمده قرآن هر شده را از جانب شاه با دست خط قبول شرایط صلح میآورد احتمام السلطنه در مجلس علنی اظهار میکند شاه مخالف قانون اساسی رفتار کرده تا جبران مخالفتها نشود اینکار اصلاح نمیشود و این اظهار بواسطه رفتاریست که با برادرانش علاوه اعلاء الدوله و معین الدوله شده است وبالآخره دست خط

### فصل هفتم

شاه پذیرفته شده قضیه بهین ترتیب میگذرد بنابرالملک و علاوهالدوله و معینالدوله تلگراف میشود برگردند ولی ناصرالملک قبول نکرده بفرنگستان میرود و علاوهالدوله و معینالدوله از رشت هر اجت مینمایند شب این وزراء میآیند به مجلس معرفی میشوند و در همان شب چاهرهای میدان توپخانه بر چیزه میشود ولی مردم آنجا متفرق نمیگردند بلکه ارادل واپاش را در قورخانه منزل داده واز آنها پذیرایی میکنند و معمین را در ارک درخانه‌تی برده از آنها همانداری مینمایند که اگر از طرف مجلس نکولی شد دوباره هجتمع گردند از اینطرف تمام روز جمیت در بهارستان بسیار است و چون شب دست میدهد و وزراء معرفی میشوند کم کم مردم متفرق میگردند ولی مستحفظین در جای خود کشیک میکنند و اینها در مدرسه ملند شهابی پیش میمانند اینجا لازم است بقضیه‌ی که میان نگارنده و آقا سید عبدالله بیهانی واقع شده اشاره نمایم تا حقایق احوال بهتر آشکار گردد یکروز بیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید سید ازنگارنده تقطعاً میکند بافضل السلطنه ملاقات کرده باو بگوییم یکصو پنجاه هزار تومان بدهد تا او احباب خلیم حسد علیمیرزا وصب ویرا سلطنت فراهم آورد نگارنده با اینکه از توسط در ایشکویه قهابا که محرك آنها حسن طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناجار بافضل السلطنه صحبت داشته او میگوید کار را انجام بدهد تا بیلن را باو پردازم نگارنده هنوز اینجواب را بسید نرسانیده است که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی مجلس حاضر میشوند وضع مجلس اینست و کلاه روی زمین در هم نشته وزراء در صفو که هیئت ریس نشته بحال اتظر قرار گرفته اند روحانیان که آقا سید عبدالله در رأس آنها است یکطرف مجلس جلوس نموده تصاشچیان پیش از گنجایش فشاروی زانو و درون یکدیگر قرار گرفته مجلسهاین باشندگ در اطراف مجلس ایستاده رئیس مجلس از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد امتحانه میکنند که معرفی وزراء شروع شد ولی آقا سید عبدالله گوش نداده نگارند مردم امطالب و مقصودش اینست بینند اگر ظل السلطنه پذیرفته است مبلغ را بدهد دو کار معرفی وزرای اخلال کند و مجلس را بزند و در صدر فراهم آوردن اسباب خلیع شد وصب ظل السلطنه برآید والا اجلزه بدھنوز راء

نسته مبدان توپخانه طهران

معرفی کردن بین دربهی مرا هیخواهد بزحمت خود را یا و رسانیده حاضر بین همه حیرت  
میکندچه مطلب فوریست که در اینوقت باید محرومراه با من صحبت بداره چون بنجوى  
میردازیم دونفر از روحانیان علما آهته یکدیگر میگویند مگر این شخص میگذارد  
میان شاه و ملت اصلاح شود نگارنده میشود و نمیتواند حقیقت حال را آشکار کرده  
بگوید آنکه لمیخواهد بگذارد من نیست به حال سبد بمحض شنیدن جواب پاس  
آمیز ظل السلطان سر بلند کرده بر پیس مجلس میگوید بسیار خوب آقایان وزراء  
معرفی گردد و وزراء معرفی میشوند و دولت مشروطه باز تشکیل میشود و ظاهر میان  
شاه و ملت اصلاح میگردد.

## فصل هجدهم

### وقایع بعد از صلح بی اساس

بیش از نگارش وقایع مزبور لازم است بخصوصیتی که میان احتمام السلطنه زئیس مجلس و بعضی از وکلای آذربایجان واقع شده و خصوصیت مزبور در جزو مردم این احوال مدخلیت دارد اشاره نمایم و آن اینستکه از پیش نوشته شد نظر بکمال جدائی که ماین تقی زاده و دیگر تندروان مجلس از وکلای آذربایجان و غیره با امین السلطنه بود تندروان عقب میمانند به حدی که دیگر اجزه نطق با آنها داده نمیشود مخصوصاً به تقی زاده که سرحلقه آنها است احتمام السلطنه که بعد از قتل امین السلطنه رئیس مجلس میشود با آقا سید عبدالله سابقه کدورت داشته وجود او را با نفوذ تمام در مجلس مضر میداند و ملاحظه میکند که تندروان بعد از کشته شدن امین السلطنه جلو افتاده از تحت فشاری که بوده اند در آمده هور دلالحظه شدند احتمام السلطنه هم نظر بحال افراط و تغیریطی که در وجودش هست با تقی زاده و رفایش فوق العاده خصوصیت هینما ید بطوریکه بی اطلاع آنها کاری نمیکند و با اینکه بعضی از وکلای را طرف شور در کلیه امور مجلس قراردادن خلاف رسم است بطوریکه همه کس میفهمد خصوصیت فوق العاده با آنها میکند آنها هم نفوذ تمام در مجلس پیدا میکنند و آقا سید عبدالله و چند نفر از تجار درجه اول که در مجلس هستند و با تندروان میانه‌گی ندارند بواسطه ارتباطی که با امین السلطنه داشته‌اند از ارتباط زیاد احتمام السلطنه با تقی زاده دلتک شده هریک برای حفظ خود راهی اختیار مینمایند حاج اعین الضرب و معین التجار بشهری خود را با احتمام السلطنه نزدیک مینمایند احتمام السلطنه چون حاج اعین الضرب تحولیدار و زئیس مباشرت مجلس است وجوهی که جمع شده نزد او است ناجار است از وی ملاحظه داشته باشد از طرف دیگر تقی زاده و رفایش تندمیر وند و احتمام السلطنه پیش افتاده اعتنای باو نمیکنند بلکه کاهی بکارهای افراط و تغیریطی او اعتراض هم میکنند در اینحال آقا سید عبدالله مییند شاه از او هطمئن نیست که برود با او بسازد

## وقایع بمناسبت اصلح بی اساس

احتشام‌السلطنه هم که کدورت قدیم دارد و با او یکرنگ نمی‌شود قوت مجلس هم که با آذربایجانیها است بهروزیله هست با وجود کمال دوری سلیقه او با سلیقه تقی‌زاده و رفقایش ناچار بطرف آنها دست دراز نموده بتوسط ملک‌المتكلین خودرا در جرگه آنها داخل مینماید معلوم است اتحاد آقا سید عبدالله با تقی‌زاده و رفقای او قهراء احتشام‌السلطنه را از آنها منفصل می‌کند ملک هم که‌سالها با احتشام‌السلطنه رفاقت داشته و ماسه‌نفر باهم عوالمی داشته این نظر بساین پیش آمد از احتشام‌السلطنه بریده در مجالس و محافل و بلکه در معابر از او بدگوئی مینماید و احتشام‌السلطنه بهروزیله‌ئی خواسته اورا جلب کند صورت نگرفته است بعضی از تجار مجلس هم مانند حاج محمد اسماعیل تبریزی و سید مرتضوی از کارکنان شاه شده دسته‌ئی در مجلس تشکیل میدهند طرفدار مخالفت با نفوذ تند روان و روحانیان ولی چون نفوذ کلمه و کلامی آذربایجان در مجلس است و هوا خواهان آنها هم در خارج بسیارند و روی دل عموم مشروطه خواهان آنها است و آقا سید عبدالله هم با آنها اتحاد کرده قوت تند روان برزیادت و کدورت احتشام‌السلطنه با آن‌هیئت‌علی می‌گردد او ایل این کشمکش احتشام‌السلطنه را دیدم از تقی‌زاده بدگوئی می‌کند تعجب کرده گفتم چرا این طور می‌گویند من اورا باین صفت که گفتید نمی‌شناسم و بدلیل اینحرف را از شما قبول نمی‌کنم احتشام‌السلطنه توقع دارد باهر کس او دوست است منم دوست باشم بدلیل و تا با او دشمن شد منم دشمن شوم بی دلیل منم برای این رویه حاضر نمی‌باشم این بود که هر چه دراین‌موضوع گفت رد کردم و دانست در این معارضه با او همراه نخواهم بود ناچار سکوت کرد ولی معلوم بود که باطن دلتگ شد خاصه که دانسته است ملک‌المتكلین هم با آنها اتحاد دارد و از وی جدا نخواهد شد در ظرف چند روز در هر ملاقات احتشام‌السلطنه می‌خواست خیانتکاری تقی‌زاده و رفقایش را بمن گوشزد نماید و من اعتنا نمی‌کرم و دلیل می‌خواستم او هم دلیلی نداشت بدگوید ناچار می‌گفت حرف همین است که زدم این حرف مرا گوشید دستمال خود بیند تابرسی و بدانی من راست گفteam خلاصه ماده این کدورت روز بروز غلظت پیدا می‌کند شاه هم

### فصل هیجدهم

نگرانیش از همین چند نفوذ کلای آذربایجانست که میداند بیچ و سیله با اورام نخواهند شد و اورا نیکو میشناسند بلی شاه از وکلای آذربایجان نگران بوده اتحاد آنها با آقا سید عبدالله و باکاینه ناصرالملک و نفوذ این جمع دولت هم بر نگرانی او افزوده و خواب و راحت ندارد و تایلک اندازه عملیات شیخ نوری هم از دوی حسلت بر آقا سید عبدالله و داخل شدن او و دوجوزه نافذ در مجلس است و چون در ریشه های قضیه میدان توپخانه دقیق شویم خواهیم دید بختیاری فوق الذکر هر بسوی هیباشد از طرف دیگر تشکیل هیئت نظامی ملی در بهارستان و انجمنها آنهم در تحت قدرت نافذین البته بر شاه بسی ناگوار است و میکوشد پیر و سیله باشد آنرا برهم بزنده از احتشام السلطنه میخواهد که سربازان ملی انجمنها را تحمل نماید او هم تظر بکدوتنی که با هیئت با نفوذ دارد بشاه قول داده انجام بدند لینستکه سعی میکند تمام مسلحین ملی عفرق و همان دویست نفر که جبر آبگردان شاه گذارده شده بعنوان مستحفظ ملی در بهارستان بساقند هیئت نافذ اصرار دارند دویست نفر از مسلحین مطمئن در مجلس بمقاد و این مطلب را مقدمه تأسیس نظام ملی میدانند در این موضوع که مکش احتشام السلطنه با هیئت نافذ آشکار شده علناً با هم طرفیت مینمایند شش وزیر از مصالحه احتشام السلطنه اصرار میکند نظامیان مجلس ترک سلاح گویند و آنها نمیبینند بل بالآخره مقرر میشود از انجمنهای ملی که در مدرسه سپهسالار هستند تحملنده بخواهند و گفتوکو کشتن نمایند گان انجمنها و رؤسای نظامی بهارستان در اطاق مجلس جمع میشوند احتشام السلطنه میرود با آنها صحبت میدارد بلکه آنها را راضی نماید بمترقب خودون مسلحین در صورتیکه قضیه مابین او و هیئت نافذ مجلس اینطور حل شده است که فقط دویست نفر اشخاص لایق از مسلحین بمانند و باقی هترق شوند در یا بحال ترق زاده با نگارنده در اطاق دیگر نجوائی میکند و میگوید خوب بود احتشام السلطنه را کمال میگردند که بتوانند نمایند گان انجمنها را قانون نموده مسلحین را هترق نمایند نگارنده هم بجمع وارد شده میبینم کار تمام شده انجمنها باین شرط راضی میشوند مسلحین آنها ترک سلاح گویند که و ذیر جنگ که حکومت تهران را هم دارد سند مسئولیت خود را از بابت امنیت شهر بدهد

## وقایع بعد از صلح بی اساس

در اینحال نوشته‌گی در این موضوع از ظفرالسلطنه وزیرجنگ می‌آورند بهم و یعنی اتفاقاً هم پیش از آن نمیتوانسته بنویسد زیرا که شهر بینهایت منقلب است اشاره هم محرك قوی دارند که آرام نگیرند در اینصورت برخلاف رأی شاه و درباریان ظفرالسلطنه چه میتواند بکند خلاصه نوشته مزبور را نمایندگان انجمنها نمیبینند نداشتام السلطنه دلتنگ شده باطاق خود میرود و از عدم قبول نمایندگان انجمنها افهاردلتنگی میکند یکی از نمایندگان که با نگارنده مهری ندارد باو میگوید فلانی رأی نداد نوشته وزیر جنگ را قبول کنند و گرنه مردم میپذیرفتند دو نفر از وکلای مخالف هیئت نافذ هم که دیده بودند تقیزاده پیش از رفتن نگارنده به مجلس با من نجوای کرد میگویند بلی فلاتی با تقیزاده نجوای کرد و بعد باطاق مجلس آمد احشام السلطنه باور کرده نگارنده را میقطلبد و باختنه رومی میگوید آقا بشما بگویم مملکت ایران بسرانگشت شما و یکنفر دیگر بیاد فناخواهد رفت نگارنده که بکلی خود و تقیزاده را در این قضیه بی تصریح میداند از جابرخاسته میگوییم با این بدگمانی شما دیگر جای توقف من در اینجانیست و روانه میشوم اگرچه طولی نمیکشد که مرا استمالت نموده ظاهراً دلتنگی بر طرف میشود ولی میفهمم او مرا هم مخالف خود میداند و من بعد با اوی با احتیاط رفتار مینمایم به حال آتشب خواه و ناخواه مردم را بنویشه ظفرالسلطنه وزیرجنگ قانع نموده متفرق مینمایند و قرار میشود فردا بازار هابازگردد فردای آنروز خبر میرسدا شار میدان که آنها را در عمارت قورخانه جای داده بودند بهر یک پنج تومان انعام داده مرخص نموده‌اند و معممین از مجتتمعین میدان را بهیئت اجتماع در تحت حفاظت زاندارم و پلیس از عمارتی که در ارک ساکن بودند حرکت داده بمدرسه خانمروی که در وسط شهر طهرانست و مرکز علماء و طلاب است ورود داده آنچه امر کز ضد مشروطه فراهم می‌داند شام و ناهار از طرف دربار بآنها داده شده وسائل آسایش ایشان را از هرجت سپهسالار منزل داشتند معممین مشروطه نخواه منزل میکنند و بخیال خود حوزه‌ئی در مقابل حوزه ملی مدرسه سپهسالار مهیا می‌سازند و عنوان طرفیت شاه با مجلس بطرفیت

دو دسته از ملت با یکدیگر یکی موافق مشروطه و دیگری مخالف آن مبدل میگردد مخالفین مردم نادان و سورچران را دور خود جمع کرده منبر میر و نداز مجلس و مجلسیان بدگوئی مینمایند و گاهی هم از مشروطه مشروعه برای جلب قلوب تمجید میکنند و براین مجلس اعتراض مینمایند که موافق شرع اسلام نمیباشد رفتار فتنه آدم بیازارها فرستاده مردم را تبییح میکنند با جتمع در مدرسه هر روز و هم آواز شدن با مخالفین مجلس مکرر یکدسته از او باش علمی برداشته بایک رجاله وارد بازار شده فریاد وادینا والاسلاما بلند نموده جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده بمدرسه هر روز هر اجتمعت مینمایند مردم عوام هم حالشان معلوم است برای تماشا هم باشد اجتماع مینمایند بالجمله دولتشیان بعنوان حفظ امنیت شهر جمعی سرباز اطراف مدرسه هر روز بحفظ میگذارند و چون از طرف مجلس و ملت سختی میشود که این جمع را باید متفرق ساخت ناچار هر کس را بخواهد بمدرسه برود مانع نمیشوند و هر کس بخواهد بیرون بیاید همانع نمیشوند و این ترتیب از روز سیم پر پاشدن بساط هر روز شروع میگردد روزی که شیخ و اتباعش در مدرسه اجتماع میکنند تلگراف بسیار بولایات کرده اظهار مظلومیت مینمایند واستمداد میطلبند جواب آنها باشتناء یک یا دو نامساعد رسیده بلکه اورا سخت ردع و منع نموده اند باین سبب شیخ از مساعدت ولایات مأیوس میگردد جواب تلگرافات علمای نجف هم مجلس رسیده شیخ را محکوم بنفی و تبعید دانسته اند شاه هم که این اوضاع را میبیند در دادن پول برای مصارف مدرسه هر روز خودداری میکند از طرف مجلس هم سخت گرفته میشود که این جمعیت را باید متفرق نمود اینستکه از طرف شاه دونفر از محارم او بمدرسه هر روز آمده محروم این شیخ را میبینند و با خاطرنشان مینمایند با این اسباب دیگر نمیشود کاری کرد و صلاح وقت در متفرق شدن است ضمناً هم هر چه باید پول و وعده باو میدهند و شاه او را موقتاً راضی کرده بخانه خود فرستاده حوزه فساد برهم میخورد شیخ از جان خود ترسناک است و در خارج شدن از مدرسه تملل مینماید یکوقت با کمال اطمینان برای رفتن حاضر میشود و در تبیجه تحقیقات معلوم میگردد که باسفارت روس جواب و سوال

## وقایع بعد از صلح بی اساس

نموده و از آنجا اطمینان حاصل کرده است تا امروز معلوم نبود شیخ نوری هم با روسها روابط دارد اگرچه معلوم بود هر کس جزو حوزه استبدادی باشد در هر کجا طرف توجه روسها است و روسها با اینکه بر حسب عهدنامه ۱۹۰۷ نمیتوانند در امور سیاسی ایران بی اطلاع سفارت انگلیس دخالت نمایند ولی بازهمه کار میکنند نهایت قدری در پرده و با ملاحظه و هیچ بروی خود نمیآورند که این برخلاف معاهده است انگلیسها هم هیفهمند و بروی خود نمیآورند تاجیگی که برای خودشان مضرت نداشته باشد.

روزی فاتحکف نایب سفارت روس که مرد درویش مسلکی است بمنزل من آمده در ضمن صحبت متفرقه اظهار میکند اینواقعه پیش بردن ملیون و برهمند جمعیت میدان توپخانه برای مجلس خوب شد اما یک نقص دارد و آن اینست شیخ فضل الله را هم باید با آقایان صلح داد تا آن نقص هم بر طرف شود و معلوم شد چون بشیخ اطمینان داده اند میخواهند وسائل آسودگی و امنیت را برای او بهرسیله باشد فراهم آورند اما در حقیقت حرف او صحیح است و نگارنده خود در همین عقیده بوده و هست و مکرد نکارش یافته که ضدیت میان شیخ فضل الله و آفساید عبدالله منشأ بسیاری از وقایع حاضر میباشد وقطع دارم شیخ فضل الله بعد از این صدمات که خورده در کنج خانه خود آسوده نخواهد نشست و با آن دست که در اسباب چینی دارد میکوشد تا حریف خود را بزمین زده میدان ویاسترا تصرف نماید فقط ملاحظه شیخ از مشروطه خواهان حقیقی است و امیدواری که دارد بمستبدین مشروطه نما است که شمشیر استبداد را زیر عبا وردای مشروطه بسته اند روز یار مشروطه خواهانند و شب غمغوار مستبدین و هرچه نقمت براین ملت بر سد از این جماعت است که در هر لیاس جلوه گرنده بصرورت اگر آقا مسیدعبدالله بهرسیله بود باشیخ نوری میساخت و این دست قوی را از حوزه مرکزی استبداد کوتاه میکرد خدمتی بوطن کرده بود اما نظریات و ملاحظات خصوصی نمیکذاود صلاح از فساد تمیز داده شود و اگر تمیز داده شد فداکاری کرده صلاح کار و خیر مملک و ملت رعایت کرده شود.

## فصل هیجدهم

بالجمله بعد از برهمنوردن حوزه شیخ نوری و متفرق شدن اشرار میدان و آسوده کشتن خاطر مجلسیان از این داهیه تندروان از مشروطه خواهان در صدمیشوند که رؤسای اشرار را مجازات بدھند ولی اشرار مخفی گشته بدبست نمیآیند و ظفرالسلطنه حاکم تهران میکوشد بظاهر آنها را گرفتار نماید رضا بالای مقتضد دیوان که از اعضای انجمن آذربایجان و جوانی کارآمد است بتقویت تندروان رئیس پلیس طهران گشته گرفتاری اشرار را ازاو هیخواهند و باید دانست که مجازات دادن بر رؤسای اشرار یا مجمعین میدان توپخانه کاملاً مخالف رضای شاه و کارکنان او است ولی تندروان مجلس شورای ایملی و نمایندگان انجمنها اصرار دارند که آنها دستگیر و مجازات شوند چونکه جزو شرایط صلح است تا گذشته تدارک بشود اینست که ریاست نظامی را بهر کس تکلیف میکنند باشرط گرفتن اشرار زیربار نمیروند و بواسطه مخالفت شاه رضا بالا بشویق تندروان ازو کلای آذربایجان مخصوصاً تقیزاده و حاج میرزا ابراهیم آقا قبول این شغل را نموده برای گرفتار کردن اشرار مزبور میگردد جمعی را از درجه دوم و سیم گرفته در میدان توپخانه سیاست میکنند اما مردم واقع نشده صنیع حضرت و مقدرنظام و سید کمال و اسماعیل سلطان و حاجی معصوم را هیخواهند که هر یک سرdestه جمعی از لوطیهای محلات تهران هستند و در میدان توپخانه اجتماع داشتند اسماعیل سلطان و سید کمال با آسانی گرفتار میشوند مقدر نظام بخانه ظفرالسلطنه رفت و ظفرالسلطنه اورا بعد لیه هیفرستند حاجی معصوم و صنیع حضرت را هرچه جستجو میکنند نمیبند عاقبت سراغ اورادرخانه‌ئی گرفته شبانه رئیس نظامیه بر آن خانه وارد شده اورادرلیاس زنانه گرفتار مینماید اگرچه شرارت این جمع را خلق طهران میدانند و مسئله استثناء قانونی هم در مصونیت مساکن در کارهست ولی بهتر بود که در گرفتاری و حبس و سیاست آنها حدود قانونی بیشتر رعایت میشد که بهانه‌ئی بدبست مخالفین نیفتند اما باید دانست که پایه مشروطیت هنوز دره بحور خود نیست و سختی نمودن میلیون در مخالفت نمودن با قانون برای مخالفت‌های آنطرف است والا از اینطرف در اینگونه مطالب ممکن بود بسامحه بگذرانند عدیله ماهم هنوز قانونی ندارد و دیوان جزائی موجود نمیباشد

## وقایع بعد از صلح بی اساس

بالجمله از وقایع مهم که در این ایام روی میدهد قصه کشته شدن فریدون فارسی است در بستر خواب خود شرح آن اینکه فریدون از تجار درجه دوم فارسی بود و سالهادر طهران تجارت میکرد فریدون جوانی رشید و مشروطه خواه بود در واقعه میدان توپخانه پول واسلحة بمجهادین مجلس داد و در جشن بهارستان خدمات شایان نموده خود را کاملاً مبغوض شاه و در باریان مستبد ساخت بعد از وقوع صلح ظاهری شاه با مجلسیان یک شب چند نفر از غلامان هخصوص شاه با بعضی از سر کردگان اشرار که در میدان توپخانه بودند از دیوار خانه او بالا رفته او را در حالتیکه با همسر خود در بستر خوایده میکشند باین ترتیب که دونفر بر روی او افتاده ضربت سختی باقداره بر سرش میزنند زن جوان او برخاسته دست بدامان آنها میشود ضربتی بندست او میرسد که غش کرده روی زمین میافتد فریدون از جای برخاسته از دریچه اطاق خود را بهیاط دیگر میاندازد یکی از اشارار او را تعاقب کرده بادشه زخم کاری پهلوی زده اورا هلاک میکند بعد از آن یک تنگ و جزئی اسباب از خانه او برداشته روانه میشوند فردای آتشب این خبر شهرت کرده هردم مشروطه خواه بطورقطع میگویند اینحادثه با مرشاه شده و خواسته است بعد از مغلوب شدن خودنمایی کرده صدمه‌گی بمشروطه خواهان زده باشده و اینکه قرعه را بنام گبریچاره زند برای این بوده که اگر ملت دنبال کرد و قاتل را پیدا نمود و خواست قصاص کند حوزه هر کزی استبداد بصدادر آیند که کشته شدن مسلمان در ازای گبر جایز نیست و تساوی حقوق غیرمشروع است و اگر گرفارشد کشته نشواهدش و اگر دنبال نکردن و پیدا نشد که هیچ بهر صورت جای شبهه نیست که این عمل عمدی و از روی غرض معین بوده است اینست که اهمیتی ملی بهیجان آمده درسو گواری فریدون با فارسیان طهران هم آواز شده بعزا خانه فریدون میروند و این اول دفعه است که مسلمانان با فارسیان در طهران خلطه و آمیزش نموده اظهار همدردی و هموطنی هینما یند اگرچه فارسیان را داهیه قتل فریدون بسی پریشان خاطر کرده است ولی از اینکه ملیون اینظور با آنها را افاقت و موافق است کردند همسر و رهستند خلاصه ملیون ایران از یکطرف و ایجمن فارسیان از هندوستان از طرف دیگر از هجاس و از دولت مطالبه خون فریدون را میکنند

## فصل هیجدهم

و هم فارسیان طهران بمجلس تظلم مینمایند تظلمات زن جوان فریدون در جراید ملی سخت مهیج واقع میگردد و بنام حکومت طهران در صدد گرفتاری قتله فریدون برمیآید.

خانه فریدون نزدیک است بخانه مجلل (مجلل السلطان جوانی است از روس ما بن وازمهارم شاه) نظمه طهران (بوسیله اظهارزن فاحشه‌ئی که در شب قتل فریدون نزدیکی خانه مجلل جمعی را دیده نزدبانی برداشته روانه میشوند) غلام سیاه مجلل را دستگیر مینماید و در استنطاق او معلوم میشود صنیع حضرت رئیس اشرار چالمیدان همانشب درخانه مجلل مهمان بوده است.

بالجهله از آثار و علامات محقق میگردد که مجلل و صنیع حضرت در قتل فریدون دخالت داشته اند شاه اصرار دارد پای هر کس را میخواهند بعیان بیاورند فقط متعرض مجلل نشوند این کفتکوه مزید بر علت شده مشروطه خواهان در گرفتاری صنیع حضرت و مقتندر نظام سختی مینمایند و بالاخره رضا بالا رئیس نظمه هردو را دستگیر مینماید و در استنطاقها معلوم میشود قتله فریدون جمعی ترک و فارس از غلامان شاهی بوده اند بدستیاری دو شخص مذکور و یکی دونفر از آنها تقرب مخصوص بشاه دارند اسباب سرقت شده از خانه فریدون هم از خانهای آنها بیرون می‌آید و یکیک این اشخاص گرفتار گشته در استنطاق دونفر جوان غلام خان و غلام رضا خان از تفتکداران خاص شاه در نظریه و عدیه حقایق نیکو آشکار گشته رسواهی اینکار فجیع مستقیماً بشخص شاه متوجه میگردد و اشخاص عز بور در محبس میمانند.

## فصل نوزدهم

### مجازات اشاره وحوادث دیگر

در اواخر ذی الحجه ۱۳۲۵ در موضوع مجازات اشاره میدان از طرف مجلس و ملیون شاه و دولت سخت کرفته میشود و بکرات روحانیان مجلس جمع شده در اینباب صحبت میدارند چون چهار نفر از اشاره که صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسماعیل سلطان باشند روز اول واقعه درب مجلس آمده تیراندازی کرده اند وهم در میدان توبخانه این چند تن بیشتر از دیگران شرارت نموده اند در این وقت که آنها در حبس نظمه هستند مقرر میشود درباره ایشان حکم مجازاتی صادر گردد دو سه روز با خر ذی الحجه هانده تصور میکنند نباید گذارد مجازات آنها بمحرم بر سد مبادا در روز عاشورا دسته های قمه زن را تحریک نمایند آنها را از حبس نجات بدنهند چونکه معمول است قمه زنا در آرزو از حکومت محل حبسی میخواهند و حکومتها ناچارند با آنها بدنهند، اینستکه تعجیل کرده پکروز در مجلس جمع شده از مجتهدین مجلس تقاضا میکنند حکم شرعی مجازات آنها را بنویسند آقا سید عبدالله بن گارند میگوید خوبست شما نویسنده حکم باشید میگویم هنوز حکمی صادر نشده پس از تینین از نگارش آن دریغ نمیدارم میگوید ما در خارج با هم حرف زده ایم و بنظر ما چنان رسیده است که آنها را کنک بزنند و بعد مدت ده سال در کلاس خراسان محبون باشند چون ملیون اصرار دارند آنها را بداری بزنند برای مجازات کمتر حاضر نمیشوند پس نظر روحانیان مجلس در حقیقت تخفیف مجازات آنها است میگوییم زیاده براین هم لازم نیست و مدارا باید کرد میگوید پس صورت حکم را بنویسید نگارنده صورت حکم را مینویسد و در وقت نوشتن آقا سید عبدالله میگوید حاج مصوص را علاوه کنید میگوییم او گرفتار نشده و ته‌ایرش

## فصل نوؤدهم

هم در این قضیه کمتر از آن چهار تفراست میگوید خیر صلاح است علاوه کید نگارنده میدانند این اصرار از روی یک ملاحظه خصوصی است که چون حاج معصوم در محله او ساکن است و بعضی از مشتبهای آن محل که بسید بستگی دارند باور طرفند در این موقع میخواهد خدمتی ببستگان خود کرده باشد ضمناً هم دفع شر این شخص شرور را بنماید به حال حکم درباره پنج نفر صادر میگردد وهیئت روحانی مجلس آن حکم را امضاء مینمایند در حین امضای حکم مجازات نگارنده با آفاسید عبد الله میگوید آیا بهتر نیست که تا فردا صبح کسی خارج از این اطاق نداند حکم مجازات چیست صلاح اینست که حکم درپاکت گذازده شده سرباکت مهرو لاک گردد و مستقیماً تزد وزیر عدیله فرستاده شود واو در وقت اجراء داشتن بمردم ارائه بدهد زیرا اگر غیر از این بکنید از چنگ دو سه هزار نفر که پایی عمارت انتظار صدور حکم اعدام آن چهار نفر را دارند خلاص نمیشود بلکه بعلاوه چون نام حاج معصوم هم داخل شده و او هنوز گرفتار نیست میشنود و قطعاً دیگر بdest نخواهد آمد حاضرین تحسین میکنند و حکم را درپاکت گذازده مهر مینمایند و ملک المتکلمین در میان جمع فریاد میکنند اینست حکم شرعی مجازات اشاره که مطابق میل و رضای شما است فرداصبح در عدیله اجراء خواهد شد هر چه داد میکنند ما حالا باید بداینم فجازات آنها چیست گفته میشود حالا صلاح نیست بدانید و برخلاف مصلحت است مردم تصویر میکنند اگر امشب مطلب فاش شود که فردا باید آنها را کشت شاید شبانه هوای خواهان قوی آنها آنرا از محبس بگیریز اند اینست که قائم میشوند خلاصه به روزان هست مردم را متفرق میکنند و حکم بقضی قزوینی سپرده میشود که فردا ببرد نزد وزیر عدیله و او اجراء نماید و هم مقرر میشود چند تن از نمایندگان انجمنهای ملی هم فردا صبح با تفاق رافع حکم رفته حکم را بوزیر عدیله بر سانند آتشب میگذرد و فردای آن روز بیست و نهم ذی الحجه جمعیت زیاد در عدیله حاضر شده و آن چهار نفر را بسه پایه بسته به رکدام سیصد شلاق میزند و بعد عکس آنها را برداشته زنجیر بگردن هر یک نهاده روانه کلات مینمایند در موقع نگارش حکم مجازات یکی از حاضرین میگوید بنویسنده سال

## مجازات اشاره وحوادث دیگر

مغلول در کلاس بمانند ولی نگارنده موافقت نکرده فقط مینویسد از طهران تا کلاس مغلول بوده باشد آقایان هم با آن پیشنهاد موافقت نمیکنند و میگذرد تبعیدشدن کان چند منزل که از طهران دور هیشوند خبر میرسد که زنجیر آنها را در راه برداشته اند باز ملیون دنبال میکنند وزارت داخله تلگراف مینماید آنها را با زنجیر بپرسند و این جمنهای ولایات انتای راه حق نظرات دارند تا آنها را مأمورین دولت مغلولابکلاس بر سانند.

مجازات اشاره اگرچه بر ضد حوزه استبدادی بود در واقع مرکز استبداد راسیاست کردن ولی با وجود این شخص شاه چندان دلتنگ نیست زیرا که تصور نمیگرده است ملت از سر کشتن اشاره بگذرد حالا که میبینند تسهیل کردند حرف اعدام را بیان نیاوردهند هسرور است بدیهی است این چند نفر تصور نمیکردنند با این ایت هر بانی شاه با آنها گرفتار شوند چه شود باینکه سیاست و مجازات گردند با حبس طولانی و شاه تواند از آنها دفاع نماید.

خلاصه مجازات این چند نفر چشم بد خواهان مجلس را بحساب انداخته ظاهرآ جای خود مینشینند ولی شاه و حوزه مرکزی استبدادی برای مخالفت باطنیه با مجلس و مشروطه کمر خود را محکم میبینندند مخصوصاً شیخ نوری که میبیند بحکم آقا سید عبدالله حامیان او و علمداران حوزه اش را باینصروت مجازات دادند و بدان میمانند که شلاقه را به پشت او زدن دوزن جیره را بگردن اونهادند آتش کینه اش شعله را میشود اما چاره ندارد و انتظار وقت و فرصت را میکشد بالجمله ماه ذی الحجه تمام میشود و در این ماه بر حسب معمول هر سال در روز عید غدیر جشن افتتاح با شکوهی بتلافی سال گذشته برای مدرس سادات میگیریم و در آن جشن این جمنهای ملی را دعوت میکنیم و این روز اول است ملت باین مدرسه آمده این مؤسسه را از مؤسسات ملی میشناسند هر کس واقعه سال گذشته مدرسه را دیده با آن حال بریشان و وضع امسال را هم میبینند میداند خداوند را عنایاتی است که هر کس برای اقدم بردارد شامل حال وی میشود و دست خدابالای دستها است.

در ۲۶ مرداد ۱۳۶۷ مجلس شورای اسلامی بحران شدیدی را در زیر پرده رقیقی میگذراند

## فصل نوزدهم

کار معارضه باطنی احتشام السلطنه باتندروان مجلس و ملیون بالاگرفته احتشام السلطنه میکوشد از نفوذ آنها بکاهد و آنها میکوشند دست او را از دامان ریاست مجلس کوتاه کنند و البته نفوذ و قوت مخالفین احتشام السلطنه پیشتر از آنست که او بتواند لطمه‌ای با آنها برساند اینست که در عین مبارزه در باطن تهیه فرار راه میبیند که اگر موفق نگشت با روپا مسافرت نماید احتشام السلطنه اگرچه بواسطه خلطه و آمیزش زیاد نگارنده با مخالفین خود از من هم ظنین شده و گاهی در مقام امتحان بر میآید ولی بازخیالات خود را هر وقت اتفاق ملاقات یافند میگوید در یک ملاقات استعفا نامه خود را بضمیمه مکتوب دوستانه گله آمیزی که بملک المتکلمین نوشته بنگارنده ارائه میدهد او را منع میکنم که استعفا نامه بفرستد و میگویم گمان میکنم باصلاح کارها پیر دازید بهتر از این تمرضات باشد روز بیچارگی ملت است کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هر یک بمالحظه‌ای خود را دور بگیرند پس کی کار بکند و کی این بار را بمنزل برساند احتشام السلطنه شرحی از فساد اخلاق بعضی از رؤسای ملیون نقل کرده میگوید اینها برای جلب منفعت قدم میزنند وطن فروشی میکنند بول میگیرند اعمال غرض میکنند و باز از ملک المتکلمین گله نمود که پاس حقوق دوستی قدیم رانگاه نداشته باوی ضدیت میکند خلاصه آنکه نصایح من باو مؤثر نمیشود و بعد از دوروز استعفا نامه خود را بمجلس میدهد با ترتیبی که میدهد برای قبول نشدن آن بتوسط اکثریت در اینصورت هواقت اکثریت مجلس با رد استعفای احتشام السلطنه و استحکام کار او موجب شدت حرارت تندروان شده و برای بیرون کردن او از مجلس کمر خود را محکمتر میبنند که در این ایام بواسطه کشمکش دونفر از خوانین متول زنجان که یکی را ببهان حمایت میکند و مسلم است برای استفاده از استعفای احتشام السلطنه در نتیجه کشمکش ببهانی و احتشام السلطنه حمایت میکند بواسطه خدمت با ببهانی در نتیجه کشمکش ببهانی و احتشام السلطنه علني شده هکرر احتشام السلطنه در مجلس میگوید آقا سید عبد الله رشهه میخورد حقوق هردم را پایمال مینماید نیگذارد امور در مجرای حقایقی جاری گردد جمعی ازو کلاهم با او همراهی میکنند در اینحال آقا سید عبدالله وارد شده باو گفته میشود

## مجازات اشاره و حوادث دیگر

رئیس مجلس نسبت بشما بد زبانی کرد چنین و چنان گفت معلوم است با مقامی که سید برای خود تصور میکند نمیتواند این واقعه را بر خود هموار نماید اینست که با کمال تغیر از مجلس برخاسته باطاق دیگر میرود احترام السلطنه هم مجلس را ختم کرده باطاق خود میرود و قیل و قال در میان و کلا بلند شده تندروان مجلس مخصوصاً و کلای آذربایجان که با احترام السلطنه طرف هستند و از این نقطه نظر با آقا سید عبد الله ساخته اند بحمایت سید برخاسته و کلا را بییجان میآورند هیاهو میان نمایندگان و تماشاجها زیاد میشود و بالآخره احترام السلطنه را نزد آقا سید عبد الله آورده باو تکلیف صلح میکند احترام السلطنه با کمال خشونت میگوید برای خاطر ملت زیر بار هر کار میر و مظاهر صلح میکند ولی فردای آنروز به مجلس نمیآید راین روزو کلای مجلس و کارکنان از ملیون دو دسته شده یکدسته بمنزل احترام السلطنه میروند و یکدسته بمنزل آقا سید عبد الله نگارنده هم بدرو ملاحظه جزو آن دسته میشوم که بمنزل سید میروند یکی بواسطه رفقای تندرو خود ازو کیل وغیره و دیگر بمالحظه انجمان اصناف که باهن کار میکند و در این قضیه بمالحظه تعصب مذهبی مایل هستند با سید همراهی شده باشد سید از ملاقات من و اینکه در این واقعه خصوصیت با احترام السلطنه را رعایت نکرده از او دیدن کرده ام مسرور میشود و در کمال شدن در صدد اسباب چینی امتحن که بتوسط انجمنهای ملی از احترام السلطنه توهینی بشود انجمن آذربایجان بمالحظه تندروان ازو کلای مجلس و بعضی از انجمنهای دیگر بر ابیطه ای که با انجمن آذربایجان دارند بحمایت سید قیام کرده با احترام السلطنه مینویسد دیگر حق نداری با مجلس بگذاری آقا سید عبد الله در این مجلس بنگارنده میگوید خوبست انجمن اصناف هم از رفقای خود باز نمانند چیزی بنویسند و بفرستنداما انجمن اصناف بمالحظاتی که دارد باینکار اقدام نمیکند و بهمین اندازه که از سید دیدن کرده باشد قناعت مینماید در اینحال مصلحین بیان افتاده اسباب اصلاح میان سید و احترام السلطنه را فراهم میآورند چون سید احسان میکند همراهی تندروان ازو کلا وغیره برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت با احترام السلطنه است که تصور میکند باشاه

## فصل نوزدهم

همراه شده باشد و ممکن است احتمام السلطنه این شببه را از آنها رفع کند آنوقت او مغلوب خواهد بود و آزادی خواهان حقیقی بالو و نوع روحانی نماماقفه ندارند اینستکه خودش نیز برای اصلاح واسطه بر میانگیزد و اسباب اصلاح فراهم میشود خلاصه احتمام السلطنه بمجلس میآید و بتندروان مجلس هم در ظاهر خصوصیت میکند و حقیقت مطلب اینستکه شاه خواسته است از احتمام السلطنه اطمینان حاصل کند احتمام الساعنه هم برای اطمینان دادن بشاه خیال کرده بود دست آقا سید عبدالله را از مجلس کوتاه کند و بعد از کوتاه کردن دست سبد بتدریج بعضی ازو کلای آذربایجان را بهم که بر ضد شاه هستند از مجلس خارج نمایدند اینستکه قصد خیانت داشته باشد بلکه اعتقادش این شده که باید با شاه ساخت و اوراه هر اه کرد ولی چون موفق نشد ناجار ورق را بر گردانیده از در دیگر داخل میشود و آن اینستکه بخیال تأسیس هم جمعی میان تدمیر کب از بعضی و کلای و بعضی اشخاص خارج و مقصودش از تأسیس هم جمع مزبور اینستکه تندروان مجلس را باعده ای از هواخواهان آنها در یک مجلس جمع کرده آنها را با خیلات خود همراه نماید و غیر مستقیم این رشته ارتباط تندروان را باروحانی نمایان منقطع نماید احتمام السلطنه برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن بشاه باشد بعضی از انجمنها را از قیل انجمن آلمحمد و انجمن اتحادیه طلاب وغیره را با خود همراه کرده تقریباً یشتر از نصف و کلای مجلس را هم که مردم ساده لوحی هستند طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را میکنند و نمیگذارند احتمام السلطنه به مقصد خود بر سر احتمام السلطنه در تأسیس هم جمع هزبور یا قصد جلب قلب تندروان را دارد و یا خیال خرابی کار آنها را از راه خصوصیت و همراهی با ایشان نگارنده هنوز نمیتواند قضاوی کند که کدام نظر را دارد ولی میتواند بنویسد که کدورت باطنی او باتقی زاده و همک امتحان و بعضی دیگر از تندروان بحدی نیست که تصویر شود برآستی میخواهد با آنها طرح الفت بریزد.

بالجمله احتمام السلطنه که بعد از واقعه تویخانه و حادثه هادی القعده با نگارنده سرمنگین بود در این وقت ورق را بر گردانیده هرا منزل خود دعوت مینماید و میگوید

## مجازات اشاره وحوادث دیگر

حالاًکه من دوباره بمجلس آمدم لابد يك‌ماهی در اینکار خواهم بود دلم هیخواهد در این یکماه کارهای مجلس را سروصورتی بدhem کارهارا یکطوری منظم کرده باشم که بعد از رفتن من در کمال خوبی گردش کند و خیال‌باینجا رسیده است که «جمعی ترتیب بدhem جمعی از وکلاه باشند جمعی از میرزین از ملیون و کارها را در آن‌مجتمع تسویه کرده از مجلس بگذرانیم هرچه طفره میزنم که در این موضوع آلت دست او نشوم نمیپذیرد و بدست نگارنده مجمع را تشکیل میدهد در صورتیکه کمال نگرانی را از عاقبت این کار دارم خصوصاً وقتی مشاهده میکنم مدعوین او از وکلاه فقط اشخاص مخالف او هستند و از خارج باز کسانیکه با او موافقت ندارند و یا پاتندروان مجلس موافقت دارند در جلسه اول مجمع مزبور احتمام‌السلطنه نگارنده را مخاطب ساخته میگوید بعضی از رفقاء مجلس ما که از من دلتنگی دارند بواسطه اینستکه آنها اصلاح شدن حال شاه را محال میدانند و تصور نمیکنند روزی بشود که شاه حقیقه با مجلس همراهی کند و بالاخره «مجبور خواهند شد با اول طرف شوند و گمان نمیکنند من با آنها تا این درجه همراه باشم از اینجتئ است که با من اتحاد نمیکنند و حال آنکه اینطور نیست اگر در واقع مطلب اینست من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام اینکار برخواهم آمد و بعد از آنکه ملت تکلیف خودرا در طرف شدن با شاه دانست من خودم با کمال قدرت نوشته را برداشته میبرم میدhem و حرف آخر را میزنم پس چرا رفقا باید از این بابت از من نگران باشند و در این‌موضوع مذاکره طولانی میکند و چنان سخت میگوید که تصور میشود حالا خیال دارد برود بشاه حرف آخر را بزند نگارنده میگوید من نمیتوانم در این باب رائی بدhem شما باید بارفقاء مجلسی خود صحبت بدارید در اینحال تقی زاده و مستشار‌الدوله و وثوق‌الدوله وارد میشوند احتمام‌السلطنه به‌جهن نشستن آنها میگوید صحبت من و فلانی در این‌موضوع بود و شروع کرده مطلب را آنطور که با من عنوان کرده بود تکرار مینماید نگارنده میمیند شاید وکلای تند رو خیال کنند سبقت در این سخن از من بوده است لهذا حرف او را قطع کرده میگویم رفقا خیال نکنید من سبقت بازن صحبت کرده باشم خیر

## فصل نوزدهم

مطلوب را ایشان عنوان کردن و من سکوت کرده رائی نداده ام احتشام السلطنه از جلوگیری نگارنده درهم شده ولی مطلب را تمام کرده میگوید شروع باینکار بعضی اسبابها لازم دارد و از همه مهمتر داشتن وزیر جنگی است که ازاو اطمینان داشته باشیم و بهتر از علاء الدوله برای اینکار کسی نیست اینجا جلس زده میشود که مقصد اصلی حاضر کردن زمینه برای وزارت جنگ علاء الدوله است تقیزاده و مستشار الدوله جواب هجمانی باو میدهند و ساكت میشوند در اینحال ممتاز الدوله و حکیم الملک و حاج محمد اسمعیل تاجر تبریزی وارد میشوند احتشام السلطنه چون میخواهد باز عنوان مطلب را بنماید تقیزاده و مستشار الدوله برخاسته باطاق دیگر میروند و نوق الدوله را هم میطلبند و باهم بمناسبت خصوصی میپردازند نگارنده هم نزد آنها رفته همیرسم چه تصور میکنید مقصود از این تشکیل و مراد از این بیانات چیست جواب میدهند هاجزی نمیفهمیم غیر از اینکه میخواهند باین عنوانها اسباب وزارت جنگ علاء الدوله را فراهم بیاورند تا بواسطه برادری علاء الدوله با رویس مجلس قدرت در دست خودشان باشد و از مخالفین شاه هر طور ممکن باشد جلوگیری نموده او را از خود امیدوار سازند وبالاخره بعد از مذاکره طولانی و نوق الدوله را میفرستند برود بگوش احتشام السلطنه بگوید این حرفها را در این مجلس کوتاه نماید در مجلس خصوصی صحبت خواهیم داشت هر طور صلاح باشد اقدام مینمایم و نوق الدوله یکی دو مرتبه میرود و میآید و بالاخره قرار میدهند در این مجلس از این موضوع صحبت نشود و چون مذاکره راجع بخود همجمع بمانم میآید نمایندگان رأی نمیدهند همجمعی هر کب از وکیل وغیره وکیل تشکیل گردد و میگویند اگر این اجمن مربوط بخود مجلس است باید در خود مجلس یا در جوار آن باشد و همه و کلاه حق ورود داشته باشند و اگر کار دیگر است که امسش نباید اجمن مجلس باشد خلاصه این مجلس میکنرد و مجلس دوم هم دو روز بعد منعقد میشود که بیشتر نمایندگان جمع میشوند و صحبتی های متفرقه راجع بداخله مجلس میدارند و میرزا سید ولی الله خان دکتر که یکی ازو کلاه است و شخص بالفضل هستنی است یک نظامنامه داخلی پارلمانی را که از فرانسه ترجمه کرده میخوانند و لجسب

## مجازات اشاره وحوادث دیگر

وکلاه مخصوصاً آنها که میخواهند پارلمان صحیح داشته باشند میگردد و قرار میشود آن را بالکنیس کرده مجلس بدهد و از روی آن نظامنامه داخلی را تکمیل نمایند در آخر این مجلس احتشام‌السلطنه با ونوق‌الدوله و تقی‌زاده و مستشار‌الدوله باز در موضوع وزارت جنگ علاوه‌الدوله صحبت داشته قرار میدهند روز دیگر در خانه احتشام‌السلطنه جمع شده بطور خصوصی در این باب مذاکره نمایند ولی طفره زده نمیروند و احتشام‌السلطنه بینهایت دلتنگ میگردد زیرا حرف خودرا کفته و بی‌نتیجه مانده است.

بالجمله انجمن در مرتبه سیم منحل شده ناجیده بر چیده میشود و سیاست احتشام‌السلطنه در تأسیس آن بکدورت ویاں مبدل میگردد گویا تمام وسائل اصلاح امور هیلکت مربوط بوزارت جنگ علاوه‌الدوله بوده و چون صورت نگرفته است همه از دست رفته دیگر هیچ راه امیدی باقی نمانده است احتشام‌السلطنه بعد از برهمخوردن انجمن هزبور از سه نفر نماینده فوق الذکر سخت ملول شده از آنها در زیر پرده نازکی بدگوئی مینهاد و معلوم میشود تشکیل انجمن برای مقصد همی بوده است که بی‌نتیجه‌ماندن آن موجب این درجه یأس و ملالات شده در اینحال ونوق‌الدوله از طرف خود ورقایش بنگارنده میگردید احتشام‌السلطنه از اندازه ملول است خاصه که مأوعده دادیم بمنزل اورفه در آن مبحث صحبت بداریم و نرفتیم در صورتیکه نتوانیم برویم ولی او خیال کرده ما طفره زده ایم با او صحبت بدارید بلکه از خاطرش بیرون برود و این درجه مکدر نباشد نگارنده هم بر حسب خواهش آقایان با او صحبت میدارم بی آنکه نتیجه داشته باشد خلاصه بعداز این واقعه احتشام‌السلطنه از خیال اینکه تندروان با او همراه شود مأیوس شده باز در خط تکمیل روابط خود با مخالفین آنها میافتد و باشه خصوصیت میکند و میکوشد روابط مجلس را با شاه زیاد نماید دستخطهای هر آمیز آن را مجلس میرساند و باو وعده میدهد اکثریت ثابتی در مجلس موافق با نظریات او و مخالف بامشی تندروان برقرار نماید و باید دانست که بعداز واقعه دنی العقد و قضیه میدان توپخانه دیگر شاه از منزل بیرون نیامده روز و شب در کار است بهر وسیله باشد قلب مجلسیان را جلب

## فصل نوزدهم

کرده با اطمینان از طرف ملت از منزل بیرون باید و در این ایام بخيال خود بتوسط احتشام‌السلطنه تا يك اندازه آن اطمینان را حاصل نموده روز جمعه بیست و پنجم محرم ۱۳۷۶ خبر میدهدند شاه بدوسان تپه میرود و تدارک مفصل میگيرند که هوکب ملوکانه با احتشام حرکت نماید در میان مردم استهاراتی هم هست که این بیرون رفتن شاه برای انجام خیال فاسدیست بر ضد مجلس و در باطن تدارکی دیده شده که بعداز سروں رفتن شاه شهر را هرج و مرچ نمایند و از ورامین و غیره اشاره بشهر بربزند و مجلس را برهم بزند و این خصوصیت شاه با مجلس ظاهري و برای اغفال است که اگر قضیه ناگواری روی داد بوي نسبت داده نشود .

## فصل بیستم

### به باندازی برای شاه

در این فصل شرح حادثه‌ئی نوشته می‌شود که نهال آزادی را بیشه کن و آزادیخواهان را دچار بدبختیهای گوناگون مینماید و مملکت را بمحاطه دخالت علی‌ی یگانگان تهدید مینماید شرح واقعه آنکه در کشمکش شاه با تندروان از نمایندگان و ملیون دو عین ظاهر سازیها که می‌شود دو طرف در باطن برای فانی کردن یکدیگر تهیه می‌بینند و با صلح عوام از دو طرف پایی جان می‌زنند و قطعی است که التیام حقیقی در میانه حاصل نخواهد شد خصوصاً میان شاه و یکده از وکلای آذربایجان که در ایام ولی‌عهدی او چنانکه از پیش نوشته شد خصوصی در میانه بوده است در این وقت بدست آدم‌کش‌های قفقازی وغیره تهیه برای اعدام شاه دیده شده شاه‌هم از این مطلب احترازدارد که از عمارت سلطنتی بیرون نمی‌اید و بالاخره چنانکه در آخر فصل پیش نوشته شد و با احتیاط بسیار مقرر شده است موکب همایونی از شهر بدوشان تپه برود و مخالفین هم وقت را برای اجرای خیال خود مقتنم شمرده‌اند بعد از ظهر روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ شاه از در عمارت باغ گلستان در کالسکه نشسته از خیابان پستخانه از در خانه‌ای ظل‌السلطان با سوار و مستحفظ زیاد از شهر بیرون می‌رود اتو میل شاه را پیش روی کالسکه بینند قدم فاصله می‌برند و پرده‌های آنرا اندخته‌اند تا معلوم نشود کسی در اتو میل هست با نیست پس الان شاهی هم اطراف اتو میل حرکت نموده و انمود مینمایند که شاه در اتو میل است همینکه اتو میل مقابل کوچه تکیه تخت بر بیهادر میرسد از مردم تماشچی یک بمب زیر اتو میل می‌افتد چون خانه ما نزدیک است باین محل صدای بمب مثل اینستکه خانه را بلرژه درآورده هنگامه و اضطراب غریبی برپا می‌گردد و تایکی در

ساعت معلوم نیست بمب کارگر شده است یا خیر بمحمد بنده شدن صدای بمب مردم متفرق شده شاه از کالسکه فرود آمده در نزدیکترین خانه ها وارد میگردد اطرافش را میگیرند و خیابان را خلوت کرده او را پیاده و در میان نوکرها باندرون میرسانند سوارهای کشیکخانه بمردم بیطرف شلیک کرده جمعی را میکشند جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نعشها در خیابان میافتد خون مانند نهر جاری است و نظمیه بسرعت تمام بتصفیه خیابان و برداشتن کشتگان میپردازد و چون این حادثه نزدیک خانه ظل السلطان رویداده او مخالف با شاه شناخته شده است بعضی از اطرا فیان شاه میخواهند نسبت اینکار را باو بدنه ولی بیشتر بانجمن آذربایجان و تندروان مجلس و ملت منسوب میگردد.

ساعتی پیش از این واقعه نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته شخص مزبور میگوید احتمال میورد صدائی بلند شود پس از وقوع واقعه معلوم میشود او هم از توطئه مسبوق بوده است شاه بمحمد رسیدن بعمارت سلطنتی ظفر السلطنه حاکم طهران را طلبیده با چوب دستی خود او را آزار میرساند نظمیه طهران در صدد کشف قضیه برآمده خانه های اطراف را جستجو نموده در کوچه بربیادرخانه می را که دو سه تن قفقازی در آن ساکن بوده و بعد از واقعه فرار کرده اند باز نموده طفلی را در آنخانه میبینند که برای برداشتن آب باینخانه آمده و صاحبخانها او را ندیده در خانه گذارده در را بسته و رفته اند در آنخانه عالمتی دیده نمیشود مگر بر پیشان حواسی و فرار صاحبخانها در کوچه پشت کارخانه چراغ برق خانه می را باز در بسته میبیند که چند نفر قفقازی هم در آنجا بوده و بعد از زدن بمب رفته اند در را باز کرده بعضی علامات از قیبل اجزای دینامیتی یافت میشود ولی صاحبخانها بدست نمیباشند در ضمن تحقیق این احوال معلوم میشود شخص فرگری چندین قالب بمب ساخته در استنطاق او کشف میشود که شیدا اف قفقازی که ببر مردی است از فراریهای قفقاز و در جنگ با ارامنه بایران آمده است باو دستور ساختن قالب بمب داده است شیدا اف را گرفته استنطاق میکشند معلوم میشود داخل کار بمب زدن بشاه نبوده است و اینکارها را رسیله دخل

## بمب‌اندازی برای شاه

و ترسانیدن رجال دولت و پولدارهای مملکت قرار داده بالآخره او را به سال حبس در انبار دولتی محکوم می‌سازند حسن و آتش نام دو جوان از اهل تبریز متهم باشکار می‌شوند این دو جوان ترک خانه منزل داشتند آنها را گرفته مهری بصورت مرغ نزد آنها بایست می‌آید که اسم چند نفر از مستبدین همانند امیر بهادر جنگ و غیره نوشته شده و چون نظیر این مهر در خانه آن چند نفر قفاری که فرار کرده‌اند نیز دیده شده این مهر را علامت قرار میدهند که آنها و این دو تن از یک کمیته می‌باشند لهذا آنها را امتنی محبوس می‌سازند و بالآخره با سبابجیتی مخفی تندروان مجلس مستخلاص می‌شوند امان الله خان ضیاء‌السلطان را که خانه خود را باین چند نفر قفاری اجاره داده و با آنها خصوصیت و آمدوشد داشته است گرفتار مینمایند و شرح گرفتاری او را بعد خواهید خواند . خلاصه شاه جداً در صدد پیدا کردن هر تکیین بمب می‌باشد و تصور می‌کند ظفر السلطنه حکمران تهران نظر بارتباطی که با ملیون دارد کوتاهی می‌کند وهم تصور می‌کند که رضا بالای معتمد دیوان رئیس نظمیه نظر بارتباط و بستگی که باعجهن آذربایجان دارد و بعداز واقعه میدان توپخانه ظفر السلطنه اورا رئیس نظمیه نموده آن اقدام جدی که در گرفتاری بستگان شاه از اشرار تهران و قتلہ فریدون فارسی نموده است در گرفتاری هر تکیین بمب نمی‌کند و باو ظنین گشته است مکر رشا به کلای مجلس گله می‌کند که چرا مجلس در باب گرفتاری هر تکیین بمب جدی جهد نمینماید و ملیون چرا آن فشاری را که در باب قتلہ فریدون وغیره بدولت وارد می‌آوردند در گرفتاری هر تکیین بمب وارد نمی‌کنند و هیچ اثر نمی‌کنند را باینصورت شاه ذیحق است که تصور نماید تندروان از مجلس و ملت در این قضیه نه تنها مساعدت ندارند بلکه بدفع الوقت می‌کنند از تا وسیبیش اینست که بواسطه اتصال شاه برو سها ملیون قلب ازاو رنجیده‌اند و برای هیچ‌گونه همراهی با اوی حاضر نمی‌باشند شاه ملتفت نام‌ساعدتی باطنی ملیون هست و نمیداند تا بحقیقت روی دل ملت با او نشود نمی‌اید انتظار هیچ‌گونه مساعدت را از ملت داشته باشد بلکه روز بروز احوال و خیمتر می‌شود تا عاقبت بکجا منجر بگردد و از همه مطالب بیشتر چیزی که موجب رنجش خاطر شاه از ملت است قصه نظام ملی است که انجمنهای

### فصل بیستم

ملی شروع کرده اند بگرفتن نظام داوطلب مخصوصاً انجمن آذربایجان و انجمن برادران دروازه قزوین و انجمن مظفری و انجمن شاه آباد و انجمن مجاهدین که آنها در اینکار اقدام فوق العاده نموده بزمان کم جمعی را مسلح هیسانزند بی آنکه دستجات مختلف روابط محکمی با یکدیگر داشته باشند و بی آنکه انتظامات درستی در میان خود آنها حکمفرما بوده باشد بعد از قمه سه دی القعده که بعضی از ملیون بگرفتن نظام ملی پرداختند نگارند» بی میرد که نظام ملی گرفتن باینصورت که مسایع شدن جمعی از مردم در هر لباس از هر انجمن در هر سن و در شهر گردش کردن نه از روی قانون معین و نه در تحت نظر وزارت جنگ مفسدہ اش از «صلاحتش بر زیادت است از اینجهمت شرحی بیانیت رئیسه مجلس شورای ملی نوشته تذکر میدهم که آنچه را این نظام ملی بسوی ما جلب میکند ضرور زیادتر از آن چیز است که از مادفعه مینماید ولی اثری نمیبخشد و تصور میکنند این محدود مسلح بمحض اینکه چپ و راست را شناخته میتوانند از حمله قشون دولت دفاع نماید.

بهر حال انجمنها بگر فتن نظام ملی میردازند و از نیچه اشرف هم بتوسط یکی از سربازان ملی ملقب به ابوالسادات حکمی در مشروعت و لزوم نظام ملی گرفته شده طبع و نشر میگردد و بتمام ولایات و ایالات فرستاده میشود ملک المتكلمين و چند نفر دیگر از حوزه انجمن آذربایجان در اینکار سعی بلیغ دارند و بالآخره یک کمیسیون مرکب از چند نفر بنام کمیسیون اتحاد نظام ملی تشکیل میدهند میر سیدابراهیم خان سرتیپ توپخانه که مردی وطنزد و عالم است رئیس مشاقان نظام ملی میشود و برای هر انجمن مشاق میینماید و هر انجمن لباس سرباز ملی خود را بفرم مخصوص در میآورد هر وقت رفقای تندر و صحبت نظام ملی را میدارند میگویند صورت حالیه اش خوب نیست اسباب وحشت فوق العاده شاه میشود و شاید یک سوت تیجه بیکس بیخشد آنها را عقیده اینستکه نجات مملکت در نظام ملی است و چون شاه محل است با ملت همراه شود و قوانین مجلس را اجرا نماید پس هر چه نظام ملی قوت بگیرد ملاحظه او از ملیون زیادتر شده و کارها بهتر پیشرفت خواهد نمود اما

## بمب اندازی برای شاه

من چشم از این نظام ملی آب نمیخورد و تصور میکنم دولت و نظام ملی خواهد افتاد و چون نظام ملی اشکر مشروطه است طرف مقابل هم قزان را برای خود ذخیره ورز سخت خواهد نمود و آنها را با نظام ملی طرف خواهد کرد خلاصه با اینکه نگارنده در بیشتر کارهای مشروطه تا بتوانم مسأله را میکنم در کار نظام ملی هیچ اقدام نکرده مورد ملامت رفقای تندرو هستم ولی چکنم که من محکوم عقیده خود میباشم و بس .

بالجمله بزمان کمی در طهران قریب دو هزار نفر سرباز ملی مشغول مشق شده زیر سلاح میروند در آذربایجان و ولایات دیگر هم هر کدام پفراخور استعداد خود در اینکار اقدام میشود در مجلس قرار است نظامنامه «خصوصی برای اینکار» نوشته شده بصحب شاه بر سرو جاری گردد اما صورت نمیگیرد چونکه مجلس گرفتاری بسیار دارد بهجئی که فرصت برای اینگونه کار بدست نمیآورد بعلاوه این موضوع اگرچه موافق میل تندروان است ولی طرفداران شاه و موافقین با رئیس مجلس عده زیاد هستند که اقلیت تندرو معلوم نیست بگذرانیدن قانونی که موافق سلیقه او نباشد موفق گردد اینستکه اینمسئله در مجلس طرح نمیشود گفتم مجلس گرفتاری بسیار دارد بلی بواسطه دست فسادی که از طرف بدخواهان مشروطه در کاراست هر چند روز یکمرتبه در مرگز ولایات اغتشاشی برپامیشود که حواس مجلس و ملت را بخود مشغول میسازد همیون بطور قطع میدانند اغتشاش مرکز ولایات مستند است بدستور العمل مخصوص و از روی نقشه خصوصی است که از پیش نگارش یافته خاصه و قایع آذربایجان و سرحدات و تعبیات روسها در پیله سورا هویدا میسازد فشون روس دعوت شده است که بخاک ایران آمده تشدد نماید و اولتیماتوم بفرستد و عرصه را بر میلیون و مجلس تنک نماید خلاصه اغتشاش ولایات میلیون طهران را به پیش آورده بلوای میکند والبته چون نمیخواهند با شاه طرف شوند و با اینکه قانون مشروطه اورا غیرمسیحی قرارداده گفته شود بلوای بر ضد شاه است لهذا بروز راه اعتراض هم نمایند و شاه گله میکند که این چنینیای ملی از حدود خود تجاوز نموده بروز راه سختگیری هم نمایند شاه نمیخواهد بروی

## فصل بیستم

خود بیاورد که سختگیری ملت بروز راه بواسطه اغتشاش پنهانی است که بمستور کارکنان او حاصل میشود و ملیون ناچارند بوزراء زبان اعتراض بگشایند وزراء هم در خودداری از فرستادن استعداد برای آراشش بلاد و آسایش عباد بواسطه نامساعدتی شاه معذورند دراینصورت همه مستند بشخص شاه است که روحان و فکر آنالماس مشروطه مخالف میباشد و آب او با مشروطه خواهان در یک جوی نمیرود وزراء هم یکطرف سختی مجلسیان و ملیون را برخود میبینند و یکطرف نامساعدتی شاه را ناچار درمیان این دو فشار خودرا ناتوان دیده استفقاء بدنه و هدتی او قات مجلس مصروف تشکیل کاینده جدید میشود و بمحلن اینکه کاینده تشکیل میشند خبر اغتشاش تازه‌تر رسیده یادر مرکز قضایایی روی میداد که کشمکش شروع میگشت خاصه که مجلس سعی میکند کاینده را از اشخاص مشروطه خواه عالم اختیار کند و شاه باطنًا میل نداشت و آن اشخاص را باو میقیولانیدند اینهم موجب مزید دلتنگی شاه و عدم مساعدت او با دولت میگشت اینجا موقع بیان کردن نکته ایست که در مقام محکمه تاریخی شاید تذکر آن نکته محکمه کننده را سودمند بوده باشد و آن اینستکه جمعی از نماینده‌گان مجلس که استحقاق اینمقام را ندارند و شاید معنی مشروطه را هم نمیدانند چون از باطن کار بی اطلاعند برضتن دروان مجلس قدم میزنند خاصه که هر چندفر از آنها را یکنفر از خارج مجلس یا از داخل اداره کرده نمیگذارد از حقایق امور آگاه شوند و بحقوق خود و حقوق موکلین خویش ببرند.

علی الخصوص که امر معاش بسیاری از آنها مختلف است و از حقوق و کالت که برای آنها تعیین شده غیر از یک جزئی که در چندمه اویل گرفته‌اند دیگر چیزی با آنها نرسیده وبالینحال معطلی و بریشانی و غربت از آنها نمیشود توقع داشت رعایت حق واقع را برفرض که ادرائک نمایند برهمه چیز هقدم بدارند اینگونه از نماینده‌گان اغلب کسانی هستند که در کشمکش احتمام السلطنه با تندروان مجلس طرفدار احتمام السلطنه شده‌اند ویشنتر از آنها از روحانیان و مقدسین میباشند احتمام السلطنه هم بعد از برهمه خوردن کلوب هجایی از پیشرفت کار خود در مجلس مأیوس شده در باطن در صدد

## بمب اندازی برای شاه

است بهتر وسیله بشود خود را مستخلص نماید از اینجهت بخیال وزیر مختاری لندن افتاده آن کار را برای خود انجام داده منتظر وقت است که استغا داده و روانه شود.

در این ایام مخبر السلطنه در کار وزارت عدیله اش مسلط شده اعتنای با حکام شرعیه و توسط های نامشروع ارباب نفوذ مخصوصاً آقا سید عبدالله که عدیله را همه وقت اسباب دست خود و آلت اجرای احکام ناسخ و منسخ میدانسته ندارد اینستکه سید برند وزارت عدیله او سخت میکوشد ولی از آنجا که کاینه وقت بقوت مخبر السلطنه و بست و بندھای او گردش میکند اقدامات آقا سید عبدالله بر ضد او تیجه نمیدهد نظام السلطنه رئیس وزراء باقدرت میخواهد قدمهایی بردارد اما بواسطه نامساعدتی شاه کاری ازاو پیشرفت نمینماید شاه ازو وزارت جنگ ظفر السلطنه و حکومت طهرانش راضی نیست بلکه نگرانی هم دارد ولی ملیون نمیکذارند اورا تغییر بددهد زیرا که تصور میکنند کسی که بجای وی بیاید از مخالفین آنها خواهد بود و ممکن است خطر ناک باشد بالآخره صنیع الدوله وزیر علوم و مشیر الدوله وزیر خارجه باهم متفق شده استغفای میدهدند نظام السلطنه هم مجبور میشود کناره گیری نماید البته شاه هایل است استغفای آنها را پذیرد ولی مجلسیان میل ندارند کاینه تغییر نماید وایستادگی میکنند که شاه استغفای آنها را پذیرد اینستکه با اختصار ترمیم دوباره همان کاینه تشکیل میگردد نظام السلطنه وزیر داخله و رئیس وزراء و صنیع الدوله وزیر مالیه - مخبر السلطنه وزیر علوم - مشیر الدوله وزیر خارجه - مؤتمن الملک وزیر تجارت میشود میرزارضا خان مؤید السلطنه گراناییه که مردی خارجه دیده و بیغرض است وزارت عدیله میباید داخل شدن مؤید السلطنه و مؤتمن الملک در این کاینه باصرار نظام السلطنه و با فشار ملیون بر نارضای شاه میافزاید.

تنها کاری که برونق میل شاه در این ترمیم کاینه واقع میشود تغییر حکومت طهران است که از ظفر السلطنه گرفته میشود و بمصطفی خان حاجب الدوله میرسد و اصرار شاه بتغییر حکومت طهران برای دستگیری هر تکمین بمب است که تصور میکند اگر

### فصل ییستم

حکومت طهران بحسب شرعاً خواص خودش باشد اقدام جدی خواهد کرد و از  
بی رعایتی قانون و نیملاحتکی از تندروان مجلس و ملت باک نخواهد داشت به حال  
پیداست که عمر این کابینه بسی کوتاه است بیچاره ارباب حاجت که در این تغیر و تبدیل  
وزارت‌ها همه سرگردانند و کارهای ام معطل خاصه که پول‌هم کمیاب شده و چرخ ادارات  
دولتی نزدیک است از کار بیفتد.

## فصل بیست و یکم

### احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

شاید کسی از خوانندگان کتاب من خواسته باشد بداند در این روزگار احوال مکاتب جدیدچگونه و در دوره هژروطیت معارف ما تاچه پایه ترقی یا تنزل نموده از اینجهت بطور اجمال مینویسم در اینمدت که از عمر حکومت ملی میکندرد وزارت علوم اغلب با صنیع الدوله و مخبر السلطنه بوده است صنیع الدوله کاری که میکنداز انجمنهای ملی نماینده میخواهد و انجمن معارفی مرکب از اشخاصی که او خود انتخاب کرده و از اشخاصیکه از انجمنهای ملی انتخاب شده اند تشکیل میدهند و این انجمن از هیانه خود برای رسیدگی با مور معارفی هیئت انتخاب مینماید که نگارنده نیز جزو آن هیئت میباشد و این هیئت بعداز یازده سال که از تأسیس مکاتب جدید میکندرد شروع میکند بنوشن نظامنامه برای انجمن معارف و پرگرام برای مدارس تمام بحرف و یکقدم بجانب ترقی مدارس برداشته نمیشود بلکه در این سال لطمہ بزرگی هم بمدارس میخورد و آن اینستکه انجمنهای ملی اغلب بخیال توسعه مدارس هیافتند بی آنکه در نظر بگیرند که پیش از تهیه معلم و کتاب توسعه دادن بمدارس زیان آن از سودش برزیاد است انجمنهای ملی در هر انجمن یکی دو کلاس درس یا زیاده تشکیل میدهند و گمان میکنند چون کرایه خانه با انجمن است مستخدم هم دارند بخارج جزئی نمیتوانند یکی دو معلم بکیرند و مدرسه‌هی تأسیس نمایند غافل از اینکه آنها مدرسه نمیشود و بواسطه مفترق کردن شاگردان مدارس موجود که در مدت یازده سال بازحمات و خسارت بسیار دایر شده دیگر آنها هم نمیتوانند خود را اداره نمایند بلی اینکار شایسته بود در صورتیکه مدارس انجمن مخصوصاً اکابر بیسواد میشد که خواندن و نوشن فرابگیرند نه برای

## فصل پیست و یکم

اطفال بهر حال تأصیس مدارس انجمنی و توجهه بیدار آن هملکت که حامیان معارف هستند بکارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی باهور معارفی نقصان عظیم بمدارس جدید میرساند مدارسی که از وجوده دولتی با آنها کمک میشود بواسطه ضيق مالیه دولت و نرسیدن وجه آنها همه مقروض و پریشان میشوند نگارنده سعی میکند که ترتیب اساسی بکارهای معارف داده شود و صور میکند که مجلس شورای اسلامی بودجه وزارت معارف را زیاد خواهد کرد و خواهیم توانست دارالمعلمین و دارالمعلمات عالی و دارالمعلمین های متوجهه و ابتدائی تأسیس کرد تهیه معلم و کتاب دید و بالاخره تعليمات ابتدائی را اجباری نمود تصور میکند بزودی شعبه وزارت معارف و اوقاف و فواد عامله و مطبوعات که همه راجع بوزارت معارف است بولایات کشیده خواهد شد و مالیات بر مستغلات که وضع شود یا سهم معلومی از کل عایدات مملکتی بمعارف اختصاص خواهد یافت که سالی چند کرورد بودجه معارف بشود و از محل اوقاف اوافقی که بشود بمصرف معارف رسانید سال بسال بر بودجه معارف افزوده میگردد و در سایه مشروطیت طفل یکشیبه معارف ره صد ساله خواهد پیمود چنانکه بسیاری از این مطالب را چون مخبر السلطنه و زیرعلوم میشود نگارنده بروی کاغذ میآورد و باو میگوید بلکه عملی بگردد بدیهی است بالاشغال شبانروزی نگارنده بکار مشروطه و حکومت ملی کمتر میتوانم بمدارس سرکشی نمایم و چون کارکنان مدارس گله میکنند که چرا کمتر بکار مدارس رسیدگی هینماهی جواب هیدهم مشغول تصحیح اساس معارف هستم و میدانم مدارس موجود بصورتیکه دارد جانی نخواهد گرفت باید از روی اساس صحیح بودجه کامل برای معارف تهیه کرد و لوازم توسعه مدارس را آماده ساخت و چرخ معارف را مطابق احتیاجات کنونی هملکت برآه انداخت عجالتاً باید همین وجودهای ناقص را حفظ کرد تا تیجه اقدامات ظاهر گردد افسوس که برای عملی شدن این تصورات هنوز وقوع نرسیده است و امیدواریم بزودی برسد.

مناسب میدانم در این مقام شرحی هم از مدرسه آلمانی طهران بنویسم در ایام توقف احتشام السلطنه در برلن تصویر میکند هر قدر نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران

## احوال معارف و اخراج حکومت ملی

زیادشود برای سیاست هملکت سودمند خواهد بود لهذا ترتیب تأسیس بانک آلمانی در ایران میدهدوهم اجازه تأسیس یکمدرسه آلمانی در طهران با بودجه هشت هزار تومان صادر مینماید.

بنجعه از ارتوهان آنرا دولت ایران بدهد و سه هزار تومان را دولت آلمان و این مذاکرات پیش از مشروطه شدن ایران است در اوایل مشروطت یکنفر معلم آلمانی بطرس نام از برلن برای تأسیس مدرسه بطهران می‌آید دولت ایران زمینی در پشت میدان مشق طهران با میدهد و شروع میکند بنای مدرسه ضمناً مدارس موجود طهران راهم ملاحظه مینماید.

روزی که بمدرسه ادب می‌آیدنگارنده باوری صحبت میدارد که خوبست مدرسه خود را از اطاق پنجم شروع کند که از مدرسه ابتدائی ما شاگرد با آنجا وارد شود جواب میدهد که ما از ابتداء شروع خواهیم کرد میگوییم بظلف هبتدی که هنوز زبان مادری خود را نمیداند چرا زبان خارج درس بدهند و دنبال این سخن را میگیرم معلم هزبور در مجلس دیگر بروگرام مدرسه خود را نشان میدهد که نوشه است طفل هبتدی در هفته هیجده ساعت درس میخواند نه ساعت فارسی نه ساعت آلمانی بالاخره اعتراض من با یافته موضوع بی توجه میماند و مدرسه آلمانی دایر شده اطفال را از کلاس تهیه زبان آلمانی درس میدهند و بخوانند و نوشتن فارسی اهمیت نمیدهند بعد از آمدن احتمام السلطنه و دیاست او در مجلس یکروز بمنزل علاء الدوله هیروم میبینم دو مرادر یعنی علاء الدوله و احتمام السلطنه باهم گفتگو میکنند که سالی هفت هزار تومان بدهیم و چند نفر از اطفال خود را تربیت نماییم میپرسم مطلب چیست میگویند خیال داریم سالی هفت هزار تومان از کیسه خود بدهیم بمدرسه آلمانی که دو نفر معلم قابل بیاورد و یک کلاس روز و شبی در هدرسه برای اطفال ما داشت نماید چندی میگذرد یکروز در مجلس شورای ملی میشنوم مذاکره است این هفت هزار تومان را دولت بدهد و جزو بودجه معارف بکردد یعنی دولت سالی دوازده هزار تومان بمدرسه ایران و آلمان اعانه بدهدو مجلسیان از پذیرفتن آن ابا دارند از یکطرف احتمام السلطنه بآنها وعده داده است که

## لصلیستویکم

هفت‌هزار تومان دیگر با نمایندگی داده شود و از طرفی مجلس قبول نمی‌کند که جزو بودجه دولت بتود.

چند روز کشمکش می‌شود و بالاخره در شب تولد امپراتور آلمان سفارت آلمان در طهران بوزارت خارجه اطلاع میدهد که بر حسب وعده رئیس مجلس شورای اسلامی ما بوزارت خارجه خود را پرت داده‌ایم که دولت ایران هفت‌هزار تومان براعانه مدرسه خود افزوده و وزیر خارجه ما میخواهد فردا صبح که حضور می‌رود این را پرت راندیسم امپراتور نماید پس امشب باید تکلیف قطعی این مبلغ در مجلس معین گردد بدیهی است

احتشام السلطنه با  
سخنگیری آلمانیها در  
این موضوع مخالف نمی‌باشد  
اما مجلسیان بهر ملاحظه  
هست در رد این پیشنهاد  
ایستادگی می‌کنند و  
بالاخره مطلب بشاه گفته  
می‌شود و مقرر می‌گردد  
عجالتأشاه از حقوق خود  
قبول کند تا بعد جه پیش  
آید مدرسه آلمانی  
می‌شود دارای سالی  
دوازده هزار تومان مرسوم  
از دولت ایران تا چه  
اندازه بتواند بمعارف



صنیع الدله رئیس مجلس

ما خدمت نماید و برای این مملکت مفید بوده باشد و هم در این ایام صنیع الدله وزیر مالیه کتابچه‌های مجلس میدهد برای تحصیل پول حاصلش آنکه چهار کروز

## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

تومان بر گمرک قند و چای بیفزایند و باعث این محل شست یا هفتاد کرور تومان قرض نمایند نواقص دوایر دولتی را بر طرف کنند و وسائل ساختن راه آهن را فراهم بیاورند بتربیتی که در رساله راه نجات خود نوشته است این کتابچه در مجلس حسن قبول میباشد ولی چون دولتین روس و انگلیس بروزیاد گردید تعرفه گمرک اعتراض دارند تنها پیشرفت نمیکند بلکه اسباب جنی زیاد برضد صنایع الدوله میکنند مخصوصاً روسها افسوس که نه ملت را علمی است که پی به حقوق خود بپردازند و نه دولت را قادری است که بتواند حقوق ملت خود را حفظ نماید.

وهم در این ایام واقعه جانگداز فارس اتفاق میافتد شرح واقعه آنکه نعمت الله بروجردی از مشروطه خواهان بخانه قوام الملک شیرازی رفته اورا بضرب گلوه از پا در میآورد پسران قوام قتل پدر را مستند به مشروطه خواهان فارس نموده در مجلس سوگواری پدر دستور داده حاج شیخ باقر اصطهباناتی را که از اجله روحانیان فارس است با حاج سید احمد معین الاسلام که یکی از علمداران بزرگ مشروطه در فارس بشمار میرود بقتل میرسانند و جسد حاج سید احمد را آتش میزند این حادثه در مجتمع ملی طهران و دیگر بلان تأثیر شدید نموده در اغلب بلاد ایران مجلس سوگواری برای شهدای فارس برپامیکند و از دولت قصاص من تکیین را میطلبند در طهران در مسجد سپهسالار قدیم آقاسید عبدالله ببهانی ختم گذارده انجمنهای ملی جمع میشوند وداد و فریاد بسیار مینمایند در آن مجلس ملک المتكلمين بعداز نطق مهیجی میگوید شش نفر از مفسدین فارس باید بطهران احضار شوند نام پسرهای قوام الملک و معتمدیوان که مدعی آنها است و نصیر الملک وبعضی دیگر را که منشأ فتنه و فسادند میبرد و از طرف علماء یعنی آقا سید عبدالله ببهانی و آقاسید محمد طباطبائی بدون مراجعته بدولت باین شش نفر تلکراف میشود که حرکت نموده بطهران بیاید بعدهم باصرار آقاسید عبدالله و انجمنهای ملی نظام السلطنه رئیس وزراء تلکراف احضار آنها را صادر میکند و اینکار بسیار بیرویه از طرف ملیون واقع میشود زیرا که مجلس را یخبر میگذارند آقایان در کار قوه مجریه دخالت کرده احضار نامه پدهند و بملأوه از طرف انجمنهای ملی ده نفر ده نفر میروند

## فصل یست و یکم

بخانهای علماء و آنجا اقامت میکنند تا حکم احضار آن شش نفر جاری گردد از طرف دیگر نظام السلطنه بمجلس میرود و مجلسیان ازاو میرسند شما بچه ملاحظه این شش نفر را احضار گردید جواب میدهد از جانب آقا سید عبدالله و از طرف انجمنهای ملی بر من سخت گرفته و مراعجور کردند چنین تلکرافی بنایم در صورتیکه صلاح نمیدانستم معلوم است بعداز این اظهار رئیس دولت دیگر آمدن شیرازیها صورت نمیکرد و نزدیک میشود میان مجلس و انجمنها و علماء کدورت سخت حاصل شود اینستکه روز آخر سوگواری شهدا فارس در منزل آقا سید محمد طباطبائی چون مفترضین میخواهند در این موضوع صحبتهای داشته باشند اختلاف کامه میان علماء و انجمنها و مجلس و دولت دائم بزند از طرف خیرخواهان جلوگیری شده مجلس را بزودی ختم نموده اعلام میکنند که این آخر مجلس سوگواری شهدا فارس است و بعداز دو سه روز آن جمع که در خانه علماء مانده اند خارج شده آن شش نفرهم از شیراز حرکت نمیکنند ولی ظل السلطان را مأمور حکومت فارس مینمایند ظل السلطان بفارس رفته آنجا را امن نموده پسر قوام را بفرنگ میفرستد و یکی دو نفر قاتل مسلم آن دونفر شهید را قصاص میکند و اما اوضاع و احوال عمومی سال ۱۳۲۶ هجری در میرسد کار ملک و ملت ینهایت درهم و برهم است پیشتر اوقات بکشمکش میان دولت و ملت میکذرد نه دستور ها تمام شد نه بودجه ها از مجلس گذشت نه وزارت خانه ها منظم شد و نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیه های قانونی ایجاد شد فقط قانون ایالتی و ولایتی از مجلس گذشته بطبع رسیده برای حکام فرستاده شده اما معلوم نیست بتواند از عهده اجرای آن بر آینده با وجود نامساعدتی شخص شاه با اساس مشروطیت در اواسط ماه صفر که او اخیر برج حوت است روزی با اجمن هر کزی اصناف میروم میبینم شکایت بسیار از عدله دارند و میگویند همه این اقدامات برای احراق حق و داشتن عدله بوده افسوس که عدله ما امروز از تمام اوقات گذشته بدتر است و ببیچوجه صلاحیت احراق حق نمودن ندارد نگارنده هم چون از حقیقت حال عدله باخبر است و از کار کاغذ سازیها و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تقلبات و کلای عدله و مداخله روحانی نمایان در اجراییات امور قضائی و نفوذ

## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

نام آقا سید عبدالله ببهانی در امور عدیله برای اجرای احکام صادر شده از محضر خویش آگاه هستم و بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم قدری با خیالات آنها همراهی کرده گفتم چه ضرر دارد دعوتی از نمایندگان انجمنهای ملی نموده علمای روحانی و وزراء را هم دعوت کنیم و در باب عدیله صحبت داشته و اصلاحش را از علماء و وزراء بخواهیم نمایندگان اصناف هم که برای اینکونه خود نمائیها حاضر هستند میپذیرند و قرار میشود دعوت نامه بنویسنند و برای روز جمعه هفدهم شهر صفر همه را جمع کرده در کار عدیله صحبت بدارند این خبر بروئی عدیله میرسد نگران میمانند که نتیجه این مجلس چه خواهد بود قضات روحانی مخصوصاً شخص آقاسید عبدالله ازانقهاد این مجلس که ( بواسطه اصناف ) بی قوت نمیباشد متوجه میشوند و در صدد اسباب چینی بزمیآیند که این مجلس بآنها بر نخورد از طرف رؤسای عدیله پیغامهای سخت بناگارنده میرسد که هر گز نخواهیم گذارد کسی از ما توهین نماید بعضی از آنها که کهنه کار هستند در انجمنهای ملی دیگر عضویت دارند نزد رؤسای روحانی عنوان میکنند که فلانی از روی غرض شخصی این مجلس را تشکیل میدهد و درواقع مقصودش توهین کردن از احکام شرعیه شما است خلاصه آنچه میتوانند اسباب چینی میکنند که از آن مجلس نتیجه مهی کرفته نشود حتی آنکه میفرستند نگارنده را تهدید بکشتن میکنند و اعتنای بحرف آنها نمیشود بلکه بوزراء تأکید میکنم که دعوت انجمن اصناف را قبول نماید و مخصوصاً بوزیر عدیله مؤید السلطنه که من خود او را وادار به قبول وزارت عدیله کرده سفارش مینمایم <sup>۱</sup> که البته حاضر شوید و بدانید این مجلس بر ضد شما نخواهد بود زیرا شما تازه وارد اینکار شده اید و ایرادی بر شما نیست نمایندگان اصناف و انجمنها که از سیصد نفر متیجاوز هستند و رؤسای ادارات دولتی در انجمن اصناف در روز موعود جمع شده وزراء و علماء هم حاضر میگردند آقاسید عبدالله دیرتر از همه حاضر میشود و از طرف انجمن لایحه‌گی که مشعر است بر دلتگی از اجزای عدیله و درخواست اصلاح آن قرائت شده مباحثه و گفتگو میشود وزیر عدیله خرابی کار عدیله را بواسطه نداشتن مکان قابل و اجزای عالم و نبودن قانون مدنی باقتضای زمان و نبودن پول و غیره بیان

## فصل پیست و یکم

مینماید ملک المتكلمين بر خاسته راجع باصلاحات عدليه نطق مفصلی هینچاید آقا سید جمال الدین واعظ هرچه میداند در این موضوع بیان کرده خراibi های عدليه را میشمارد علماء ساكت هستند مخصوصاً آقا سید عبدالله درنهایت افسردگی نشته است و صحبت با نمایندگان انجمنهای ملی است و با ناطقین معروف طرف آنها هم غالباً وزرا هستند رفته رفته از گوش و کنار اشخاصی که از طرف اجزای عدليه مأمور شده اند در این مجلس از آنها حمایت نمایند بکنایه و اشاره میگویند خراibi عدليه زیر سراحکام ناسخ و منسوخی است که بدست مردم داده میشود اینحرفا هم که از گوش و کنار گفته میشود موجب هزید دلنشگی آقایان علماء است ولی بروی خود نمیآورند نگارنده نمیخواهد مطلب منقلب شده عنوان شکایت تنها از علماء باشد و اجزای عدليه بی تعرض بمانند ولی هرچه میخواهم جلوگیری نمایم صورت تمیکرید بالآخره مخبر السلطنه وزیر علوم عنوان میکند که من چون <sup>۱</sup> اتی در عدليه بوده ام خراibi کار عدليه را از همه کس بهتر میدانم تمام خراibi عدليه بواسطه احکام متساویست که از محضرهای شرعی طهران و دیگر ولایات در دست عارض و معرض میباشد و چاره پذیر نیست اصلاح اینکار از قدرت ماوزراء خارج است و این وظیفه خود حجج اسلام میباشد و بس و بس از نطق طولانی با آقا سید عبدالله خطاب میکند که مجلسی تشکیل بدھید جمیع از علماء را در آن مجلس بنشانید آن احکام متساوی را ملاحظه کنید هر کدام باطل است بسویانید و هر کدام حق است اجرا کنید و جان خود و تمام خلق و عدليه را آسوده نماید و من بعد هم اینکونه احکام متساوی بدست مردم داده نشود نطق مخبر السلطنه که تمام میشود عموم حاضرین غیر از علماء احست میگویند و آقا سید عبدالله آهسته سخنی بمیرزا محمد جعفر صدرالعلماء و شیخ محمد صادق کاشانی گفته آرام همینشیند نگارنده دانست که آنها را بجواب گفتن و ادار کرد که تعرض نمایند در اینحال صدرالعلماء بصدای میاید که این چه مجلسی است و این چه مذاکراتی است پس علماء توسط که باید بگشند حکم که باید بدھند و احکام شرعیه را هم که ماید سوخته دیگر در این مجلس چه نشستنی دارد و خواست بر خیزد آقا سید عبدالله

## احوال معارف واوضاع حکومت ملی

در ظاهر اورا آرام کرده مینشاند و میگوید بلی هرچه در این مجلس شد کفايت کرد اصلاح اینکار راجع بخود مالاست در مجلس دیگر خودمان صحبت داشته قراری خواهیم کذاres و بر میخیزد و در اینحال باز صدرالعلماء و شیخ محمد صادق کاشانی و ملا محمد درضای قمی که صاحب محضر هستند داد و فریاد میکنند و آقا سید عبدالله را در وسط اطاق نگاهداشت اطراف او جمیشه اند در اینوقت صولت نظام از اجزای بلدیه رو باقا سید عبد الله نموده میگوید تمام اینکارها را فلانی میکند و اسم مرا میرد سید یحیی شیرازی مدیر انجمن علافخانه که جوان با غیرتی است با او معارضه نموده میخواهد اورا بزنده که چرا نام فلانی را میری و باو یسحرمنی مینمائی آقا سید عبد الله سید را ساكت میکند و باین ترتیب مجلس وقت غروب آفتاب بر هم میخورد آقا سید عبد الله و چند نفر از علمائی درجه دوم که با او هستند با کمال دلتنگی میرون نصردم ساده لوح انجمن اصناف از این پیش آمد و از دلتنگ بیرون رفتند آقا سید عبد الله افسرده میشوند ولی رئسای عدیله خرسند میگردند که میبینند شتر از در خانه آنها برخاست و بدر خانه آقایان روحانیان خواید و هم جمعی از نمایندگان انجمنها که از هرج و مرج احکام شرعی و محاکم روحانی افسرده خاطر هستند از این مجلس و از این مذاکرات خوشحال گشته تصور میکنند در نتیجه این مجلس از آن هرج و مرجها جلوگیری خواهد شد بعد از رفتن علماء نگارنده باز کمی با وزراء نشسته بمخبر السلطنه میگویم باین عنوان که کردیدنام نیک تازه‌گی از خود در صفحات تاریخ ایران گذاردید وزراء میروند انجمن اصناف چاره جویی برای جبران قضیه مینماید بالاخره جمعی از رئسای انجمن باملك المتكلمين و سید جمال الدین واعظ بخانه آقا سید عبد الله و صدرالعلماء رفته عذر خواهی میکنند و میگوینند مطلب ما همان بود که روی کاغذ آورده بودیم و خواندیم مذاکرات خارج بما مربوط نبوده است آقا سید عبد الله میگوید فردا عصر اینجایی اید تا من تکلیف را مین نمایم و قصدش اینست که بقضیه اهمیت داده بگوید علماء همه دلتنگ شده اند میخواهند هر افعه شرعی را ترک نمایند و من جلوگیری خواهم کرد سید عادتش در اینگونه امور همین است که بدیگران القاء مینماید طرفه همرونو حرف

## فصل بیست و پنجم

خود را بزبان غیر میگوید بعد خود مصلح واقع میگردد و این جمع که از خانه آقا سید عبدالله بیرون میروند چند نفر از کهنه کسبه طهران که همه وقت بعنوان ریاست صفت از مردم گوش بری نموده و با مأمورین حکومت سازش کرده استفاده مینموده اند اکنون بیکار هائند و بر کار کنان انجمن حسد میبرند موقع را غنیمت دانسته بر ضد نگارنده و کار کنان انجمن منصوصاً جوانهای آها قیام مینمایند و چنانکه بعد گشوفت میشود از طرف حوزه استبدادی هم بعضی از آثاراً بطعم اندخته اند که با نگارنده ضدیت و مخالفت نمایند چه هستیدن رضایت ندارند من این درجه در انجمن اصناف که در واقع ملت ساده است نفوذ داشته باشم در اینوقت همان چند نفر بخانه آقاسید عبدالله وارد شده میگویند ما رؤسای انجمن از این دعوت و این اجتماع و اینداگرات خبر ندادیم هر کثر راضی با ینم مجلس نبودیم هر چه شده بی اطلاع ما شده است و اضافه میکنند این کارها را فلانی با چند نفر دیگر که دستیار او هستند میگنند از مذاکرات این چند نفر پیر مردان اصناف بر مخالفین معلوم میشود که در انجمن مخالف هم برای من و کسانی که از من حرف شنی دارند موجود است و این مطلب با آنها قوت قلب میدهد که بتوانند از نفوذ نگارنده در اصناف طهران بگاهند بالجمله فرد اعصر بر حسب قرار داد روز پیش هیئت نمایندگان انجمن اصناف میروند به منزل آقا سید عبدالله وارد حیاط که میشوند سید فور آعبای خود را بدوش افکنده همراه این جمع از خانه بیرون آمدند بخانه امام جمعه و صدرالعلماء و دیگر آقا یان روحانی روانه شده هر کدام خانه نباشدند با آنها پیغام میدهد که انجمن اصناف رفته آقا سید عبدالله را آوردند بعدز خواهی از واقعه روز پیش درخواست مینمایند شما در امور شرعیه تعطیل ننمایید و هر کدام خانه هستند بخانه آنها وارد شده چند دقیقه نشسته همین عنوان را هینماید و میرود و مطلب خاتمه میباشد دو روز بعد از این واقعه میشنوم که شیخ علی زرندی که آخرond هنگامی است در مسجد شاه طهران هنبر رفته بدون مقدمه از نگارنده بدگوئی نموده است و هم میشنوم سید شروری از اهل اصفهان در انجمنهای ملی رفته از نگارنده بدگوئی مینماید و چون معلوم است از کجا و بتحریک کیست به بی اعتمایی گذرانیده و میگذرد

## احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

خواصه اگر چه آقا سید عبدالله بعداز واقعه انجمن اصناف بهر وسیله هست چند نفر از رؤسای انجمن را رو بخود کرده بر آن وامیدارده بی اطلاع او کاری در انجمن نگذردهم حوزه مستبدین در کمال جد میکوشند نفوذ هرا درانجمن اصناف کم نمایند ولی با اینهمه من دست از کار نکشیده انجمن اصناف را رونقی بقاعده داده برای هر صنف از اصناف طهران انجمنی تشکیل داده میشود و مرکز کل آنها انجمن مرکزی اصناف است و مرکز انجمن مرکزی یا کمیسیون چند نفر است که با نگارنده کار میکنند بعلاوه در ولایات هم انجمن اصناف متعدد داشت شده و مرکز آنها همه انجمن مرکزی اصناف طهرانست روزنامه بامداد ارگن انجمن هیبایش و غلامعلیخان قجر که سمت مدیری آزا دارد و از مخصوصین نگارنده است در جلوگیری از مفاسد انجمن مرا مساعدت مینماید نگارنده از آنجاکه اعضای این انجمن ملت ساده هستند و فساد اخلاق باین طبقه کمتر سرایت کرده دوست میدارم اگر او قاتی صرف میشود در بیداری این طبقه که از همه جا بیخبر عاندند بوده باشد و گمان میکنم در انجام این خدمت بقدر امکان کوتاهی نشده باشد وهم در این ایام انجمنی بنام انجمن اصفهان درخانه نگارنده تأسیس میشود و عموم اصفهانیان مقیم طهران که جمعیت بسیار هستند مخصوصاً از تجارت و کسبه بعضویت این انجمن خوانده میشنوندو جمع کثیر عضو میگردند مستبدین انجمن از تأسیس این انجمن و دخالت نگارنده و برادرم در کار آن متوجه شده روحانی نمایان اصفهان را بمخالفت وامیدارند وهم مرکز استبداد طهران میکوشد که نگارنده و برادرم در این انجمن دخالت نداشته باشیم و بالاخره کار انجمن اصفهان میافتد بدست بعضی از تجار و رشکته اصفهانی که ظاهرآ جزو مشروطه خواهان و باطنآ هر بوط با مستبدین طهران و اصفهانند و عکس آن نتیجه که مقصود از تأسیس آن بوده است حاصل میشود.

در این ایام کدورت آقا سید عبدالله و تندروان مجلس با احتشام السلطنه بروزیادت میشود و سخت در صدد خرابی کار او بر میآیند احتشام السلطنه هم مصمم شده است از ریاست مجلس استعفا بدهد بعداز ختم مجلس شورای ملی میرزا داودخان از انجمن

## فصل یست و بیم

برادران دروازه قزوین که یکی از تماشاجیان بوده است معین التجار بوشهری که در یک موضوع اقتصادی در مجلس رأی مخالف سلیقه او داده بود اعتراض میکند که چرا حقوق ملت ایران را بایمال مینمایی و نسبت باو بسیاری میکنی و معین التجار باحتشام السلطنه شکایت مینماید احتشام السلطنه چون میرزا داودخان را صورت نمیشناخته ویر صورت یکه در مجلس حاضر بوده است باو بد میگوید و فراشان مجلس را امر میدهد این شخص را توقيف نماید میرزا داودخان خود را معرفی میکند و میگوید هر فرد از افراد ملت حق دارد با وکیل خود صحبت بدارد و چیزی بخاطرش بررسد بگوید این تغیرات برای چیست احتشام السلطنه آرام میشود واورا نصیحت میکند و میگذرد ولی بهانه بدهست مخالفین او آمده روز یکشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۶۶ در مرکزانجمن برادران دروازه قزوین از نمایندگان تمام انجمنها دعوت شده و با اینکه بعضی از نمایندگان انجمنها نظر بخصوصیت با احتشام السلطنه مخالفت میکنند انجمن برادران باکثریت آراء شرعی باحتشام السلطنه مینویسد که شما باید از ریاست مجلس استفاده بدهید ولی احتشام السلطنه پیش از این روز استفاده نامه خود را به مجلس فرستاده بود مقارن این حال خوانده میشود و احتشام السلطنه از ریاست مجلس خارج میگردد.

## فصل بیست و دوم

### تغییر رئیس و تبدل احوال

بعداز استعفای احتمام‌السلطنه ریاست مجلس شورای ملی بمیرزا اسماعیل‌خان متاز‌الدوله که شخص وطن‌دوست آگاهی است و تازه به کالت مجلس رصیده‌تفویض میشود متاز‌الدوله با تندروان مجلس ارتباط دارد و چون در مجلس اشخاصی هستند که تصور میکنند صلاحیت ریاست مجلس را از او بیشتر دارند بتوی عنوان ریاست‌موافق داده میشود که بعداز سه ماه خود استعفای نماید متاز‌الدوله چون تصور این مقام را برای خود نمیکرده نهایت اهتمام را دارد که نیکو از عهده کار برآید بلکه لازم نشود استعفه کند بعداز خارج شدن احتمام‌السلطنه مسلم است آقا سید عبدالله مجلس را زیر نگین خود میداند متاز‌الدوله نسبت باو اظهار اطاعت میکند تندروان مجلس هم صوبت ظاهری با اونگاه‌میدارند و در باطن راضی نمیباشد که سید در کار مجلس این درجه دخالت بنماید و مجلس و مشروطه را وسیله دخل و ریاست خود قرار بدهد.

روحانیان موافق مجلس هم از این اندازه نفوذ سید در مجلس دلتگی هستند و آنها که در ظاهر با مجلس همراهی میکنند و باطنآ مخالفند دلتگیر مانند حاج‌میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که در ظاهر هرچه میتواند خود را طرفدار مجلس قلمداد میکند و هر بی اعتنایی که از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد هنکار و هم‌لباسی‌ای خود در مجلس مشاهده مینماید بنایار تحمل میکند روحانیان مخالف مجلس هم که طرفیت ظاهری و باطنی آنها با آقا سید عبدالله هویدا است در اینصورت آقا سید عبدالله نمیباشد این درجه مغروز شده عاقبت حال و کار خود را ملاحظه نماید ولی نمیدرای فرق العابه

فصل بیست و دویم

غوروگرفته که هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمیآورد بعلاوه بر تجملات خود افروزده  
در سواری بوضع امرای بزرگ حرکت میکند خانه اش مانند خانه وزراء آمد و رفت  
و محل ارباب حاجت است و بالجمله وضع آقا سید عبدالله را در خرج فوق العاده و بی‌بند  
وباری زندگانی جز بکارهای بی‌بند

وبار میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان  
بچیز دیگر نمیتوانم تشییه کنم چند  
کالاسکه و در شگه نگاهداشته چهل  
اسب در سر طویله اش بسته میشود  
پسران متعدد شر هر یک زندگانی وسیع  
واسباب تجمل بسیار و خرج فراوان  
دارند معلوم است این اداره وسیع  
لاقل در ماه چند هزار تومن  
خرج دارد و از کجا میرسد در صورتی که  
عایدی معینی ندارد و تمام را باید  
از اینجا و آنجا بدست آورد البته این  
رفتار از کسی که دعوی حججه اسلامی  
مینماید و خود را مرد خدا و اهل آخرت



امین‌الدوله

مینماید پسندیده نیست و موجب تکدر خاطر خاص و عام است اما سید هیچ اعتنای  
بنظریات خلق درباره خود ندارد و زندگانی بی‌بند و بار با در هوای خود را برای خود  
پایدار تصور مینماید سید بهر وسیله هست از هر کس و هر جا دخلهای عمده نموده  
هر کجا احتمال بدهد میتوان استفاده ای کرد با امام قوا رشته کار را محکم نگاه میدارد تا  
دخل خود را بگند و رها نماید از شرعیات و عرفیات هردو فایده میرد عدلیه اعظم را  
یک دکه اجرایی برای احکام خود تصور مینماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام  
او هر دو را اجرا کنند تا از هر دو راه استفاده کرده باشد اینستکه همه چه مستبد و

## تغییر رئیس و تبدل احوال

چه مشروطه خواه از او رنجش حاصل نموده اند حتی آقا سید محمد طباطبائی هم که یکی از سیدین سندین است از رفتار سید ناراضی است و بر اعمال وی خورده گیری میکنند که آقا سید محمد از مداخل کردن با کشاویز باشد خیر ولی در صدد دخل از راه غیر مشروع نمیباشد خلاصه آنکه احتشام‌السلطنه حوزه بزرگی ظاهرآ و باطنآ بر ضد آقا سید عبدالله تشکیل می‌دهد و از ریاست مجلس خارج شده در کمال شتاب بجانب اروپا مسافرت مینماید یکروز پیش از هسافرتش با معتمد خاقان بدیدن او هم روم از اینکه من رابطه قدیم را دعایت نموده اینحوادث را موجب متارکه قرار نداده ام مسروشده مدتی باهم گفتگو مینمایم در ضمن صحبت عقیده خود را درباره آقسید عبدالله بیان میکند که عملیات او برای حکومت ملی هضر است میگویم بدیهی است هر دم مخصوصاً اشخاص بصیر از رفتار اوناراضی هستند ولی چون از شاه اطمینان ندارند اندیشه دارند که مبادا او بر ضد حکومت ملی رفتار کند ناچارند هر قدر هم رفتار دو حاویان موافق مشروطه ناپسند باشد با آنها راه بروند و هر ساعت که اطمینان از شاه حاصل کرده یقین نمودند او قصد برهمندین این اساس را ندارد فوراً از کارهای آقا سید عبدالله و امثال او جاوه‌گیری خواهند کرد پس این وقتی را که شما صرف خرابی کار آقا سید عبدالله مینمایید اگر صرف تحصیل اطمینان از شاه یعنی ودید بحال مملکت اصلاح بود میگوید صحیح است ولی با ترتیب حالیه شاه چگونه اطمینان حاصل میکند و با همت همراه میشود خلاصه احتشام‌السلطنه هیرو و انصالش از ریاست مجلس شورای اسلامی شاه و درباریان را بیش از پیش از میلیون متوجه می‌سازد زیرا که درباریان رابطه خود را با مجلس منقطع نمی‌بینند و از این رو تشکیل یک انجمن سری برداخته برای بر هم‌زدن اساس مجلس و حکومت ملی آمده میگردد

بعد از انتقال احتشام‌السلطنه از ریاست مجلس یکی از اقدامات مهم که در باریان میکنند راجع است بقضیه بمب اندازان برای شاه چون تا احتشام‌السلطنه رئیس مجلس بود بطور بی‌قانونی این مسیله را تعقیب نمیکردند ولی اکنون که اورفه است در باریان کمتر از مجلس و مجلس ایان ملاحظه دارند و با کناره از حدود قانون خارج شده بهر

## فصلیست و دویم

صورت بتوانند اقدام نمایند لهذا بدست مصطفی خان حاجب الدوله حیدر نام از اجزای کارخانه چراغ برق را توقیف میکنند و در استنطاق او بسیه نفر ظنین میگردند میر اسماعیل نام از اهل قفقاز که مدتی است در طهران معلم دفتر داری است حیدر خان مباشر امور چراغ برق طهران و ضباءالسلطان امان الله خان تبریزی شب چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول در آخر شب مأمورین حکومت و نظمیه از بیوار بخانه این سه نفر رفته آنها را دستگیر مینمایند و در نظمیه محبوس میشوند فردای آتشب آنها را بیانگ کلستان برده یکروز ویکشب آنجا استنطاق میشوند و چیزی از آنها معلوم نمیشود میر اسماعیل و حیدر خان چون تبعه روس هستند سفارت روس آنها را میبرد بسفارت خانه خود و ضباءالسلطان را هم بعد از این میگردند آنجا محبوس میگردند چون ترتیب اقدام در اینکار بخلاف قانون اساسی است و اگر این فتح باب بشود و بخواهند شب بخانه ای مردم بریزند غائله بزرگ خواهد شد و امنیت زائل میگردد از این رو مردم بهیجان آمده در بهارستان جمیع میشوند و بدولت نسخت میگیرند که باید حاکم طهران و رئیس پلیس بعد از جلب شده استنطاق و مجازات شوند که چرا بی قانون رفتار نموده اند و مردم در مسجد سپهسالار جمع شده ملک المتكلمين نطق مهیجی مینماید چند نفر از وکلاء مجلس نزد شاه و وزراء رفت و آمد مینمایند و بالاخره شاه را راضی میکنند که در اطاق نظام مصطفی خان حاجب الدوله حاکم طهران و رضا بالا رئیس پلیس را استنطاق نمایند مجلس مفصلی در آنجا ترتیب داده میشود وزرای مسئول و جمیع از رجال دولت حاضر شده نمایند گان میلیون هم میآیند این جو شخص استنطاق شده و تقصیر بر آنها ثابت میشود ولی میلیون بهمین اندازه اکتفا کرده بعزل حاکم قناعت و از مجازات آنها میگذرند در اینحال وزرای مسئول استغفا میدهند بواسطه فشاری که از طرف شاه و میلیون بر آنها وارد میشود ولی مجلسیان و انجمنهای ملی با مساعدت عضدالملک قاجار ایستادگی کرده نمیگذارند دولت تغییر حاصل نماید روز چهارشنبه سیزدهم اینکار تمام میشود و حکومت طهران را میدهند بمیرزا صالح خان وزیر اکرم (میرزا صالح خان مردی وطن دوست و مشروطه خواه است هر کجا حکومت کرده مردم از او راضی بوده اند) در این وقت

## تغییر رئیس و تبدل احوال

حاکم طهران شده مجلسی در خانه خود مرکب از جمیع از ناطقین و ارباب جراید و نمایندگان انجمنها ترتیب داده با آنها در کار حکومت خود مشورت میکند و هوای خواهی خود را از ملت آشکار میسازد میرزا صالح خان در صدد است از روی قانون ایالتی حکومت طهران را برای سایر ولایات سر مشق قرار بدهد تا چه اندازه موقوف گردد و اما ترتیب کار متهمین بهب و عاقبت کار آنها بعد از تغییر حکومت طهران در عدیله بنای استنطاق آنها را میگذارند و دو نفر دیگر از اجزای کارخانه چراغ برق را با لطفار حیدر نام دستگیر نموده در استنطاق آنها مطالب مختلف ظاهر شده معلوم میگردد حیدر نام که بروز دهنده اشخاص است آلت دست درباریان میباشد و سخنان او اساس ندارد و به صورت مطلب را ساختگی میدانند و نمیگذارند دولتیان از اینراه مسئله بهب را دنبال نمایند سید اسماعیل از صفارت روس و دونفر جوان که حیدر آنها نشان داده بود از عدیله مرخص میشوند تنها ضیاء السلطان در عدیله میماند و مدت حبس او طولانی شده هر چه میخواهند اورا مرخص کنند شاه راضی نمیشود انجمنهای ملی بر وزیر عدیله برای مرخصی او سخت میگیرند وزیر عدیله بشاه میگوید شاه اصرار دارد که استنطاق او تجدید شود و در این باب کشمکش زیاد میان انجمنها و عدیله حاصل میگردد و هم در خصوص دو نفر دیگر که متهم بقضیه بهب هستند حسن و آتش نام ملیون بتحریک بعضی از نمایندگان تندرو آذر بایجان اصرار دارند آنها را مرخص کنند و نیز در باب قتل فریدون که استنطاقهای سخت از آنها شده بود و تغییر آنها ثابت شده بروز وزیر عدیله سخت گرفته اند آنها را مجازات نماید و جمیع را بخانه وزیر عدیله فرستاده اند آنها بمانند وازو خلاصی متهمین بهب و مجازات کشند گان فریدون را بخواهند نمایند گان یکی دو روز در خانه وزیر عدیله میمانند وزیر عدیله از نگارنده درخواست ملاقات میکند و اظهار دلتنگی از وضع انجمنها مینماید و میگوید شما مراد اخل اینکار کردید حالا چرا بفریادم نمیرسید نگارنده اوقات صرف کرده تو شهی از صدق الملك رئیس محکمه جزا گرفته بامضای وزیر عدیله و مسائیده بنمایند گان انجمنها میدهم که بفاصله یک هفته مقاصد آنها را انجام نماید بعد از اتمام این کار میبینم نمایند گان انجمنهای ملی حاضر

هستند با آنها می‌گوییم آقایان اینکار گذشت ولی من لازم میدام بشما بگویم بست و پنج سال پیش از این در همین شهر جمعی از وطن پرستان بخيال آنچه امروز شما در صدش هستید بودند خدمتها در این راه کردند و حمتها کشیدند هر این راه در این جملهای خود راه میدادند و بوطن خواهی من حسن ظنی داشتند بیشتر افراد آن در راه وطن دوستی کشته شدند آنها هم که باقی ماندند دچار زحمت و هرارت بسیار گشتناک شون بشکرانه زندگانی و رسیدن به آرزوی دیرین که حکومت هلی است بشما که برگزیده برگزیدگان خلق طهرانید می‌گوییم این راه که ما پیش گرفته ایم ها را بمنزل نمیرساند و عاقبت کارهاتاریک است بواسطه نفاقی که در میانه هست و بواسطه طمعکاری که بعضی از همایشین اعور دارند از یکطرف نواقص اخلاقی و عملی خودمان و از طرف دیگر خلفی که میان شاه و ملت است و دستهای خارج که برای مزبد هرج و هرج مملکت از آستین برآمده در اینصورت کجا ما روی سلامت را خواهیم دید باید تا وقت باقی است چاره بکار خود کنیم و پیش از اینکه کار از دست برود نگذاریم رشته‌های امور گستته شود حاضرین همه گوش میدهند و تصدیق مینمایند در اینحال بهاء الواقعین که یکی از ناطقین ملت و شخص هتاکی است خودرا بمیان افکنده با گفتگوهای بیهوده نمی‌گذارد از آنچه کنته شد و در دلها اثر کرد نتیجه گرفته شود برسخان بیغرضانه من اثری هترتب کردد تنها یکنفر از میان جمع می‌گوید آیا بهتر نبود می‌گذارد دید فلانی حرفش را تمام می‌کرد ولی بحرف او هم کسی اعتنانکرده همه برخاسته متفرق می‌شوند از خانه که بیرون می‌رویم جوان کاسبی از میان جمع خارج شده بیکارنده می‌گوید انسوس خوردم که نگذارند شما چاره کار راهم بگویید آیا ممکن است بنم بگوئید چاره کار چیست می‌گوییم بلی چاره کار جلب قلب شاه و اطمینان کامل دادن باو و متعدد ساختن او با هجلس و کوتاه کردن دست ارباب غرض چه از طرف شاه و چه از طرف ملت می‌گوید صحیح است هن در این جمله خود این مطلب را عنوان خواهیم کرد او را دعا می‌کنم و می‌گذرم فردای آن روز ملک المتکلمین را ملاقات کرده قصه شب را برای او نقل می‌کنم و می‌گوییم راه اصلاح کار اینستکه هر طور بشود شاه را راضی کنیم چند

## تغییر رئیس و تبدل احوال

تن از درباریان را که اسباب فسادند از خود دور کند و راه اتصال خود را بملت بازنماید و اگر احیاناً گفت من چند نفر را دور میکنم شما هم چند نفر را دور کنید تا صلح حقیقی واقع شود چه باید کرد ملک المتكلمين میگوید ما هم اینکار را میکنیم اگر حقیقته اصلاح حال این مملکت بایست که ما چند نفر مدتی دور باشیم البته خواهیم رفت میگوییم تصور نمیکردم شما حاضر پاشید و این حرف را بزینید اعتقاد من اینست که یکجهه هم از ملیون که طرف سوء ظن شدید شاه هستند مدتی مسافرت نمایند که خاطر شاه یا المره آسود، گردد و برای ساختن با مجلس حاضر شود.

بالجمله با ملک المتكلمين تبانی میکنیم که در مجالس و محافل جز حرف صلح و سازش و خلب قلب شاه سخن نگوییم بلکه موفق شویم اسباب اتحاد شاه را با ملت فراهم آوریم و هر یک از رفقاء گوینده و نویسنده خود را واردیم از این رویه خارج نشوند و خود نیز سرمقاله تندي را که بر ضد شاه در شماره تو زده بامداد نوشته و در دست طبع است در مطبعه حروف او زا برچیده بجایش مقاله ملایمی در عنوان الصاح خیر هینویسد و طبع مینماید ولی در همین وقت روزنامه مساوات که ارگان تندروان است مقاله بسیار تندي در مذکوت شاه نوشته طبع میکند و بمادر او نسبت بد عملی میدهد خبر بشاه رسیده بی نهایت متغیر میگردد و حکم میدهد در عدله و کیل شاه با مدیر مساوات محاکمه نماید و اگر مساوات از عهده انبات آنچه نوشته بر نیاید مجازات گردد از طرف شاه شاهزاده مؤید السلطنه محمد حسین هیرزا که از خواص او و مردانه بی است و کالت میباید و از طرف مدیر مساوات مذاکره میشود که ملک المتكلمين و کیل گردد نگارنده میبینند عجب فسادی فراهم شد خیالات مصلحانه ما کجا و این قضیه که پیش آمده کجا خصوصاً که و کیل مساوات ملک المتكلمين باشد که طرف سوء ظن شدید شاه است و هر چه میخواهم اورا منع کنم باهمه تبانیها که در فیان بوده است نمیپذیرد از یک طرف شاه سخت گرفته که سید مدیر مساوات را احضار نمایند و محاکمه شود و از طرفی انجمنهای ملی آماده شده اند که نگذارند این محاکمه صورت بگیرد و مدیر مساوات مجازات شود نزدیک است حادثه بزرگی وقوع یابد و عمدۀ سبیش

بدگمانی شدیدیست که ملیون از شاه دارند بالا نکه همه تضییق میکنند که مساوات زیادروی کرده است حق نداشته این مطلب را بنویسد ولی باز در مقام طرف شدن شاه با او حاضر نمیشوند او محاکمه شود در اینحال شبانه وزیر عدیله میآید بهمن زل نگارند و میتوکنند محجب بلیه‌ئی کرتار شدم و شرح گرفتاری خود را بکار مساوات و محاکمه شادرابا اوریان میفصاید در اینحال حکیم‌الملک‌میرزا ابراهیم خان و مالک‌المسلک‌مین هم‌وارد میشوند نگارنده میگوید بلی بسیار بدتوشه است و چون دیدند در روزنامه‌ای هر کز در حق شاه اینطور بد نوشند و شاه هیلکت توانست از یک روزنامه نویس جلوگیری نماید که اینطور هتک آبروی اورا نکند ویگر او چکونه از یک حاکم بی‌قوه که از طرف شاهوفته اطاعت و حرف‌شنوی خواهد کرد ولی با این تفضیل حرف باطل را پایه محو کرد نه اینکه رخته آرا بدرازا کشید حالا یک عدد معین این روزنامه را خواهند اند باید نسخه‌های آفرای منع کرد و نگذاره زیاده برای منتشر شود و اداشت دیشماره بعد بپر عنوان شایسته باشد تدارک نماید اینکار را به محاکمه علنی کشیدن اصلی‌تر و صوابی دولت و ملت است و البته در محاکمه مدعی صحبت‌های متفرقهم برای اثبات مدعای خود خواهد گفت و موجب هزینه‌اش کنگره و کدورت شاه خواهد شد پس تعقیب کردن اینکار برای مقام منع سلطنت شایسته نمایند وزیر عدیله میگوید من هم ملحت اینطالب هستم که پنهانیت متفکرم چه کنم بالآخره بعد از صحبت بسیار قرار میشود نگارنده بروز عضدالملک را ملاقات نموده شرح مطلب را با آن مرد خیر خواه بگوید بلکه او تدبیری کند که اسباب زیادتی توهین به مقام سلطنت فراهم نماید صحیح فردای آنروز عضدالملک را ملاقات میکنم و میگویم مدیر مساوات خبط‌بزرگی کرده چنین مقالدی را در روزنامه خود درج نموده حالا شاه محاکمه علنی میخواهد که اگر نسبتی را که داده است توانست بثبوت برساند مجازات گردد بدیهی است در این محاکمه صحبت‌های بیان می‌آید که نمیشود از گفتن آنها جلوگیری کرد و این چند کلمه اگرnon دریک روزنامه درخ شده فردای در تمام جراید شرح واقعه درج میشود و برای مقام سلطنت مناسب نیست در اینصورت نی اعتمایی بهتر است خاصه که خودش

## تغییر رویس و تبدل احوال

پشیمان شده نسخه‌هارا جمع کند و در شماره‌های بعد تلازی نمایند عضدالملک میگوید اعتقاد من هم اینست که دنبال نشود میگویم که شما خیرخواه دولت و ملت هستید در این قضیه چه اقدام خواهید کرد میگوید هر کس را باید بخواهم خواهم خواست و هر چه باید بگویم خواهم کفت نگارنده با امیدواری باصلاح کار مراجعت نموده باشزاده مؤبدالسلطنه و کیل شاه هم شرح ملاقات عضدالملک را میگوین او هم رأی ندارد که بستله تعقیب شود چونکه در محظوظ شدید خواهد افتاد بعد از یکروز عضدالملک بیفام میدهد که اقدام کردم هرچه باید بگویم کفتم تا یکدرجه هم پذیرفته شده است روز دیگر میفرستد که دستخطی صادر شده باید مدیر مساوات باید زیارت نماید و معلوم میشود که این دستخط در جواب بحریه شفاعت آمیز عضدالملک حاصل شده است بضمون ذیل :

«جناب عضدالملک تصریفات مدیر مساوات هر قدر یزدگ باشد ولی مقام شما بزرگتر است توسط شمارا در باره او قبول کردیم من بعد بسیاریه از اینگونه کارها نکنند» بعد از رسیدن بیفام عضدالملک روزی نگارنده و مدیر مساوات و سید جمال الدین واعظ و بعض دیگر از وطنخواهان بمنزل عضدالملک رفته دستخط شاه را میدهنند بمدير مساوات و قضیه خانمه پیدا میکند در واقع در اینوقت که جبوجهد داشتیم نگذاریم رشته اتحاد دولت و ملت پاره شود این قضیه بیموقع واقع شده بخوبی خاتمه یافت و عضدالملک و مؤبدالسلطنه و کیل شاه هر دو حق دولتخواهی خود را ادا کردن بعلاوه عفو و اغماض شاه از مساوات موجب جلب قلب ملیون بجانب اصلاح خواهی شده همه میگویند باید در خط اصلاح کوشید.

## فصل بیست و سوم

### مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

در جینی که ملیون طهران همه میکوشند شاه را از خود اطمینان داده اسباب اصلاحی فراهم نمایند روزی دریکی از انجمنهای ملی ازانجمنها نماینده میطلبد برای مذاکره اصلاح و جلب قلب شاه پنجان بملت نگارنده هم حاضر میشود جمعیت بسیار است یکی از ناطقین ملی میرزا فضل الله حکیم الهی که مدتی در خارجه بوده و تازه آمده است بیخبر از تصمیم ملیون و بی اطلاع از عنوان انعقاد انجمن نطق مفصلی نموده از اینجا شروع میکند که ازدهان من آتش میبارد خبر از ذات ایرانیان در خارج مملکت ندارید درینک از بلاد روسیه دیدم چند نفر مقصص سیاسی گرفته بودند که یکی از آنها جوان ایرانی بود آنها را تیرباران کردند و هر یک را یک یادو تیر ب نقطه قلب زدند ولی جوان ایرانی را طوری کشتنده که من بمعاونت مادر پیرش که اولادش منحصر بهمین پسر بود و کفالت خرج مادر را مینمود بزحمت پاره های بدن او را جمع کرد: بخاک سپر دیم این ذلت و خواری ما ایرانیان در خارج نیست مگر بواسطه همراهی نکردن شاه با ملت و خواست بر ضد شاه سخت بگویند این نگارنده کلام اورا قطع کرده بر میخیز و میگویم هر کس در کشتی نشسته باشد و حال غرق شدن کشتی را دیده باشد میداند که در آنوقت تمام خیالات از میان رفته هر یک در صدد میشوند تخته پاره ای برای استخلاص خود بدست آورند امروز روزگار ملت و مملکت ما حال آن کشتی در شرف غرق را دارد و آن تخته پاره که احتمال میرود اگر بآن متوجه شویم هارا نجات میدهد اتحاد حقیقی شاه است بامات زیرا که حال مملکت بیدنی میماند که سرش از تن جدا شده باشد و تا

## مذاکرات صلح و توجه ممکوس

این سرو بدن بهم متصل نشوند کاری صورت نخواهد گرفت البته اشخاصی در دربار هستند که صلاح آنها نیست این اتحاد و اتفاق چه اگر شاه با ملت سازش حقیقی کرده بگردد وجود امیر بهادر و امثال او در زربار چه اثر خواهد داشت و تاکسی نگوین قصص از یک طرف گفته شد و از طرف دیگر نگفته هاند میگوین در میان ما هم از همان اشخاص هستند که نمیخواهند آب صاف شود و صلاح خود را در آن میدانند که هر روز کشمکش تازه‌ئی باشد برای فائله بردن خود البته تا دست آنها هم کوتاه نشود ما به مقصد اتحاد و اتفاق نخواهیم رسید و نگار نده تصویر میکند بمحض اینکه ملت از طرف ساه اطمینان کامل حاصل کند از طرف خود نیز موافع اتحاد و اتفاق را بر طرف خواهد نمود به رحال امروز تکلیف ما اینست که یك اقدام فوق العاده در اتحاد و اتفاق با شاه بنماییم اگر موفق شدیم چه بهتر و الا منتظر عاقبت و خیم باید بود سخن نگار نده قریب باین مضمونها با آخر رسیده مورد حسن قبول حاضرین واقع میگردد و مقرر میشود هر انجمن چند نفر نماینده بفرستد بمدرسه سپهسالار نمایندگان جمیعته همراه انجمن را هم همراه بیاورند و در آن همچوین هر یکی به مجلس نوشته استدعا نمایند بهر وسیله میدانند اسباب اصلاح حقیقی شاه را باملت فراهم آورند روز دیگر در تمام شهر اشخاصی که از دو طرف صلاح خود را در اصلاح نمیبینند شهرت میدهند که روز پنجم شنبه عصر در مدرسه سپهسالار انجمنها جمع میشوند که شاه را خلیع نمایند و طوری اشتها را میدهند که همه کس باور نمایند مثلاً امام جمعه طهران دو روز بعد از این موقعه از من پرسید شما در انجمن مهده صحبتی داشته اید میگوییم بلی میگویند شنیده ام گفته اید باید دست شاه را از سلطنت کوتاه کرد تا کار مملکت اصلاح شود جواب میدهم عجب هردم مفسدی هستند هن در میان هزار هزار آن همه تأکید با اتحاد و اتفاق دولت و ملت و جلب قلب شاه بجانب صلح و سلامت نمودم حالا باین صورت شهرت میدهند برای اینکه آتش فتنه خاموش نگردد.

خلاصه این شهرت بی اساس سبب میشود که آن مجلس در مدرسه سپهسالار هنگه نمیشود ولی روز دیگر نمایندگان انجمنها میروند با انجمن فاطمی و آنجا عریضه به مجلس نوشتند

### فصل پیش و سوم

میفرستند و تقاضای فراهم آوردن وسائل اتحاد و اتفاق را با شاه مینمایند در خلال این احوال قصه تجاوزات روس در سرحد پیاد سوار بخاک ایران و قتل و غارت در آن سرحد بر خلاف معاهدات بلکه برخلاف رحم و انصاف و انسانیت روی میدهد و هم در ارومیه بحسب اکراد نزاع شده جمع کشته میشوند و بی عصمتیها واقع میگردد تندروان مجلس و ملت همد را مستند به حریکات هستبدین مینمایند و جزء نقشه دستور هرج و مرج برای اخلال مشروطه میشوند و بهر صورت این قضایا موجب هیجان شدید در مجلس و در ملت میشود و مقارن میگردد با اظهار اقبالی که از طرف شاه به مجلس میشود باین ترتیب که چون عید مولود شاه نزدیک شده شاه به مجلس اظهار میکند چون واقعه ارومیه پیش آمده جمعی از فرزندان من کشته شده اند من عزادار هستم انقاد جشن میلاد رسمی خود را موقوف مینمایم و مخارج جشن را اعانته میدهم بورژه کشته شدگان ارومیه این مطلب در مجلس و ملت تأثیر نیکو مینماید و میگویند حالا که شاه این مساعدت را برابر اداران مصیبت زده هم میکنند ملت هم خوشtro و بهتر از سال پیش جشن میلاد او را میگیرد و دستور العمل میدهدند تمام انجمنها و تمام شهر و بلکه تمام مملکت جشن ملی و چراغان مفصل برای میلاد شاه بنمایند با وجود این مغرضین نمیگذارند اصلاح خواهان حقیقی بمقصد خود بر سند عربیه نمایندگان انجمنها را در مجلس بی تیجه میگذارند از هر طرف میگوشند میان ملیون و شاه اصلاح واقعی حاصل نگردد در خلال این احوال قصه سید محمد بیزدی پیش آمده داستان تازه‌ئی بحسب ملیون میافتد شرح آنکه در شب دوشنبه سیم ربیع الثانی ۱۳۲۶ چهار ساعت از شب رفته حاج ابوالحسن نام از اجزای انجمن ارومیه در بازار طبران دکان خود را بسته بخانه میرود در بازار دو نفر را همیبندورقه اعلانی بدیوار چسبانیدند و گذشتند حاج مزبور نگاه میکنند اعلان بچاپ زلاین است از طرف طائفه بهائی یعنی بعنوان آنها قریب باین مضمون ما طائفه بهائی و داشتیم میرزا رضا ناصر الدین شاه را کشت ما اوضاع مملکت را منقلب نمودیم ما مجلس را تأسیس کردیم اجزای مجلس اغلب از ما هستند همه اینکارها را ما کردیم که آزادی پیدا کنیم و از پرده خفا در آیم حالا اگر شاه بما آزادی داد ما

## مذاکرات صلح و تیجه مسکوس

خود مجلس را برهم خواهیم زد و خاطر شاه را از این رهگذر آسوده خواهیم کرد و اگر نکرد ما هم چنین و جنان خواهیم کرد امضاء طایفه بهائی حاج ابوالحسن مشغول خواندن اعلان است که پیش روی او پلیس‌های بازار بعضی از همین اعلانها را کنده در دست دارند و می‌آیند حاج ابوالحسن بآنها می‌گویند پیرمردی باسید جوانی را دیدم این اعلانات را هیچ‌سانید و از اینطرف رفتند پلیس آنها را تعاقب هینماید و پیرمرد کرفتار می‌شود او را با بسته اعلان و ظرف سریش که در دست داشته بنظرمیه برد در استطاق می‌گویند من نوکر سید علی بزدی هستم سید علی آقا بزدی یکی از ملاها است در زمان مظفر الدین شاه طرف توجه شاهو اندرون او بوده برای شاه و حرم‌سرا استخاره می‌کرده دعا مینوشتند در قضیه میدان توپخانه چنانکه از پیش نگارش یافت باشیخ فضل الله نوری همدست بوده واکنون در خانه نشسته باکسی آمد و شد نداره فردای آنروز خبر در شهر منتشر شده پیرمرد را می‌برند بعد لیه آنجا استطاق می‌شود و سید علی آقای بزدی بعد لیه جلب می‌گردد این اول دفعه است که یکی از ملاها بعد لیه جلب می‌شود سید علی آقا در عدلیه اظهار می‌کند که پیرمرد نوکر من نیست بلکه نوکر سید محمد برادرزاده من است و سید محمد مرد شروری است و با من بد است بنسوکرش سپرده اگر گرفتار شدی بگو نوکر سید علی آقا هستم عدلیه در صدد تحقیق بر می‌آید و معلوم می‌شود سید علی آقا بی‌قصیر است او را رها می‌کند سید علی آقا در این ایام می‌خواسته است بشرطه خواهان نزدیک گردد و چند روز پیش از اینوقوعه بملک المتكلمين پیغام داده دو سه نفر از مشروطه خواهان می‌باشد مرا املاقات نمایند کار لازمی دارم ولی کسی نرفته است چهوضع کنونی ما از بذکمانیها طوریست که هیچ‌کس نمی‌تواند باکسی از مخالفین آمدوشد کند و مشروطه خواهان با مستبدین بکلی مبارکه دارند.

در این موقع سید علی آقا آن حسن طلب را شاهد صدق قرار داده می‌گویند من می‌خواستم از خیالات فاسد برادرزاده‌ام شمارا مسبوق نمایم و هم کاغذی از سید محمد بزدی بخط خودش بدست می‌آید که بمصطفی خان حاکم طهران نوشته باور خبر میدهد که اعلاناتی باین مضمون منتشر خواهیم کرد و نیز چند ماه پیش کاغذی در یکی از

## فصل بیست و سوم

کتابخانه‌های طهران بسته می‌آید که از فعل فرستاده سید محمد یزدی افتاده و یکی از مخدرات حرم شاهی تقریباً به ضمنون ذیل نوشته عرض کنید چنین و چنان کرد و از اقدامات خود بر ضد مجلس و مشروطه نتیجه گرفته از این کاغذ معلوم می‌شود که سید محمد با نجام این‌گونه اقدامات مأموریت دارد کاغذ هزبور نزد احتمال‌سلطنه که رئیس مجلس بود فرستاده شده و بعد از افعال وی از زیاست میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل می‌رود آنرا از احتمال‌سلطنه گرفته ضبط می‌گردد بهر حال در عدیله ثابت می‌شود که این خیانت مستند بسید محمد یزدی است و این یکی از نقشه‌های حوزه استبدادی است که چون این اعلانات نشر شد مجلسیان و مجلس متمم بهائی گری شوند و یکدسته از اشرار را اسلحه داده بودند بعد از انتشار اعلانات هزبور بریزند با مشروطه خواهان زد و خورد کنند بعنوان حمایت دین و مذهب و در میانه چند نفر را که علمدار مشروطه و طرف توجه ملتند کشته آنوقت دولت برای دفع مفسدہ دخالت نموده مجلس را با واسطه انهم مجلسیان تعطیل نماید نقشه مستبدین کشف می‌گردد سید محمد یزدی با آن‌ریش و عامه و صورت تقدس که دارد در عدیله محبوس و مغلول می‌شود زنجیر شدن سید محمد و کشف شدن پلیک مستبدین برای مجلسیان مفید می‌شود و از روی غرور تصور می‌کنند هر چه نقشه استبدادی بر ضد مجلس و مجلسیان بود با سید محمد یزدی زیر زنجیر رفت و دیگر در پس برده چیزی نیست از طرف دیگر با وجود ثبوت خیانت سید محمد یزدی روحانیان حتی طرفداران مشروطیت به محبوس و مغلول بودن اور رضایت نداده برخود می‌ترسند اینست که اندکی ریزه خوانی می‌کنند ولی بجا ای نمیرسد و روز بعد از زنجیر شدن سید محمد شبی قاضی قزوینی که مردم مشروطه خواه و باغيرت است و در اطاق استنطاق عدیله عضویت دارد نزد نگارنده آمده کاغذی از سید محمد نشان میدهد که خطاب بملت و مشروطه خواهان نوشته پای آنرا با هر چهار گوش کوچک خود مهر کرده بتقسیر خود اعتراف نموده خواهش عفو کرده در ضمن نوشته است اگر مرا مخصوص نمائید مخارج یکصد نفر طفل مجانی را در یک مدرسه خواهیم داد و خدمات دیگر هم بملت می‌کنم قاضی می‌پرسد آیا صلاح هست بجهای دیگر نشان بدهم

## مذاکرات صلح و تیجه ممکوس

میگویم ضرری ندارد و بهر صورت باید اورا تبعید کنند در این شهر نباشد قاضی میرود و پس از ساعتی سیدی وارد میشود که اورا نیشناسم همینکه خلوت میشود نزدیک آمده میگوید عرض هر ماهه‌ی دارم سید احمد برادر سید محمد یزدی هستم از جانب برادرم بشما پیغام آورده‌ام که حق یا ناحق هر اگر فتار کردند و من بشما متولی شده‌ام اسباب خلاصی مرا فراهم آورید شما اگر بخواهید مرا نجات بدینید میتوانید میگویم کاغذی که بدهست قاضی داده بود دیدم و قرار شد بجهاتی دیگر هم نشان بدهد من از اعمال برادر شما که تمام از اول مشروطه تا حال در خط افساد و اتهام مشروط، خواهان بوده کمال نفرت را دارم هیچ مسلمان بلکه هیچ کافر باین قبیل افسادها که موجب قتل نفوس و هتك اعراض است راضی نمیشود اما حالاً که پشیمان شده و وعده جبران میدهد بشما راهنمایی میکنم بروید آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نمائید و اقدام کنید شاید برادر شما از زنجیر و محبس خلاص گردد ولی توسطها ثمر لمیکند و سید مدتی در عدله مفاولاً میماند کاهی خود را بدو انگی هیزند و کاهی نسبت اعمال خود را بدولتیان میدهد بهر حال جشن میلاد شاه نزدیک شده از شب جمعه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۶۶ شروع میگردد و زنجیر شدن سید محمد یزدی دو روز پیش از شروع بجشن میلاد شاه است شب پنجمین سیزدهم ربیع الثانی دونفر برادر غلامخان و غلام رضا خان نام از نه گدارهای «خصوص شاه» که چزو کشندگان فریدون محبوس بوده‌اند با یکی دو نفر دیگر از محبوبین عدله فرار میکنند چون آن دو جوان در خدمت شاه ممتازی دارند تندران تصویر میکنند دولتیان آنها را فرار داده‌اند اینست برعیس نظمه‌ی ساخت میگیرند که فرار بان را بدهست آورد و مستحکظ آنها را حبس نماید در شب جمعه غلامخان برادر بزرگتر بدهست می‌آید و برادر کوچک که بیشتر مورد توجه شاه است و تصریش افزون بدهست نمی‌آید و بواسطه فرار اینها و شکایت مستحکظین عدله از نداشتن وسائل حفظ و حرایت مجرمین قرار داده میشود جمعی از محبوبین عدله را بانبار شاهی ببرند از جمله شیخ محمود ورامینی است که در عدله زنجیر است و از مقصرين مهم میباشد و در فته ورامین اردوکشی شده تا او را دستگیر نموده‌اند و

## فصل بیست و سوم

او قطعاً بتحریک دوباریان در ورامین برضه مجلس و مشروطه قیام کرده در اینوقت که او را میخواهند بابار ببرند هتاکی نموده بمامورین عدیله ناسزا میگوید آنها هم باطاق جزا شکایت میکنند و پس از ثبوت تقصیر تازه او را بچوب بسته سیاست مینمایند سیاست شدن شیخ محمود بعد از زنجیر زگشتن سید محمد یزدی برشاه و کارکنانش بسی ناگوار میگردد شب چمه که شب اول چراغان است وقت غروب نگارانه بهارستان آمده میبیند چراغهای بعضی روشن وبعضی خاموش است سبب میپرسم میگویند انجمنها تردید دارند چراگها را روشن بگنند یا نگنند چون حیدرخان نام که در سفارت روس محبوس و متهم بقضیه بسب میباشد هنوز تقصیر ش ثابت نشده میخواهد او را بروسیه و به سپری بفرستند انجمنها میگویند در صورتیکه او بی تقصیر است شاه از روسهای باد پنهان شده باشند امشب او را مرخص نمایند و شنیده میشود که این تدبیری میباشد از تندروان مجلس شورایملی تا باین عنوان او را آزاد سازند و بالجمله این مذاکرات در فضای بهارستان شنیده میشود و در اطاق تلفخانه مجلس پایی تلفن رئیس مجلس دیده میشود با جمعی از نمایندگان انجمنها که رئیس باور بار صحبت میدارد و در میان جمع بهاء الواعظین فریاد میکند اگر الان حیدرخان مرخص نشود میریزیم هر کجا شاه چراغ روشن کرده باشند خاموش مینماییم بدیهی است این ترتیب با مقصدی که از نزدیک شدن ملیون شاه و دلجوئی ازاو بوده منافق است ولی با اوضاع حاضر چه میتوان گفت ممتاز الدوله رئیس مجلس با امین‌الملک پسر وزیر دوبار حرف میزد او میرود بشاه میگوید و جواب میآورد از اینطرف بمرخصی حیدرخان اصرار میشود و از آنطرف انکار و در ضمن صحبت از طرف شاه از زنجیر شدن سید محمد یزدی و چوب زدن بشیخ محمود و رامینی گله مینمایند و رئیس میگوید خبر ندارم و از عدیله تحقیق میکنم و جواب عرض مینمایم بالآخره ممتاز الدوله میگوید اگر حیدرخان را مرخص کنند هر دم فرد اش بر اهم چراغان خواهند کرد و در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت چرا فرست را از دست میدهید و تیجه نمیگیرید شاکه میگوید او را مرخص مینماییم چه ضرر دارد امشب باشد عاقبت در تحت این فشار

## مذاکرات صلح و تیجه مسکوس

حیدرخان همان شب مرخص میشود و اعلام مینمایند که فرد اش هم چرا غان خواهد بود اما این چرا غان و جشن در مزاج شاه هیچگونه اثر عاطفت و خوشحالی نمیکند بلکه بواسطه آمیخته شدن بقیه استخلافی کبی که شاه او را قطعاً شریک در قصد کشتن خود میداند تولید بغض و کینه شدید نموده بیش از پیش بر همزدن این اساس مهیا میگردد با این تفصیل صورت ظاهر را حفظ کرده بازجمنها آدم فرستاده اظهار امتنان مینماید انجمن اصفهان که ربط هیئت رئیسه اش بحوزه های استبدادی معلوم است جشن مفصلی میگیرد و خرج گزار میکند و در اطراف آن صحبت بسیار میشود ولی چیزی که میتوان گفت اینستکه چند انجمن راه جداگانه میروند و با تندروان موافق نمینمایند شاید هم مقصد مشروعی داشته باشند شب سیم چرا غان میروم با انجمن نوباوگان جعفری که در دروازه دولاب طهران قرب دبستان دانش است آنجا محل را جمع میبینم و با قضای مجلس ساحتی راجع بدبستان مینمایم و میگویم چند سال است این مدرسه در محله شما دائز است اطفال قرار ای شما آنها مجاناً تحصیل میکنند و من اول دفعه است که شما را ملاقات میکنم با شما آشناشی نکردم از شما توقي نداشتم اینکه اتفاقاً رو برو شدیم میگویم دبستان دانش و هر چه دارد یک مؤسسه ملی است همانطور که در صد آبادی خانه خود هستید این مدرسه راهم که برای تربیت نوباوگان شما تأسیس شده نگاهداری نماید و باین مؤسسه نظر توجه مخصوص داشته باشید نگارنده تصور میکردم سخنان من طوری اثر گرده باشد که اهل آن محل بفوریت بجمع آوری اعانه اقدام نموده خرابی دبستان آبادی مبدل میگردد و نظارت حقیقی ملت زحمت هر اکم خواهد کرد و بعداز این دو محلات دیگر طهران هم که مدرسه شارم باهل محل دخالت داده زحمات ده ساله خود را در راه معارف تسلیم ملت نموده مدارس را بملت و ملت را بخدای پسرم هزار افسوس که اینها همه تصورات بود نه خیالات من صورت گرفت و نه مذاکرات با آن مردم فائده بحال دبستان دانش بخشید.

## فصل بیست و چهارم

### تصمیم شاه و درباریان بخراوبی مجلس

بعد از چراغانی واستخلاص متممین بمن بشار ملیون حال شاه دکر گون شده در اوضاع دربار تغییر کلی حاصل میگردد و درباریان و حوزه های استبدادی با کمال شتاب به برهمند اساس مشروطیت هیپردازنده نظام السلطنه رئیس وزراء اگر چه ملت ازاو راضی نیست ولی این نارضای فقط بواسطه اینستکه بر حسب عادت دیرینه او از بعضی حکام پول میگیرد و گرنه در مقابل خیالات شاه و حوزه های استبدادی بهترین اشخاص است برای ریاست دولت نظام السلطنه مافی مکرر بشاه حرفا های سخت میزند و شاه را از مخالفت با مجلس تهدید مینماید باعتقد من با اینکه با رشوه خوار و تعارف بگیر مخالف و دشمن هستم اعتراض ملت را بر نظام السلطنه و امثال او در اینوقت که چرا پول میگیرند بیموضع میدانم اولاً بوزیری باید گفت پول نباید بگیری که مواجب او اول ماه از صندوق هایی داده شود و کسی هم از او توقع پول گرفتن نداشته باشد آنوقت اگر پول گرفت باید مجازات کرد اما وزیری که با مواجب نمیرسد اجزایش همه گرسنه و مقر وضند مخارج وزارتی هم برخراج او افزوده شده هلاوه محرومراه هم باید با شخص وجوهی نیاز نماید توقع پول نگرفتن زیاد است این قیل مردم هم قابل فداکاری کردن نمیباشدند.

خلاصه باعتقد من در این موقع استعفای نظام السلطنه باید بدیرفته شده باشد ولی بایتملاحظه نمیشود و کابینه نظام السلطنه و اوضاع دربار درهم و برهمن ترمیگردد مذاکره است بعد از نظام السلطنه صنیع الدوله وزیر مالیه کابینه تشکیل بدهد ولی از آنجا که صنیع الدوله در وزارت مالیه اش از روی مصاحت امیر بهادر را از خود راضی کرده ورقه

## تصمیم شاه و درباریان پس از مجلس

طلب هنگفتی را که او از دولت در زمان مظفر الدین شاه ادعا داشته اعضاء نموده و برداخته شده وهم خصوصیت مخبر السلطنه با امیر بهادر در کار حکومت آذربایجان مخبر السلطنه در حسن رابطه صنیع الدوله با امیر بهادر تأثیر نموده و تندروان مجلس بصنیع الدوله حمله کرده در مجلس علنی اورادنبال میکند زمینه ریاست وزرایی او محو میشود.

بدیهی است اینکار هم شایسته نبود و در اینوقت که هیچکس زیرباروزارت نمیرود خزانه از پول خالی است میان شاه و ملت هم جدائی حاصل شده باید اینقدر سختگیری کرد وهمه را رنجانیدا بیست که نگارنده با صنیع الدوله صحبت میدارد این ارادات تندروان را باو میگوید و جوابهای قانع کننده میشنود ولی تندروان نمیپذیرد باعتقاد من صنیع الدوله شخص بدخواهی نیست نقصی که دارد اندکی خود خواه و خانواده پسند است روزی که در مجلس علنی اورادنبال میکنند بعضی را اعتقاد ایشتنکه چون لایحه صنیع الدوله در برابر گمرک قند و چای ناپسند خاطر اجابت شده آنها غیر مستقیم تندروان را تحریک کرده اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند بهر حال در اینوقت که صنیع الدوله اول کسی است که میپذیرد تشکیل کاینه بددهد شاه و درباریان از او هلاحظه دارند دیگران هم تا یک اندازه از او حرف میشنوند صلاح مملکت نبود که باو حمله نموده او را از کار بیندازند ولی تندروان باین حرفا اعتقاد ندارند اگرچه مرا هم جزو تندروان میشمارند اما من این ملاحظات را همه وقت داشته و گفته ام نهایت نمیتوانسته ام از آنها جدا شوم و یا مخالفت نمایم مثلاً رفاقت تند رو من اصرار دارند وزراء از جوانهای تحصیل کرده بشند اگر چه بکلی نا معروف و از طبقه سیم بای اگر دولت قوی و قادر بود و خزانه تهی نبود و ملت آزادیخواه دارای حزب قوی در تمام مملکت بود و نفوذ هم داشت این عقیده ممکن بود عملی بشود ولی با اوضاع کنونی هنوز زود است که این آرزوی ما عملی بگردد خصوصاً با اوضاع ملوک الطوایفی در ایلات و عشایر که حیثیات اشخاص البته در کارها دخالت دارد عقیده نگارنده درباره وزارت خانه ها با حال کنونی اینستکه وزیر شخص با حیثیت بی طمعی باشد و هماعون

او که با وی مستولیت مشترک دارد یکی از جوانهای وطنخواه عالم راقد بموافق خسرو از مستشاران خارجی هم از دولتهای بیطرف تا مدتی بینیاز نخواهیم بود.

خلاصه برگردیدم بر سر احوال دولت و ملت سختی رو سها در این ایام در پیلسوار طوری است که همه کس میداند بیانه است و میخواهند حواس ملت و مجلس را مشوش نموده نگذارند بدلا خود پیردازند مشیرالدوله وزیر خارجه اگر چه جوان عالی است ولی پاندازه‌گی ترسناک است که گویا وجود خود را باطل گذارد و عدمه ملاحظه اش از مخالفت شده است با مشروطیتی که وجود او در تأسیس آن دخالت داشته است که بر خود و بر تهییل سر شلری که پدر برای او گذارده اندیشه دارد دست از پا خطا نمی‌کند و کارهای خارجی هم در حال فلنج مانده است با این همه مشیرالدوله با صنیعالدوله ماخته و درباریان را تایکدرجه از خود مطمئن ساخته اند.

و اما کاینه از طرف هیلیون و مجلس هذا کره بود صنیعالدوله رئیس الوزراء بشود ولی چنانکه گفته شده می‌گویی که از طرف تندروان مجلس شد اورا از کار دور نمود شاه هم بریاست صنیعالدوله باطنآ راشی نیست و میخواهد کسی کاینه را تشکیل بدهد که با مقاصد او کاملاً همراه باشد و از همه کس برای او بهتر میرزا احمد خان مشیرالسلطنه است همراه السلطنه در جلد اول این کتاب ثابت شده از درجال کهنه برست ایران میباشد و هیچگونه ساختی با اوضاع مشروطه و حکومت ملی ندارد ولی شاه جد میکند که او رئیس دولت بشود و بیر وسیله هست تندروان مجلس را هم راضی میفمایند که او سرکار باید بشرط آنکه معاونش یکی از مشروطه خواهان باشد و برای اینکلر دیرالملک را انتخاب هینما بند که جوان وطن دوست و بالاطلاقی است مشیرالسلطنه رئیس الوزراء میشود میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه و مشیرالدوله وزیر طوطی بعداز تشکیل کاینه مشیرالسلطنه و پیش از آنکه رسماً مجلس معرفی شوند تهدیت شاه با مجلس و هشروطه بسی پرده هیگردد مجلسیان میکوشند که مشیرالسلطنه وزراei خود را به مجلس آورده هرفی شوند و صوت محفوظ باشد ولی اینجا نهیگیرد یعنی شاه اجازه نمیدهد و هر ای نیکند نفسها در سپناها تنگ شده

## تصمیم شاه و درباریان بخرا ای مجلس

روز بروز بر قوت مستبدین افزوده میشود و بر ضعف مشروطه خواهان، حوزه‌های استبدادی جداً مشغول کارند اوضاع دربار بالمره دگرگون شده ترتیب استبدادی را پیش گرفته‌اند منافقین هعمم و مکلا در ظاهر با مشروطه خواهان و در باطن با مستبدین کار هیکنند اصلاح خواهان حقیقی متغير و در کار خود سرگردانند در این ایام روزی مقتمد خاقان بنگارنده میگوید علاوه‌الدوله از شما کله دارد که چه تصریف از من صادر شده که فلانی با من مtarکه نموده است جواب میگوییم هستی او در همان راه که من قدم میزدم قدم میزد درنتیجه مکرر همیگردا ملاقات هیگر دیم بعد از آنکه خط سیر خود را تغیر داد دیگر ضرورة همیگر را ملاقات ننمودیم باز هر وقت همراه شدیم مکرر ملاقات خواهد شد نظر بین حسن تقاضا که از طرف علاوه‌الدوله شده بود از رئیس مجلس شورای ملی میپرسم آیا اصلاح میدانید علاوه‌الدوله را ملاقات کرده درخصوص اصلاح شاه و دربار با مجلس گفتگو نمایم میگوید ضرر ندارد خصوصاً که این ایام اظهار همراهی هم مینماید از این رو باافق مقتمد خاقان بمقابلات علاوه‌الدوله میرویم علاوه‌الدوله مرآکه میبینند تجرب میکنند که باهمه حسن طلبها بمنزل وی نرقم وحالا بی اطلاع وارد میشوم پس از گله گذاریها بصحبت شروع شده از اوضاع دربار و خیالات اطرافین شاه بر ضد مجلس وهم از بی تربی وضع انجمنهای ملی و نفاق کلی که در میان میلیون بطور فوق العاده حاصل شده واژبد گمانیها که رویداده و از تحریکات روسها وبالجمله از اوضاع داخلی و خارجی حاضر چه از طرف شاه و دربار وجه از جانب میلیون اظهار دلتگی میشود در این حال شاهزاده مؤیدالسلطنه ورود مینماید (محمدحسن میرزای مؤیدالسلطنه چنانکه در قضیه محاکمه مساوات نوشته شد از مخصوصین محمدعلیشاه است) علاوه‌الدوله با حضور تازه وارد میگوید همایب را گفتم و جای شبهنیست باید راه چاره را پیدا کنیم میگوییم چاره بدست شما است ما مشروطه خواهان باید باهم اتفاق کنیم جلوی مفاسد کارهای خود را بگیریم که مشروطه نمایان با خود خواهان طماع از حدود خود تجاوز ننمایند میپرسد یا آقا سید عبد الله و حوزه او چه هیچپید میگوییم تدبیری هم در کار سید شده که در احکام شرعیه این درجه ریش خود را بدست

## فصل بیست و چهارم

وکلای کاغذ ساز و نزدیکان خود ندهد و اینقدر ناسخ و منسخ نتویسد بلکه بشود در ضمن بودجه عدیله حقوقی هم برای او معین کرد که دیگر در کارهایی که وظیفه او نیست مداخله ننماید شما اگر میتوانید فکری بحال دربار بنمایید که اینطور مرکز نفوذ روس و روس پرستان شده شاه را هم بواسطه قضیه بمب هر عوب ساخته اند و بواسطه داشتگی که شاه از مجلس و ملت دارد میدان بدمت دشمنان داخلی و خارجی مملکت افتاده اورا بر اقدام بمخالفت با ملت تحریص میکنند و نمیدانم عاقبت اینکار بکجا خواهد کشید علاوه الدوله همپرسد شما چه بخاطر تان هیرسد من تصور نمیکنم تا این اشخاص اطراف شاه هستند بگذارند شاه ملت و مملکتداری نماید میگویم آنهم تقصیر شما است اگر شما اینقدر مناءت بخرج زدهید خود را دور نگیرید و حاضر شده بکارهای دربار رسیدگی ننماید چرا باید وضع دربار اینطور باشد که میگویید مثلاً اگر آقای عضدالملک اندکی از مقام خود تنزل کرده عارشان نیاید برای حفظ استقلال یک مملکت چند هزار ساله و برای حفظ سلطنت قاجاریه چوب دست گرفته بشت آن پرده قرمز بنشینند و بگویند من در بانی این در را میکنم کیست که در این مملکت بایشان بگویید شما نباشید من باشم در صورتی که اگر بگویند من صدارت این مملکت را میکنم هم کسی نیست بایشان معارضه نماید شما که علاوه الدوله هستید اگر بروید به جای کشیکچی باشی نشسته بگویید من که علاوه الدوله هستم برای حفظ و حراست شاه از همه کس او لوبیت دارم کی باشما معارضه خواهد کرد و همچنین تمام کارهای دربار را که چند نفر اشخاص معلوم الحال بحیطه تصرف در آورده شاه بیچاره را مات کرده اند اگر شما بزرگان از رجال و شاهزادگان محترم بدون اینکه تصور کنید کسرشان شما است عهده دار گردید و در هر حال بشاه نصیحتهای دولتخواهانه داده اورا با تحداد با ملت تحریص نموده بدمت امثال ما از تجاوزات پاره‌گی اشخاص مفترض یابی تجربه که جزو میلیون شده اند چلوگیری ننماید در این صورت البته اوضاع حالیه تغییر کرده این کشمکشها بر طرف چیشود شاه از ملت اطمینان حاصل میکند و ملت از شاه و اساس حکومت ملی پشتیبان

## تصییم شاه و درباریان پنرازی مجلس

سلطنت او میگردد مسلم است عضدالملک و شما و امثال شما که از خانواده سلطنت هستید خیانت بشاه نمیکنید خیر اورا خیر خود و خیر خود را خیر او میدانید پس تمام تغییر بر شما است که خود را دور گرفته اید و رشتۀ امور بدمست بیگانگان و بیگانگان پرستان افتاده برای عیش و نوش پاسیاست موقعی خود باک ندارند ملت محاکوم مملکت بر باد رود چرا چند نفر از پیر مردان از رجال دولت که طرف ملاحظه هستند بخانه عضدالملک نمیروند اورا با خود همراه نموده با تفاوت بنزد شاه رفته معایب امور را بشاه حالی نمایند واز او خواهش کنند اقدامی در تصفیه دربار بنمایند بلکه یک عدد از همان رجال محترم همه روزه در دربار حاضر شده یک مجلس مشاوره درباری برپاست عضدالملک مینمایند که کارهای درباری را در تحت نظر گرفته اختلافاتی را که میان شاه و مجلس حاصل میشود بمسالمت و ملایمت حل نمایند مردم هم وقتی دانستند در دربار اشخاص «جرب بیفرض نشسته بکارها نظردارند البته این سوء ظنها که هست بر طرف خواهد شد علاوه‌الدوله این رأی را پسند میکند و مؤید السلطنه تم جید مینماید و میگوید اشخاصی که ماید بخانه عضدالملک بروند کیانند تغییر السلطنه - نظام الملک - نظام السلطنه مدیر الدوله - سردار کل و علاوه‌الدوله را مینویسند جلال الدوله پسر ظل السلطان نام برده میشود میگوییم چون شاه از بدرش ظئین است مناسب نیست او در میان باشد نام سردار منصور رشتی ثقة‌الملك گیلانی و معتمد خاقان هم بر اسمی مزبور اضافه میشود و از اشخاصی که شاه یا مردم بآنها بدگمانند کسی را داخل نمیکنند که قضیه بکلی بیطرفانه باشد و سوء ظنی از هیچ طرف حاصل نگردد خلاصه علاوه‌الدوله صورت زاگرفته میگوید حالا میرویم بنظام آباد آنجا هم مجلسی است و همین مذاکرات است صحبت راهم بارقا میداریم وبعد از آن از عضدالملک وقت خواسته او را ملاقات هینما میماییم و این صحبت را با او بیان می‌آوریم و مذاکره میشود که این اقدام مخصوص رجال دولت باشد نه علماء مداخله کنندو نه انجمنها تبا موجب هیچ سوء ظنی نشود و با هیچ سیاست مخلوط نگردد.

در این ایام حاده دیگر انفاق میافتد که آتش غضب شاه و درباریان را شعلهور

میسازد و آن حکایت «مجازات قتله فریدون زرتشتی است که ملیون زحمت پیدا کردن قاتلین مزبور را کشیده انتظار دارند استطاق آنها تمام شود و مجازات گردند در میانه اشخاصی هم بقصد استفاده ازوره فریدون قصیه مجازات را سخت دنبال دارند از جمله سید مطهر که با داره جهانیان زرتشتی بستگی دارد و کیل و رته فریدون شده علیک المحتکمین و جمعی از ناطقین و از باب جرايد زا هم بهر وسیله با خود همراه گردد بعضی از آنها بعنوان حمایت از اجرای قانون «مجازات و بعضی بخصوصیت و ملاحظه در اینکار کوشش دارند استطاقهای آنها که تمام میشود روزی جمعی از اهل علم را بعدلیه دعوت کرده صورت استطاقهای آنها را میخواند دزدی و آدم کشی و محارب بودن آنها بر آن جمع محقق میشود يك مجلس هم سید مطهر از آقاسید عبدالله بهبهانی و همان جمع که در کار مجازات قتله فریدون جد و جهد دارند دعوت کرده بمخراج جهانیان همانی مفصلی مینماید.

نگارنده بپیچوجه داخل این گفتو نیستم و در هیچ مجلس از مجالس آنها حاضر نمیشوم مگر يك شب که رؤسای روحانی در مدرسه سپهسالار جمع میشوند که حکم «مجازات قتله فریدون را بنویسنند نگارنده هم حاضر میگردد و در آن مجلس فقط صورت استطاقهای خوانده شده مقرر میشود در مجلس دیگر علمای روحانی حکم مجازات آنها را بنویسنند روز دیگر جمع شده باين ترتیب مینویسنند که آنها را ساخت سیاست نمایند و بعد پانزده سال در کلاس محبوس باشند این حکم بعدلیه فرستاده میشود روز «مجازات مردم در عدلیه جمیشه نه نفر را سیاست میکنند.

گفته میشود يكی را هزار شلاق میزنند و بتدریج تنزل گردد تا بصد شلاق اکتفا میشود و با نقطهای مهیج از ناطقین بعنوان زنده با مجازات اینکار خاتمه میباشد و چون عدلیه بهمارت سلطنتی نزدیک است صدای این هنگامه و هیاهو بگوش شاه میرسد درباریان فاسد هم يك کلمه راهزار کلمه گردد بشاه و آنmod میکنند که چون قتله فریدون بیشتر از نوکرهای مخصوص شاه هستند و مردم اعتقادشان این است آن کار بی دسرور اطیحضرت نبوده است این است که محض مخصوصه باشاد اینطور بسختی آنها را مجازات

## تصمیم شاه و درباریان بخرا این مجلس

میدهند خلاصه بعد از مجازات قتله مزبور آنها را در گاری ریخته بکلات روانه میکنند واقعه مجازات قتله فریدون خاصه با این پیرایه که پول زیادی ازوره فریدون گرفته شده ما بین رؤسای روحانی و جمعی از کارگنان مشروطه تقسیم کشته میدان بدست مخالفین داده سخنا میسازند و میگویند برای خاطر گبری چرا باید نه نفر مسلمان را اینطور سیاست نمایند و چون این ترتیب مجازات در مردم عوام نیکو اثر نکرده آنها هم اعتراض مخالفین را پسند میکنند و از مرتكین اظهار دلتنگی مینمایند و بعد از اینکه حرارت‌ها کم شد و دیگ طعمها از جوش افتاد کسانیکه در اینکار شرکت کرده بودند هم اعتراف میکنند که بیموقع واقع گشت بی آنکه براین تصدیق و اعتراف اشخاص راجع بقضایای گذشته اثری مترتب گردد.

## فصل بیست و پنجم

### مقدمه اجتماع دارخانه عضدالملک

چنانکه در فصل پیش نگارش یافت در این ایام علاوه‌الدوله و بعضی دیگر از رجال درجه اول دولت بر ضد درباریان اجتماعاتی دارنداز جمله روزی در خانه میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوری جمع شده قرار میدهند با تفاق بخانه عضدالملک رفته با او نزد شاه بروند و تقاضای اصلاح دربار را بنمایند و باید دانست که ایندسته از رجال دولت هدتی است بر ضد درباریان اجتماعات دارند اما نه به حمایت مشروطه و مجلس بلکه برای مقاصد خصوصی اجتماع خانه نظام‌الملک هم جزو همان اجتماعات بوده که در نتیجه هذاکراتی که باعلاف الدوله شده آنجا تصمیم گرفته میشود که بخانه عضدالملک بروند و تمام اعضای آن‌هیئت که جلال‌الدوله هم جـزو آنهاست شامل این تصمیم میگردند در صورتیکه پیشنهاد این بوده است که از رجال دولت ظنین نزد شاه یاملت کسی داخل نبوده باشد از طرف دیگر جمعی از روحانیان و روحانی زادگان هم خود با بعضی از رجال دولت که مدعا مشروطه خواهی هستند مجمعی داشته‌آنها هم تصمیم میگیرند که با عضدالملک داخل هذاکره شده او را واسطه اصلاح شاه یاملت قرار بدهند به حال دستجات مشروطه خواه حقیقی و ماجرا جویان و کارکنان باطنی شاه ویگانگان که لباس مشروطه خواهی در بر کرده‌اند همه خود را داخل این نقشه کرده بجای یک اجتماع خصوصی چند نفر از رجال هم مملکت که باید بخانه عضدالملک رفته باشند یک اجتماع عمومی از تمام دستجات و انجمنها در آنخانه میشود که قطعاً مخالف حصلاح وقت است ولی تصادفات و وفسور اغراض مختلف و نبودن

## مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

تشکیلات ملی هنظام یکنشه متین بی آلایشی را بصورت ناپسند در آورده رشته کار از دست عقلاء خارج و بدست رجاله افتاده سوء تیجه میبخشد پس از دیدن این اوضاع نگارنده میخواهد دوری نماید ولی جریان کار مانند سیل همه را میکشاند و دوری جتن یک یا چند تن مقدور نمیگردد و باید معترف بود که احساسات گاهی مانع میشود که انسان عوایق امور را سنجیده در قضایا پیش بینی نماید خلاصه شب شنبه بیست و نهم ریبیع الثانی ۱۳۲۶ امراء در خانه علاء الدوله جمع شده تا آخر شب صحبت میدارند علاوه الدوله میگوید شاه پیقامداده مرا تهدید نموده است که شکمترا پاره میکنم ومن جواب داده ام که به بصورت من کشته خواهم شد اگر بدست ملت کشته شوم اولادم باقی نمیماند و اگر بدست شما کشته شوم لااقل اولادم نزد ملت عزیز خواهد بود پس بهتر این است که بدست شما کشته شوم خلاصه آخر آتش قرار میدهدن صحیح شنبه فردای آنروز همه در خانه علاء الدوله جمع شده از آنجا بخانه عضدالملک بروند فردا صبح زود نگارنده از قرار داد شب آگاه شده منتظر نتیجه اقدام آقایان امراء میشون و هر چه میتوانم آنها را مساعدت میکنم یکمطلب از روز پیش باقی ماند و آن اینست که نگارنده باتفاق معتمد خاقان میرزا کاظم خان نظام الملک را ملاقات نماید و او را بموافقت باسایر رجال دولت و در رفتن بخانه عضدالملک ترغیب نماید حاج میرزا ابراهیم آقانماینده آذربایجان هم مارا در این ملاقات هر اتفاق و مساعدت نماید حاج میرزا ابراهیم آقا جوانی است سی و چند ساله خوش و حوشخواه با کدامن و از مشروطه خواهان حقیقی بلکه قدری هم از مشروطه خواهی تندتر میروند و از تندروان مجلس محسوب است نگارنده نقشه اصلاح خواهان را بیان کرده با میگوید باوضع حاضر صلاح کار در اتحاد حقیقی شاه با مجلس و ملت است و ترتیب حالیه دربار بواسطه وجود اشخاصی که مانع این اتحاد و اتفاقند خوش نیست باید از شاه بتوسط عضدالملک و رجال اوی مملکت تقاضا کرد بتسویه دربار بکوشد ما هم اشخاص مفسد را از میان ملیون خارج نماییم بلکه این اتحاد حاصل گردد

## فصل بیست و پنجم

نظام الملک میگوید ما با جمعی از امراء اتحاد کرده ایم حالا هم که رفقای ماصلاح دانسته و داخل اینکار شده اند البته من هم از آنها مخالفت ننموده بمنزل عضد الملک خواهم رفت نماینده محترم در ضمن صحبت شرح ملاقات خود را بالامیر پهادر جنگ نقل میکند و میگوید در باریان در خط صلح و سلامت قدم نمیزند خداوند عاقبت را بخیر کند خلاصه روز شنبه امراء میر و ندبمنزل عضد الملک اما هیچیک از آنها جرأت نمیکنند اصل مقصد را بیان نمایند و همه در پرده صحبت همیدارند مگر علاء الدوّله که گاهی در ضمن صحبت بخرابی کار دوبار اشاره مینماید پاسی از شب یکشنبه رفته کاغذی از مقتمد خاقان بنگارنده میرسد نوشته است وضع اینجا بد است عنوانی از اصل مطلب نمیشود کاش کسی که مطلب را میتوانست ادا کند میآمد و صحبت میکرد در آخر کاغذ مینویسد «المستغاث بک یا یحیی» دیدم در آنوقت شب کسی نیست آنجا برود و من خودصلاح نمیدانشم شر کت نمایم یکی بمالحظه اینکه بنابراین بوده است غیر از چند نفر امراء کسی آنجا نزود و نمیخواهم خود برخلاف پیشنهادی که داده ام رفتار کرده باشم و دریگر آنکه شاه از من دلتگ کبوده و از قصه خانه علاء الدوّله ومذاکرات که شده بتوسط شاهزاده مؤبدالسلطنه بصورتی آگاه شده است که برکدورت او افروع شده در صورتیکه من هرچه کفته و هرچه کرده ام برصلاح شخص او و صلاح مملکت بوده است نمیخواهم بیشتر از این بدون جهت او را از خود دلتگ سازم چنانکه هیرزا رضا خان مؤبد السلطنه گرانمایه وزیر عدیله که یکروز پیش بواسطه مخالفت شاه و در باریان استغفاء داده است نقل میکند در آخرین جلسه که با وزراء تزد شاه رفته است شاه را از نگارنده بی اندازه مکنده دیده و میکفته است فلاانی امراء و رجال دولت را واداشته است بر ضد من در خانه عضد الملک اجتماع نمایند و هم بنظام السلطنه رئیس الوزراء اعتراض میکرده است که چرا دشمن هرا دفع نمیکنید نظام السلطنه صور میکرده است مراد شاه از دشمن خود ظل السلطان است میگوید قربان چاکر نمیتواند بله قربان بوده باشد ظل السلطان دشمن اعیحضرت نمیباشد جواب میدهد مرادم ظل السلطان نیست رئیس الیزراه میگوید شاه که از کسی نمیترسد

## مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چرا نام نمیرند تادر صد و دفع او بر آئیم شاه نام نگارنده را برده هر ا دشمن خود تصور مینماید نظام السلطنه او را هلامت میکند و میگوید مفسدین در باره وی اعمال غرض کرده اند او نه تنها دشمن اعليحضرت نیست بلکه خیرخواه دولت و ملت است بهر حال چون خاطر شاه بطور خصوصی متوجه است که اجتماع امراء در خانه عضدالملک بتحریک نگارنده است و این عقیده او برای رسیدن بمقصد حضر است میخواهم تابتوانم خود را از این قضیه دور گرفته باشم بلکه کسی هم آنجا هر آنیند این است که در آنوقت شب حیران میباشم چه کس را بفرستم که بتواند روی مطلب ای باز کند و امراء بتوانند داخل مذاکره بگردند در این حال قاضی قزوینی وارد شد و شرح واقعه را با مریکویم میگوید هن میروم راه دور است و چشم شما نایبنا چگونه میروید پول دارید در شکه کرایه نمایند میگوید خیر اتفاقاً در خانه ما در آنوقت دو قران پول بیدا نمیشود که بدهست قاضی داده شود قاضی میرود و نمیدانم چگونه خود را آنوقت شب در کمال عجله بخانه عضدالملک میرساند عنوانهای همچنان کرده حاضرین را گرم مینماید و میگوید حالا که آمده اید تا رفع نواقص در بار را نکنید دست برندارید تا خاطر ملت را از خود شاد کرده باشید و چون غازمه لیخان قصر بعهدالملک بستکی دارد و با نگارنده هم مخصوص است در این مقدمه زحمت بسیار میکشد و بی دربی نگارنده را از جربان احوال باخی میسازد روزی کشنبه جمعیت در خانه عضدالملک زیاد میشود اغلب امراء و وزراء آنجا آمد و رفت مینمایند و در این روز شاه دستخط رئیس وزرائی و وزارت داخله را به مشیر السلطنه میرزا احمد خان میدهد مشیر السلطنه خود جزو اشخاصی است که بخانه عضدالملک آمده و چون در شرف تصدی وزارت است زودتر بمقصود رسیده بعنوان وزارت داخله و رئیس وزرائی با عضدالملک نزد شاه رفت و آمد مینماید طرف عصر این روز جمیعی از ناعلیین و نمایندگان ملت هم بدیدن امراء رفته ملک المتکلمین نطق مفصل و میچی نموده جمع را بهیجان شدیده میآورد و خبر باجهنهای ملی رسیده همه حاضر میشوند بدیدن امراء بروند آقا میر سید محمد طباطبائی شبانه رفته دیدن نموده است آقسید عبدالله که همچ داخل اینکار نبوده بخیال میافتد که بهانه‌هی خود را داخل نماید وبالجمله تحسن

## فصل بیست و پنجم

خانه عضدالملک از ترتیب خصوصی خارج شده رنگ عمومی بخود میگیرد و دستجات موافق و مخالف همه وارد شده عنوان مطلب تغییر مینماید تزدیک غروب آفتاب این روز نگارنده بمجلس میروم میبینم آقا سید عبدالله و جمعی از آقایان در اطاق مخصوصی که برای تنقیح قوانین عدیله است نشسته اند چون هرچه خواستند قانون عدیله را در مجلس بخواهند آقا سید عبدالله انکار نموده میگفت قانون عدیله را ما علماء باید نگاه کرده تصحیح نماییم و هر طور نوشتم مجلس بدون تصرف آن رأی بده مجلسیان هم این مطلب را قبول نمیکردند یکروز هم در مجلس علی عنوان میشود آقا سید عبدالله مدیت کرده میگوید همانست که گفته ام قانون عدیله را ماباید بنویسیم عدیله بقول ناصر الدین شاه راشباشی شرع است هرچه عنوان میگذند که مراد احکام شرعی نیست بلکه مراد ترتیب اجرای احکام و حدود تصرفات اجزاء و مباشرین است او نمیپذیرد بالآخره خواه یا ناخواه قرار میدهدند اطاق مخصوص در مجلس ترتیب بدھند و آقایان علماء و چند نفر از علمای مجلس هم که جزو و کلاه استند آنجا رفته قانون عدیله را نگاه کنند که مخالف شرعی نبوده باشد مجلس امروز آن مجلس است ولی افسوس که از این مجلس چیزی که صلاح ملک و ملت باشد پیرون نخواهد آمد و فقط بدفع الوقت میگذرد روحانیان صاحب مسند با اختیار راضی نخواهند شد مداخله آنها در امور مردم محدود بوده باشد روز دو شنبه صبح خبر میرسد که نمایندگان انجمنها و سقنه دسته بخانه عضدالملک میروند نگارنده هم میبیند بكلی دوری نماید صحیح نیست ناچار بعنوان دیدن امراء رفته میشنوم دو سه هر تبعه عضدالملک و مشیرالسلطنه و نیز الدوله نزد شاه رفته مذاکره کرده اند که چند نفر از دربار دور شوند و هنوز بجا ای نرسیده بعد کم کم جمعیت زیاد میشود به حدیکه خانه ای عضدالملک باوسقته که دارد گنجایش واردین را ندارد تزدیک ظهر ملک المتكلمين بطق مفصلی کرده میگوید از هر انجمن یک یا دو نفر بمانند باقی بروند و این خبط است زیرا که اولاعنوان تحصن امراء مبدل بعنوان تحصن انجمنها میشود و برخلاف نقصود است نانیا خانه عضدالملک غیراز مسجد و مدرسه میباشد آنهم باوسعت نظر مبادی آدایی که عضدالملک دارد لا بد هر کس آنجا بماند باید شام و ناهار باو بدھند

## مقدمة اجتماع در خانه عضدالملک

و اسباب پذیرایی آن جمع کثیر که سیصد نفر آنها بعنوان نمایندگی انجمنها هاندهاند  
البته فراهم نیست بملک استکلاین اعتراض میکنم چرا اینطور گفتید میگوید مختلف  
این نکته نبوده ام و دیگر حالا نمیتوانم آنچه را گفته ام بخلاف آن بگویم ناچار میروم



## عضدالملک

در مجلس خلوتی که عضدالملک وزراء و امراء نشته اند میگوین نمایندگان انجمنها

غیرخواهد بیند و این صحیح نیست خوبست از طرف آقایان امراء کسی ببرود و عذر بخواهد و آنها روانه نمایده همه پسندیده کنند و علاوه بر این میفرستند علاوه بر این اسراره میکند که نگارنده بالا بروند و این خدمت را با تفاوت انجام بدھیم عضدالملک و امراء هم تقاضا میکنند و نگارنده با تفاوت علاوه بر این میروند و علاوه بر این میفرستند علاوه بر این نمایندگان را میخواهند آنها میروند و در صحیح فردای آن روز باز نگارنده میروند و جمعیت را پیش از روز بیش مشاهده میکنند ادق خان امیر توپخانه که پیر مردم قدسی است بنی میگوید فصل بزرگی در این قصه بر کتاب تاریخ شما افزوده شد میگوییم بلی خدا کند که عاقبت شن بخیر باشد در این روز که بیرون اداره‌ئی ترتیب دادند مرکب از چند نفر رجال مانند علاء الدوّله، آصف الدوّله، معاون الدوّله، قائم مقام سردار منصور، شفیع الملک، معتمد خاقان، دیباز الملک و چند نفر از ملیون مانند آقا میرزا محسن، ملک المتكلمين، میرزا جهانگیر خان صور، آفاسیده محمد رضای مساوات، میرزا داود خان، حاج میرزا علیم محمد برادر من و بنده نگارنده کلیه مذاکرات در این اجمن راجع بر ترق و فتق کار حوزه خانه عضدالملک است غلام رضا خان آصف الدوّله شاهسون هم داخل شده نگارنده تعجب دارد آصف الدوّله از دربار منقطع شده بملیون ملحق شده باشد در صورتی که مجلس هم با او خوب رفتار نکرد و بی مقدمه اورا از وزارت داخله معزول ساخت مذاکره جلال الدوّله میشود که داخل این اجمن بشود هیچ‌کدام رأی نمیدهند و میگویند او باید بیرون از مردم پذیرائی نماید در این وقت صورت چند نفر که باید از دربار دور شوند بعضی از داده میشود و او با شیرالسلطنه و نیز الدوّله میروند بدربار در این روز تمام دوائر دولتی غیر از پست و تلگراف تعطیل شده همه آمده‌اند بخانه عضدالملک چهار ساعت بفروب مانده عضدالملک از دربار مراجعت کرده جواب مساعد می‌آورد و میگوید شاه قبول کرده شش نفر را از دربار دور نماید امیر بهادر جنگ حسن خان امین الملک - شاپشاں خان روسی - موخر السلطنه - مفاخر الملک و یکنفر ذیکراز خلوتیان علی ییک نام که از بستگان شاپشاں است همه اظهار بشاشت میکنند و مقرر میگردد دو ساعت بفروب مانده در وقتی که از دحام زیاد است بمردم گفته شود و

## مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

آسوده گردند در اینوقت جلال الدوله از نگارنده میپرسد شما صبح در انجمن بودید؟  
متوجه میمانم چه بگویم زیرا قرار نبود او بداند چنین مجتمعی بوده واورا خبر نکرده‌اند  
میگویم در اطاق که چند نفر بودند من هم حاضر بودم میگویید سردار منصور هم  
بود میگویم بلی میبینم آشته حال گشته میگویید کار خود را کردند و باکمال تغیر  
برخاسته باطاق دیگر میرود و بعضی را صدا کرده با آنها خلوت مینماید میخواهد  
میگوید سردار منصور بامن معاهد بوده است و حق ندارد در آن هجوم باشد بی آنکه  
همچه خود را خبر کرده باشد بدیهی است اشخاصی که علم و هنر ندارند تمام عمر خود  
را بخوشگذرانی و تن پروری بسر برده‌اند هرچه تواسته‌اند کرده‌اند و همه از آنها  
تملق کفته‌اند حالا چگونه میتوانند تغییر حال داده از نخوت و غرور دست برداشته  
پکی از افراد ملت باشند خلاصه ازحال و رفتار جلال الدوله نگران میمانم چه میفهمم  
در میان امراء ننان حاصل شد تاکی واز کجا تیجه‌اش بروز نماید بعد از ظهر باز  
کمیسیون منقاد میشود جلال الدوله را هم میآورند چند دقیقه میمانند و هیرود  
بهاء السلطنه از اجزای انجمن شاه آباد اظهار میکند چون شاه دست خط عزل این اشخاص  
را از دربار نداده است خوب است هشیر السلطنه و عضدالملک سند بدھند که مطلب  
مقطوع بوده باشد همه پسند میکنند و صورتی از جانب هشیر السلطنه نوشته میشود  
که این چند نفر را شاه از دربار تبعید فرمودند و آنها دیگر بدربار نخواهند آمد  
و آن صورت را هشیر نهشیر السلطنه مهر کرده عضدالملک هم در حاشیه آن صحبت را  
مینویسد ملک المتكلمين میخواهد آن نوشته را برای مردم بخواند ولی از بس از دحام  
است ممکن نیست در حیاط خوانده شود لهذا بالای بام رفته بعداز نطق منصلی از شاه  
تمجید میکند عضدالملک و هشیر السلطنه و نیار الدوله که در این کار زحمت کشیده‌اند  
دعا مینماید و نوشته را میخواهد مردم اظهار بشاشت کرده دسته و سته از خانه  
عضدالملک خارج میگرددند نزدیک غروب آفتاب باز عضدالملک و هشیر السلطنه و  
نیار الدوله بدربار میروند که اشخاصی را بچای مردو دین معین نمایند هیئت رئیسه  
مجامس هم که در اینوقت بخانه عضدالملک آمده از آنجابند شاه میروند و شاه بسیار

## فصل بیست و پنجم

مختصر آنوار امیزیدیرد و اعتنای درستی با آنها نمیکند عضدالملک دیماند برای اتمام کار  
ماهم خانه عضدالملک میمانیم که او مراجعت نماید بلکه آتشب متحصین همه از آنجا  
بروند دو ساعت از شب رفته عضدالملک و مشیرالسلطنه و نیز الدوله مراجعت کرده  
به حاضرین میگویند کار گذشت و مقصود حاصل شد میخواهید بروید بروید عضدالملک  
میگوید من آنجا نشتم و واداشتم امیر بهادر اسباب خودرا از دربار جمع کرد که  
برود و قطعاً امشب خواهد رفت ساعت چهارازشب رفته همه میروند کسی آنجانمیماند  
روز چهارشنبه خبر میآورند امیر بهادر در سفارت روس متحصنه شده او و شاپشاں ادعای  
طلب از شاه مینمایند و میگویند طلب عارا بدھید تا برویم معلوم میشود دستور العمل است  
و خیال دور کردن آنرا از دربار ندارند عضدالملک مجدداً بدربار میرود با میگویند  
اطمینان داشته باشید که خواهند رفت فقط برای طلب خود، آنده‌اند عضدالملک را اغفال  
کرده در شب پنجشنبه تدارک میبینند که شاه را از شهر بیرون برده مخالفت با مجلس و  
ملت را آغاز نمایند.

## فصل بیست و ششم

### تشکیل باعثهای در مقابل مجلس

صبح پنجمین به چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۶ میرزا صالح خان حاکم طهران بدربار میرودم بیینداو اوضاع دربارد گر گون است سر بازهای سیلاخوری درالباس پوشانیده اندسورهای کشیکخانه را حاضر کرده اند یک دسته قزاق همیای حرکت است در اینحال شاه از اندرون بیرون آمده بمیرزا صالح خان میگوید میخواهم باغ شاه بروم میرزا صالح خان میگوید اجازه میدهدید یکمده از سر بازان ملی راهم خبر کنیم بیانید در رکاب همارک باشند میگویند آنها رسالت اند او لازم نیست بعد شاه میرسد ازاو که توهم سوارمیشوی یامیترسی جواب میدهد از که میترسم البته در رکاب مبارک هستم شاه میگوید پس بگو اسب برایت همینجا زین کنند سوارشو احتمال میرود که چون ازاو هم بد گمانند تنوخ استه اند او بمزل خود برود و بیاید در اینحال بمیرزا صالح خان خبر میدهدند بعضی رو بخانه امیر بهادر رفتند بعنوان غارت کردن خانه او که حاکم بجهله دنبال تحقیق اینطلب میرود بعد از رفتن او شاه فوراً سوارمیشود باین ترتیب که سر بازهای سیلاخوری از عمارت بوضع وحشتناکی وارد ارک و خیابان شده هیاهوی بسیار میکنند سوارهای کشیکخانه از اینطرف و آنطرف تاخت و تاز مینمایند قزاقها از اطراف در سرتاخت فریاد کرده بیجهت شلیک مینمایند دو عراده توپ با جمعی قزاق از طرف مجلس عبور میدهند بطوریکه مردم بقین کنند توپ میرند برای خراب کردن مجلس دکانهای شهر بسته میشود مردم بیجان میانند و رو مجلس میروند بیستند چه خبر است انقلاب شدید در شهر حاصل میشود و بعد از ساعتی آرام شده معلوم میگردد شاه بعد از صه ماه و کسری که از خانه بیرون آمده بایتر تیپ متوجه شانه

### فصل بیست و ششم

از شهر بیرون میرود مردم که حقیقت مطلب را میفهمند کانهار باز کرده مشقول کار خود میشوند طرف عمر ملک المتكلمين و جمیع را هیبیتم سخت بدست و پا هستند چون خبر رسیده است میخواهند ذخیره را از شهر بیرون برند و ملیون میخواهند اطرا ف عمارت ذخیره را که باستیان نامیده میشود هست حفظ بگذارند کسی تصرف ننماید مجلسیانهم از این رفتار شاه حیرانند.

نگارنده باتفاق میرزا جوانگیر خان مدیر صور میرود بخانه علاءالدوله برای ملاقات امراء که بداند آنها در چه حالتند وجه میخواهند بگتنند همشی سفارت روس دیده میشود که از آنخانه بیرون میآید افراد میخواهند متفرق شوند آصف الدوله علاءالدوله جلال الدوله سردار منصور معتمد خاقان و نوه الملك را گوشیدی جمع کرده میرسم چه خیال دارید میگویند چند نفر میرویم نزد عضدالملک از او تکلیف بخواهیم و فردا صبح در خانه سردار منصور جمع شویم چه باید کرد و جلال الدوله بطور خصوصی میگوید از سفارت روس کسی نزد علاءالدوله آمده میگوید شنیده ایم رجال دولت در خانه شما جمعند برای خلیع شاه با موافقت سفارت انگلیس شما میگوییم نخواهیم گذارد کسی در امر سلطنت شاه اخلاق انداز این خیالات منصرف باشید علاءالدوله جواب داده هر کس بشما گفته است دروغ گفته هیئت امراء و رجال دولت قصدی جز استحکام سلطنت محمد علیشاه ندارند و این اقدامات برای تصفیه دربار و آسایش خاطر شاه است این مطالب که شماتصور کرده اید بالمره بی اصل میباشد و پیش از این واقعه هم یک روز وزیر مختار روس و شارژدار اندگلیس با هم بیخبر میروند بمنزل عضدالملک و او را تهدید کرده میگویند انجمنها خیال کشتن شاه را دارند و خواهش تبیید بعضی از اطرا فیان شاه مقدمه اینکار است شما توسط کنید امیر بهادر از دربار نزد عضدالملک جواب میدهد من رسمیت ندارم اگر مطلبی دارید بوزیر خارجه بگوید و آنها از خانه عضدالملک مایومانه هراجعت کرده اند از این اقدامات معلوم میشود سفارت روس بدست و بالفتاده میخواهد نگذارد دست نشانده های او از دربار دور گردد و شارژدار اندگلیس را هم برای قوت کار خود بعنوان رعایت معاہدة ۱۹۰۷ با خود همراه کرده با هم میروند

## تشکیل باشگاه در مقابل مجلس

واز طرف هر دو سفارت باین و آن پیغام میدهند خلاصه بلال الدوله از پیغام سفارت روس ترسیده بود و بنمیگفت چرا ما را نمیرید گوش هیجانی پیندازید عرادش اینست در مقام امن بوده باشند در شب همین روز قاضی قزوینی و جمهور از آزادیخواهان میآیند تزد نگارنده که چرا آرام نشسته اید و اقدام نمیکنید جواب میدهم بلی خیلی آرام نشته ایم من فکر دیشب را که میگویم کاش حالا دیشب بود و ما از حرکت شاه جلو گیری میکردیم فردا شب هم شاید افسوس امشب را بخوریم که کاش دیشب کاری که باید بکشیم کرده بودیم بهر صورت بعضی مطالب است برهان لازم ندارد این شاه که بعداز واقعه بمب دیگر از باعث گلستان با پیرون نگذارد و حالا باین تدبیر خود را از شهر پیرون انداخته محل است با بودن مجلس و بودن این اشخاص و با همین ترتیبات که داریم دیگر داخل شهر بشود مگر تغیر اوضاع کلی داده شده باشد پس نباید غافل بود و مطلب را کوچک شمرد ولی از ما غیر از خیرخواهی و ترغیب و تحریض کردن کار کنان رسمی کاری ساخته نیست در ادای این وظیفه هم کوتاهی نشده و نمیشود فردای آنشب که جمعه است امراء در خانه سردار منصور جمع شده تا عصر میمانند طرف عصر معتمد خاقان آمده نگارنده را از طرف رفقای خود دعوت میکند که در هیجمع آنها حاضر گردم و در ضمن صحبت میگوید نمیدانم چه حکایت است که بعضی مطالب را از من پنهان میکنند چنانکه در اینوقت که بمن تکلیف کردند بیایم اینجا گفتم رفتن لازم نیست با تلفن خبر میکنم یا کاغذ مینویسم گفتند خیر خودت باید بروی مرا روانه کردن و پنهایت پریشانحالند میگویم حق دارند که پریشان خاطر باشد میبینند آن اشخاص از دربار دور نشتدند اجتماع خانه عضدالملک بی تیجه ماند شاه پیرون رفت و دارد استعداد جمع میکند البته کار صورت خوش بیدا نکرده و عاقبت شوخی مینماید اما چرا از شما مطالب را پنهان میکنند شاید صحبتهایی دارند که نمیخواهند بگوش هیلون برسد و شمارا بما تزویکتر میدانند تاب خود و نیز همه با یکدیگر موافقت ندارند و از هم مطمئن نیستند این است که از شما ملاحظه دارند و شاید میخواهند در حضور منافقین حرفا ای بزنند که همکوش شاه برسد و سبب عفو و اغماض شاه از آنها بگردد و از طرف دیگر از ملیون هم

## فصل بیست و ششم

مالحظه دارند اینست که شما را در هر صحبت محروم نمیدانند بهر حال من و برادرم و  
معتمد خاقان میرویم بخانه سردار منصور امراء تازه از خواب بعد از ظهر برخاسته اند  
بعضی از آنها یعنی ایت افسر ده خاطر هستند و آنها کسانی میباشند که باور بار راهی ندارند و بعضی  
پیداست که باطنًا



خوشحالند و ظاهر آخود  
را متالم نشان میدهند  
از آنها است غلام رضا خان  
آصف الدوله که رو  
بنگارنده کرده میگوید  
این چند نفر که از دربار  
نرفتند و معلوم نیست  
عاقبت کار چه خواهد شد  
نگارنده عقاید شخصی  
خود را در اصل این  
خيال که برای جلوگیری  
از انجمانها و ناطقین و  
ارباب قلم بود بتوسط  
یک هیئت امراء و وزراء  
و قصد اصلاحی که در  
سر داشته ام مفصل نقل  
کرده میگویند هن داخل  
اغراض شخصی نیستم

مرحوم حاج میرزا علی محمد دولت آبادی  
برای هیچکس کار نمیکنم غرض من نوعی است همه تصدیق و اظهار همربانی

## تشکیل باگشاه در مقابل مجلس

میکنند برادرم هم شرحی میگوید حاصلش آنکه کسی با شاه طرف نیست مقصود رفع نواقص و اصلاح امور است و همه باید با هم همدست شویم و راه مقصود را پیماییم . معاون الدوله میگوید اهر و زصبح قاضی قزوینی و بعضی دیگر از طرف انجمنها آمده بودند از ما تکلیف میخواستند و مامتحیر بودیم چه جواب بدیم نه تکلیف ماملاعوم است و نه تکلیف مردم ما در این گفتگوییم که هحمدباق خان فراشباشی مجلس و یکنفر از اعضای انجمن مظفری از طرف انجمنها میآیند و اظهار میکنند نایندگان انجمنها ملی در انجمن مظفری جمعند و میگویند شما چه کردید و تکلیف ما چیست امراه جواب میدهند منتظریم فرستادگان ما از خانه عضدالملک و از جا های دیگر که رفته اند برگردند آنوقت جواب بدیم آنها میمانتند جواب بگیرند نگارنده و برادرم روانه میشویم بعد از این مجلس که آثار خوشی دیده نمیشود با کمال افسردگی بمجلس شورای ملی میروم و کلاه هستند و آقا سید عبدالله و بعضی از ملیون ولی نمایندگان انجمنها همه در انجمن مظفری جمعند و جمعیت بسیار آنجا است میشنویم در انجمن مظفری مشغولند عرضه ای بشاه مینویسند باز خبر میرسد که عرضه شاه صلح آمیز و متنضم در خواست اصلاح واقعی با ملت است و در آخر عرضه نوشته اند برای انجام هر چه موجب اطمینان اعلیحضرت باشد حاضر خواهیم بود نگارنده تعجب میکنند این عرضه در این موقع چه اثر خواهد داشت میپرسد از و کلاه هم کسی هست میگویند تقی زاده هم هست او هم با این عرضه رأی داد میگویند مخالفتی نکردن خلاصه از ترتیب کار و وضع رفقا مخصوصاً مملک المتكلمين نگران هستم چون میدانم در کار است و آراهنم نمیگذارند و از طرف دیگر چون مرد زود باوریست ممکن است اورا فریب بدهند دیشب با او و سایر رفقا قرار شده من بروم امراء را ملاقات کرده برگردام امروز هم یکمرتبه دیگر امراء را دیده ام و هنوز رفقا را ندیده ام باهم صحبت بداریم بدانم چه کرده اند چه میکنند از اینجهت بانهایت افسردگی از عمارت مجلس فرود آمده پای عمارت میرزا داود خان و حسین آقای پرویز رادیده گوش ای نشسته از بی رویه بودن حرکات رفقا شکایت میکنیم و میگوییم در چنین موقع خطرناک چرا نباید افلان چهار نفر که از یکدیگر اطمینان دارند و قصدشان اصلاح امور

است با هم کار کنند و از گفتار و کردار هم دیگر اطلاع داشته باشند آنها هم تصدیق میکنند و قرار میشود ملک المتكلمين و آقا سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان و میرزا داود خان و حسین آقا فردای آنروز در منزل ملک المتكلمين جمع شده در این باب گفتگو کرده ترتیبی بدھیم که از نطقها و کتابتهاي مختلف جلوگیری شود و با مشورت یكديگر بگويند و بنویسند و اقدام نهایند روز شنبه صبح رفقا جمع میشوند و در خصوص همخیالی در امور و جلوگیری از مقاصد انجمنها و ناطقین و نویسندها کان صحبت میداریم در این مجلس نگارنده بیلاحظه حرف زده میگوییم مردم میگویند شما ذر کار مشروطه فائنه برده ایدیکی ملک خربده و خانه ساخته است دیگری پول ذخیره کرده و از این سخنان غرض آمیز گفته میشود اما هر قدر دشمنان از من بدگوئی کنند نمیتوانند بگویند در صده دخل و فائنه بوده ام در اینصورت معلوم است جز حفظ اساس مقصدی ندارم شک نیست که هما باهم در اصل مقصد هم رأی وهم خیال هستیم پس باید با کمال اتحاد از مقاصد جلوگیری کنیم و نگذاریم کسی از حدود خود تجاوز کند ملک المتكلمين میگوید در اصل مقصد اتحاد لازم است داریم و در کارهای نوعی بی مشورت کار نمیکنیم ولی در آمد و رفتها هر کس آزاد است میگوییم البته با رابطه های شخصی کار ندارم در آخر این مجلس قرار میشود حاج محمد حسین روزگار را از انجمن اصناف سید عبدالرحیم کاشانی را از انجمن فاطمی خبر کنیم و در انجمنها افتاده از تندرویهای بیجا تا آنجا که ممکن است جلوگیری شود بعد از ظهر روز شنبه عضد الملک بخواهش امراء میروند شاه را هلاقات میکنند و از سبب نرقن شایسته از دربار و ماندن امیر بهادر در سفارت رو سپر شن مینماید شاه میگوید آنها و فتنی هستند و البته خواهند رفت چون طلب دارند میخواهند طلب خود را بگیرند و میروند و از عضد الملک میخواهد که امراء را بحضور ببرد موردم رحمت بگردند عضد الملک هم قول داده این کار را بگند و آنها را بحضور شاه ببرد و شب یکشنبه پاسی از شب رفته است اطلاع میدهند امراء در خانه دییر الملک جمهدن بیاید کار لازمی هست چون وارد میشوند میگویند وقت گذشته است باید رفت منزل عضد الملک در راه میپرسم چه خبر است میگویند شاه

## تشکیل بافت‌شاه در مقابل مجلس

امراء را احضار کرده است و عصر روز شنبه قرار بود بروند نزنه‌اند حالا میخواهند یک مجلس باهم باشیم دراینخصوص باعضاً‌الملک مشورت شود و اگر صلاح باشد بروند میکویم من صلاح نمیدانم بروند واطینان ندارم که شاه باعضاً‌الملک راست گفته باشد خاصه با تخلفی که کردند از دور کردن آن‌چند نفر از دربار دیگرچگونه اطینان میشود حاصل کرد که اینها بروند آنجا توهینی از ایشان نشود خلاصه وارد اطاق عضداً‌الملک میشویم میبینم جلال‌الدوله هم آنجا است در صورتیکه در مجلس آخری حاضر نمیشد حالا احتمال می‌رود عضداً‌الملک او را خواسته باشد برای رفتن حضور شاه مینشینیم و صحبت میداریم عضداً‌الملک اصرار دارد که فردا صبح باید برویم نزد شاه علاء‌الدوله میکوید چون آنها از دربار تبعید نشده‌اند بجهه اطینان برویم عضداً‌الملک شرح تصریفات خود را بشاه در باب تبعید مفسدین دربار نقل می‌کند و اگر چه طبعاً در حرف زدن وقهه دارد و زود کلامش را میرد و هویاره باسکوتی که فاصله شده شروع بحرف زدن می‌کند ولی امشب مخصوصاً در ضمن گفتن قصه دربار سکوت‌های بی‌موقع غیر مناسب از او ظاهر می‌شود که معلوم است آنجا خبرهای بوده و او نمی‌خواهد بکوید بالاخره باصرار حاضرین بعضی از جمله‌های افتاده را می‌کوید و آن بی‌احترامی است که شاپشاں در دربار از او کرده است مثلاً هر کجا عضداً‌الملک مینشسته او هم می‌آمده پاهای خود را روی هم انداخته با کمال بی‌ادبی مقابل او مینشسته و باوبی اعتمایی می‌کرده است این مطالب که گفته می‌شود من جازم می‌شوم که رفتن آنها بدربار عاقبت خوش ندارد ولی علاء‌الدوله می‌کوید اگر آنها رفته باشند یا مطمئن بشیم بروند ضرری ندارد و خواهیم رفت بالاخره عضداً‌الملک قسم می‌خورد که اگر آنها از دربار نزوند و شاه از قراردادی که شده تخلف کند من هم هرچه تکلیف هست خواهم کرد و این حرف با مقامی که عضداً‌الملک دارد بی‌اهمیت نمی‌باشد زیرا ممکن است بکوید تمام فاجارید را برمیدارم می‌روم دربار و اتمام حجت می‌کنم و اگر پذیرفته نشد حرف آخر را می‌کویم عضداً‌الملک که این قسم را می‌خورد علاء‌الدوله می‌کوید دیگر حرف تمام است و جای گفتوگو نیست و برای رفتن دربار حاضر می‌شود فقط می‌خواهند که از صبح یکشنبه بعض

### فصل بیست و ششم

مقرر گردد و طرف عصر نیرالدوله را بفرستند سخنی از شاه در اظهار لطف با مراء بکیرد که مطمئن شوند عصر بروند شرفیاب گردند در این مجلس نگارنده بعزم الملک میگوین احترامات شخص شما امروز برای ملت قیمت دارد و بر همه لازم است باس حرمت شما را داشته باشند خود شما هم هر چه قدرت دارید بخراج بدھید که در این موقع و هنی بر شما وارد نشود ملک المتكلمين هم در همین زمینه نطقی میکند جلال الدوله میگوید چون رئیس وزراء سند داده است که این چند نفر از دربار تمیز شده اند ها با شاه کاری نداریم و همان نوشته رئیس وزراء که رسمیت دارد مارا کافی است و بهمان نوشته ما میتوانیم آنها را تبعید شده بدانیم.

بالجمله در ساعت چهار از شب این مجلس منقضی میشود و در وقت رفتن دم در اطاق چون خاطرم آسوده نیست سر میگذارم بگوش عزم الملک و میگوین علاج واقعه بیش از وقوع باید کرد و میروم از خانه عزم الملک که بیرون میآیم جلال الدوله هرادر کالسکه خود مینشاند در راه باز من عقیده خود را در باب مصلحت نبودن رفتن بدر بار اظهار میکنم ولی میبینم که امراء با نهایت ملاحظه امی که دارند باطنان بی میل نیستند زودتر حضور شاه رفته باشند و خیالشان راحت گردد.

جلال الدوله که بمنزل میرسد کاغذی از سفارت روس خوانده نزد نگارنده میفرستد که نوشته است شما در کار سلطنت شاه اخلال میکنید این مطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است صریح مینویسیم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانواده ظل السلطان عاقبت وخیم دارد معلوم میشود در دوبار و در سفارت روس این مطلب اینطور بازگو شده که میتوانند شاه را بردارند و ظل السلطان را نایاب السلطنه فرزند صغیر او احمد میرزا قرار بدهند خلاصه از دیدن کاغذ سفارت روس نگران میمانم و میفهمم فتنه بزرگ شده و مطلب را منقلب کرده اند.

## فصل بیست و هفتم

### گرفتاری امراء و بیحرمتی بعض‌الملک

صر روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶ عض‌الملک امراء و رجال دولات را بحضور شاه میرد که مورد مرحمت گردند شاه در ظاهر اظهار مرحمتی با آنها کرده اجازه مرخصی میدهد هنگام مراجعت دم درباغ یکدسته قزان آنها را احاطه کرده علاء الدوله و جلال الدوله و سردار منصور رامیگرند و باقی خارج می‌شوند عض‌الملک می‌بینند آنها را گرفتند می‌کویید منم بر می‌کرم آن سه نفر را جای دیگر می‌برند و عض‌الملک را جای دیگر مینشانند شاه هم باندرون رفته عض‌الملک نمی‌تواند او را ملاقات کند وقت مغرب حشمت الدوله را که رئیس خلوت و منشی مخصوص شاه است از طرف مجلس شورای اسلامی می‌طابند و از سبب گرفتاری امراء می‌رسند حشمت الدوله آمده جواب صحیحی نمیدهد آقا سید عبدالله عربیه توسط شاه مینویسد جواب میرسد حالا توسط شما در اینکار زود است اگرچه گرفتاری این سه نفر برای اصل کار و برای سیاست آقا سید عبدالله در موافقش با مجلس ضراست ولی چون تنه خانه عض‌الملک بی‌دخلالت او شده تصور می‌کند بالاخره آنها توسط او مرخص خواهند شد و از هر یک پولی خواهد گرفت اینستکه مکرر می‌کوید کارخانه عض‌الملک را اشتباه گردندو غلط بود و کاهی می‌کوید شاه گفته است هن و عض‌الملک باید از آنها توسط نمایم تا رها شوند و تامن و عض‌الملک باهم توسط نکنیم خلاص نخواهند شد خلاصه آتشب عض‌الملک و آن سه نفر درباغ شاه می‌مانند و فردای آن عض‌الملک هرچه اصرار می‌کند بی‌ثمر می‌ماند وبالاخره عض‌الملک از شاه تغییر شنیده با کمال کدورت از باغ شاه در آمده از شهر خارج می‌شود و بسلامانیه می‌رود و آن سه نفر را بجانب مازندران

## فصل بیست و هفتم

تبیید میکنند و فوراً امیر بهادر از سفارت روس در آمده بدربار میآید و تمام اشخاصی که بنابود از دربار تبیید شوندو بعضی هم رفته بودند بجای خود برگشته هر یک مشیر و مشار میگردند و مخالفت آشکار میشود عجباً در همین روز یکشنبه طرف عصر که اینکار در باغ شاه اتفاق میافتد میرزا احمد خان مشیرالسلطنه کاینه خودرا به مجلس آورده رسماً معرفی میکند خودش وزیر داخله و دیسالوزراء - مشیرالدوله میرزا حسنخان وزیر علوم - صنیعالدوله وزیر مالیه - مستوفی الممالک وزیر جنگ - علام السلطنه وزیر خارجه مؤتمن الملک وزیر تجارت و چون مجلس ازو زراء خواسته است پروگرام خود را به مجلس تقدیم کنند لهذا پروگرام قشنگی مشتمل بردوازده ماده همه راجع باصلاحات ملکی و رفع نواقص وزارتتخانه ها و اصلاح امور هالیه میدهند و مورد توجه میشود خصوصاً لایحه صنیعالدوله در اصلاح هالیه که بعد از خوانده شدن صدای احسنت نمایندگان بلند میگردد و میگویند حالاً ماوزارت داریم و کار مجلس پیش خواهد رفت مگر آنها که میدانند باغ شاه چه خبر است و مجلس و قانونی باقی نمانده است معرفی وزراء در مجلس و گرفتاری امراء در باغ شاه در یکوقت واقع میشود وزراء بعد از معرفی میروند و باز شبانه احضار میشوند و به مجلس میآیند و از آنها میخواهند سبب گرفتاری امراء را بیان نمایند میروند فردای جواب بیاورند ولی فردا ورق برگشته دیگر بی ادن و اجازه شاه نمیتوانند به مجلس بیایند خلاصه روز دوشنبه هیجان شدید در خلق پیدا شده انجمنها داد و فریاد میکنند وقت ظهر بنگارنده از مجلس اطلاع میدهند که اطاقی برای شما و چند نفر دیگر مینشده آنجا کمیسیون مخصوصی است حاضر شده بوظایی که مقرر است رفتار کنید کمیسیونی برای نگارش پاره‌گی از مطالب لازم و مدافعه از خیالات مخالفین است مجلس لازم داشته این هیئت بطور غیررسمی در خود مجلس کار کند و کمیسیون اصلاح را که رسماً از مجلس انتخاب شده معاونت نماید اجزای این کمیسیون را از اشخاص نافذ در ملت انتخاب کرده‌اند که بمردم هم اگر نصیحتی دادند پیذیرند اجزای این کمیسیون به بیست نفر میرسد و اغلب آنها از اجزای انجمن آذربایجانند یعنی منسوب به تقدیروان مجلس ملک المتکلمین و سید

## گرفتاری امراه و بیطرمتی بعضی‌الملک

جمال الدین هم هستند سید محمد پسر آقاسید عبدالله راهم عضویت داده اند ویکمده از جوانان را که از آنها اطمینان دارند مأمور خدمت این کمیسیون کرده‌اند اطلاعات از هر جا باین اتفاقه میرصد و حیواب لوابحی که از طرف دولت بر ضد مشروطه و مجلس نشر می‌گردید از طرف این جمع داده می‌شود وهم در اینروز تلکرافخانه را که بدست سردار منصور بود از او گرفته بمخبر الدوله که محل اعتماد شاه است می‌سپارند بهیهی است دو اینصورت دیگر تلکرافات ملت بولایات مخابره نمی‌شود اگرچه آقا سید عبدالله تلکرافات بعلمای ولایات می‌کند و قاصد مخصوص بقزوین و قم و غیره می‌فرستد و از آنجاها ولایات دیگر را خبر می‌کنند ولی تا در باریان میتوانند نمی‌گذارند تلکرافی از طرف ملیون مخابره شوه و بزرگتر تدبیر آنها در جلوکیری از هیجان ملی عمومی تحت نظر گرفتن تلکرافخانه است فرمای اینروزاعلانی از طرف شاه بنویان راه نجات بدرو و دیوار طهران چسبانیده می‌شود بمحتوی ذیل : راه نجات ملت - ملت قدیم قویم ایران که فرزندان حقیقی و ووحانی حاصل است البته خوشوت خواهند بود که دولت شهزار ساله ایشان پایمال نهوا و هوس مشتک خانین مفترض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجوزند بگردد البته راضی نخواهند بود که بدیختانه دستخوش خیالات فاسد زدهان آدمی کشن شوند یکی بطعم وزارت دیگری بخیال ریاست بعضی بحلت جلب‌فایده برخی بواسطه کسب تسلط و اقدام با مرور نامشروع ساده‌لوجهان یچاره را بمنارین مختلفه هوس‌ساختی بزبانی و هر روز به بیان فریته آثارا آلت کار و اسباب اعتبار خود قرار گهند بعموم فرزندان خود اعلام مینمایم که در اینصورت چیزی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم کسیخته خواهد شد چنانکه سالهای دراز و با ائتلاف نفوس صنادید مملکتی و علایی ملت از عهده اصلاح آن توانند برآمد بدیهی است که اشتباہی نخواهند داشت که شخص همایون مادر اینمدت تاچه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حل مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروکدار نفرمودیم هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهل و

## فصل بیست و هشتم

اغماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که پیامان نبردند آیا دیگر برای شما شبیه باقیمانده که محدودی مفسدین قصی جز خراب کردن خانه شماندارند آیا نمیدانید که میخواهند رابطه و اتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار نمایند صراحتاً بشما میگوییم که ببیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مغرضین صرف نظر فرماییم و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فساد و ظلم مفسدین ایران خراب کن بگذاریم دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده بعموم دول اعلام فرموده ایم مشروطه و در عدد دول کنستی توسيون محسوب است و کلای مجلس شورای اسلامی در کمال اهانت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها تقریباً عمل خواهند کرد ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و ساعی و تجارت و کسبه و رعایا عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین با هیچ قبول وساطتی مخدوش و منکوب هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنة ما را در نظرداشته و ببیچوجه از همراهی فروگذار خواهند نمود

محمدعلیشاه قاجار نهم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶

این لایحه را بتوسط تلگراف به تمام ولایات مخابره میکنند در کمیسیون مخصوص

جواب این دستخط نوشته شده طبع و نشر میشود بمضمون ذیل:

جواب راه نجات هرمان  
هنگامیکه دولت روس در صدد بستن (دوما) یعنی مجلس شورای روسیه برآمد اعلانی در میان ملت منتشر کرد که تقریباً همان اعلان لفظ بلطف ترجمه شده در روز نهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ یعنی دو روز پیش با اسم راه نجات ملت در طهران منتشر شد مندرجات این اعلان یک آینده تاریک و یک بدینه نزدیک را بمسئلت و دولت ایران و عده میدهد یعنی همان خونریزیها و همان هرج و هرجها و همان ضعف قوایی را که دولت و ملت روس بعد از انتشار نظیر این اعلام دچار شد برای ایرانیان نیز مقدور و

## گرفتاری امراء و سحرمنی بضدالملک

ممهد است ملت خوب میداند که هر چند این اعلام بنام اعلیحضرت محمد علیشاه انتشار یافته باشد و نسبت اورا بشخص شخیص سلطنت بدنهند باز حقیقت امر غیر از این است یعنی همانطوری که در کلیه امور چند نفر خائن بی ایمان اطراف دربار سلطنت را گرفته و در تصرف امور دولتی احق و اولای از شخص پادشاه شده اند در این اعلام نیز عقاید شخص خود را بنام مقدس اعلیحضرت در انتظار ملت جلوه میدهند ظاهر اعلام مزبور بطور ابیه از عده‌ئی مفترضین نامعین ولزوم اقدام دولت در طرد یا قتل آنها حکایت میکند بهترین دلیلی که عدم انتساب این اعلام را بشخص اعلیحضرت مدلل میکند همان خوف عمومی است که ازابهای این مقصود و عدم تعیین مفترضین در ملت تولید میشود چه معلوم نیست که مقصود از این مفترضین کیانند اگر مراد از اشخاصی است که در استحکام اساس مشروطیت یعنی مایه امیدواری و اصل وضامن حیات و بقای ایران در مدت این دو ساله اقدامات کرده اند همه ملت ایران جز محدودی از خانین درباری داخل در این عنوان میباشند و احدی نیست که از این دایره خارج و مستثنی باشد و اگر مراد اشخاصی باشد که حقیقت خائن و مفترض و مایه فساد میباشد آنهم در صورتی که مملکت دارای سلطان و مجلس شوری و کاینه وزراء و وزارت عدله میباشد و قانون اساسی مملکت موشح بقسم و اهمی اعلیحضرت پادشاه شده است همه کس را فقط بیک احصار نامه عدله میتوان حاضر کرده موافق اساس شرع و اصول مشروطیت پس از استنطاق و محاکمه بمجازات خود رسانید و وقتی که مبهم و غیر معلوم اسم مفترضین برده شود ناجار هر کس تصور میکند که خود او بایکی از بستگانش داخل در آن زمرة میباشد و یقین است که در این صورت اطمینان از عموم ملت سلب شده و خوف و دهشت برهمه مستولی گردیده بالاخره از اجتماع قوی و ضدیت بافنداء و اضمحلال خود و بستگان مجبور میشوندو چنانکه گفتم البته شخص اعلیحضرت که قلب مبارکش نمایند رحمت خداوند متعال است هیچ وقت بانتشار چنین لایحه راضی نشده و باین وحشت عفوی تن نخواهد داد و بلاشك همین اعلام نیز یکی از اعمال خائنین دربار است که در این مدت بکمال و نیم آنی با تحداد دولت و ملت راضی نشده و با تمام قوا در تفرق و

## فصل بیست و هفتم

تجزیه ایندو قوه کسوشیدند دیگر از عجایب این اعلان که مارا در مقابل اروپائیها شرمنده و بلکه دربرابر هر عاقلی خجل و شرمدار میکند عبارتی است که مضمون ذیل در آن مندرج میباشد دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلان فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورای ایمیلی در کمال اهانت و قدرت بتكلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهد کرد صاحب اعلان هیچ هندگر نیست که سلطنت وقتی مشروطه و صاحب مجلس شوری باشد به موجب قانون اساسی ممکن نیست احدي را از آحاد ناس برخلاف قانون توقيف و حبس کرده و همه نوع اسباب هتك شرف و سلب اهانت اورا فراهم آورد و سه روز قبل حبس علاوهالدوله و جلالالدوله و سردار هنصور انهدام اسas مجلس شوری و سلطنت مشروطه و قانون اساسی راجدآ آشکار میکند و نیز انتزاع تلگرافخانه را بی اسلام وزراء از مدیر سابق و واکذاردن آن بدیگری که پریروز اتفاق افتاده و تغییر حکومت طهران و نظمه شهر که همین دو روزه بدون اینکه از مجرای وزارت خانه ها باشد رویداده قول صاحب اعلان رادر وجود مشروطه و کنستی توسیون تکذیب هینماید و نیز صاحت اعلان از زبان اعلیحضرت همایونی انتشار میدهد که بدیهی است اشتباہی نخواهد داشت که شخص همایون ما در اینمدت تاچه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فرو گذار نکرده ایم هرچه کفتهند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاہل و اغماسن نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که بیان نبردند این عبارات نیز بقدری خلاف واقع وضدمشهودات اینمدت است که عامه نقوص دری اصلی آن بهیچوجه تشکیک نخواهد کرد چه کذته از آن مفترضین که معلوم نیست مراد چه طبقه از مردم عوم مردم ایران در آخر سلطنت شاهنشاه هبرور مظفرالدینشاه کبیر برای فقر و فلاکت و بدیختی که ایران را احاطه کرده بود و بواسطه یینظمی که در کلیه اعمال دولت مشهود بود و بعلت تسلطی که اجانب در این آب و خاک پیدا کرده و حیات استقلالی ایران را تهدید میکردند مجبور شدند که بهیشت

## گرفتاری امراء و بیصرمی بعدها

اجتماع از صفیر و کیم و عالم و عامی بصدای واحد تغییر اوضاع سلطنت را خواستار شوند و پس از کوشش و کشش‌های زیاد و بعد از مغایرتهایی که درباریان کردند و موافقی که پیش آورده و وقتی شاهنشاه کیم هاضم مقاصد ملت را بدقت ملاحظه فرمود و اجرای آنرا مایه حیات مملکت و آسایش عباد و آبادی بلاد دید فوراً با استداد حقوق ملت اجازه داد و غصب عليه اولیای دربار حقوق ملت را تصدیق نمود شخص اعلیحضرت حاضر همچه بواسطه فشارهای ملت و چه بعلت وجودان پاک خود در آنوقت بامضای اینفرمان قضابیان ناچار شد در تمام اینمدت ملت چه بواسطه روزنامه‌جات چه بواسیل ناطقین چه بتوسط مجلس ووکلای خود فریاد زدند که مقصود ما از این اقدامات اصلاح مملکت و حفظ منافع اهالی و بالآخره کلیه اصلاحات داخلی و خارجی است این حرف را گفته و همه جا در مقام عمل جان و مال خود را در مرعرض فداکاری گذاشتند در اینوقت لازم بود که دولت نیز که نماینده ملت است تمام قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت این مقاصد مشروعه ملت همراهی کرده و این راه مخوف پر احتیاط را بواسطه قوه نگاهبانی خود تأمین کند ولی افسوس که ملت در تمام اینمدت همیشه جز خلاف انتظار خود را از طرف دولت ندید و آنی از جانب دفاع اولیای امور دولتی خود آسوده نتشست و تمام این ضدیتها چنانکه همه ملت میدانیم و شخص اعلیحضرت هم پس از رجوع بقلب حق بین خود ملت فیشوند ناشی از اغراض خانمان‌سوز همان یکمشت خانین مسلط بر دربار بود که روز کار ایران را باین تیرگی نمود چنانکه از یک‌طرف پسر رحیم خان چلپانلو را در تبریز تحریک کردند که در یک‌روز روشن سیصد نفر از نفوی محترم را از دم شمشیر گذرانده صدها خانمان را از هم پاشیده از یک‌طرف اکراد سا جبلاغ مکری را محرک شده حیات استقلالی مملکت را بترزلزل انداختند از یک‌طرف در ماکو و کانه رود وارومی و خوی و خلیخال و اردبیل آتشهای فتنه روشن کرده بگشتن نفوی مسلمین و برباد دادن عرض و ناموس اسلام و اختلال در امنیت و ایجاد خوف و دهشت عمومی اساس نظم را برهزدند از یک‌طرف باشارات مخصوص قوام و پسرهای او را به تهییب و غارت و خرابی فارس مأمور کردند و ایل عرب را بمعاونت او مأمور نمودند از یک‌طرف

## فصل بیست و هفتم

در زمان حکومت سیف الدوله کرمانشاهان را میدان جنگ کرده خونهای مسلمین را در ازای هیچ گناه ریختند از یکطرف شیخ زین الدین را بحضرت عبدالعظیم فرستاده آتش فتنه را دامن زدند و بعداز آن شیخ فضل الله را که دینش دنیای او میباشد بهمان مکان مقدس فرستاده امنیت را از تمام مملکت سلب نمودند و بعداز فاصله مؤید فتنه یازدهم رمضان سید علی بزدی شدند و قم و کاشان و اصفهان ویزد و کرمان را نیز چنانکه صفحات روزنامها پر است و صورت تلکرافها در تلکرافخانه حاضر از این خونخواری و خون آشامی بی نصیب نگذاشتند و بعداز همه اینها فتنه ثانوی که بتوسط شیخ فضل الله در میدان توپخانه برپا شد و همراهیهای ظاهری که اولیای دولت از فتنه انگیزی او کردند جای هیچ تردید نیست و همه دنیا میدانند که قریب یکماه تمام از شمال تا جنوب و از هشترق تا غرب ایران چه زلزله و آشوب و انقلاب در این مملکت برپا بود و چگونه سلب امنیت از همه قرا، و قصبات ایران نمود و هنوز قسم نامه ثانوی دولت خشک نشده بود که فتنه و رامین و شیخ محمود و حسنخان قرجکی را بر پا نمودند و شبانه بهخانه فریدون ریخته او را کشته و بهاءالواعظین را در ملاه عام بر حسب مأموریت مخفی زخم زدند و معاهده ششگانه را که دولت برای تأیید قسم خود در واقعه توپخانه کرده بود بموضع اجرانگذارند ملت در همه این اقدامات بچشم دقت میدید و در میان همه این وقایع چیزی که مایه تسلی قلب خود وجهت جامعه ملت و دولت و علت اتحاد و اتفاق این دو قوه باشد تجسس میکرد ولی بدینختانه در ظاهر اثرب از آن بدمست نمیآورد بلکه بعض شابشال تبعه روس و علی بیک و امیر بهادر روسی نژاد را هر روز بر خلاف میل ملت در دربار مسلط تر و برخوس و اعراض مسلمین چیره ترمییافتند و معلم روسی را برای تربیت و لیحه دلت ایران بمذاق روسها پائزده سال اجیر میدیدند تمام این مطالب را ملت میدید ولی بواسطه اطلاعی که از احاطه شخص اعلیحضرت با غرائب شش هفت نفر خائن مفرض داشت با شخص اعلیحضرت هیچ وقت دل بد نکرد و با تمام قوا در تعمیه و چشم پوشی از این اعمال کوشید تا وقتیکه هجوم همسایگان بسرحد شروع شد و تکرکت تهدید باستقلال ایران از هر طرف باقی مملکت باریدن گرفت در اینوقت ملت

## گرفتاری امراء و بیعت‌منی بعضه‌الملک

از اتحاد تامه مایین خود و نماینده قوای خویش یعنی شخص اعلیحضرت اقدس همایونی ناچار گردید و موقع را تنکتر از آن مشاهده کرد که باهمال و دفع الوقت بگذراند از این رو با کمال ادب و نهایت نجابت مانند همه اقدامات سابقه خود امراء مملکت را جلو اندخته و رئیس سلسله جلیله قاجار و خیره خواه شخص اعلیحضرت را برای تصفیه دربار از کید خانن شفیع قراو دادند و شخص اعلیحضرت هم بر حسب او امر وجودانی خود قول صریح بر طرد و تبعید شش نفر از مفسدین درباری دادند و ملت را باصدای زنده باد شاهنشاه ایران فرین یکدینها مسرت کردند ولی افسوس که یکروز فاصله در میان آن خوف و دهشت عمومی شاپشاں که یکنفر از طرد شدگان بود با شمشیر کشیده در رکاب اعلیحضرت امنیت عمومی را تهدید نمود و انتزاع تلگرافخانه از مدیر سابق و بریدن سیمهای تلگراف بدست غلامهای کشیکخانه و شلیک بطرف آدمهای تلگرافخانه و تغییر حکومت طهران و نظمیه شهر بدون اطلاع وزارت خانه‌ها و تلگرافات باطراف حاوی بر اعتنه نکردن با حکام وزیر جنگ و امثال این امور تمام از مسربهای حاصله از فرمایش ملوکانه را مبدل بیک غم و اندوه عمومی کرد.

اعلان مزبور تمام حرکات درباریان را بسکس بملت نسبت میدهد و میگوید که چه عهدها بستند و شکستند و آسایش را از ملت برداشتند در صورتیکه بستن عهد و شکستن آن را جز اعمال درباریان نمیتوان محسوب داشت و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمیتوان دید و کیست که از داخله و خارجه نداند که تا امروز در حفظ اساس مشروطیت چه قسمها خورده شده و شکسته گردید و چگونه بتحریکات درباریان سلب آسایش عمومی و امنیت مملکتی شده.

و گرنه آحاد ملت عهد و قسمی ندارند که بشکنند و قوه شخصی را دارا نیستند که صرف سلب امنیت کنند و السلام علی من اتبع الهدی فی نهم شهر ذی القعده ۱۳۶۶-

## فصل بیست و هشتم

### مدارای مجلس و تفاوت احوال

مجلس شورای ملی روز دوشنبه هشتم و سه شنبه نهم جمادی الاولی از هیجان خلق  
و اجتماع زیاد در بهارستان جلوگیری میکند و بملایمت از شاه مرخصی سه نفر تبعید  
شده یعنی جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را تقاضا مینماید عصر پروز سه شنبه  
نهم که از دربار یا س حاصل میکردد انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع میکردن و سر بازان  
ملی مسلح شده در انجمنهای اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار حاضر میشوند محوطه  
مجلس صورت نهم ذی القعده را بخود میکرید باتفاق بسیار میان این دو روز و این دو  
اجتماع اول آنکه در واقعه نهم ذی القعده طرف مجلس و مشروطه در ظاهر اراده او باش  
شهر طهران بودند و شیخ نوری و جمعی از معممین هم در جزو آنها با کمال رسوانی بسر  
هیبردن شاه و درباریان با آنها در باطن مدد میدادند و اگر کسی از آنها میرسید انکار  
کرده میگفتند این قشون و توپخانه را در میدان برای حفظ امنیت شهر مهیا کرده ایم در  
صورتیکه برای حفظ مخالفین بود و بس مجلسیان هم یقین داشتند قشون دولت آشکارا  
با مجلس طرف نخواهد شد ولی در این نوبت شخص شاه طرف است و ناگفته نشود که  
بر ضد مشروطه و مجلس کار میکند عنوان کرده است که میان ملیون اشخاص مقدس پیدا  
شده میخواهم آنها را سیاست کنم و گرنه با مشروطه همراهم و مجلس را میخواهم دو-  
آنکه در واقعه نهم ذی القعده انجمنها اغلب ملی و مشروطه خواه بودند و اگر در بعضی  
از انجمنها تنی چند اشخاص مستبد داخل شده قابل اعتنا نبودند ولی در این نوبت  
چندین اجمن بزرگ دولتی تشکیل شده است که روز و شب بر ضد مجلس و مشروطه  
کار میکنند و اینکه در مسجد سپهسالار همان انجمنهای مخالف حرارت و دلسوزیشان از

همه بیشتر است و بیش از وطنخواهان و مشروطه طلبان واقعی سنگ مجلس و مشروطه خواهی را بسینه میزند در صورتی که در باطن خدمتگذار شاه و دربار ند بعلاوه انجمنهای ملی حقیقی بواسطه پریشانی ملت گرفتار بی پولی هستند و اهورشان مختل است در صورتی که انجمنهای دولتی از محل معین مخارج آنها میرسد و هیچگونه نگرانی ندارند از جمله انجمن علمی هر کزیست اگرچه باین اسم در این سال انجمنی از اجزای مدارس تشکیل دادیم و خواستیم بقوت آن انجمن کمکی بداریم معارف کرده باشیم و نشدولی باین نام با مر کامران میرزا نایب السلطنه و بتوسط سید حسن شوشتاری که شخص جسور مستبدیست در لباس ملائی یک انجمن سیاسی دایر شده اعضای آن سید و ملا و پیشمناز و روضه خوان و محرر شرعیات وغیره است و بر یک پول میدهند و سور فراوان دارند بر ضد حوزه علمیه علمایی که بامجلس و مشروطه همراهند و از این قبیل انجمنها در شهر و اطراف متعدد دایر کرده اند مشروطه خواه و مستبد مخلوط و مشتبه شده و همه از یکدیگر ظنین گشته اند و این کارها اغایب بتوسط ارشاد الدوله میشود ارشاد الدوله از اول با اسم مشروطه خواهی داخل انجمنها شده و در موقع تحصن نمایندگان انجمنها در بهارستان مدیر انجمن مرکزی گشته در ظاهر مشیر و مشار کارهای ملی و در باطن از کارکنان جدی امیر بهادر جنگ و مستبدین دربار بوده است ارشاد الدوله بعداز آنکه کاملا از احوال و خیالات ملتیان آگاه شد بدربار رفت و جزو کارکنان جدی بر ضد میلیون گشت چه فسادها که از او ظاهر نشد و چه فتنه انجیزیها که ننمود تا عاقبت کارش چه باشد سیم آنکه در واقعه نهم ذی القعده هر وقت کمیسیون از خواص انجمنها منعقد میشد چه کمیسیون نظامی و چه غیر نظامی بواسطه اینکه اشخاص امین انتخاب میشدنند مطالب کمیسیونها مستور هیماند وغیر از خواص از میلیون کسی اطلاع حاصل نمیکرد مخصوصا در کاراظام که هیچ معلوم نبود قوای نظامی جیست وزمام امور نظام بدست کیست استعداد چقدر است ذخیره چه دارند و خیالات آنها چه میباشد اما در این دفعه هر چه میخواهند یک انجمن سری ممین نمایند برای امور نظامی صورت نمیگیرد و چون در اغلب انجمنها مستبدین نفوذ دارند پیش از همه نمایندگان و خبرنگاران خود را انتخاب

## فصل بیست و هشتم

کرد و از ده میسانند و بتوسط آنها از خفاایی امور آگاه میکرند این استکه درباریان از تمام قوه نظامی ما و استعدادی که داریم بلکه از تمام مذاکرات مخفی ها و محل سنگرهای عده تفکر و فشنگی که هست آگاهند و عین که در دل آنها بود بلکه بر طرف شده است چهارم آنکه در واقعه نهم ذی القعده کاری پولی باین سختی نبود و از چند جا بیلیون مساعدت میشد ولی در این واقعه از هیچکس و از هیچ کجا مختصر کمک هم باما نمیشود امر زندگانی تمام کارکنان معطل و احوال اغلب آنها پریشان است حتی آنکه مجاس شورایملی برای مخارج لازم کارش مختلس است مالیه که بول نمیدهد بواسطه جلوکیری شاه برای یک ناهار مختصر که گاهی لازم میشود بعضی از علماء که تا وقت ظهر آنجا مانده اند داده شود بول ندارند از خارج هم که با وجود ضعف همیلیون وقوت مخالفین کسی مساعدت نمیکنند را به صورت مجلسیان و ملیون درنهایت تنگدستی میباشد و برای مصارف لازم و سیله ای ندارند بنیجم آنکه در واقعه نهم ذی القعده روی دل عموم خلق از هر طبقه بجانب مجلس و مشروطه بود ولی ایندفعه بواسطه قضیه بمب و قضیه مجازات قتله فریدون و بول گرفتن مشروطه چیان از ورنه او مردم از مجلس و مشروطه دلنشک شده اند و سلب آسایش همه را بجان آورده است مخصوصاً از آقا سید عبداله و عملیات او و بستگانش عموماً دلنشک هستند و هر مساعدت بالو بکنند بضرورت نویسنده کان و ناطقین هم چون حق و باطلشان بیکدیگر آمیخته شده و تندکوئی و تند نویسی آنها که غالباً بتحریک درباریان است موجب تزلزل خاطر هر دم یه طرف گشته نوعاً طرف توجه نمیباشد بلکه تا اندازه ای هم طرف تفرق واقع شده اند ششم آنکه در واقعه نهم ذی القعده چون تهیه جنگ درباریان ناقص و خالی از سیاست بوده بحدی که فرنگیان هم آنها را تقيیح میکرده حق را بمجلس و مجلسیان میداده اند مگر سفارت روس که همیخواست تجاوزات انجمنهای سبب هرج و مرچ قرار بدهد و اغتشاش و لایات را از تحریک درباریان دور بگیرد و آنهم بطلاش برهمه واضح بود ولی ایندفعه روس ها با از درباریان بتوسط جراید روسیه ملیون را در همه جا مقصراً قلمداد کرده شکایت وزرای مسئول را از انجمنهای ملی شاهد صدق گفتار خود قرار داده اند در صورتیکه تعرض انجمنهای ملی

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

بوزرای هستول بواسطه مسامحه آنها است در اصلاح حال ملکت جلوگیری از حوادث سرحدی و هرج و مرج ولایات در صورتی که آنها همه بستور شاه و درباریان بوده وزراء استطاعت جلوگیری نداشته اند و بهمین سبب کاینه وزراء پی در پی دچار بحران و دستخوش تغییر میکشته نه میلیون تقصیر داشته اند و نهوزرای هستول بلکه تمام تقصیر در دربار مخالف اساس مشروطیت بوده است خلاصه این دفعه روسها توanstند بواسطه تندروی ناطقین و نویسنگان بواسطه پیشرفت نکردن کار مجلس و بواسطه مداخله زیاد روحانیان در امور ملکی وجود هرج و مرج را در مملکت نسبت بمیلیون بدنه دشاه را ذیحق بشناسند که بمجلس و مجلسیان و انجمنهای ملی تعرض نماید.

هفتم آنکه در واقعه نهم ذی القعده رئیس مجلس احتشام السلطنه بود و احتمام الـ لطنه نه تنها خود دانما در کار بود بلکه عضدالملک رئیس قاجاریه و برادران احتمام السلطنه علاوه‌الدوله و معین‌الدوله و وزراء و امرائی که باین خانواده منسوب و مربوط بودند هم بمالحظه خصوصیت با احتمام السلطنه و حفظ ریاست او در هجاس بمنافع خودهم که بود کار میکردند و باینو اسطه مجلس درجه دامنه داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت ولی اولا تمام آن اشخاص که با احتمام السلطنه همراه بودند حالا بواسطه خارج شدن او از کار ریاست مجلس ممتاز الدوله دلتنگ هستند و در باطن کارشکنی هینه ایند طرفداران احتمام السلطنه در خود مجلس باریاست ممتاز الدوله مخالف میباشد بعلاره اشخاصی از وکلاء که غرض شخصی باو کلای آذربایجان و متفذین در مجلس دارند چون ممتاز الدوله در کارها تابع خیالات آنها است با او طرفیت باطنی دارند بعلاوه دولتیان و وزراء و درباریان اعتنای بمقام ریاست ممتاز الدوله ندارند و مجلس را بواسطه ریاست او کوچک میشمارند و هنوز افکار بحدی نرسیده است که تنها نظر پلیات و قابلیت بوده باشد هشتم آنکه در واقعه نهم ذی القعده مجلسیان از هر طبقه باهم متفق بودند و مخالفی نبود اگر هوا خواهانی از شاه در مجلس بود اشخاص معین بودند که احتراز از آنها در مذاکرات با آسانی میشد اما ایندفعه هیئت مهمی در مجلس هست که اکثریت را تشکیل میدهد این هیئت هواخواه شاه است با مداخله فیاض آقا سید عبد الله

## فصل بیست و هشتم

در کار مجلس مخالف باهیئت نافذه مجلس یعنی وکلای تندرو ضد هیبادشت این هیئت پولها گرفته خصوصیتها دیده بالاجمیعهای دولتی و مجتمعهای استبدادی ارتباط حاصل نموده بست و بندها دارند خاصه که حقوق آنها هم از مجلس نرسیده اغلب گرسنه‌اند و ناچار هیبادشت بهروزیله باشد تحسیل معماش کنند و بالجمله در این وقت در مجلس سه دسته موجود است یکی همین دسته که ذکر شد دسته دوم هیئت نافذه که وکلای آذربایجان و گیلان و جمعی از وکلای تازه انتخاب شده که بر ضای هیئت نافذه انتخاب شده و با آنها همراهند رئیس مجلس هم جزو آنها است عدد این دسته به بیست نفر نمیرسد عده کمی هم بیطرف هستند و در هر حال بمالحظه راه رفته انتظار دیدن عاقبت امر را دارند و در این صورت معلوم است از هیئت نافذه در مجلس عمومی کاری بر ضد شاه و دربار پیشرفت ندارد و تندروان ناچارند کارها را در کمیسیون مخصوص انجام بدند و اغلب در کمیسیون آنها هم خبر بران مخالفین موجودند و نمیتوانند آزادانه صحبت بدارند در این صورت درواقع دست وزبان آنها بسته است.

دسته مخالفین در مجلس قوت گرفته است بوجود چند نفر از تجار که در باطن کار تجارت شان خراب بوده و بخیال اصلاح کارهای شخصی داخل مجلس شده اند اشخاص عمدۀ آنها حاج محمد اسماعیل تبریزی و سید مرتضوی و میرزا محمود اصفهانی و حاج علی حاج حبیب هستند حاج آقا محمد معین التجار بوشهری هم بمالحظه آنکه در بنادر آلوکی زیاد دارد و احتمال میدهد تعریضی از طرف مجلس بمقصرفات او بشود در میانه راه می‌رود بلکه با نظر نزدیکتر است تا بیند قوت با کدام طرف خواهد بود حاج حسین آقا امین الضرب که ظاهرآ با این دسته از تجار کارهای کند باطن آنها مانده از یک طرف از شاه اطمینان ندارد و خود را در مخاطره هیبیند و از طرفی با آقا سید عبدالله و هیئت نفذه سجن طوری بست و بنده دارد که نمیتواند جدا شود از این جهت در مانده و حیران است ارباب جمشید که وکیل فارسیان است در واقعه نهم ذی القعده پول و تمنک مجلس و مجلسیان داده خود دیگر فارسیان همه کونه همراهی با همیون نموده اند این دفعه بواسطه قتل فریدون سخت ترسیده و چون ضعف مجلس و مجلسیان را دیده

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

شاید در باطن بادر باریان طرح الفتی الکنده باشد و از این قبیل مطالب که موجب پراکندگی افکار مجلسیان است بسیار هست که هیچیک در نهم ذی القعده وجود نداشته نهم آنکه در واقعه نهم ذی القعده تمام و کلای مجلس در طهران مردم را بضدیت با مخالفین ترغیب میکردند و مردم ارزبان و کلای جز حرف مخالفت بادر باریان چیزی نمیشنیدند و کلای ولایات بهر رمز و بهر وسیله بود بمکلین خود میرسانند که تلگرافات سخت کرده تا آخر درجه ضدیت خود را بادر باریان اظهار کنید اما در این نوبت مردم ارزبان (غیر از محدودی) حرف نامیدی میشنوند و کلای طرفدار شاه هرچه میتوانند مردم را دلسرب کرده از کار میاندازند نمایند گان ولایات بهر وسیله هست بمکلین خود میرسانند که شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمنها استمکار و باینو سیله نمیگذارند در ولایات هیجانی بشود خصوصاً که دولتیان هم در تلگرافات آنها تصرفات کرده هرچه میخواهند اضافه میکنند عجالتاً دسته تندروان مجلس هم باهم اتفاق ندارند و چند دسته شده اند مثلماً و کلای آذربایجان چهار نفر شان مستشار الدوله - تقیزاده و حاج میرزا ابراهیم و حاج میرزا آقا باهم متفقند و باقی هتفرق شده هر کدام بادسته‌ی کار میکنند و شاه در میان آنها هم طرفدارانی دارد که نمیگذارند تعلیمات ضد شاه در آذربایجان مؤثر واقع گردد و هم آنکه در واقعه نهم ذی القعده شاه بالمره از ملیون نامید نشده بود یعنی تصور نمیکردن از با آنها صورت پذیر نباشد ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که با تهاب آن کار گرفتار شده بودند قطع حاصل کرده کنه او میتواند دیگر با این اشخاص راه برودو نه آنها با او راه خواهند رفت و از دو طرف نامیدی حاصل شده است با این خصوصیات و خصوصیتی دیگر که ناگفته ماند این اجتماع و هیجان ملی را بهیجان ملی نهم ذی القعده قیاس نباید کرد و این دفعه بر مزاج مجلس مرضهای مستولی شده و بخارج هم سرایت کرده است که هر یک از آن مرضها مهلك است و اطبای حاذق از معالجه اش عاجزند آیاجای تأسف نیست که بعضی از بالانصافان دربار که باطنآ روی دلشان بجانب هشوطه است سربکوش من گذارده میگویند هرچه شکاپت داوید از خود تان بکنید و تمام مفسده را از منافقین مجلس

## فصل بیست و هشتم

بدانید زیرا که نقشه مخالفت مجلس بدربار می‌آید بلی جای تأسف است که جمی  
ازو کلاع خائن روز و کیل مجلس شد و شب مشاور دربار روز برای ملت حرف میزند و شب  
برای شاه روز عمامه بر سر نهاده مجلس می‌آیند شب کلاه بخارائی بر سر گذارده بدربار  
می‌روند و افکار ضد مجلس را بیچاره دیدند بلی فلان تاجر بافلان کاسب یافلان سید  
و آخوند که پیش از این بپیچو سیله راه دیدن صدراعظم مملکت را ندانسته اکنون با درشگه  
و کالسگه‌های مخصوص بدربار وقت و با پادشاه همراز شده از او توقع همراهی می‌کنند  
و در عین تنگستی که دارد پیش از توقع او بول می‌گیرد و بوعده جاه و مال امیدوار  
می‌شود ازاو چه توقع میتوان داشت که فداکاری کرده حقوق ملت را زیر پانگزارد  
خدایا چگونه شکر نعمت ترا بجای آورم که با همه خصوصیت که در زمان و لیه‌هدی  
obaابین پادشاه داشتم در زمان سلطنتش چون دیدم بالاسان سعادت ملت باطنًا همراه نیست  
فریب نویدهای که از طرف او دادند نخورده باونزدیک نشدم فدر ادای وظیفه وجودانی  
کوتاهی نکرد.

بالجمله پس از اجتماع انجمنها در مسجد سپهسالار به روی سیله هست انجمنهای  
ولايات را خبردار می‌کنند و از آنها مدد می‌خواهند از تلکرافات جوابهای مساعد همیرسد  
رؤسای میلیون در هر کجا در انجمنهای ولایاتی جمع شده ادارات را تعطیل کرده و باطریان  
در جواب و سوال می‌شوند کمیسیون مدافعت ملی اخبار ولایات را بکوش میلیون طهران  
میرساند و چون پیش از هر قوه دولتی از قزاقخانه نگران است لایحه های مخصوص  
در تذکردادن بقراقان و ترسانیدن آنها از طرف شدن با همت در میان آنها منتشر  
می‌سازد و چون اغلب صاحبمنصبان ایرانی آنها در مجلس قسم یاد کرده اند که مخالفت  
با مشروطه نکنند در اینصورت آنها را بسوکنی که خورده اند متذکر ساخته بخدا  
و پیغمبر و امام و قرآن قسم میدهند که فریب صاحب منصبان روسی را نخورده بروی  
پرادران وطنی خود تیر نینهارند و از قشون اطراف شاه قزاقان روسی که دخت ایرانی  
پوشیده اند و اشاره ای که برای شرات قراق شده و سولاران افسر نهادر و سربازهای

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

سیلاخوری که بندزدی و راهزنی معروفند بیش از همه در باغشاه مورد توجه میباشند آنها بیند که زودتر با ما جنگ خواهند کرد خلاصه روزها با رفقا در کمیسیون مدافعه کار میکنم و شبهای هر یک در خانه بکی از دوستان یا در خانهای خود بسر برده با پریشان حالی میگذرایم .

## فصل بیست و نهم

### طرفداری صلح و سختی احوال

صبح چهارشنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ تقی زاده بکمیسیون مدافعه آمده اظهار میکنند باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود بدیهی است او در میان وکلاء از همه بمخالفت با شاه معروفتر است شاههم اورا دشمن خود میداندو تصویر میکند در قضیه بمب او و رفقای نزدیکش دخالت داشته اند دواینصورت این اظهار ازاوموجب تعجب است زیرا که اولاً حرف صلح زدن اکنون معنیش صرف نظر کردن از حقوق ملت است و مردم بدگمان هر کس را بیتنند حرف صلح میزنند دنبال نموده از او بد گوئی میکنند در اینصورت یکمرتبه این شخص که خود را سر دسته تندروان میداند و تا کنون اظهار میکرده باید کار را یکطرفی کرده ریشه فساد را از بین و بن بر کند صلح طلب شده جداً دم از اصلاح میزند جای حیرت است بعضی از اعضای کمیسیون که از او تعجب دارند سکوت اختیار کرده بعضی ضدیت کرده اعتراض مینمایند تقی زاده شرح مفصلی در سبب تغییر عقیده خود بیان کرده میگوید در مجلس موافقت دیده نمیشود واکثریت کورکورانه با آنطرف است در اینصورت نمیتوان با اکثریت مخالفت کرده و هم فرنگیها رسمی و غیررسمی میگویند انجمنها زیاد روی کرده اختیار را از دست مجلس گرفته اند و از اینجنبت هرج و مرج شده و بعلوه تحقیقاً ما را استعداد مدافعه کامل نیست با این تفصیل غیر از اینکه صلح کنیم و بتدریج کارها را اصلاح نماییم چاره نداریم من عقیده خود را میگویم و دلم میخواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید بعد از هذا کرات تقی زاده آقایان بواسطه اطلاع از وضع مجلس و نظر خارجه ها و اطلاع بر باطن کارها که تا آنوقت آنطور نمیدانسته در تفکر فرو رفته تصویر میکنند باش ایط صحیح بطور یکه از حقوق ملت چیزی پایمال نشود و نقض قانونها که شده جبران گردد اصلاح

## طرنداری صلح و سختی احوال

شود بهتر خواهد بود اما چه ترتیب میتوان اطمینان حاصل کرد و اینکه شاه و درباریان برای اصلاح حاضر خواهند شد یا خیر جای تردید است ملک المتكلمين هم در این مجلس نقط مفصلی میکنند حاصلش اینکه هاچه صلح کنیم و چه جنگ بايدقوه واستعداد داشته باشیم و همه تصدیق هیکنند نگارنده میگوید استعداد های برای صلح یا جنگ فقط اتحاد و اتفاق ما است مخصوصاً نمایندگان مجلس و این استعداد چنانکه گفتند امروز برای ما مهیا نیست اگر بتوانیم اختلاف کلمه خود را بر طرف سازیم تنها راهی است که ما را بمقصد هیرساند ملک المتكلمين اعتقادش اینست که صاحبمنصبان فوج خلنج با ما همراهند و آنساعت که شروع بجنگ شود آنها بکمک ما خواهند آمد صاحبمنصبان مزبور هم اغلب به مجلس و اجمنها آمده باتندروان از ملیون سروسردارند و رفقاء زودباور ما آنها را صدیق و محروم خود دانسته هر چه در سر و در دل دارند با آنها در خلوت بیان میگذارند نگارنده تصور نمیکنند آنها راهی بیان شاه نداشته باشند و گاهی نگران حرکات آنها است یکروز میبیند یکی از آنها با صاحبمنصب سربازهای گارد مجلس در گوشش نجوى میکنند چشمی که از دور بمن میافتد خود را کنار کشیده سعی میکند معلوم نشود نجوى بوده است از این رفتار میفهم فوج خلنجی بکمک ما خواهد آمد تصورات دیگر هم که میکنم از رسیدن استعداد از اطراف همینطورها است خلاصه روزی یکی دو مرتبه وزراء یعنی صنیع الدوّله و مشیر الدوّله و مؤمن الملک اغلب و مشیر السلطنه و علاء السلطنه و مستوفی الممالک کمتر به جام آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح مجلس اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاء الدوّله و سردار منصور و جلال الدوّله را بر کردانند برای جبران نقص قانون اما چیزی که در خاطر شاه نیست رعایت قانون اساسی است تلکرافات و لایات میرسد مینویسند مامحمد علیمیرزا را بسلطنت نمیشناسیم از فارس و کیلان و آذربایجان و قزوین و اصفهان وعده فرستادن استعداد جنگی میدهند خبر این تلکرافات بشاه میرسد و معلوم نیست چه تأثیر میکند بر اجتماع این جنبهای ملی در مدرسه سپهسالار افزوده میشود و چون از اجهمتهای دولتی که جزو آنها هستند اطمینان ندارند که مفسده برقا بکنند

وهم از اعضاei فاسد که در انجمنهاei ملی داخل شده‌اند و از بعض ناطقین مذاق اطمینان نیست که نطق هضری نکنند کمیسیونی در کتابخانه مسجد سپهسالار از نمایندگان انجمنها منعقد شده قرار داده‌اند هر کس بخواهد لایحه در ملاء بخواند یا نطق عمومی بکند باید باذن آن کمیسیون بوده باشد بلکه باینویله‌از آن مقاصد جلوگیری بشود وهم از طرف مجلس هر مذاکره با انجمنها باشد بتوسط آن کمیسیون میشود مدیر آن کمیسیون موقتی میرزا محمد صادق طباطبائی است چهار شنبه‌دهم در کمیسیون اصلاح مجلس قرار داده میشود که حاج امام جمعه خوئی ناینده خوی که خود باشه راهی دارد و از تندروان مجلس دلخوش نیست و مخصوصاً با تقی‌زاده ورقایش طرفیت دارد نزد شاه رفته او را آرام کند حاج امام جمعه میرود شاه را هلاقات کرده بر میگردد و میگوید کار را تمام کردم و امر باصلاح میگزدد و شاه از چند نفر اشخاص نافذ در ملت نگران است میگوید اینها میان دولت و ملت را فساد میکنند باید آنها از این مملکت برونند تا کار اصلاح شود صنم قبول کردم که آنها برونند و قرار شد جلال الدوله و عاله‌الدوله و سردار منصورهم که تبعید شده‌اند در تبعید بمانند اشخاصی هم کیانند ملک‌المتكلمين - سید جمال‌الدین - سید محمد رضای مساوات - میرزا جهانگیر خان صوره - میرزا داود‌خان - شاهزاده یحیی میرزا و بنده نگارنده را میشمارد بدیهی است یک‌چند نفر را از ملیون در مقابل آن چند نفر که ملت از دربار اخراج آنها را خواسته بود در نظر گرفته تبعید آنها را میخواهند و این مقدمه تقاضای تبعید چند نفر از وکلای مجلس مخالف شاه است که اکنون نمیخواهند صحبت آنها را بدارند این جواب را که امام جمعه می‌ورد موجب تخطیه او میشود که رفتید نقض قانونی که شده است رفع نماید حسلا یا کنده دیگر را که برای ملت کار میکنند قول داده‌اید بدون جهت تبعید نمایند مفسدین دربار هم که اینهمه فساد کرده‌اند بیجای خود باشند در صورتی‌که شاه قول صریح داده آنها را دور کند خلاصه کمیسیون اصلاح مجلس این مطلب را نمی‌بیند هر دم هم قبول نمی‌کنند ولی اشخاص ساده لوحی که تصور میکنند

## طرفداری صلح و سختی احوال

راستی برفتن این چند نفر شاه آرام گرفته دست بر میدارد و کار اصلاح میشود میگویند چه ضرر دارد این چند نفر بروند و کار اصلاح شود خلاصه این خبر بکمیسیون مدافعانه میرسد و کفته میشود در کمیسیون اصلاح قرارداد حاج امام جمعه را رد کردند نگارنده میگوید آفایسان اتفاقاً شش نفر از آن چند نفر که اسم برده شده الان در این اطاق حاضرند شما را بخدا برخیزید از این هملکت برویم و وجود خود را اسباب دره سر دولت و ملت قرار دهیم حاضرین بنگارنده حمله کرده میگویند این چه حرفی است کی هیگذار دشما بروید میگویم عرض مرا توجه نکردید مقصود من ایستکه اگر این بهانه‌گی نیست هاچند روزی دور میشویم ببینیم کارها اصلاح میشود یانه اگر اصلاح شد چه بهتر ما هم قصدی جزاصلاح کارها نداریم و اگر اصلاح نشد لاقل بر مردم معلوم میشود که این اظهار شاه واقعیت ندارد و غرض اصلی او بر هم زدن اساس حکومت ملی است حالا اگر فعلیتش را رأی نمیدهد لاقل برویم در کمیسیون اصلاح اظهار نمائیم که ماخود برای دور شدن حاضر هستیم از این بابت نگران نباشید که بر خلاف قانون چگونه میشود آنها را تبعید کرد چون شاه تصور کرده است به نبودن هامفاسد رفع میشود ما خود برضایت خاطر مسافت میکنیم ملک المتكلمهین میگوید ما اگر برویم دست و دل میلیون از کار سرد میشود و این اصلاح نیست میگویم اگر ملت خواهی این هملکت منحصر است به هاچند نفر بهتر اینست که دست و دلها سرد شود بلکه از کار یافتد و اگر اشخاص دیگر هم هستند که بعداز رفتن ما کار میکنند و ما نباید مشتبه باشیم که همین مردم امروز نمیخواهند شما نطق کنید یا من و امثال من برای آنها غمخواری کنیم پس بهتر این است که اگر اصلاح میان شاه و ملت دایر مدار دور شدن هاچند نفر است بزرگتر خدمت مابملت این است که بار خود را از دوش ملت برداشته نگذاریم رشتہ پاره شود و خونریزی شروع گردد ملک میگوید حرف حسابی است فقط از راه بمالطهینان بدنهند همیرویم اطمینان راه هم باین است که یکمده مستحفظ میباشد مستحفظینی که ماخود معین نمائیم از کدام دسته بوده باشند و عجالتاً رفتن بکمیسیون و اظهار این مطلب لازم است من حاضر م

## فصل بیست و نهم

برو姆 و بر میخیزد نگارنده و آقا سید محمد رضای مساوات و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیرخان و میرزا داودخان هم موافقت کرده بمجلس میرویم و بکمیسیون پیغام میدهیم ماحرف لازم داریم جواب میدهند دونفر بیانند بکویند ملک المتكلمين و سید جمال الدین رامعین مینمایند و تهییں آنها باینملاحظه است حاج امام جمعه اسامی چند نفر را محروم ان کفته و نمیخواهند اینحرف علني بشود ولی ملک المتكلمين و سید جمال الدین از پیش مذکوره رفتیشان بوده است به صورت آندونفر داخل شده مطلب رامیگویند اجزای کمیسیون از این حسن اقدام تشکر میکنند و یکی از آنها که مقدس خشک است میگوید حالا فهمیدم راستی شما خیر خواه دولت و ملت هستید و برای خدا کار میکنید آقایان مسرور از کمیسیون بیرون آمده کمیسیون این اظهار حضور ما را برای خارج شدن از مملکت بشاه پیغام میدهد بمختص اینکه خبر بشاه میرسد که مانع دیرای هسافت بدون شرط و قید حاضر هستیم فوراً اورق را برگردانیده فردای آنروز وزراء میآیند و دستخطی خطاب به شیرالسلطنه میآورند که ماز مسئله رفتن هشت نفر صرف نظر کردیم معلوم میشود اظهار ها مخالف سیاست آنها بوده است و تصور نمیکرده اند مانع برای رفتن حاضر بوده باشیم از صدور این دستخط وزراء تصور میکنند کار اصلاح خواهد شد غافل از اینکه رشته بدست دیگران است آنها نقشه جنگ میکشند و انتظار فرست را دارند وزراء را هم در مجلس سری خود راه نمیدهند دسته همخالفین هم که در میان مشروطه خواهان هستند و اغلب شناخته نمیشوند و درنهایت جدو جهد بحوزه استبدادی مدد میرسانند اما از طرف ملیون آقا سید عبدالله در کمال استقامت بمجلس آمد و رفت میکند و آقا سید محمد راهی تنهان بودن خود نگاهداشته هرچه میخواهند اورا جدا کنند با کمال کدورت باطنی که دارند نیگذارد چند لفر دیگر از ملاهای دوم و سوم را هم گاهی میفرستند میآورند و آنها را سر کرم نگاهمیدارد سید محمد امام جمعه طهران هم که از کارکنان شاه است تمام اوقات حاضر شده میخواهد در کمیسیونهای مخفی هم راه داشته باشد ولی آقا سید عبدالله او را راه نداده با او اعتمای نمیکند او هم از این بابت بی نهایت دلتنگ است اما چاره ندارد

## طرفداری صلح و سختی احوال

و در ظاهر تحمل میکند حاج سید جواد ظهیرالاسلام میآید و میرود اور ابراهیم در کمیسیونها راه نمیدهدند ولی بقدیری که از امام جمعه احترام دارند از او ندارند میانه او هم با امام جمعه برادرش چندان خوب نیست امام جمعه هر وقت خودش در مجلس نیست یکنفر آدم دارد مراقب آمد و رفت تمام اشخاص است و در تمام کارها سر برده با امام جمعه خبر میرساند روز پنجشنبه یازدهم در کمیسیون هستیم وقت ظهر هیرزا محمد صادق طباطبائی بیخبر وارد شده اعضای کمیسیون را میشناسد و از بودن خود در جزو این جمع دلتنگ شده روانه میگردد و همچنین سید یعقوب شیرازی که تازه یکی از ناطقین مشروطه خواه بشمار آمد و میخواهد وارد کمیسیون شود راهش نمیدهدنچون شخص طماع بذبانی است بعد از ساعتی خبر<sup>۱</sup> میرسد در مسجد مپهسالار قال و قیلی برای اندخته نسبت باعضاً کمیسیون بدگوئی کرده میگوید این جمع را پول داده آنجا نشانده اند که در خط اصلاح با شاه کار کنند و اینها خیانتکارند و سابقاً اشاره کردیم که بدترین حرفهای کوش ملتیان در این ایام بواسطهٔ صلحی که در واقعه نهم ذی القعده اتفاق افتاده و تفضل شده کلمه صلح است و هر کس را بفهمند حرف صلح میزند اورا تخطیه میکنند و مستبد و هوا خواه شاهش میخواند معلوم است این عقیده دوطایه است یکی مستبدین مشروطه نما و کارکنان حوزه استبدادی که نمیخواهند حرف صلح زده شود بلکه میخواهند ملت سختی را با خر بر ساند که اساس برهم بخورد دوم مشروطه خواهان جاگه که از حقایق امور اطلاع ندارند یکروی کار را میبینند و تصور میکنند باید حرف صلح زد و باید ریشه فساد را کند و در این موضوع راجع به کمیسیون خصوصیتی پادشاهی کرده است و آن اینستکه معاندین شخص ملک المتكلمين و سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و نگارنده که اغلب از اتحادیه طلاب علوم دینی هستند از این کمیسیون بدگوئی کرده میگویند چرا باید این اشخاص در مجلس عضو کمیسیون و نماینده ملیون بوده باشند و بالاخره از روی حسابات و اغراض خصوصی این کمیسیون ملی غیررسمی که هجاناً جانفشاری میکنند مورد حمله اشخاص مفترض شده و مجلس را لازم بابت هم بزحمت اندخته اند و هفرضی شاید برای برهم زدن این اجتماع کوچک بی شایه

## فصل بیست و نهم

مضایقه نداشته باشد علناً بطرف اشاره رفته شاه را در طرفیت با مجلس و مشروطه مساعدت نمایند و این یک نمونه مختصر است از درجه انحطاط اخلاقی کلارکنان این ملت و بالاخره بتحریک همسایین از طرف نمایندگان انجمنها لایحه‌ئی به مجلس فرستاده میشود که ما و کالتی با آن کمیسیون نداده ایم آنها از طرف ملت نیستند مجلس اگر مطلبی با انجمنهای ملی دارد بتوسط کمیسیون خودشان که در مسجد دارند اظهار کند نه بتوسط کمیسیونی که در مجلس منعقد است این اظهارات هفرضانه که از اشخاص مغرض بظهور میرسد خاطر اعضا کمیسیون را که همه اشخاص بیغرض هستند و تنها چند نفر در میان آنها طرف حسادت شده اند مکدر می‌سازد عاقبت این چهار نفر که ملک و صید جمال الدین و مساوات و نگارنده باشیم برای اطفای حرارت کبد مغرضین گاهی در کمیسیون می‌مانیم و گاهی در انجمنها حاضر می‌شویم که تصور کنند ما از کمیسیون خارج شده ایم و آرام بگیرند از اینجهت بعد از ظهر پنجشنبه از توافق دائمی در کمیسیون رهایی یافته گاهی بیرون می‌آییم در اینوقت بعمارت مجلس که مشرف است برباغ بهارستان آمده می‌بینیم و رفته‌ی بدست هزدم است می‌خواهد چند سطر نوشته است که عنقریب محمدعلی‌میرزا قاجار بشمشیر هسمود قاجار بسزای اعمال خود خواهد رسید و مردم احمد تعریف مینمایند چند نفر از جوانان چشم‌شان بنن افتاده و جمع می‌شوند و از این موضوع ورقه میرسند جواب میدهم بدانید این ورقه از طرف حوزه استبدادی نشر شده برای اینکه بخارجیها بگویند این اوضاع برای تغییر سلطنت است و با اسباب چینی مسعود میرزا ظل‌السلطان می‌باشد که می‌خواهد پادشاه شود و شاهدش این ورقه است می‌خواهد این حرف مشروع ملت را که رفع نقض قانون اساسی است بیک مطلب نامشروع مبدل کرده ما را بدستیاری ظل‌السلطان برای مدعیگری باخت و تاج متم سازند جوانان که این حرف را می‌شنوند فوراً میان خلق افتاده ورقها را از دست هزدم گرفته پاره می‌کنند و حقیقت امر را به مردم حالی کرده نمی‌گذارند دشمنان از این تدبیر خود نتیجه بگیرند.

## فصل سی ام

### تدبیر و کلام و تهدید با مدت

از جمله کارهای مهم که روز پنجم شنبه یازدهم جمادی الاولی اتفاق میافتد اینستکه اول ظهر آقا سید عبدالله و آقاسید محمد و امام جمعه خوی و ممتاز الدوله رئیس مجلس و مستشار الدوله و تقی زاده و تمام اجزای کمیسیون اصلاح دفعتاً بکمیسیون مدافعه وارد میشوند آنها دوازده نفرند ما هم در آنروز بازده نفر هستیم به حضور اینستکه میشیستند بدون تعارف و گفتگو حاج امام جمعه میگویند بی شوال و جواب الان باید شما بروید بفاصله ده دقیقه این مردم را از مسجد متفرق کرده برگردید آنوقت سیپرا از ما پرسید تا بگوئیم همه را حیرت فرو میگیرد چه حکایت است و چه رویداده که اینطور میگویند من نزدیک مستشار الدوله نشتمام از او آهسته میپرسم چه خبر است میگوید در کمیسیون اصلاح شخص باخبری کفته الان دستخطی از طرف شاه بمجلس خواهد رسید که این مردم را بفاصله دو ساعت باید متفرق نمایند و الاخودم بقوه قدریه متفرق خواهم کرد اینستکه کمیسیون اصلاح رأی داده است شما بروید مردم را متفرق کنید ملک المتكلمين و سید جمال الدین میگویند آخر ما بفهمیم چه خبر است و مطلب چیست مردم که گوشنده نیستند یکنفر برو آنها را از مسجد بیرون کند صد انجمان متجاوز در مسجد تابلو کوییده اند و منزل دارند و باید بدانند چرا بروند خاصه با این بد کمانی که دارند مخصوصاً از دیروز تا حال که معرضین القاء کرده اند ما برای اصلاح اینجا جمع میشونیم باعهم طرفی حاصل کرده اند اگر بخواهیم برویم بدون دلیل با آنها بگوئیم متفرق شوید حق خواهند داشت بدگمانتر بشوند پس بهتر ایشت دلیل مطلب وا هم بمردم بگوئیم تا نه خود را متهمن کرده باشیم و نه سخن بی اثر مانده باشد حاج امام جمعه میگوید دلیلش را حالا نمیتوانیم بگوئیم من چون از مطلب مسبوق هستم

## فصل سی ام

میگوییم اگر در حقیقت برای اصلاح کارشما و کلای مجلس وقت لازم دارید دو روز و سه روز و این از دحام با مسلح بودن سربازان ملی و مجاهدین حواس شما و حواس درباریان را مفتشش دارد وجه جمع اینست که بمقدم گفته شود از هر انجمن پنج نفر بمانند باقی بروند تار و زشنیه که شما کار خود را بکنید همه پسند کرده تمجید میکنند و میگویند همین کار را بکنید با وجود این رفقا اصرار دارند که بدانند چه واقع شده و دنبال میکنند آقایان هم چون قرار داده اند پرده از روی مطلب برداشته نشود از گفتن صب این تقاضا ابا میکنند آقا سید عبدالله در این مقام با حاج امام جمعه سختی میکند و میگوید بچه دلیل باید اینطور تحکم کرد والبته اینها همه تشر است واقعیت ندارد مردم را هم نباید دلسرب و آزرده خاطر کرد من حالا دلیلش را میگوییم نگران نه میگوید شما که و کلایه هستید خیانت نمیکنید اینها هم حجج اسلامند بطريق اوی با هم که در این کمیسیون هوقتی هستیم قسم خورده ایم و خیانت نمیکنیم در اینصورت چرا نمیگویید و همه را نگران نموده اید همینکه آقا سید عبدالله میخواهد حرف بزند شیخ حسین سقط فروش که ازو کلای مقدس مجلس است و در کمیسیون اصلاح عضویت دارد برخاسته میگوید حالا که بنای گفتن است دیگر من تکلیف نیست در این مجلس بنشینم و میرود آقا سید عبدالله هم دلیل مطلب را میگوید و بر میخیزد برود حاج امام جمعه با کمال تشدو جلو اور اگر فته میگوید تانگفته بودی میرفتی ضرر نداشت حالا که گفتی باید بمانی و نمیگذارم بروید شما هارا در این مقام آوردید حالا حق ندارید بروید و به صورت اورا بر میگردانند وبالاخره قرار میشود دو متفرق ساختن مردم تمجیل نشود تا مأخذ آن حرف که گفته شده است معلوم شود اگر صحیح بود و لازم شد که مردم را متفرق کنند بعد از ظهر با اینکار اقدام شود آقایان میروند و کمیسیون بکار خود میپردازد و دستخطی هم آن روز از شاه نمیرسد و معلوم میشود تمام این قضیه تیانی بوده است میان درباریان و بعضی ازو کلای تجار که در کمیسیون اصلاح هستند که بیانندور کمیسیون این صحبت را بدون بیان دلیل بدارند بلکه بهمین تهدید مابایی متفرق ساختن مردم حاضر شویم و اگر نشد آنوقت بشاه مراجعت کرده دستخط تهدید آمیزی صادر کرده بفرستند وقت

## تدبیر و گلا و تهدید بامدت

غروب آفتاب است وزراء هیآنند جواب و سؤال بسیار میشود و همه بی نمر میماند یکدفعه عنوان میکنند که باید سید محمدیزدی و شیخ محمود رامینی از حبس درآیند قتله فریدون رها شوند و بلکه تمام مقصرين واقعه نهم ذی القعده وبعد را آزاد کنند جواب کفته میشود شاه گفته بود اعمال نامرئی که از آن مقصرين صادر شده بی ضای من بوده است حالا که باین جد استخلاص آنها را میخواهد ثابت میشود در همه آن اعمال دست خودش داخل بوده است و این برای او بد است میگویند هیدانیم ولی چکنیم که صریح و بیملاحظه میگوید آنها باید آزاد شوند استخلاص مقصرين هم با بودن مجلس و اجمنهای ملی مشکل بنظر میآید کاهی میگویند شاه برقتن هشت نفر از ملیون اصرار دارد و کاهی حرفهای دیگر هیزندو باعتقادهن تمام طفره است و نمیدانند چه بگویند وزراء که بدر بار میروند طرف کفتگوی آنها امیر بهادر و چند نفر مستبد در باری هستند و هرجه میگویند از قول آنها میگویند واگر وقتی هم باش روبرو بشوند شاه آنها میگوید بروید پنهانیها حرف بزنید هر طور صلاح باشد بکنید یعنی هر طور در باریان صلاح بدانند آنطور بکنید اینست که چون هینشینند و حرف هیزند در باریان وزراء را بازی داده هرقراردادی که صلاح ملت در آن باشد قبول نمیکنند ببهانه اینکه شاه نمیپذیرد وبالجمله وزراء اختیاری ندارند و محسن حفظ صورت به مجلس آمدورفت کرده امرار وقت مینمایند خلاصه شب پنجشنبه میگذرد و صبح جمعه جمعیت در مدرسه سپهسالار زیاد میشود اجمنهای ملی هیجان فوق الماده دارند صبح جمعه نگارنده با چمن اصناف که در مدرسه سپهسالار است میروند قدری بانمایند کان اصناف صحبت میدارم در اینحال دونرجوان که یکی از آنها ابوالحسن خان نام دارد سالهادر مدرسه ادب تحصیل کرده اورا خوب میشناسم وارد شده میگویند هم از طرف هیئت محترمی مأموریم در این اجمن اظهار نهاییم هباد است حقیقتی کنید و حاضر شوید ایندفعه هم شمارا فریب بدهند و باز بکلاماتی بگذرانند ایندو جوان که سابقه وطنخواهی ندارند بتمام انجمنها رفته باحرارت بسیار همین عنوانات را کرده اند و اینک با چمن اصناف آمده اند نگارنده در جواب آنها میگوید خدا کنند فعل و قول هایکی بوده باشد از این انجمن اطمینان داشته باشد باقی را

## فصل سی ام

بینید صحبت‌های ایندوجوان و مذاکرات دیگر که شده انجمن اصناف را بر آن میدارد تلکراف مهیجی بانجمنهای صنفی ولايات کرده از آنها استعداد تعطیل عمومی می‌طلبند اگر چه من باور ندارم تلکرافخانه این تلکرافات را مخابره کند و اگر از اینجا هم برای اسکات مردم خبر از شود در محل سپرده می‌شود نرسانند زیرا که تلکرافخانه کاملاً در تحت نظر درباریان است و شاید اینگونه تلکرافات را گرفته بخارجه هاشان بدهند که بینید انقلاب در ولایات مستند بتعلیمات انجمنهای مرکز می‌باشد که صورت هرج و مرج بخود گرفته است خلاصه پیش از ظهر این روز دستخطی که دیروز میان درباریان مستبد و دربار پرستان مشروطه نمای مجلس تبانی شده است میرسد باین مفاد که اگر تا دو ساعت دیگر مردم را متفرق نکردید من بقوه قهریه متفرق خواهم کرد مجلس منعقد می‌شود دستخط را می‌خوانند بدیهی است این مجلس رأی خواهد داد که دستخط شاه باید اطاعت شود خصوصاً که شنیده می‌شود در باغ شاه توپها را با سبها بسته‌اند سواره قزاق و پیاده سرباز همه حاضر و آماده هستند برای اینکه اگر دو ساعت گذشت و مجلس مردم را متفرق نساخت مجلس حمله کنند مجلس رأی میدهد که فوراً باید اجتماعات را برهم زد و انجمنهای متفرق ساخت کمیسیون مدافعه تصور می‌کنند بهتر این باشد که مردم بروند مسجد جامع را چادر زده آنجات وقف نمایند که هم از اینجا جمیعت متفرق شده باشد و هم رشته کار منفصل نگردد.

نگارنده می‌رود با انجمن اصناف که در مسجد سپهسالار است و با آنها مسئله رفتن به مسجد جامع را اظهار می‌کند اما آنها قبول نمی‌کنند و می‌گویند مسجد سپهسالار سنگر گاه محکم‌دار و انجمنهای ملی معتبر با استعداد زیاد اینجا جمعند بعلاوه اتصال به مجلس اسباب اطمینانست ما از جای خود حرکت نمی‌کنیم زیرا اگر برویم آنجا زود محاصره و مغلوب می‌شویم نگارنده بکمیسیون برگشته رأی انجمن اصناف را اطلاع میدهد در اینحال صاحب منصب قزاقخانه غلام رضا خان نام با پیست و پنجنفر قزاق حامل دستخط شاه در یکی از اطاقهای مجلس نشسته و جمعی از وکلا او را نصیحت می‌کنند که او قزاقها را نهی کند از اینکه با ملت طرف شوند و ازو وقهی که خطاب بقزاقها طبع شده چند نسخه

باو و همراهانش میدهند مجلس هم جواب مساعدی بشاهنشسته میفرستد آقاسیدعبدالله و شیخ عبدالنبی هازندرانی ویکی دو نفر از روحانیان و چند تن از ناطقین ملت در گوشة خلوت نشسته صحبت میدارند نگارنده میروند که رأی کمیسیونرا درباب رفت مردم بمسجد جامع بسید بگوییم اظهار داشتکی بسیار کرده میگوید اگر مردم امروز متفرق شوند کارخاب است و دیگر نمیتوانیم مردم راجمع آوری نماییم شیخ عبدالنبی که با درباریان است و آقا سید عبدالله او را بمصلحت بمجلس میآورد تصدیق نمیکند و اصرار دارد مردم متفرق کردن در اینحال آقا میرزا محسن که نعاینده روحانیان است در مجلس وارد شده میگوید کار گذشت و مجلس رأی داد که فوراً مردم را باید متفرق کرد و دیگر صحبت داشتن فائده‌گی ندارد شیخ عبدالنبی مسرور و آقاسید عبدالله و دیگران متالم میشوند همه متفسکرند کی جرمت میکند بروند در مسجد میان چند هزار نفر خلق موافق و مخالف و منافق ابن حرف را بزنند ملک المتكلمين و سید جمال الدین میگویند ما از آبروی خود اندیشه داریم و محال است باینکار اقدام نماییم راستی هم کارمشکلی است خاصه برای ما که دشمن شخصی و معارض بسیار از مخالفین و از موافقین داریم که بمحض اظهار این حرف همانها مارا تخطیه میکنند در اینحال همتاز الدوله رئیس مجلس و تقی زاده و مستشار الدوله میآیند و میگویند مردم از مسجد و بمجلس هی آیند که اعتراض کنند چون شنیده اند میخواهیم با آنها بگوییم متفرق شوند خوبست شما مردم را قانع نمایید که بر گردند آقا سید عبدالله جواب سخت میدهد و میگوید من حاضر نیستم باین کار اقدام نمایم ملک المتكلمين و سید جمال الدین هم از رفتن انکار میکنند نگارنده میگوید بهتر اینست رئیس مجلس و آقایان خود بروند مطلب را به مردم حالی کنند بلکه متفرق شوند والا آن عنوانها که شده و ما را طرفدار صلح شناخته اند صحبت داشتن ما اثری نخواهد داشت آقایان میروند با مردم صحبت میدارند و آنها حالی میکنند که بعد از رأی دادن مجلس اگر متفرق نشوید شما را مخالف مجلس میدانند و میگویند ملت از مجلس حرف شنوی ندارد و هرج و مرچ است بعضی از مشروطه خواهان بیخبر با مستبدین با خبر بصدای آمدۀ معارضه میکنند تقی زاده میگوید هر کس

## فصل سی ام

همارضه گند دشمن مجلس و بدخواه ما است او را تحریک کرده‌اند که نگذارد مردم متفرق شوند تا غرض طرف مقابل صورت پگیرد و صدا می‌کند اسم اشخاصی که مردم را از رفتن نهی می‌کنند نسبت نمایند با این تدبیر مردم را متفرق می‌کنند و باقی نمی‌مانند که در هر انجمن چند نفر از رؤسا و کمی از تماساچیان آنهم غالب از بدخواهان و دستیاران مخالفین.

تفنگچیهای ملی که بالای بامها در سنگرهای انتظار آمدن قشون دولت را دارندو برای جانشانی حاضر شده‌اند با کمال یأس در تکلیف خود حیرانند خبر بما میرسد که مردم متفرق شدند آقا سید عبدالله بینهایت دلنشک می‌کردد نگارنده می‌کوید در این صورت بهتر این است ما هم برویم و تأکید کنیم حالا که رفتند همه بروند آقا سید عبدالله و دیگران برخاسته از پله‌های عمارت که پائین می‌رویم صدای هیاهو پای عمارت بلند می‌شود دیده می‌شود بقدر صد نفر از اشخاص متفرقه از مسجد پای عمارت آمده داد و فریاد می‌کنند که وکلای خان چرا رأی دادند که ما برویم وقت می‌کنیم در میان آنها کمتر وطن پرست می‌شناسیم تنها نائب‌الصدر شیرازی گه مردی درویش واژ وطنخواهان است با سروپایی بر هنچ‌چویی بر دست دارد فریاد میزند و بوکلاه بدگوئی می‌کنند میرسیم بیان این جمع و آنها با تفاوت ما بمسجد می‌آیند مشاهده می‌شود بقدر هزار نفر از بقیه جمعیت در مسجد و تقریباً یکصد نفر تفنگچی بالای بام‌های مشرف بر خیابان در سنگرهای خود و بعضی از تماساچیان در طبقه فوقانی مسجد جمعند آقا سید جمال الدین هنبر میرورد و می‌خواهد صحبت ندارد مردم باو بد زبانی می‌کنند ناچار فرود می‌آیدو آقا سید عبدالله هنبر رفته بمردم می‌کوید هن نه می‌کویم برویدونه می‌گوییم نروید شما خود عقل داریده لاحظه کنید اگر صلاح خود را در میانند میدانید بمانید و اگر صلاح خود را در رفتن میدانید بروید این حرفرامیز ندو فرود آمد رو ب مجلس میر و مردم اطراف او را گرفته میر و ند تفنگچها از بالای باه فریاد میزند مردم بکوشید تا جامه زنان نپوشید در اینحال دیده می‌شود آقا سید عبدالله میرسید با آخر مسجد که از آنجا باید برود بر اهی که داخل بهارستان می‌شود یکدفعه تفنگچیان بعضی از انجمنها که اطمینانی با آنها نیست اطراف او و کسانی که بالوهستند

## تدبیر و کلامه و تهدید با مدت

گرفته سرتقانگها را رو بآنها کرده می‌کویند اگر بروید شما را خواهیم کشت خوب دقت می‌کنم می‌بینم بیشتر آن اشخاص از کار کنان حوزه استبدادی هستند و از اشخاصی که مخصوصاً با آقا سید عبدالله خدیت دارند و بعد کشف می‌شود که آنها بیش خود مذاکره کرده‌اند یکی از آنها تیری خالی کند آنگاه در میان جمع همان اشخاص آقا سید عبدالله و کسانی را که طرف ملاحظه دولتشد بکشند و معلوم نشود به تیر کی کشته شده‌اند بعضی از اطرافیان سید بخطرناکی هوقع بی برده بچابکی سیدرا در حجره‌گی از حجرات مسجد کرده در را بروی او می‌بینند اند تا خلوت می‌شود و او را بمنزل خود می‌رسانند تا عصر این روز کم کم نمایند کان انجمنها تابلوهای خود را برداشته روانه می‌شوند مسجد بکلی خالی می‌کردد ولی مردم بینایت داشتند و افسرده شده سر شکستنکی فوق العاده برای مشروطه خواهان حاصل می‌شود که بیک دستخط شاه و آمدن بیست و پنج هزار قزان مردم ترسیده فرار کردند و اغلب مقصود مجلس را از این رأی که داده نمیداشتند.

## فصل سی و پنجم

### تفرقه ملیيون و عریضه مجلس بشاه وجواب آن

اگر چه کمیسیون مدافعته که نگارنده در آن عنو بوده منحل شده و دیگر کار خصوصی در مجلس ندارم ولی طرف عصر بمجلس میروم بینم چه خبر است میبینم میان وکلاه همهمه و گفتگو است جو حق جو حق و در هم نشسته صحبت هیدارند آقاسید عبد الله و آقا سید محمد و امام جمعه طهران و ظهیرالاسلام در اطاقی نشسته اند در اینحال وزراء آمنه هیرونده بکمیسیون اصلاح آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را هم میطلبند امام جمعه و ظهیرالاسلام با کمال کدورت برخاسته روانه میشوند و کلاه بعضی از کار صبح تمجید میکنند و بعضی مذمت نگارنده میگویند بعد از آنکه مجلس رأی داد مردم بروند صحیح یا خطاباید رفته باشند و دیگر جای چون و چرا نیست منکه یکی از افراد مشروطه خواهان هستم و از روحیات مجلس و هر چه در آن هست خبر دارم و اکثریت آن را صالح نمیدانم با وجود این اگر رأی بددهد مرا از خانه خود دور کنند میبینیم و میروم میر سید ولی الله خان که یکی از وکلای با سواد و بالا لاحظه است میگویند این اعتقاد هاست که مجلس رام حکم میکند و نگاهداری مینماید بالجمله کمیسیون اصلاح بر هم میخورد وزراء بیرون آمدن اظهار میکنند واقعه امروز اند کی از شدت آنطرف کاسته و قرارشده است هشت نفر از ملیون هم بروند بلکه برای آمدن آنها هم که رفته اند ترتیبی بشود و همه مسرورند که کار رو باصلاح است روز شنبه دوازدهم هر ابدار الفنون دعوت کرده اند که میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر علوم شده عیین خواهد بیاید اعضاء و اجزای دار الفنون و کارگذان معارف با او معرفی شوند اگرچه هیدانم بالوضع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست

## تفرقه ملیون و عریضه مجلس شاه و جواب آن

و او در این تنگنا قدیمی برای معارف نهیتواند بردارد با وجود این هیروم مشیرالدوله هیآید معرفی اجزای دارالفنون ومدرسه نظام و رؤسای معارف صورت میگیرد معلمین از نرسیدن حقوق خودشکایت میکنند شاگردان دارالفنون جمع شده از بی درسی شکوه مینمایند وبالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون و اجزاء نه هزار تومان طلب دارند نگارنده آهسته بمشيرالدوله میگوید اگر بخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگر چه بقرض باشد پردازید تا اجزای معارف دلگرم شده بکار خود پردازند قول میدهد که اینکار را بگند منم اجزای معارف را از مساعدت همشیرالدوله امیدوارم یکننم ولی انقلابات سیاسی برای رسیدگی بمعارف فرصتی باقی نمیگذارد طرف عصر بمجلس هیروم معلوم میشود مجلسیان در کارنده لایحه بشاه مینویسند که چرا نقض قانون اساسی شده و باید جبران شود این لایحه را مسدود کرده حاضر گذارده اند برای یکشنبه که در مجلس علنی خواننده شود و بفرستند از یکطرف کسبه و تجار و اصناف و عموم مشروطه خواهان از پیش آمد کار روز جمعه و متفرق شدن انجمنها از مسجد دانشگ هستند وهم از نقض قانون اساسی در تبعید امراء که شده و جبران نگشته بینها ای افسرده خاطر ندلدند امقدر شده از روز شنبه انجمن اصناف و انجمن تجارت و انجمن صرافخانه همچوی داشته باشند طرف صبح در مرکز انجمن تجارت و طرف عصر در مرکز انجمن اصناف بشیستند و بواسطه مجلس حقوق خود را از دولت مطالبه کنند و از مجلس بخواهند دولت را مجبور کنند نقض قانونی که شده جبران نمایند و اطمینان بدده که دیگر نقض قانونی نخواهد شد انجمنهای مزبور بر طبق اینقرارداد لایحه‌ای بطبع رسانیده هنترش کرده اند روز یکشنبه چهاردهم جمادی الثاني ۱۳۶۷ لایحه‌ی که مجلس شاه نوشت در مجلس علنی خواننده میشود بضمون ذیل:

«بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه هیرساند در حالتیکه از دولت چندهزار ساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلا منسی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله با سفل مراتب سقوط رسیده سلاسل اهنت و استقلال آن منتهی بود به مؤی هوسوم باراده ملوکانه که آنهم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو به مخاطرات عظیمه سیر مراتب هضره مینمود چون مشیت

## فصل سی و پنجم

خداؤندی هنشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و برآهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجریبد رطی هر احل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام حملکت با وجود اختلاف مدارک پی بمخاطرات و مهالک برده ییک خرکت غیورانه از فناخت پیحسی خود را دور ساخته هتبه باین اصل اصول استقلال حلیت و استحکام قومیت شدند که قوای حملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیمه ایست که بموبعت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه هبروران اله برخانه با مضای فرمان هشروطیت و اعطای سعادت حریت منقی بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر حمایت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موبعت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که با مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در او اخروا لایتعهد و اول جلوس هیئت مأнос رضای شاهانه را بتصدیق هشروطیت جالب شده در بیصت و هفتمن ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آذیزی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و نامنی طرق و شوارع و انتلالات سرحدات زیادتر و در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ایلی است و قایی بس ناگوار اتفاق افتاد که اکر در صورت عزل آنها سور دقيق و غور عمیق بعمل آید هر یک از آنها که مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقرین در باره چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لا یزال است بدختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن نصایح راجه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه وغیره هنوز در السنّه و اقواء مثل سال طاعون و وبا در عدداد

## تفرقه ملیون و عربیشه مجلسین بشاه و جواب آن

تاریخ بدینختی این مملکت مذکور و مرکوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فضیحه‌هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای واردہ بر قلوب ملت کاملاً التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان لمان نداده برای اخالل روابط پادشاه و رعیت و قایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی القعده را بوجی شدیدتر و ماده‌نهم - دهم - دوازدهم چهاردهم و بیست و سیم را که روح قوانین اساسی است نقض نموده مجدداً نونهال امید را که بهزادان آه و تدبیر و خون دل در قلوب رعایا می‌روید از پیغ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت و بائیں و هشتمت نهاندند مخصوصاً در موقعیکه سر حدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را هتل مسلحی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از بلطاعت رعیت است مشغول همدیکر سازند و بر مقاصد سمه خود پردازند بدیهی است دوام اینچنان ملازم است با اضطرابات دولت قویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضایران استاد اول از حب حیات حب الوطن من الا ایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متوجه نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هرجه در او هست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری بینند.

دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسر واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق از دست رفته خویش را متظلم است دعا می‌کرددند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای اسلامی که در طی تمام طرق چاره مساعی است بموقع اجراء گذاردمش ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرمشک از رخ پاک کرد نست در حالیکه خون دلهای در فوران و کلیه ایران در هیجان است نقض قوانین اساسی که از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را باناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شود خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده است انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزايد و فرصت

## فصل سی و پنجم

و مجال را از دست همیرد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این خرایها و تکرار اتفاقات ناگوار که شان عبود و شیشه دلها را یکجا میشکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را بکسره بر طرف میکند دو چیز است . او لا شباهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد را سخن شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجرای قانونی سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ معنی برسد ( اصل ۴۴ ) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند ( اصل ۵۴ ) کلیه قوانین دستخطهای پادشاه در امور « مملکتی و قی اجرا میشود که باعضاً وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است ( اصل ۷۶ ) اختیارات و اقتدارات سلطنتی همانست که در قوانین مشروطیت حاضر و تصریح شده است ( اصل ۶۶ ) وزراء نمیتوانند احکام شفاہی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند در صورتیکه کلیه امور اجزمی و کلی در مجرای وزارت خانها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بدآن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق میابد و قدس مقام منیع سلطنت بتمامه محفوظ میماند والا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت برآن وزیر پذیری است از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسی که بتجارب هزار ساله عقلاً و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بیرویه و عجیب نمیگنجد که فعل عمر و رازید مسئول باشد .

نانیاً آنچه بیقین بیوسته است اغراض مفسدینی چند که دشمن مملکت و دولت و خانان شخص شمیخیس همایون هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق و عایای صداقت شعار حاصل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافت‌های جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرستنکها مسافت دارد و هر دقیقه بالقای شباهات مفترضانه قلب شاهانه را زمعانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته با تضای خودخواهی واستبداد ذاتی خودشان یاد راه

## نفره ملیون و هریشه مجلس شاه و جواب آن

خدمت بصلحت غیر مقابله قوانین مملکتی را گویما در حضور مبارک مطابیر ششون سلطنتی جلوه داده بقدوم کان و بهره فرستی که میباشد خاطر مقدس را بر ابقاء الفاظ والهدام معانی اصول قانون وا میدارند لهذا ما دامیکه کسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده و اعاده احترام قانون بعمل نیافرده است و در آینده کلیه امورات در مجاری قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادرخواهند بود و بمثل آنچه تنا بحال واقعه بازدیگر قرض عهد قانون نخواهد شد مجبوریت تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باتفاقی و ظایفی که دیانتا و وجданاً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عده گرفته اند عدم امکان تحمل خود را بپشار فوق الماده مسئولیت یاک ملت بمکلین خود اعلام نمایند والسلام علی من اتباع الهی این لایحه بقلم مستشارالدوله و کیل آذربایجان نوشته شده روزیکشنبه دره پجلس خوانده میشود و از شاه وقت میخواهند هیئتی از وکلاء با این لایحه شرفیاب گردند دردادن وقت یکروز تأخیر میشود و روز دوشنبه قرار است اطلاع بدنه و کلاه شرفیاب گردند شب دوشنبه از طرف الجسن اصناف بنگارنده خبر میدهند که حاج شیخ محمد واعظ با تجمعن آمده نطقی کرده و نفمه مخالف خوانده است از بعضی ناطقین و نویسندگان بدگوئی کرده مردم دلتنگ شده اند و تقاضا میشود که نگارنده صبح دوشنبه با تحدادیه تجار و اصناف برود روز مزبور بآن مجمع حاضر شده جمیعت از تجار و کسبه و صرافان بسیار است باتفاقی حاضرین نطق طولانی میکنم در ضمن آنها را با تحداد و یکانگی تشویق کرده بر حفظ اصول قانون اساسی ترغیب مینمایم و در هر قسم تأکید میگویم شنیده ام بعضی گفته اند چه ضرردارد بعضی از اصول قانون اساسی نقض شده باشد و خون کسی ریخته نشود گوینده این حرف معنی قانون را ندانسته و گرنه این حرف را نمیزد قوانین بهم پیوسته است یکی که نقض شد مثل اینست که همه نقض شده باشد ایران مخصوص این عده نقوص حالیه نیست بلکه الى الابد حق ایرانی است که به صه وجود هیا میند اگر قسمت اعظم نقوص حالیه کشته شوند که قانون برای ایرانیان آینده محفوظ بماند سزاوار است و زیان نکردند بینید چقدر

## فصل سی و پنجم

فرق است میان این اعتقاد و آن اعتقاد بعد شرحی درخصوص متفرق شدن مردم در جمیع دوازدهم میکویم که شما از این بابت دلنشگ نباشید این عین صلاح بود که برهمه کس از خارج و داخله معلوم کشت ملت سرکش و یا غنی نیست بلکه مطیع و فرمانبردار است حال آن روز کفتند بروید رفیع مجلس هم لایحه‌ئی نوشته حضور شاه خواهند برد و تقدیم کرد که در قانون اساسی شده جبران میشود شرحی از فوایدین واصل اعتقاد خصوصاً دیانت اسلامی نقل میکنم و مجلس ختم میشود بعد از ختم مجلس منتخبین سه انجمن جمع شده نگارنده هم با آنها نشنونه در خصوص اصلاح شاه با ملت و جبران نقض قانونی که شده صحبت میداریم در اینحال خبر میرسد که میرزا سلیمانخان را کفرتند میرزا سلیمانخان شخصی است سی و پیجساله مستوفی و محاسب نظام از مشروطه خواهان جدیست و با حوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد تصور میشود چون ذخیره قشوی در دست اوست توقيف کشته مبارا بتواند بملیون کمکی بنماید ضمناً آبچشمی هم از نظامیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه خواهان نکنند خبر گرفتاری میرزا سلیمانخان هرا افسرده میکنند چه بامن دوستی دارد بعلاوه لطفه ایست که بملیون وارد میشود مسئله در انجمن مطرح شده عرضه استفسار به مجلس هینویسند سبب گرفتاری اورا میپرسند و اقدام در استخلاص وی را تقاضا میکنند آقایان میرونند عرضه را بنویسند خبر میرسد انجمن اصفهان بدیدن این سه انجمن آمده اند انجمن اصفهان عبارتست از مدیرش که میرزا محمود تاجر باشد و سید عبدالرحیم اصفهانی و مستشار التجار و بعضی دیگر از رفقاء آنها که برابطه با حوزه مرکزی درباری نمیباشند آمدن این جمع باین محل معلوم است برای مقصدیست بنفع حوزه استبدادی واردین اظهار میکنند چون انجمن اصفهان اغلب اجزایش تجار و کسبه هستند خواهش میکنیم ماهم جزء این سه انجمن باشیم نگارنده ساکت است و واردین از بودن من در این مجلس مکدر و متغیرند چون مقصد اصلی را که دارند با حضور نگارنده نمیتوانند اظهار نمایند یکی از اعضای انجمن اصناف که انجمن اصفهان را میشناسد و روابط آنها را میداند اظهاراتی میکنند که پذیرفته شدن آنها در جزو سه انجمن دچار

## تفرقه ملیون و عربیضه مجلس شاه و جواب آن

اشکال میشود و بالاخره نگارنده زودتر هیرود و واردین هم بی آنکه مطلب خود را که برای آن آمده اند اظهار کنند و وانه میشوند اما مقصد اصلی واردین آنکه از حوزه استبدادی درباری برؤسای انجمن اصفهان دستور داده میشود که از طرف انجمنها لایحه‌ئی به مجلس نوشته شود مفادش آنکه اکنون که خاطر شاه متوجه رفقن هشت نفر از ملیون نست چه بهتر که مجلس پگوید این هشت نفر مسافرتی بنمایند تارفع غالله شده کار باصلاح بگذرد این مطلب ابتدا در انجمن اصفهان مطرح شده است و اعضای جزو آنها که از روی بیخبری باصل خیال که اینها بهانه است و اگر بجای هشت نفر هشتاد نفر هم بروند باز حوزه استبدادی از خیلات خود که بر همزدن اساس است دست برخواهد داشت باین لایحه رأی داده اند فرستاده اند انجمن آلمحمد و انجمن حقوق بعضی دیگر از انجمنهای موافق با دولت هم آنرا امضاء کرده اند اینک آمده اند بلکه بتوانند این سه انجمن متحد که تجار و اصناف و صرافانند و مهمترین انجمنها است نیز امضاء نمایند همینکه هر آنجا بیبینند چون یکی از آن هشت نفر هستم و احترامات فوق العادة تجار و اصناف را نسبت بمن مشاهده میکنند مناسب نمیبینند اظهار کنند خصوصاً که میبینند پذیرفته شدن آنها در جزو انجمن باشکال برخورد مایوس مراجعت نمایند.

## فصل سی و دوم

### تحصن دار بهارستان و وحامت عاقبت آن

طرف عصر این روز انجمان مجاهدین بنگارندۀ اطلاع هیدهند با احتیاط رفتار کنید و شب در منزل خود نمانید که خطر بشما نزدیک است ساعتی بعد از طرف تندروان مجلس اخطار میشود که بفوریت و با احتیاط خودرا به مجلس برسانید چون مجلس هیرسم یکی از رفقاء میگوید بروید با غ عقب در عمارت فوقانی باشما کاردارند میروم مبینم چند نفر از رفقاء هستند و قرارشده باز کمی میون مخصوصی از ما منعقد شود ملک المتكلمين میگوید شما باید شبها هم اینجا بمانید علت هیرسم میگوید اولاً اینجا کار داریم و شاید مذاکره طول بکشد و نتوانید بروید و هم بیرون رفتن برای ما احتیاط دارد شاید اسباب گرفتاری فراهم شود بالاخره معلوم میشود چون انجمان مجاهدین تقسیم میشوند بخانهای بعضی از وکلای تند روکه محل خطرند برای محافظت آنها واکنون که هاچند نفر همان مخاطره را داریم باید ها را هم محافظت کنند و نمیتوانند متفرق شده هر کس را در منزل خود حراست نمایند لهذا قرار داده اند ما شبها یکجا جمع باشیم و عده‌ئی از مجاهدین اطراف این عمارت را حفاظت نمایند بعلاوه عجالات مجلس امن است و در اینجا نمیتوانند کسی را توقيف نمایند بهر حال نگارنده هم در با غ بهارستان توقف نمایند ملک المتكلمين است و سید جمال الدین و سید محمد در ضای مساوات و میرزا جهانگیر خان مدیر صور و میرزا داود خان و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و اسدالله خان که سابقاً نظامی بوده و میرزا اسدالله خان خواهرزاده مدیر صور و میرزا علی اکبر خان دهخدا و یحیی خان برادرش و شریف خان و چون بعضی از این جوانان جزء سربازان ملی هستند دوازده قبضه تفنگ هم با مقداری فشنگ در این اطاق هست

## تحقیق در بهارستان و وحشامت عاقبت آن

شبها بالستثنای دو سه نفر از هاکه تنفسگ بردار نیستیم باقی جزء مجاهدین تا صبح بتو به کشیک دارند نگارنده از شب سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی تا شب سه شنبه پیست و سوم بعضی از شبها در مجلس هیمان و بعضی از شبها بخانه می که اهل و عیال آنجا هستند هیروم و بعضی از شبها در خانه فیروزآ علینقیخان مستشار السلطان بطور خفا هیمان و هر وقت از بهارستان میخواهم بیرون بروم با احتیاط حرکت میکنم که کسی هلتخت نشود اطراف بهارستان هنوز امن است ولی دور رفتن البته خطر دارد در چهارشنبه هفدهم گاهی زاندارم و سرباز سیلانخوری و بلیس شهری اطراف بهارستان متفرق دیده میشود ولی کسی را متعرض نمیگردد شبها از مغرب که میگذرد تکالیف معلوم نیست که بمانم یا بروم و اگر بروم کجا بروم مردم همه متفرق میشوند فقط اشخاصی که نمیتوانند برونند میمانند سخت میگذرد يك شب با افسردگی که نه میل داشتم بروم و نه هیتوانستم بروم برادرم میگوید خوبست بروم منزل آقا سید عبدالله آنجابانیم چونکه جمعی از اشخاص که برای خود خطر تصور میگشند شبها در منزل آقا سید عبدالله یا آقا سید محمد میمانند بتصور اینکه آنجاها امن خواهد بود جواب میدهم شما بروید برای من ناکوار است آنجا بیایم بعد از رفتن او چکنم از معاضد السلطنه که رئیس کمیسیون اداره مجلس است هیبرسم آیا ممکن هست من شب در عمارت مجلس بمانم میگوید بلی ممکن است میگویم بسرایدار ها بسپارید اگر آخر شب خواستم بیایم در عمارت بخوابم مواضیت نمایند او هم میسپارد ولی بعد از شام که میبینم جای خواب را از منزل رفقا جدا کنم موجب و نجش باطنی آنها میشود اقدام نمیکنم و تا صبح انتظار شیخخون زدن دشمنان را داریم چونکه شنیده میشود نزد بانهای بلند تدارک میبینند که از دیوار عمارت بالا آمده هارادستگیر نمایند روز چهارشنبه نمایند گران تجار و اصناف و صرافان به مجلس آمده اظهار میگشتند هادیگر نمیترانیم در این جملهای خود بمانیم و بازارهم بسته خواهد شد ما باید بیاییم در مسجد سپهسالار اقامت کنیم هیئت رئیسه مجلس بمالحظاتی که سابق نوشیم باینکار رضامیه هند هیرون و نزد آقا سید عبدالله او میگوید یا خر صسجد جامع بمانید و یا باید در مسجد سپهسالار آنها

هم مسجد سپهسالار را اختیار میکنند و از روز پنجشنبه هیجدهم در مسجد ناصری همان سه انجمن جمع شده تدارک شام و ناهار مختصری برای خود میگیرند خوانندگان ابن کتاب میدانند که از اول مشروطیت ایران هر وقت لازم شده است است طبر اینان اجتماعی نمایند ناچار بوده اند دیگر پلورا سربار بگذارند چنانکه در سفارت انگلیس و در حضرت عبدالعظیم و در قم و در مسجد سپهسالار و در مجلس مکرر پیغیر به رسیده است واکر نبودند و کلای آذربایجان و جمعی از مردم آن مرز و بوم و بعض مقاطد دیگر که دو واقعه میدان توپخانه در نهم ذی القعده تفنگ بدشت گرفته مهیا دفاع ملی شدند و جمعی از جوانان طهران با آنها تأسی کردند کسی در طهران بصراحت نبود که لازم خواهد شد در مقابل رجاله مخالف یا قشون دولت اسلحه برداشته دفاع نمایند و تصور میشد وظیفه ملت فقط جمع شدن و حرف زدن و بد گفتن و بد نوشتن و آش و پلو خوردن است خلاصه باز سور مختصری در مسجد تدارک دیده میشود تجارت و کسبه و اصناف هم جتمع میگردند ولی مجلس اجازه نمیدهد تفکداران ملی اسلحه بردارند خلاصه که از روز در شنبه بعد قزاقان هر کس در شهر تفنگ داشته باشد از دستش گرفته ضبط میکنند کمیسیون اتحادیه نظام ملی در انجمن مظفری منعقد است ولی اولاً بیان رئاسی کمیسیون اختلاف است ثانیاً از جانب حوزه رئیسه استبدادی خبرچین در میان آنها متعدد هست که اسرار آنها را برگز اطلاع میدهند در اینصورت از این کمیسیون هم بدیهی است کاری ساخته نیست چند نفر از مجاهدین در مقابل تعرضی که قزاقان بمجاهدین میکنند جرمت کرده از دست قزاقان چند قبضه تفنگ میگیرند ولی بفوریت از طرف دولت میآیند پس میگیرند و قرار میشود که مجاهدین متعرض قزاقان نشوند قزاقان هم از دست مجاهدین اسلحه نگیرند یکی دو روز بالتبه آرام است و باز دوباره قزاقان شروع میکنند بعرض تفکداران هم جرمت نمیکنند با تفنگ بمجلس و مسجد آمد و شدند نمایند از اینجهت روز بروز از قوه دفاع ملی کاسته میشود و کلای شاه در مجلس هر چه میتوانند دل هر دم را خالی میکنند از طرف دیگر هم هر چه از طرف شاه تهدید میشود ما باور نمیکنیم واقعیت داشته باشد و همه را حمل بر توب و تشریف نماییم خلاصه عصر این

## تحصن در بهارستان و وخت عاقبت آن

وز آقا سید عبدالله را دیده باو میگویم اعتقاد من این است اگر این مردم در مسجد جامع میمانند و بعضی از علماء هم با آنها میبودند بتر بود که در مسجد سپهسالار جمع میشدند زیرا آنجا اگر بودند عنوان تغییر میکرد و بنوان مظلومیت در صدد احقان حق خود برمیآمدند اما اینجا عنوان طرفیت و اعمال قوه دفاع ملی است در صورتی که اسباب مدافعت آنطور که میباید فراهم نمیباشد آقا سید عبدالله میگوید بلی اینطور است ولی مردم ترسناکند و جرئت نمیکنند آنجا بروند اینجا بمالحظه نزدیکی بمجلس و بودن ما تا یک درجه اطمینان دارند بعد میگوید سست گرفتند و خود را وادادند آنطرف هم جری شده است اعتقادم اینست باید سخت گرفت و اسلحه را هم ظاهر کرد بلکه آنطرف قدری ملاحظه کند و اضافه میکند این جمله را که همینقدر بدانید اگر یک طفل دم مسجد یا بهارستان خون از دماغش دریابید من آن کاری که باید بکنم خواهم کرد مرادش اینست که حرف آخر را درباره شاه خواهم کفت این غرور را که ازاو میبینم میگویم آخرش بخیر باد روز جمعه جمعیت در مسجد زیاد میشود و تعطیل عمومی شده تدارک طول دادن ایام تعطیل را میبینند از جمله میخواهند و جهی حاضر کرده بعضی از شاگردان بازار بدنهند که بتوانند تعطیل را طول بدنهند و از هیچ کجا صورت نمیگیرد حاج امین الشرب که محل توقع اینکار است همراهی نمیکند و عمله ملاحظه او تنها ماندن از رفقاء ایشان میباشد که همتر ایشان حاج مین التجار بوشهری است که اغلب بواسطه بدگوشی مردم از او بمالحظه که از شاه دارد این او اخر بمجلس نمیاید و از نیامدن او حاج امین الشرب مکد راست پیکروز صبح زود آقا سید عبدالله میرود بخانه معین التجار و به زبان هست او را راضی میکند بمجلس باید وقرار میدهد پولی هم بدهد ولی او بقرارداد خود رفتار نمیکند بهر حال وضع مالی میلیون بی نهایت درهم و برهم است در مجلس پول بیدا نمیشود و تمام کارها بواسطه بی پولی مختل مانده بی دربی خبر میرسد شاه جمعیت جمیع میکند تمام قراولهای درخانها را برداشته باردو برده اند سربازهای مامقانی که اغلب در شهر کسب میکرده اند همه را جمع کرده لباس و تفنگ داده اند از قراق و سوار و سرباز و متفرقه

## فصل سی و دوم

سچهار هزار نفر با چند توب شریبل وغیره در ارد و جمع است یکی از شبهای که تکارند  
بخانه هستشاد السلطان میرود آنجا میشنوم که روز جمعه یازدهم فرستاده اند تمام  
خانهای اعیان و اشراف که اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار است خبر کرده اند حمله  
بمجلس خواهد شد شما اهل و عیال خود را ب محله دیگر بفرستید وهم روز جمعه صورت  
تلگرافی دیده میشود که از جانب شاه بملایر مخابره شده برای احضار فوج آنجا  
باحضور امیر بهادر جنگ بی اطلاع وزیر هستول اینها شاهد حال است که مشروطیت در  
باشاه منحل شده و آنجا اعتنایی بقانون اساسی نیست خلاصه روز سهشنبه و چهارشنبه  
و پنجشنبه و جمعه مجلس انتظار رسیدن جواب لایحه خود را از شاه دارد و تصویر میکند  
شاه نمیتواند جواب ناحساعد از آن لایحه بدهد و قطعاً تسلیم شده و نقض قانونی که  
نموده است جبران خواهد کرد و اطمینان خواهد داد که دیگر خلاف قانون رفتار نکند  
و اگر کرد از سلطنت خلخ باشد معلوم است هوای بهارستان باهوای باع شاه تفاوت کلی  
دارد روزی که رئیس مجلس باشش نفر از نمایندگان لایحه را نزد شاه بردند و رئیس  
میخواسته است لایحه را بخواند شاه میگیرد و میگوید خودم میخوانم و جواب خواهم  
فرستاد و بنمایندگان بی اعتنایی میکند معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن  
بطویض نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد میداند در حوزه تندروان مجلس  
نوشته شده و دست چه اشخاص داخل بوده و اکثریت مجلس محض حفظ صورت  
موافق نموده است بهتر از این پذیرایی نخواهد کرد وهم در این ایام شنیده میشود  
سفارت روس بحمایت از شاه سفارت فرانسه را و داشته است از میرای دیگر دعوت  
کند و در آن مجلس از اجمنهای ملی و تجلوی از حد نمودن آنها و تندروی تندروان  
ملت گفتگو شده بالاخره بسرا اظهارداشته است که شاه برای حفظ امنیت میخواهد  
چند نفر اشخاص مفسد را که در گرفتاری آنها خود را ذیحق میداند تبعید کند و سفراء  
را با خود موافق کرده بشاه اطمینان داده است از این رو شاه از طرف خارجه‌ها در  
اقداماتی که بر ضد مجلس میکنند نگرانی ندارد و باید داشت که انگلیسان هم در این وقت  
کاری با مجلس و مشروطه ماندارند و از موافقت با روسها درین نیمکتند اینست که است

## تحصین در بهارستان و خامت عاقبت آن

و بای کارکنان مجلس یعنی از تندروان سست شده سیاست داخلی و خارجی را با خود نا مساعد و با شاه مساعد میبینند من از خارج شنیده بودم سفرای خارجه در اینوقت بر عکس نهم ذی القعده بعنوان مداخله ملیون در کار وزارت خانها با شاه همراه شده اند و در اینوقت قطع حاصل مینمایم تندروان مجلس هم بمقلویت خود یقین دارند فقط ناصار هستند تادم آخر بمجلس آمد ورفت کرده صورت ظاهر را نگاهدارند خلاصه روز شنبه بیستم جمادی الاولی جواب لایحه مجلس از طرف شاه بتوسط حسنخان امین‌الملک میرسد جوانان مجاهد میخواهند امین‌الملک را بازی امیرزا سلیمانخان که گرفتار شده توقيف نمایند و گرو نگهدارند آنها را منع میکنم و نمیخواهیم از طرف هاقدامی برخلاف قانون شده باشد جواب شاه وهیئت رئیسه مجلس خوانده میشود و میبینند جواب مطالب لایحه مجلس نیست بلکه کله‌گذاریست و بازیاد آوری و قایع گذشته که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کرد و اغلب لشنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرار و مقریین و کوتاهی کردن در مجازات مرتكبین بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمیبیند این جواب اشاعه شود و اشاعه نمیشود روز بعد هم صنیع‌الدوله می‌آید و کاغذ را پس گرفته نمی‌گذارد در مجلس بماند و منتشر نشده شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان می‌کنند که شاه سه مطلب میخواهد اگر مجلس همراهی می‌کند کار اصلاح میشود اول آنکه اقدامات شاه مانند اقدامات امپراتور آلمان باشد.

دوم آنکه حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد.  
سیم آنکه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد وزیر جنگ نزد شخص شاه مستول باشد.

از این سه خواهش معلوم میشود که در خواهش اول میخواهد اختیاراتی بیش از آنچه در قانون اساسی برای این معین شده دارا گردد و در خواهش درم چون عنوان نظام ملی که پیش آمده و یکمده از جوانان مملکت تحت سلاح رفته‌اند آرام او را قطع کرده است میخواهد در مقابل آنها یک ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد چنان‌که خواهش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواهش دوم بتحریر یک

## فصل سی و دوم

رسوها باشد که باین بیانه بر عده قزاق خود بیفزایند بالجمله مجلس هیچیک از این سه خواهش را نمیپذیرد چونکه همه مخالف قانون اساسی است و جـ.واب هنــی میدهد و رشــته رابطــه صورــی مجلس باشــاه گــسته میشــود وزــراء مــایوس از اصلاح مراجــعت میکــنند.

## فصل سی و سوم

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

بعد از جواب منفی که مجلس از تقاضاهای شاه میدهد وزراء مأیوس از اصلاح هراجت میکنند و از دحام در مدرسه سپهسالار زیاد میشود و بوکلاه فشار سخت میآورند که مبادا سست بگیرند رکار را با خر نرسانند یعنی شاه را خلم نمایند و همین روز لایحه‌ای از طرف شاه با صبح و اجازه طبع منتشر میشود مشتمل بر چهار صورت تلگراف یکی از تبریز که از طرف بعض علمای آنجا در جواب تلگراف راه نجات که تمام ولایات شده اظهار دعاگوئی نسبت بشاه شده است دوم تلگراف جمعی از مردم قم که باز در جواب راه نجات اظهار همراهی با شاه کرده اند سیم تلگرافی از بیزد در همین موضوع به لاهه نوشته اند هزار و هشتصد نفر از جان گذشته برای خدمت حاضر هستیم چهارم تلگرافی است که ظل السلطان از شیراز در توسط از جلال الدوله بشاه نموده است نشر این لایحه با اهمیتی که آن داده اند و مستخط شاه را در اجازه طبع و نشر آن پای ورقه طبع کرده اند در انتظار خیف می‌باشد و موجب استهزاء میشود در صورتیکه تلگرافات بسیار از تمام انجمنهای ملی بمجلس رسیده بود و در پاره‌ای از آنها تصریح بخلع شاه داشت و مجلس اجازه طبع آنرا نداده است بعد از نشر این ورقه از طرف شاه بر هیئت رئیسه مجلس بخت میگیرند که تلگرافات مزبور در این موقع نشر شود و باز اجازه امیدهند اما انقلاب مردم زیاد است و تزلزل فوق العاده دارند اشخاصی که شبا در بهارستان میمانند از آنجا بیرون نمیروند اما من بدین ملاحظه هر شب آنجا توقف نمی‌کنم یکی آنکه اشخاص نااهلی که نه اطمینان از آنها هست و نه از هماشرت آنها دلخوش هستم آنجا آمد و شد میکنند و گاهی شبا هم توقف مینمایند ملاحظه دوم

## فصل سی و سوم

آنکه عنوان تحصن در بهارستان را برای خود خوش ندارم در صورتی که هنوز آشکارا بر ضد من حکمی صادر نشده است آقا سید جمال الدین واعظ و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیر مسوات هم همین رویه را پیش گرفته کاهی میماند و کاهی میروند و شباهی آخرا بیشتر توقف میکنند بعضی که جزو هشت نفر مقصو شاه خواسته نیستند اما لحظه حفظ خود وبا بمالحظه اینکه رفقا در بهارستان مانده اند جزو متوفین شده اند مانند بهاءالواعظی و سید یعقوب و شیخ عبدالعلی مؤید و بعض دیگر.

از اشخاص مقصو درجه اول چهار نفر هستند ملک المتكلمين میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی سید جمال الدین واعظ اصفهانی راتق وفات امور این حوزه حسین آقای کاشانی است اجزای اداره صور اسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی وغیره هستند وادارة صور در واقع آنجا است وهم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبر خان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا محسن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیر الصنایع جزو متوفین در بهارستانند.

شام و ناهار این جمع را میرزا اسدالله کتاب فروش اداره میکند ولی بواسطه بی بولی در نهایت اختصار و نامرتب حتی دوشه روز آخر که در مسجد سپهسالار برای انجمن تجارت و اصناف ناهار و شامی مهیا میکنند و برای هاهم میآورند بی وضع و بی ترتیب است و ملک المتكلمين مخصوصاً از این بابت شکایت دارد نگارنده هر وقت آنجا هستم ناهار و شام مختصراً از خانه ام میآورند ولی کمتر خود هصرف مینمایم روزی یکی دو مرتبه کمیسیون هنف قد میشود ها دوازده نفر یا کمتر جمع میشون و تقدی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس میآید و قایع را اطلاع میدهد و بعد از مشاوره نظر این حوزه را گرفته میرود.

شب یکشنبه رانگارنده در آخر شب بخانه یکی از دوستان رفته تا صبح از صدای شلیک در شهر بی آنکه معلوم باشد شلیک کننده کیست نه من خواب نمیروم بلکه تصور میکنم بسیاری از مردم شهر خواب نمیکنند روز یکشنبه صبح زود از آنخانه که شب را آنجا بروز آورده با

## قطع روابط و تصمیم بجنگ

برادرم بیدین حاج سید محمد پسر امام جمعه طهران که تازه از نجف آمده میروم و نمیخواهم  
بداند بواسطه تحصین در بهارستان یا خوف از گرفتاری بیدین او نرفتہام هر کس در آن  
مجلس هرا میبیند خاصه کسانیکه از قضایای باگشاه و خطرناکی اوضاع برای من اطلاع  
دارند حیرت میکنند که من بیمالحظه بیک مجلس عمومی وارد شده ام خصوصاً که بقراط  
دستور داده شده است چند نفر از متحصینین را اگر در خارج بهارستان بیبینند با گلوله  
بزنند و نکارند یکی از آنها است و چون بهارستان برمیگردم ملک المتکلمین میگوید  
عجب است از شما که بدون هیچ ملاحظه میروید و میآید بعد میخندد و میگوید  
معلوم میشود اطمینانی حاصل کرده اید میگویم اینچه خیال است از کجا اطمینان دارم  
اطمینان من بقوت قلب خودم است شما هم خوب نمیکنید یکجهت اینجا توقف کرده  
هیچ بیرون نمیروید میگوید آخر تصریفات هم درجه دارد بعضی تصریشان کمتر است  
و بعضی بیشتر البته شما بقدر هن مقصر نیستید سخن باینجا قطع میشود بواسطه این  
مذاکره و دلیلی از دوست خود که بینهایت پرشان احوال است شب دوشنبه را در بهارستان  
میمانم نیم ساعت بغروب مانده وزراء مایوس از اصلاح میروند تقدی زاده بنکارندۀ میگوید  
کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتیکه آثار داشت و اضطراب  
از پشراهش ظاهر است نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور میشود همانشب ما  
را در بهارستان دستگیر خواهند کرد میآیم رفقا را پیدا کنم میبینم ملک المتکلمین کنار  
نهر آب در آخر باغ روی فرشی با یکنفر دیگر نشسته پهلوی آنها مینشیم و میرزا  
جهانگیر خان را و امیدارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد در اینحال  
حسنه خان امین الملک از مجلس در آمده بطرف ما میآید که از در آخر باغ بیرون بروند  
چشمش بما میافتد از دور سلام کرده میگوید حال میکنید میگویم بلی شما هم بیاید  
پنشینید حال کنید شما اینجا چه میکنید امین الملک از این سؤال وحشت میکند چون  
خیال می‌گاهدین را روز پیش دوباره خود شنیده بوده است تصور میکند میخواهیم او  
را توفیق نماییم ملک المتکلمین میگوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است  
در باگشاه امین الملک از اینحرف بیشتر اندیشه هیکند در اینحال من دست اور اگرفته

## فصل سی و صوم

میخواهم بنشانم دست خود را رها کرده میگویید بعداز اینحرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه میشود کمی بعد اعتضادالسلطنه پسر ناصرالدینشاه جوان هیجده ساله که چند سال در فرنگ تحصیل کرده و چون امر معاشش مختل بوده بطهران آمده در یکی از عمارتهای قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با معلمش وارد شده با هامینشیند و اظهار مشروطه خواهی کرده در ضمن صحبت معلوم میشود باو از طرف شاه گفته شده است منزلش را از بهارستان بیرون ببرد اکنون آمده بنوکرهای خوددستور بردن اسبابش را بدهد از این مطلب محقق میشود بهارستان بزودی مورد حمله خواهد شد خلاصه پاسی از شب میگذرد رفقاً جهشده کمیسیون منعقد و مذاکره بسیار میشود همه یاُس آور در آخر شب تقی زاده میرود و بمنزل خود که نزدیات بهارستان است و میپاراد که اگر امشب از خانه او صدای شلیک بلند شد مجاهدین بکمل اول و رفقایش بروند چه تصور میگند حمله بخانه او بشود بعداز رفتن او دیگر غیر از متخصصین کسی نیست شام مختصری صرف میشود و هر یک بحال خود هستند نگارنده قدم میزند بر ابر ملک المتكلمين که روی فرش در نهایت تفکر نشسته میرسم حال پریشان او را دیده یک شعر از نضمین میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی را بخاطر آورده بمناسبت حال میخوانم اشک از چشم همه جاری میگردد و شعر این است :

حیب در شب عاشور با صحابه نشست

پخرّ می وبگفت ای کرید کان الست

رسید موسم سیر ریاض جان پیوست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای خوشدلی ای صوفیان باده پرست

رققا با حال منقلب برخاسته استراحت مینمایند و باید دانست اگر این شب را نگارنده در بهارستان نمانده بودم شب بعداز آن را بالقطع آنجا میماندم و اکنون شاید زنده ببودم که این کتاب را بنویسم ولکن چون عمر من با آخر نرسیده بود بجای شب سه شنبه شب دو شنبه آنجامیمانم روز دوشنبه صبح زود مجلس شورای اسلامی سرآمنه قد میشودهذا کرات دیشب و زراء

## قطعه روابط و تصمیم بجنگ

طرح کشته گفتگوی بسیار مینما یند در این مجلس عموم نهایند گان ساكت هستند و با حمایت  
ملت و بر ضد شاه سخن میگویند رئیس مجلس مینمایند مجلس صورتاً موافق است و  
مخالفی نیست مجلس را علنى کرده باحضور تماشچیان مذاکرات وزراء را میگوید خبر  
بمامیرسد فوراً خود را بمجلس میرسانیم میبینم هنگامه غریبی است نهایند گان فریاد  
میزنند و جوش و خروش مینمایند بعضی میگویند تاهشت ساعت دیگر باید این ارد و راز  
خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و آن ته تأمین بدهد بعضی میگویند  
بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد بعضی از شدت شوق کریه  
میکنند که توanstه اند حرف خود را بزنند حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و  
خروش بسیار کرده مجلس را بپیچان میآورد و بالآخره قرار میشود وزراء را بخواهند  
و مطلب را بتوسط وزراء بشاه برسانند مجلس پیش از ظهر ختم شده همه شدید در  
خلقیکه در بهارستان و مسجد هستند میاقتدار مقارن اینحال آقسید عبدالله و آقسید  
محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالارکه مردم آنها را در مجمع خود برده اند  
برگشته در اطاق مجلس مینشینند از یکطرف سربازان ملی مسلح شده در انجمان  
مظفری و انجمان آذربایجان و انجمان مجاهدین و در خود بهارستان جمع هیشوند  
نهایند گان منتظر آمدن وزراء هستند و کلای طرفدار شاه بپرسیله هست ساعت  
بساعت با خبر میدهند بلکه شاید دستورهم بدنهند بر میگردم به وزه رفقاء میبینم  
ملک المتكلمين شخص فشنگ فروشی را طلبیده میخواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری  
کند فشنگ فروش از یکطرف از شاه میترسد و از طرف دیگر از مشروطه خواهان  
ما راحظه دارد بپرسورت با خدعا د فشنگ میفرمود و متذر میشود که پیش از این ندارد  
ولی برای خریده مین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالآخره از این و آن قرض مینمایند که  
از جمهه بیست و پنج تومان از بهاء الوا ظین آشوب طلب وام میگیرند و این عین  
پولی است که در تقسیم هیلفی که از ورثه فریدون فارسی برای مجازات قتلها و گرفته شده قسمت  
این شخص شده است باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نهایند گان و  
هليون بوظيفه اين روز رفتار نمیکنند و باز حالت انتقام دارند که شاه از هیاهوی مجلس

## فصل سی و سوم

ترسیده دست از مخالفت بردارد بعقیده نگارنده باید در این چند ساعت فرصت آن چند نفر که مورد نظر شاه هستند و اهل جنگ نمیباشند شبانه خود را بامانی برسانند که در مجلس نباشند و از طرف مجلس بسفرای خارجی نوشته شود جواب این لایحه مجلس از شاه نرسید و ملت غیر از جبران نقض قانونها که شده و اطمینان از آنکه مقصدى ندارد و غیر از دویست نفر مستحفظ مخصوص که در ماه ذى القعده بموجب دستخط شاه بمجلس داده شده مسلح اینجا نمیباشد و بهر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آنکه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت تمام وسائل داخلی و خارجی متولی شد اسباب اصلاح را فراهم آورده ولی ۲۴ ساعت بشاه مهله میدهیم بی آنکه تدارک بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این از نقصان تجربه و عدم رشد سیاسی ما است که یگناهان را بعاقبت وخیم گرفتار میسازد.

واما حال بهارستان و بهارستانیان در بعد از ظهر این روز علماء و کلاع در شمال باعث بهارستان متفرق هستند و همه هبتوت و متغير آقا سید عبدالله کمالت مزاج دارد و در خیابان باع فرشی افکنده و بستری گسترده اند در بستر افتاده بمتکای متعدد تکیه داده است و جمعی اطراف او نشسته اند آقا سید محمد کاهی در سبزه های باع نشته سیل میکشد و گاهی با کلاع قدم میزنند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام برادرش که با دربار مر بوطند و بملاظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال بهارستان آمد و رفت دارند بی آنکه آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشبهای نشسته تماشا میکنند در این وقت بر میخیزند بروند نگارنده آنها را تعاقب کرده میپرسم کجا میروید جواب میدهند همین نزدیک بیها میرویم و بر میکردم ظهیر الاسلام از نگارنده میپرسم وضع را چگونه میبینید میگویم خوب نمیبینم میکوید چه خواهد شد جواب میدهم آخر طوری میشود میکوید تاکی<sup>\*</sup> جواب میدهم تا فردا چون اظهار میکنم زود بر کردید حاج میرزا ابوالقاسم بطور استهزاء میکوید پیش از آمدن وزراتان ماخواهیم آمد باید لبخندی که میفهماند او خبردار دوزراء

## قطعه روابط و تصویر بخت

نخواهد آمد واگر بیانندهم نمری نخواهد داشت بهر حال آنها میروند رئیس «جلیل» نا  
مستشار الدوله آمده آقاسید عبدالله را برداشته در گوشش با بعضی از کلانی تندرومدتی  
صحبت میدارند بی آنکه بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار اینست که در این  
وقت تفک هم باز باهم هم فکر و خیال نمیباشیم اگرچه از بس منافق در میان هست چه  
در علماء وجه درو کلاع نمیشود مطالب را علی کرد بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب  
خبری نمیرسد وقت مغرب علماء بمتن لای خود میروند هاهم جوقه جوقه در باغ بهارستان  
نشسته صحبت میداریم ملک المتكلمين بینهایت پرشان خاطراست حاجی سیدنصر الله  
садات اخوی روزنامه حقوق رادر آورده شعرهای صدرالسلطنه را که برای جشن سلامت  
شاه از قصیه بمب ساخته وبیاره مهل است محض تفریح خاطرهای میخواند و بجای چاره  
اندیشی برای فردا تفریح مینمایند امین الضرب و حاج علی حاج حبیب تاجر شال فروش  
دست یکدیگر را اگرفته قدم میزنند آنها را صدا میکنم امین الضرب میگوید باشمن نمیشود  
نشست اشاره باینکه شمارا مفسد میخوانند و شاه باشما طرف است خلاصه قدری از  
شب میگذرد صنیع الدوله و مشیر الدوله باحالات پرشان وارد شده میروند آخر باغ  
بهارستان باهیت رئیسه مجلس خلوت میگنند یکی از کلانه دست صنیع الدوله را  
گرفته میبرد سده شد صنیع الدوله دست خود را بستخی رها کرده میگوید چه نهادی و امان  
نتیجه را اینجا باشما بگوییم یکی از مجاهدین مشیر الدوله میگوید شما بیآیندنه آنوزیر که  
حالش معلوم است مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خوب  
نمیگویند بواسطه خصوصیتی که با میر بهادر جنگ نموده است و امیر بهادر او را تمجید  
میگند قدری فاصله مؤمن الملک هم آمده بحوزه آنها وارد میشود در این ایام هر  
وقت این سه وزیر یا یک یا دونفر از آنها بیانند معلوم است از جانب در باریان  
آمده خبر خوشی ندارند و هر وقت همه می‌آینند یعنی مشیرالسلطنه و علاء السلطنه  
و مستوفی الممالک هم هستند معلوم است که شاه را دیده با امیدواری آمده اند  
خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی  
پیاوده اند.

نگارنده چون شب پیش در بهارستان هاند است و غالباً یکشب در میان بیرون میروم امشب را هضم هستم بروم و چون از اطراف بهارستان اطمینان ندارم یکی از شاگردان خود را که بمقابلات من آهده میفرستم در شکه‌ئی کرایه کرده دور ترازد «جلس نگاه میدارد این در آخر باغ بهارستان و زیر عمارتی است که هنزل متحصنهن میباشد میخواهم از آن در بروم معلوم میشود قفل است در صدد میشوم کلید آنرا نزد هر کس باشد بگیرم میبینم ملک المتكلمهین روی ایوان پای عمارت در تاریکی نشسته صد امیکند کلید در را کی میخواهد میگویند فلانی جواب میدهد کلید نزد میرزا داود خان است تا میروند میرزا داود خان را بیاورند در را باز کنند میآینند ملک که بالا صحبتی بدارم جوانی را میبینم که در واقعه نهم ذی القعده او را شناخته ام از خبر چنینهای مخصوص شاه است و طوری امر خود را مخفی کرده خود را مشروطه خواه قلمداد مینماید که هیچ کس نمیفهمد تنها چون در آن واقعه فرمیده است من ازحال او باخبر شده ام هیچگاه نزدیک من نمی‌اید روزها در مجلس و بهارستان کمتر دیده میشود مگر انقلابی روی دهد که میان جمع دیده شود شبها در گوش و کنار باکسانیکه او را نشناشد صحبت میدارد در این وقت میبینم این جوان در تاریکی شب تنگ در کنار ملک نشسته با او دوستانه راز و نیاز میکند جوان از دیدن من مشوش میشود خاصه که میبیند من سر بگوش ملک کذا رده با حرف آهسته میگویم ولی چه سود که هر چه نمیباید بشود بواسطه خوش باوریها شده است ملک میگوید میروم بجواب میدهم بلی ملک با کمال یأس و حسرت میگوید پس درخانه خود نمایند میگویم خیر جای دیگر میمانم و گماشته خود را اینجا میگذارم کمیسیون هیئت ریشه وزراء که برهم خوردا اگر خبر تازه‌ئی هست بمن برساند در راباز میکنند نگارنده خارج شده خود را بدرشگه رسانیده در کوچه که مقابل سفارت انگلیس است و عیالات من چند روز است آنجارفته اند میروم مدتی منتظر میشوم خبری از بهارستان بر سد و نمیرسد آرام نگرفته کاغذی مینویسم بمشیر الدوله که همسایه آن خانه است که اگر خبری دارید بمن بدھید بمن نده کاغذ جواب زبان می‌ورد که فردا صبح معلوم میشود نمیفهمم فردا صبح چه معلوم میشود وزراء مجلس میروند کار را

## قطعه روابط و تصمیم‌جنگ

اصلاح کنند یا فردا صبح جنگ میشود اگرچه شدت احتیاط مشیرالدوله را میدانستم ولی از این درجه احتیاط که جواب کاغذ مرا نتویسد تعجب میکنم خاصه که در کاغذ تصریح کرده‌ام اگر جواب بنویسد کاغذ را مفقود خواهم کرد خلاصه آن شب را با کمال نگرانی بسر برده صبح زود مصمم رفتن بهارستان هستم که صدای تیر بلند میشود دو سه تیر خالی شده آرام میگیرد و من عجله دارم زود تر خود را بهارستان برسانم آدم خود را فرستاده‌ام در شگه یاورد بر میگردد و میگوید نمیشود رفت‌فرات و سر باز تمام گذرها را گرفته اطراف مجلس راهنمای احاطه کرده‌اند و نمیگذارند کسی به مجلسیان ملحق گردد خانواده‌من هراسخت از رفتن همان‌نیت میکنند و در صورتیکه اهل‌جنگ نیستم و سلاحی با خود ندارم در واقع یرون رفتن من خود را به لکه الداخلن است ولی باز دارم مقهور احساسات خود میشوم و میخواهم خود را بهارستان ورقا برسانم خاصه که خبرهای رسید آقاسید عبدالله و آقا سید محمد را مردم با جمعیت زیاد وارد بهارستان کردن‌که برای رفتن ب اختیار شده میخواهم از در خانه بروم یرون که صدای توپ بلند میشود در اینوقت خانواده و اولاد من بگریه وزاری افتاده من از خیال رفتن منصرف میشوم خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که بکمک قشون دولت میرود از پشت همین خانه که من هستم بگوش میرسد در اینحال آدم ترکی دارد در شکه‌چی است گریه کنان آمده میگوید نعشها روی خالک افتاده است و دنیا تیره و تار شده است ترا بحق جدت از خانه یرون مرو اورا مطمئن میکنم که یرون نمیروم قصد من در شتابی که داشتم این بود که در حوزه رقاد داخل شده در بلاگی که رسیده با آنها شرکت نمایم حالاکه نخواهد گذارد بهارستان برسم البته بیجهت جان خود رائف نخواهم کرد خلاصه یکساعت جنگ مغلوبه است و صدای شلیک ازدو طرف بلند است و در ضمن صدای توپ که بی در بی میاید تک تک صدای تفنگ هم بگوش میرسد تا سه ساعت از ظهر میگذرد یکصد و نود توپ خالی میشود و تمام آنها رو بمسجد سپهسالار و بهارستان و انجمنهای اطراف است خدا میداند بر من چه میگذرد انسان در آتش باشد بهتر است تادر خارج بینند دوستان و عزیزان یا افراد ملتش در آتش میسوزند و چاره‌نداشته باشد

### فصل سی و سوم

زمهای آنخانه و اطفال گریه وزاری میکنند هرچه میخواهم آنها را آرام کنم نمیشود بی در بی خبر میرسد که فلان را کشتند فلان را گرفتند خون از دیده دل من جاری است صدای ضجه و ناله و همهمه با آسمان میرود این حال من اکنون برویم بر سر واقعه جنگ و احوال برادران و بقیه شرح حال نگارنده را در فصل چهلم خواهد خواند.

## فصل سی و چهارم

### جنگ و غارت و بد بختی

روز سه شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۳۶۶ پیش از طالع آفتاب چندسته قراق و سرباز سیلاحوری و سرباز مامقانی وغیره با چهار عراده توب تپ پرشربنل وغیره از باگشاه برای محاصره مجلس ومسجد وانجمنهای اطراف بهارستان حرکت میکنند در صورتیکه مجلس اذن نداده است شب سه شنبه انجمنهای هلی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمیخواهند از جانب ملت اقدام بجنگ شده باشد از این سبب در مسجد سپهسالار زیاده از یکصد و پنجاه هزار میلیون کسی حاضر نیست آنهم اغلب از انجمن تجار و اصناف و صرافانند بعد از ظهر روز دوشنبه که مذاکرات مجلس علنی منتشر میشود انجمنهای هجوم آورده میخواهند اوجه های خود را بعادی که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع کردنده ولی از طرف مجلس منع میشود تنها الزهر انجمن چند نفر بایک عدد کم از مجاهدین در مسجد میمانند در مجلس هم غیر از متحسنین و یک عدد سرایدار و سرباز های کارد و چند نفر تفسیکی از انجمن مجاهدین کسی نیست در انجمنهای مظفری و حمیت و آذربایجان که اطراق بهارستانند در هر کدام عدد کمی مستحفظ هست آنها هم شب کشیک داده صبح اغلب استراحت کرده و یا دنبال کار خود رفته اند.

انجمنهاییکه در مجلس و مسجد هستند و از آنها شخصی شامل جنگ میشوند از اینقرار است: انجمن شاه آباد-انجمن فاطمیه-انجمن تشكیر-مجمع انسانیت-انجمن امامزاده یحیی-انجمن وفائیه-انجمن مجاهدین.

انجمنهاییکه در مرکز خود کار میکنند و جنگجویان آنها در محل خود داد مردانگی میدهند و یا جزو مجاهدین در مجلس و مدرسه جنگ میکنند از اینقرار است:

## فصل سی و چهارم

انجمن آذربایجان - انجمن مظفری - انجمن حمیت - انجمن برادران دروازه قزوین - اشخاصی که در انجمن آذربایجان شامل جنگ شده بجنگجویان کمک مینمایند : میرزا احمد خان حامد الملک - میرزا عبد الرزاق خان حکاک - حشمت نظام - مشهدی عبد الله عطار - سید ابو القاسم طلبه خلخالی - مشیر دیوان خراسانی - برادر پری خان تبریزی میرزا حسین خان - میرزا حسین کرمانشاهی - غلام حسین خان تبریزی - قهرمان خان نوکر سردار منصور اشخاصی که در انجمنهای مظفری و حمیت جنگ کرده و یا کمک بجنگجویان میدهند : موئن السلطنه - حیدر قلی خان پسر موئن السلطنه - آقا اسماعیل خان تبریزی - نگار حسین آقا - مشهدی رسول - مهدی قلی خان - علی قلی خان - آقامهدی - هیرام خان خواجه - آقا بشار خان - آقا جواد سمسار - مظفر قلی خان - میرزا شفیع - سید عبدالله اشخاصی که از مجمع انسانیت در مسجد سپهسالار شامل جنگ میشوند : میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی - میرزا حسین خان گم کانی - قاسم آقای خیاط - مشهدی حسن تفرشی - محمد حسن بقال - محمود پاره دوز - میرزا رضای فراش .

اشخاصی که از انجمن فاطمیه شامل جنگ میشوند : میرزا زین العابدین خان مستغانم - آقامیده محمود اشخاصی که از انجمن شاه آباد برادر مجلس آمده آجا شامل جنگ میشوند : علی خان منتصر الدوّله - شاهزاده حسن الیار خان - میرزا حاجی آقا - میرزا محمد علی خان دواساز - میرزا حبیب الله میرزا یوسف - میرزا علی خان خیاط - یحیی خان ولد میرزا محمد خان - سرتیپ محمد خان - رفقة الملک - حمزه سرباز - احمد آقای رزاز پسر کوچک مشهدی حسین فراشخانه .

از انجمن مجاهدین اشخاصی که شامل جنگ میشوند : اصغر نجار - مشهدی اصغر دلان دار - مشهدی یدالله - سید حسن رزا - شیخ احمد استاد حسین بناء - حیدر پاره دوز .

اشخاصی که از انجمن شکردر مسجد شامل جنگ میشوند :

## جنگ و غارت و بدپوشی

حسنخان مشاق انجمن.

از انجمن امامزاده یحیی:

مشهدی حسن شیشه بر.

اشخاصیکه از انجمن آذربایجان به مجلس رفته و آنجا جنگ میکنند و کلای آذربایجان را محافظت مینمایند:

شجاع لشکر - میرزا مسیب خان - پری خان - مبشر برادر حشمت نظام - حسینقلی خان  
تبریزی سید حبیب لیمونات ساز - شکوه التجار برادر سید حبیب - آقا شیخ حسن طلبه - دونفر  
نوکر حسینقلی خان.

چون تحقیق کامل از اشخاص جنگجو بواسطه اینکه اسمی آنهاست نبوده  
ممکن نیست از این جهت بذکر نام یکمده از آنها که شناخته شده اند قناعت میشود در  
تاریخی از مفصلتر شاید اشخاص دیگر هم نامبرده شوند و پھر صورت در دفتر حقیقی  
وطن نام آنها با صدهزار افتخار و شرف ثبت است.

بالجمله چون تمام توجه قشون دولت به مسجد سپهسالار است که آن سنگرهای  
معتبر را از دست میلیون بکر نداشتند اول آنقدر یکدسته قراق مسجد آمدند چون در بازار  
و مردمیکه شب آنجا مانده اند آمدند و میکنند اول دونفر صاحب منصب قراق مسجد  
وارد شده دیده بانی مینمایند و پشت سر آنها سی چهل نفر قراق و یک صاحب منصب وارد  
میشود و چون قصد گرفتن سنگرهای دارند و مجاهدین وغیر آنها اغلب در مرتبه بالای  
مسجد هستند درحالیکه بعضی هنوز از خواب برخاسته و بعضی مشغول نمازند قراقان  
بطرف بام روانه میشوند میرزا باقر خان ناظم انجمن برادران دروازه قزوین و شیخ  
حسن خان نایب مدیر انجمن معمار خانه و میرزا حسین خان برادرش و بعضی دیگر از  
مجاهدین و بعضی از انجمن اصناف میخواهند آنها را برگردانند و نصیحت با آنها اثر  
نمیکنند بالاخره مجاهدین از بالای بام سرتونگکها را بجانب ایشان هرگرهایند میگویند  
اگر نزد خواهیم زد این اقدام مجاهدین و فشار مردم قراقان را مجبور میکند مراجعت  
کنند مجاهدین خواه و ناخواه آنها را بیرون نموده هر را میبینند.

## فصل سی و چهارم

حاجی سید علی محمد کاشانی از اعضای انجمن اصناف و شیخ حسنخان و حاج سید محمد تنباکو فروش از ملیون بیرون در میمانند و برای قرآن حکم علمای اصفهان را که در حرمت شلیک به مجلس و مجلس خواهان است میخواهند سید بال الدین واعظ و سید یعقوب شیرازی و قاضی قزوینی میخواهند با قرآن بروند قرآن را موعظه کنند که با برادران دینی خود جنگ نکنند مردم مانع شده میگویند این حرفها بگوش آنها فرو نمیروند از مسجد برای قرآن نان و چای آورده آنها را جای میدهند بخیال اینکه نان و نمک خود ره باشند و با هم جنگ نکنند در اینحال با تلفن از مجلس باقا مسید عبدالله و آقا سید محمد اطلاع میدهند و آن هر دو با جمعیتی از مردم تماساًی بجانب مجلس میآیند قرآن از مسجد بیرون رفته در جلوخان مسجد و خیابان توقف کرده انتظار دستور مجدد را دارند در اینحال بی دربی قزاق و سر باز با نهاد لحق شده طرف سرچشم راه خیابان و سر کوجه پشت مسجد را میگیرند و دو طرف خیابان رو به مجلس سوار قزاق ایستاده یک دسته سوار قزاق رو بروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را میگیرد و هم یک دسته قزاق از طرف خانه‌ای ظل السلطان آمده بالا دست انجمن آذربایجان سرخیابان را میگیرند یک دسته در سرخیابان سيف الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفیعلیشاه را مسدود میکنند یک دسته اول خیابان دوشان تپه راه آن خیابان را میگیرند و هر دسته یک یا دو عراوه توپ همراه دارند هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار را فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظامیه را بداند میداند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی با غ بهارستان که دیوار کوتاه و در کوچک می‌است حکامی بطرف صحراء دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف بدر زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشوں دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه مستخدۀ خلاصه قشوں محاصره کننده هر کس بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه میگیرند میروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند در اینحال آقا سید عبدالله از طرف خیابان سر چشم و آقا سید محمد از طرف دیگر وارد میشوند محاصره

## جنگ و غارت و بد بختی

کنندگان مانع ورود این دو نفر روحانی با جمیعی که همراه آنها هستند نمیگردند و مردم بعادتی که دارند سلام و صلواه میفرستند آقا سید عبدالله چون بدر مجلس میرسد میخواهد از کالسکه پیاده شود رو بمردم تماشایی کرده میگوید حقوق شما زد من است و انشاء الله پایمال نخواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید و بعد از ورود آقا سید عبدالله چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحبمنصبان قراق کفتو میکنند بلکه آنها را هتفرق سازند نفر نمیکند قراقان میگویند با شما جنگ نداریم مجاهدین میگویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب میدهند اینکار را هم نخواهیم کرد مجاهدین میگویند پس قدری دور تر از در بهارستان بروید قراقان قبول کرده دور میشوند در این حال آقا سید عبدالله سید محمد علی طهرانی را فرستاده ویس قراقان را که در نگارستان است آورده از او میبرسد شماچه مأموریت دارید جواب میدهد مأمور جنگ نیستیم آمده ایم هشت نفر را که شاه خواسته بکریم و ببریم خواندگان میدانند چند روز پیش از اینکه آن چند نفر خود در مجلس اظهار حضور برای خارج شدن از ایران میکنند شاه از گرفتاری و تبعید آنها صرف نظر کرده بریس وزراء دستخط مینماید آنها را عفو نمودم اینک باز ممان مطلب عنوان این محاصره است آقا سید عبدالله میگوید در اینصورت شما که مأمور بجنگ نیستید اینطور نزدیک مجلس بودن صلاح نیست بهتر این است قدری دور تر بروید تا مجلس منعقد گردد و درخصوص آن هشت نفر هر طور مجلس رأی داد رفتار شود صاحبمنصب قراقان برگشته قدری تائینهای خود را که هنوز در آخر جلوخان بهارستان هستند دور تر میبزد ولی محاصره بر هم نمیخورد در این حال پولکنیک لیاخوف روسی رئیس قراقان خود در فضای نگارستان حاضر شده دستورالعمل سختی محاصره را میدهد جوانان مجاهد هم بالای بامها و سنگرهای از سر در مسجد گرفته تا سر در انجمن آذربایجان که متنبی الیه خط خیابان ظل السلطان است گرفته مهیای جنگکه میشوند ولی عدد کل مجاهدین بهشتاد نفر نمیرسد بعضی از جوانان میبینند پولکنیک هنرر بتیر رس آنها میآید میخواهند او را بزنند بزرگتر ها مانع شده میگویند چون جنگ شروع نشده اگر اینکار پشود تقصیر بگردن

## فصل سی و چهارم

ما ثابت خواهد شد پس از شروع به جنگ هیتوانید او را هدف سازید ولی بعد از شروع به جنگ دیگر پولکینیک دیده نمی‌شود و تیررس هیچیک از سنگرهای نمی‌آید در این حال آقا سید جمال افجهه با جمعی از مردم محله پایمانار (در حالتی که بر حماری سوار است) می‌خواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده‌خود را به مجلس برساند قزاقان نامع شده نمی‌گذارند همراهان آقا سید جمال فشار می‌آورند که وارد شوند از طرف نزاقان تیری بجانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته می‌شود و دیگری مجرح می‌گردد (کشته شده آقا رضا جوان بیست و دو ساله است در لباس تجارت چند سال این جوان در مدرسه کمالیه طهران تحصیل کرده نیکو تربیت شده بود اینجا شهید احساسات خود می‌گردد) این اول تیری است که در این میدان خالی می‌شود و از طرف قشون دولت است رئی دلتیان می‌گویند میدای تیر از سر در مجلس بلند شد و شروع به جنگ ز ملتیان بود برای خلط مبحث چنانکه در این حال پیر مردی از طرف خیابان مجلس بجانب مسجد می‌آید بصاحب منصب قزاقان (قاسم آقا) می‌گوید تیر او اول که خالی شد از طرف مشروطه خواهان بود شک نداشته باشد تحقیق می‌شود پیر مردی بور نوکر کامر انیرزا نایب السلطنه است که در میانه می‌خواهد خدمتی بحوزه مرکزی استبدادی کرده باشد خلاصه بمحض اینکه صدای تیر از این محل بلند می‌شود تمام تفنگچیان اطراف مهیای جنگ شده و آقای افجهه را با همراهانش بخانه میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که مدتی حاکم طهران بوده اینکه ممزول است میرزند آنجا از او نگاهداری می‌شود عاقبت کل او در خانمه کار مجاهدین انجمن آذربایجان نوشته خواهد شد در این وقت یک مرتبه از اطراف یعنی از سر در مسجد و سر در مجلس و انجمن مظفری انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع می‌شود و شرح حال هر یک تا خانمه کارشان بطور اجمالی نوشته می‌شود چون اول ورود قزاق به مسجد سپه‌سالار است از آنجا شروع می‌کنیم قزاقان در جلوخان مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند رو بروی سر دو مسجد می‌باشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب مینشینند قزاقانی که در جلوخان هستند خود را پایی دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ می‌باشند و چون راه فرار

## جنگ و فارت و بدجتی

ندارند تسلیم شده تفک و فشنگ و اسلحه هرچه دارند میدهند و مرخص میشوند چند نفر از سربازان در اطاق کوچکی در جلوخان مسجد جای قراول مخفی شده‌اند سید حاج آقام امامزاده یحیی شب در مسجد بوده صبح که میبیند هنگامه جنگ است بخانه خود رفته وصیتی که دارد میکند و بر میگردد وقتیکه هریسند هنگامه جنگ در سر در مسجد گرم است و نیتواند داخل مسجد بشود در همان اطاق کوچک با سربازان مخفی میشود که جنگ آرام شده خارج گردد و خود را بمسجد یاندازد سربازان در آن اطاق سید را با کاردو خنجر میکشند و بعداز آنکه مجاهدین ملت فیضوند در آن اطاق سربازها هست و اسلحه را از دستشان گرفته مرخص میکنند یکی از مجاهدین میرود نگاه کنده که دیگر کسی آنجا نباشد میبیند سید جوان سرش روی دستش گذاشته شده و گذشته است در شلیک اول که مجاهدین میکنند در تمام اطراف قشون دولتشکست خورده عقب مینشینند و جمعی فرار میکنند بواسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحب منصبان میبینند اگر از طرف ملیون یک شلیک دیگر بشود قشون دولت بکلی متفرق خواهد شد و تلفات زیاد میدهد شروع میکنند بتوب انداختن برای سنگرهای مخصوصاً تویی که مقابل خیابان سرچشمه است گنبدهای مسجد را که بلندترین سنگرهای مجاهدین است نشان کرده چندین توب بگنبد و گلدسته های میزند و کارگر نمیشود هکم مختصر خرابی که بکاشیهای گنبدهای مسجد را که بلندترین سنگرهای مجاهدین جنگ ندیده صدای توب را در جنگ نشینیده اند از صدای توب و شرپنل که پاره های آن کارگر میشود بوحشت میافتد خاصه که فشنگ آنها هم تمام میشود میفرستند نزد مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ میخواهند در صورتیکه آنها خود از فشنگ تپیدست هستند.

بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس آنها هست کار میکنند ولی طولی نمیکشد که قزاق و سرباز از تیررس دور تر رفته فشنگ آنها هم تمام میشود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر میشود بتوب برای

## فصل سی و چهارم

خراب کردن گنبدو گلدنسته های مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که بدست  
قشون دولت در می آید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آنهم طرف عصر که از  
همه جا فراگت حاصل میکنند.

## فصل سی و پنجم

### قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

سر در بهارستان محافظتش با جمیع مجاهدین سپرده شده اعضای انجمن مزبور اغلب اشخاص منافق و کاسب هستند مشاق و فرمانده آنها امجدالملک جوانی است بیست و پنجم ساله برادرزاده حسنخان وزیر نظام این جوان از خود راضی چنان مینمایاند که روز جنگ بشهادت و شجاعت او و جمیع مجاهدین از دیگران کوی سبقت میر باشد ولی بدختانه اول صبح جماعت را ها کرده دنبال کار خود میروود (۱) تا بینهای او هم بی فرمانده مانده در بالای بهارستان را باز کرده متفرق میشوند سربازهای سیلاخوری که از طرف خیابان دروازه شمیران بمدد قشون دولت آمده انداز همان در بهارستان وارد میشوند سر در مجلس با این واسطه در هنگام جنگ مدتی از مستحفظ خالی میماند مگر محدودی که با وجود وقت فرمانده و رفقا باز آنجا مانده جنگ میکنند نام آنها از این قرار است: اصغر نجار - یدالله اصغر دلان دار در اینحال مجاهدین انجمن شاه آباد چون محل انجمن ایشان از دایره محاصره دولتیان بیرون است یک یک خود را به مجلس اندخته به جای مجاهدین فرار کرده سر در را میگیرند و تا آخر جنگ مقاومت میکنند این جمیع سوار و اسب بسیار را از پادر میآورند و اطراف تویی را که در آخر نگارستان است از قشون دولت و توپچی خالی میکنند اینست که با مناسب بودن فضای نگارستان برای توب اندازی بسر در مجلس خرابی زیاد نمیرسد و بجز یکی دو توب بجانب سر در خالی نمیشود ولی گلوه شرپنل از طرف سرچشمہ بی دربی میان بهارستان افتاده میتر کذا زاینجهت کار بر اشخاصی که در بهارستان هستند از حجج اسلام و دیگران سخت میشود میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل

(۱) شاید هم از اول برای همین کار آمده باشد.

که مردی جنگجو و تیر انداز قابل است با جوش و خروش فوق العاده جنگ میکند گاهی بمسجد میرود در بالای گند و گاهی سردر بهارستان کار میکند و بهر حال جنگجویان را ترغیب و تحریص میکند همشیرزاده او میرزا اسدالله خان جوانی است بنیست و پنج سال خوشخو باطرافت و جنگجو بعد از آنکه اطرافتوب محاذی سردر را از توپچیان خالی میبیند از سنگر فرود آمده میخواهد برود توب را بمجلس بیاورد و همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد از قراولخاله مقابل سر در مجلس که آخر نگارستان است گلوله بر پیشانی او اصابت کرده از پا درمیاید جوانان نعش او را بهارستان برده کناری میکذارند هیرزا اسدالله خان بعد از اصابت تیر همک آب میطلبید شاهزاده حسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده بحلق او میریزد و بیچاره جان میبارد میرزا اسدالله خان در ایام تحسن بهارستان اغلب بانگارنده بود روزها زحمت روزنامه صور را تحمل میکردد و شایان تازدیک صبح بنوبت در بالای بام کشیک میکشید شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۵ نگارنده در بهارستان بودم این جوان رادر نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد با طاقتی که مخصوصین در آنند وارد میشود در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبوعه گرفته آورده است در بهارستان توزیم کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده نگارنده استراحت میکند و آن جوان بیستن بسته های روزنامه میرداد تصویر میشود باعهه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است تازدیک گوشی من صدائی هرای بیدار میکند چشم را گشوده میبینم اسدالله خان تنفس خود را زیر سرو قطار فتنگ را که تازه از کمر باز کرده بروی آن میکذارد و میخواهد سر بر روی آن کذارده دمی استراحت نماید میپرسم شهائید بلی میگردید بعده از فراغت از کار روزنامه نخواهید بیدید خیر رفتم بالای بام کشیک دادم حالا خلاص شده میخواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت میکنم گونه های بر افروخته او و سبزه زنخدانش که تازه دمی ده هیچگاه از برابر دیده اعتبار من دور نمیگردد و بشاخه نورس حکومت ملی با این نظر میگردم که از خون اینگونه جوانان آیاری شده

## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

است بالجمله در این حال که نعش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذاشته شده خالوی او میرزا جهانگیر خان رسیده نعش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت با علاقمند بود میبینند در صورتیکه تا اینوقت از کشته شدن او خبر ندارد بی آنکه اظهارات تأسی بسمايد بعوانانی که اهل رفعت نعش او هستند روکرده میگويد این نعش خواهرزاده هریز من است ومن سزاوار تم برای او سوگواری کنم بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است و کار سخت جوانان را بجذب میفرستدو خود میبرد بجهت جمیعی تفسیک پنج تیر بلندی که بتواند از بالای بام مسجد دست توبیچی توب سرچشم را که گلوله شرپنل او بهارستانیان را سفت زحمت هیده د از کار بیندازد اما بدست نیاورده بمقصود نمیرسد قشون دولت در اینوقت جری شده یکدسته سوار و سرباز هم با توب از خیابان دروازه شمیران بکمال آنها میرسد و از مقابل پارک امین الدوّله که نزدیک دروازه است توب را بعمارت غربی باغ شمالی بهارستان بسته چند توب با آنجا میزنند خرابی هستصری وارد میآورد در اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و رئیس مجلس و حاج امام جمعه خوئی ( که با شاه مربوط است و در اینوقت آقاسید عبدالله فرستاده اورا باصرار بهارستان آورده اند ) با مستشار ادوله و حکیم اعلی و بعضی دیگر ازو کلاء و جمعی از اشخاص که شب در بهارستان بوده اند و حالا اطراف آفایان جمع شده تصویر میکنند هیچکس متعرض حجج اسلام و اطرافیان ایشان نمیشود هیخواهند از بهارستان از راهی که بمسجد دارد رفته آنجارا که سنگر بندی و استحکامی بیشتر از باغ بهارستان است محل اقامه نموده مردم را دور خود جمع کرده و اطراف آنها را مجاهدین گرفته حفاظت نمایند تاخانمه کارچه شود ولی دشمنان دوست نمایند دو میان آن جمع هستند نمیگذارند و آقایان را ترغیب میکنند که از راه خرابی دیوار شرقی باغ شمالی بهارستان خارج شده بروند پس از امین الدوّله که آنجا نزدیک است بی آنکه نکلیف بعد از آنجا معین باشد در صورتیکه اگر دو سه روز نمیتوانستند بمانند لاقل این روز را تاشب مانده آخر شب اشخاص خطرناک آنها میتوانستند خود را بمامی برسانند ولی آقایان فریب خورده بر اهمیت اشخاص هفرض یاندان بیرون میروند و هر کس در بهارستان هست

غیر از محدودی از مجاهدین که در سر در بهارستان جنگ میکنند از همان راه با تفاوت حجج اسلام بیرون رفته باع و مجلس را خالی مینمایند رفتن آقایان از بهارستان دست و دل جنگجویان را سست کرده هیفهمند کار گذشته ناچار بمداز کمی خودداری از سر در فرود آمده با مجاهدین مسجد مشورت میکنند و بالاخره رأیشان براین قرار میکیرد که از دیوار شرقی فرود آمده متفرق گردند بعضی از ایشان تفنگ و اسلحه را با خود برده و بعضی آنها را میبینند و میروند اشخاص مهم از مجاهدین بهداز بیرون رفتن از مسجد هر یک شرح حال مفصل دارند که نه کتاب من گنجایش آن تفصیلات را دارد و نه اطلاع کافی دارم خلاصه تفنگ و اسلحه مجاهدین بضمیمه تفنگها که آنها از قشون دولت گرفته اند بدست قشون دولت میافتند مگر چند قبضه تفنگ که بواسطه بعضی از مجاهدین در خانهای اطراف بهارستان اهانت سپرده میشود و عاقبتهم معلوم نمیگردد

مجاهدین انجمن مظفری که در انجمن حمیت جنگ میکنند تاسنگر دارند میجنگند ولی از طرف قشون دولت از خیابان صفوی علیشاه بسنگر آنها توب بسته میشود و یکظرف آنرا خراب میکنند مجاهدین بعداز خراب شدن سنگر از راهی که برای فرار قرارداده اند متفرق شده کسی از آنها کشته نمیشود.

انجمن آذربایجان چند نفر تیرانداز قابل دارند آنها داد مردانگی میدهند توجیهای تویی که برای خراب کردن سنگر آنها بسته شده یکی بعد از دیگری کشته میشوند و بالاخره یکی از توجیهیان روسی که لباس خاکی رنگ در بردارد روی زمین خواهد میخواهد برخاسته توب را باطناب بینند تا آنرا از تیررس مجاهدین دورتر ببرند بمحض اینکه سر بر میدارد پیشانی او هدف تیری یکی از جوانان جنگجو گشته بخاک میافتد و تا هنگامه جنگ گرم است دیگر کسی جزئی نمیکند نزدیک آن توب بیابد قرآن عمارت فوچانی خانه سیدعلی قمی را که در محاذات سر در مجلس در آخر نگارستان واقع و مشرف است بر انجمن آذربایجان سنگر کرده اندولی طولی نمیکشد

## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان و جهانگیر و دیگران

که نعش چندنفر قزاق در آن عمارت افتاده سنگر آنها خالی میشود ناچار در صد و خراب کردن سنگر مجاهدین انجمن آذربایجان بر میآیند و بعد از آنکه بکقسمت از دیوار عمارت مشار الدوله شیرازی که سنگر انجمن مظفری و حمیت است خراب میشود از خیابان صفوی علیشاه معاذاتی بناجمن آذربایجان پیداشده توب را با آن انجمن میبینند و سر در انجمن که سنگر هم مجاهدین است بضرب چند گلوه توب از هم پاشیده میشود و تیر اندازان آن سنگر اضطراراً با هر کس که در انجمن آذربایجان است بخانه میرزا صالح خان که رو بروی انجمن آذربایجان واقع است و یکی از سنگرهای ملی است میروند بی آنکه در طی نمودن عرض کوچه که فاصله است بکسی آسیبی بر سد و بعضی از آنها میروند در عمارت فوقانی آن خانه که از دو طرف تیر انداز صحیح دارد و بجانب قشوی که در اول خیابان سيف الملک و اطراف قراولخانه رو بروی سردر بهارستان شلیک میکنند قشون دولت ناچار بعد از خراب کردن سنگر سر در انجمن آذربایجان توب را بر گردانیده با چند تیر دیوارخانه میرزا صالح خان را خراب و آن سنگر راه از کار هیاندازند و در این سنگر دونفر میجروح میشوند - پس از خراب شدن این سنگر مجاهدین فرود آمده میبینند آقاسید جمال الدین افجه و جمعی از همراهانش در حوضخانه آن خانه نشته انتظار میکشند از راهی فرار نمایند میرزا صالح خان صاحبخانه و جمعی دیگر از در کوچکی که از آن خانه بکوچه باریکی هست فرار میکنند گلوه توب میخورد بطلق عمارت حوضخانه آهنهای و چوبهای شیروانی را فرو میریزد آقاسید جمال سخت متوجه شده مجاهدین انجمن آذربایجان بزحمت زیاد و بخراب کردن بعض از دیوارها اور ایام عمارت برده در عبای خود پیچیده عمامه پسرش را بجای طناب بکار برده اور از دیوار بیان نظامیه فرمده و ندواز آنجاباپای بر هنره از دری که از کنار حمام نظامیه بخیابان هست روانه میشود وهم بعضی از مجاهدین انجمن آذربایجان از این راه متفرق میشوند در غیر از این موقع محصور که ذکر شد در جای دیگر شهر جنگی نمیشود مگر در خیابان چراغ برق که قهوه خانه معروف بعنوان راه دیر روزنامه روح القدس (۱) با چندنفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن (۱) که یکی از متهم‌ترین مجاهدین میباشد ال مردم خراسان در سن سی و چند سال.

## فصل سی و پنجم

توب آنها شلیک کرده چند نفر را میکشدند و بالاخره روح القدس بست قراقلان گرفتار میشود در عمارت خل السلطان هم چند نفر تفنگچی قابل هست و از آنجا تیر اندازی میکنند قشون دولت بعد از خرابی خانه میرزا صالح خان توب را بخانه خل السلطان بسته مقداری از جلوخان خانه اورا خراب کرده میربزند که خانه را غارت کنند غلام سیاه خل السلطان از بالای عمارت تامدنی مدافعت میکند و بالاخره مغلوب شده غارتیان بیغما میردازند در این وقت صدای تفنگ از اطراف آرام شده تنها صدای توب بلند است که تا سه ساعت بقروب مانده بی دربی با چمنیای خالی شده و سنگرهای نیمه خراب بی مجاهد توب میزند و تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه خل السلطان گرفته و دکاکین جدیدالبنای آن که اداره روزنامه باعده ام هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانهای اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حیمت و انجمن هنفیری و دکاکین شمالی نگارستان و همان خانه آخر نگارستان و قوه خانه مخصوص بهارستان و خانه تاجری که در شمال باخ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جوانگاه تعمی غارتگران گشته هر دم پست فطرت اسباب نقیس قیمتی را از خانه خل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانهای اطراف و از عمارت مجلس و عمارت‌های بهارستان که بر است از ذخیره‌های گرانبهای عمده میرزا حسین‌خان سپهسالار همه را یغماهینمایند و ای کاش ببردن اسباب قناعت میکردند درها و پنجره‌های گران قیمت را از جای کنده میرند سنگهای هزاره هارا کنده چوبهای سقف را در میآورند آینه‌های بزرگ را از دیوارها جدا میکنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آنرا شکسته تکه‌هایش را میبرند و عمارت بهارستان قریب سی عدد جاربلور بیست کاسه و کمتر وزیادتر و چهلچراغهای قیمتی است همه را برد و هر چه بردند نیست آنها را خورد مینمایند قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین قیمت را قطعه کرده تقسیم مینمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار میشود<sup>(۱)</sup>)

(۱) اشاره بفرش بهارستان عمارت کسری انوشیروان است که عربها تکه تکه کرده تقسیم نمودند

## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

تابلوهای نقاشی شده گرانبها بدست تاراج میرود بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و هبل و اسباب و چراغهای برق و هیز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیر منصوب درهای خاتم سازی شده و ارسیمهای مثبت کاری اعلی و تخته بندیهای اطاق جدید مجلس که بمخارج بسیار با صندلیهای همتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یکدفعه هم مجلس در آن اطاق منعقد نگشته باشکهای مرمر هزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنی محجرهای اطراف و هرچه را تصور کرده اند کسی بازی آن بولی بدهد همه را هیبرند و همچنین در خانه خل‌السلطان و باقی محله‌ای غارت شده باشیاه منقول اکتفا کرده از غیر منقول هم نمیگذرند و تمام این خارتها بدست فزان و سربازهای سیلانخوری و کمی از اشاره و مسردم بی سرویای شهری شده یکنفر از ملتیان در میان آنها دیده نمیشود هنگام جنگ از هیچ‌گوشه شهر کسی بحمایت مجاهدین نمی‌باشد و هیچ جنبش از هیچ کجا نمیشود مگر اینکه میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقای کاشانی که از متوفین بهارستان بودند و اتفاقاً آن شب را بیرون مانده اند چون شروع بجنگ میشود و نمیتوانند خود را بمجلس بر سرانتد بخانه میرزا محمد جنفر صدرالعلماء و حاج سید محمد برادر امام جمعه طهران و جمیع دیگران روحانیان در رجه دوم و سوم رفته آنها را در مسجد جامع جمع کرده کفن بگردان و قرآن بدست میخواهند آنها را بجانب مجلس ببرند صدرالعلماء و حاج سید محمد و بعضی از معارف آنها از مسجد بیرون نمی‌اند و میگویند آقا سید عبدالله پیغام داده است در مسجد بمالیم تا خبر او بما برسد باین عنز خود را مستخلص می‌سازند ولی شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نوری که سر پرشوری دارد و از ابتدای مشروطیت غالب بر ضد پدرسش جزو ملیون کار میگردد جلوایین جمع افتاده روانه میشود و نقطه‌ای همچوی میکند این جمیعت که با تماشچی عده‌شان بدبو هزار نفر میرسد از بازار پایمنار وارد خیابان سرچشم میشوند قراقوان از آنها جلو گیری مینمایند دو نفر از آنها را با تیر زده میکشند مابقی بزودی مفرق میگردند حالا برگردیم و بنگارش شرح حال علمای روحانی و وکلای مجلس و متخصصین بهارستان که از آنجا بیرون

رفتند پردازیم.

این جمع از بهارستان خارج شده پارک امین‌الدوله وارد میشوند آنها که اول ورود میکشند در راه میبینند و آنها که بعد میرسنده هجوم آورده از دیوار پارک فرود می‌آیند و تصور میکشند که چون این پارک در زمان مرحوم میرزا علیخان امین‌الدوله یکی از مرکزهای مهم قانون و مشروطه‌خواهی بوده است میتواند آخرین قاعده نگهدارنده مشروطه‌خواهان هم بوده باشد غافل از اینکه در دیوار عمارت و آب و درخت را در این امور مدخلیتی نیست بالجمله محسن‌خان امین‌الدوله که میبیند این جمع وارد شدند با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد میگوید من از شما دو نفر میتوانم نگاهداری کنم ولی دیگران باید خارج شوند هرچه آنها اصرار میکنند که از همه نگاهداری کنند نه مر نمیکنند بالاخره آقایان را میبرد در اطاق نزدیک اندرون جای داده خود میروند بخانه نیز الدوله که دور نیست و از آنجا با تلفن بیان شاه میگوید آقایان منزل من هستند و هنوز او مراجعت نکرده است که قشون دولت پارک وارد میشود در اینحال جمعیت پارک چند قسم میشود یک قسم ملک المتكلمين و پسرش و آقا سید جمال‌الدین و میرزا جهانگیر خان و میرزا داوودخان و قاضی قزوینی و برادرش میرزا علی‌اکبر که عصاکش او است و آقا سید نور‌الدین و بعضی دیگر که خطر بیشتر متوجه اغلب آنها است بخانه میرسید حسن برادر مدیر حبل‌المتین رفته آنجا مخفی میشوند و شرح حال آنها را بعد خواهم نوشت و بعضی از پارک در آمده متفرق میشوند بی آنکه دستگیر یک‌گردند ممتاز الدوله رئیس مجلس و حکیم‌الملک در گوشی مخفی شده کسی آنها را نمیبینند و بعداز گذشت واقعه از آن بیغوله در آمده بالباس مبدل خسود را بستاره فرمانبه میرسانند و آنجا عیماتند تا امنیت حاصل میکنند و بیرون می‌آیند حاج میرزا ابراهیم نماینده آذربایجان معدن غیرت و مردانگی جوان سی و چند ساله که نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است در خیابان پارک با قشون دولت روپرتو میشود اورا میگیرند و بر همه میکنند چون میخواهند مفاتیر عورت وی را در آورند امتناع میکنند ناگاه تیری از جانب یکی از قزاقان سواره با رسیده بروی خاک مپافتند فریاد میکنند

## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان و جهانگیر و دیگران

و کیل آذربایجان و از دنیا میروند آن روز و آن شب لعنی او در بارگاه میمالد و روز دیگر سید محمد علی طبرانی یکی از مجاهدین رفته نعش او را برداشته در سو قبر آقای طهران بخاک میسپارد از کشته شدن حاج میرزا ابراهیم آقایان روحانی خود را باخته

تسلیم قراقوان میشوند عبا و عمامه و لباس هرچه دارند یعنی میروند و گلته بسیار با آنها هیزند سر و صورت ایشان را مهروم میسازند و بینه آقا سید محمد جراحتی میرسدنه محسن آقا سید عبدالله کنده میشود آب دهان زیاد بصورت آنها میاندازند آنها را با کفال بی احترامی سرو پای بر همه رو بقراطخانه میبرند و هر کس را که میگیرند اول بقراطخانه برده از سان لیاخوف روی گذرانیده از آنجا بیاغ شاه میفرستند ولی نزدیک میدان توبخانه سیدین سنده نمیتوانند دیگر پیاده بروند باین ملاحظه و یا به ملاحظه اینکه در میدان شورشی برپا نشود آنها را میبرند بیاغچه پستخانه قدری نگاهداشته بعد در شگه حاضر نموده بی آنکه بسلام بولکنیک بیرند بیاغ شاه میبرند حاج میرزا ابراهیم آقا

درو رود دادن آقایان بیاغ شاه قشون مستحفظ که آنجا است هجوم می آورند که آنها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آنها را در چادری جانی داده بعد از زمانی میفرستند از خانه‌ای آنها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده میپوشند و محبوس مینمایند آقایان بعد از دو روز یکدفعه شاه را ملاقات میکنند اول شاه در نهایت خشونت و بی ادبی با آنها صحبت میدارند آقا سید عبدالله میگوید اگر ما را باید کشت بکشید اما اینطور با ما حرف مزنید و همانطور که همه وقت صحبت میداشته اید



### فصل سی و پنجم

صحبت بدارید آنوقت شاه قدری هلایم میشود امیر بهادر در چادو آنها آمده سرزنش بسیار مینماید شاپشال روسی با آنها اظهار میکند من مسلمان و اسلامیتم مرا واداشت این اقدامات را بگنم آقا سید محمد باو تغییر و خشونت هینهاید و چون از جزیات مذاکرات آنجا اطلاع نداریم با اختصار میکوشیم .

خاتمه کار آقایان روحانی باین ترتیب است که در پیاریان از حاج امام جمعه خوئی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص میکنند آقا سید عبدالله و بعد از سه روز با آقا میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده با غلام مستحفظ بجانب قزوین و از آنجا بجانب عتبات هیفرستند ولی در خاک ایران توفیق میشوند آقا سید محمد رادر شمیران اجازه اقامت میدهند بشرط آنکه با کسی آمد و شد نکند او هم در آبادی در کهشمیران میماند شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرؤس شفی برای شاه میسازد و او را بحق خویشاوندی سوگند داده خلاصی میطلبید و هامیگردد .

فصل سی و ششم

قتل ملک و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

در فصل سی و پنجم نوشتہ شد ملک المتکلمین و پسرش محمد علی و سید جمال الدین  
واعظ و میرزا جمــانگیر خان و میرزا داود خــان و فاضی قزوینی و برادرش و سید  
نور الدین و بعضی دیگر درخانه میرزا سید حسن کاشانی که متصل بپارک امین الدوله  
است مخفی میشوند اینک شرح گرفتاری آنها را مینویسیم بعد از آنکه آنجمع بخانه  
هزبور میروند مادر پیر میرسید حسن بنای گریه وزاری را گذارده میگوید شما باین  
خانه آمدید خانه ما را خراب خواهند کرد اموال ما یغما میشود ملک المتکلمین  
بمیرزا جهانگیر خان میگوید ما را که دستگیر خواهند کرد بهتر اینست دل این زن  
را بدست آورده رفع اضطراب او را بگنیم چند نفر مخالفت کرده آنها مخفی میشوند  
بطوریکه خود آن زن هم نمیدانسته است باین ترتیب که خود را در آب انجار خانه  
انداخته در میان آب چند ساعت میمانند تا شب میشود و فرار میکند و از آنهاست  
میرزا قاسم خان تبریزی از کارکنان روزنامه صور اسرافیل ماقبل بیرون آمده وارد  
خیابان میشوند سید جمال الدین خود را درخانه‌ئی پنهان میکند و عاقبت کار او درجای  
خود نوشتہ میشود دیگران گرفتار میشوند باین ترتیب ملک المتکلمین چشمش  
درست نمیبینند فاضی هم نایینا است هردو را باید عصاکشی نمایند از این جهه نمیتوانند  
فرار کنند بعضی دیگر هم آنها متابعت نمیمایند همینکه وارد خیابان میشوند قراقان اول  
میرزا جهانگیر خان و بعد دیگران را دستگیر کرده آنها را نهایت کثک میزند و مجروح ساخته  
سر و یار بر همه را بقایخانه میر ندد راه که این جمع را میبردند بعضی از مردم نادان  
با آنها ناسزا گرفته نسبتی ناشایسته میدهند میرزا جهانگیر خان بی، دری، نطق میکند

### فصل سی و ششم

و از کنک و وزخم کارد و ربان اندیشه نکرده میگوید ای مردم ما رفقیم اما شما دست از مشروطه برندارید و بقراران میگوید ما مقصراً هلتیکی هستیم کسی مقصراً هلتیکی را آزار نمیکند این یگان، نهایی وطن از آن هنگام که گرفتار میشود دست از جان شسته هرچه در دل دارد همچوید بله رو زاول آن مردوطن برست جان عزیز زاباقلم نگارش صور اسرافیل یکمرتبه بکف گرفته نوشته آنچه نوشته بود و اینک چند ساعت بقیه لبر خود را غنیمت میداند که ناگفته مانده هارا بگوید تا در خدمت بملت کوتاهی نشده باشد. ملک المتكلمين سکوت کرده در همه صدمات که باو میرسید حرفی نمیزند تنها کاهی میگوید: لا حول ولا قوة الا بالله بهمین حال آنها را میبرند تا اراده قزاقخانه میکنند و آنها محبوس میشوند صاحب مقصیان قزاقخانه بی دری بمحبس آنها آمده آنها را فحش داده آزار میکنند میرزا جهانگیر خان در اینحال باز از نطقهای وطن خواهانه دست بر نمیدارد و دقیقه‌ئی آرام نمیگیرد بالآخره از بن حرف میزند محبس او را جا نمیکنند ملک المتكلمين گرسنه و تشنه است چون او را بر هنر نکرده اند پولی دارد یکی از قراقان میدهد برای او نان و نان خورش و آبی بیاورد و خواهش میکند میرزا جهانگیر خان را هم بیاورند بالوغذا بخورد میگویند او زیاد حرف میزند میگوید میسپارم حرف نزند او را هم میآورند غذا خورده پجای خود بر میگردانند این چند نفر با جمعی دیگر که گرفتار شده اند یا بتدریج تا عصر گرفتار میشوند در قزاقخانه هستند طرف عصر آنها را بیاغ شاه میبرند. وهمه را دریلک زنجیر میبندند در بردن آنها بیاغ شاه و هنگام ورود بمحبس و در محبس آنها را آزار بسیار میکنند دست ملک المتكلمين جراحت بر میدارد شبانه پولکنیک لیاخوف و شابشال وعلی یک بدیدن آنها میروند ملک المتكلمين به پولکنیک از بابت کنک بسیار که با آنها میزند شکایت میکند و او میسپرد دیگر آنها را نزنند شاپشال با ملک المتكلمين صحبت داشته میگوید چرا اینقدر از من بدگفتی میگوید شمارا میگویند بمصلحت روس و بر ضد صلاح دولت و ملت ها کار میکنید بمیرزا جهانگیر خان میگوید تو از کجا دانستی من یهودی هستم جواب هیدهد اینطور بشنیدم تکلیف روزنامه نویس این است هرچه

قتل ملک وجهانگیر خان و قاضی فروینی در باخته

بگویند بنویسدو اگر دروغ است بعد تردید میکند بالجمله شمات بسیار با آنها میکشدند و میگویند فردا شما را بدار خواهند زد و میرونند در اینوقت میرزا محمد علی پسر ملک المتکلمین از پدرش دور است بعداز زمانی آنها را بیرون برده چون بر میگردانند اتفاقاً او را نزدیک پدر زنجیر میکنند ملک از این اتفاق مسرور است و آتش بر اغلب با پسر صحبت داشته میگوید فرزند میادا خودت را معرفی کنی که تو پسر من

هستی بگذار ترا انشناسند بلکه خلاص  
شوی اگر بهمند تو پسر منی مشکل  
است خلاصی بیایی محبوبین آن شب  
را با کمال سختی میگذرانند فردا  
صبح میشود پاسی از روز برآمده  
دونفر قراقب محبس آمده هملک المتکلمین  
و میرزا جهانگیر خان را با زنجیر  
میبرند ساعتی طول نمیکشد که زنجیر  
های آنها را آورده آنجا میاندازند  
در هنگام بردن آنها ملک المتکلمین  
میگوید رقا دیدار بازپسین است  
و همه گریه میکنند خلاصه آنها را  
میبرند در گوشه باع شاه در میان فوج

قراقر اول طناب بگردن ملک المتکلمین

افکننده مدتی اورا عذاب میدهند وبالاخره میرغضبان با کاردروی شکم او افتاده شکمش را پاره میکنند و بسته جان میدهد بعد از آن میرزا جهانگیر خان را میآورند چون کشن رفیق خود را دیده است رمقی برای او باقی نمانده بیای خود نمیتواند بیاید اورا میآورند طناب بر گردنش انداخته بشارکمی جان میدهد نعش هردو را میان خندق شهر میاندازند نعشها آنروز و آن شب درخندق است و بعد بهمت بکی ازوطن خواهان

## فصل سی و ششم

هرچه از آنها باقی مانده بخاک سپرده میشود بعد از کشته شدن این دونفر قدری آتش  
غضب شاه و دوباریان فرونشسته تلاطم امواج بلا بالا نسبه آرام میگیرد و البته قصد کشتن



מלך المتكلمين

## قتل ملک و جهانگیر خان و قاضی قزوینی دو باشاه

دیگران راهم دارند ولی بعضی از سفرای خارج بحضور شاه رفته میپرسند غیر از این دونفر بازهم کسی را خواهید کشت جواب میدهد خیر این است که دیگر آشکرا کسی را نمیکشند حکومت شهر را نظامی کرده میدهدن پولکنیک لیاخف واوزجانب خود اعلانی هفت شر کرده مردم را تشویف بسیار هیئت نمایندو پی دربی هش رو طه خواهان را گرفته بمحبس میاندازد حمزه سرباز را که جزو مجاهدین بود گرفته نزد او میآورند ازاومیپرسد توهم سرباز ملی بودی - میگوید بلی در چنگ هم بودی - بلی فزان هم کشته جواب میدهد در چنگ نمیدانم چه شده است البته کشتار میشود میگوید حالا که راست گفتی تو را مرخص کردم برو همینکه روانه شده قدری دور میشود امر میکنند از بیشتر سر اورا تیر باوان مینمایند دونفر جوان که یکی هنوز خطش نداشته در مجلس تیر برداشته درخون خود غوطه ورنند و عاقبت کار آنها معلوم نمیشود دو سر حاجی محمد: اسمعیل تاجر را که بیچارگان بزم تجارت به استانبول میزفتد در مرکزیکه برای گرفتن دستگاه سفری رفته بودند کار بیچاران بطعم بردن پول و اسباب آنها یکی را کشته و دیگری را مجروح ساخته بعنوان مشروطه خواهی بددست فزان میسپارند و باداره پولکنیک برده بعد از خدمات بسیار مرخص شده نعش آن یک تن که کشته شده است تامد تی در خیابان افتاده کسی جرئت نداشت بر دارد عباسة لیخان جوان تریت شده و داشتمند پسر مونق السلطنه که خود و پسر دیگرش جزو مجاهدین انجمن مظفری بودند در خیابان بددست دشمن گرفتار شده او را همانجا میکشند و دیگر شرح جنایتها ای که از مأمورین حکومت نظامی لیاخف و دربار باشان به بیچارگان در طهران میرسد و شرح حال متواری شدگان از آزادی خواهان در اطراف دشت و بیابان از گنجایش این تاریخ بیرون است اینک بشرح حال باقی محبوسین باشان پردازیم .

محبوسین باشان یک قسمت روحانیان بودند که عاقبت کار آنها گفته شد یک قسمت آنها که کشته شدند و از این هردو سخت تر حال کسانی است که آنها در غل و زنجیر سخت بسته در اطاق گرمی رو بآفتاب در این هوای گرم تابستان مثل اینست که از تنگی منزل بروی یکدیگر ریخته اند بیشتر آنها مجروحند و اکثر بظاهر توجهی

## فصل سی و ششم

بز خم آنهاشده دیگر مراقت نشده است و در زحمت شدیدهستند خوراک آنها روز و شب  
دو قرص نان است بالذیت و آزار سیار عکس آنها که در باغشاه برداشته شده از بد بختی  
آن بیچارگان حکایت مینماید این اشخاص قاضی قزوینی و برادرش و شاهزاده  
بجیی میرزا که میخواسته است در کسوت دو حانیون فرار کنند و بهمان صورت  
گرفnar میگوس شده و حشمت نظام و میرزا داد خان و حاج محمد تقی بشکدار و  
مشهدی باقر فرش فروش و حاج خان خیاط و شریف صحاف و میرزا محمد علی ملک زاده  
و روح الله دس و میرزا محمد علیخان استامبولی و شاهزاده ناصر الممالک و نایب  
باقر خان وغیره .

در عیان این جمع نظر بدی که در بار بان قاضی قزوینی دارند بدیگران ندارند  
بدو سبب یکی آنکه در قضیه خانه عضدالملک قاضی احساسات وطن پرستی خود را  
کاملاً ظاهر کرده مورد غضب شدید شاه شده دوم که از این همتر است هسته اهتمام خلاص  
اشخاص هتم بهم اندازی برای شاه است بواسطه عملیات قاضی قزوینی در صورت یکی  
شاه بمسئله بهم بیش از هر چیز اهمیت میدهد و اشخاصی را که در کار کشف نشدن  
قضیه بهم و شناخته نشدن هر تکیین آن دخالت داشته اند دشمنان حقیقی خود میشناسند و قاضی  
قزوینی از افراد مبرز آنها است بیچاره مرد وطن پرست عاجز اکنون در زیر فنجیر  
استبداد با سرو صورت مجرروح دچار شکنجه و عذاب است قاضی قزوینی از اشخاصی  
است که در مقصری همدوش ملک المتكلمين و میرزا جهانگیر خان بوده میباید روز  
اول با رفتایش کشته شده باشد ولی بدوسبب در کشتن او شتاب نمیشود یکی آنکه  
بخارجه ها گفته اند غیر از همان دو نفر دیگر کسی را نمیکشند چنانکه گفته شد  
و دیگر آنکه تصور میکنند در استنطاق قاضی شاید بتوانند هر تکیین بهم را بشناسند  
چنانکه در استنطاق ملک زاده و دیگر ان از همزنجیرهای قاضی قزوینی تحقیقات در  
خصوص بهم در اول درجه اهمیت بوده است و همچنین امان الله خان ضیاءالسلطان  
ترک که در قضیه بهم گرفتار شده و بضعی میلیون مخصوصاً قاضی قزوینی مستخلص گشت  
در این وقت پنهان نمیشود و بوساطه و رسائل اهان نامه باو میدهند همینکه آشکار

## قتل ملک وجہانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

میگردد او را دستگیر کرده در تحت شکنجه سخت در آورده از هشله بمب او را استنطاق میکنند و چیزی بروز نمینه ماید قاضی در شباهی او اهل حبس خود که آزار بسیار میبیند بر قایش میگوید اینها هارا بایی و لامذهب میدانند که اینطور بی رحمانه با ما رفتار میکنند بهتر این است قرآن و روضه بخوانیم بلکه کمتر هارا آزار نمایند و شروع میکنند بخواندن قرآن و در ضمن بروضه خوانی همه کریه هیکنند و سر بازان هتأثر میشوند ولی قدغن میشود که دیگر روضه نخواهد.

خلاصه قاضی قزوینی هیجده روز در باغشاه در تحت فشار سخت و بیدترین احوال میگذراند پس از آنکه استنطاق او تمام میشود چون عادت بخوردن تریاک دارد سم مخلوط تریاک کرده باو میخوراند و چون حالت منقلب میشود زنجیر او را برداشته در میان باغ میاندازند و با نهایت سختی جان میپارد قاضی قزوینی از هال دنها تنهی دست یود و در اواخر عمر خدا باو پسری داد که بسیار بوعلاقمندی داشت اما اجل مهلت نداد که اورا خودبزرگ نماید.

بالجمله محبوسین را یک یک استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیر مهم را رها میکنند و مابقی را نگاه میدارند ظهیر السلطان را که یکی از تفکداران ملی بود زنجیر کرده روزها در آفتاب میبینند و چند روز زحمت بسیار باو مینهند موسی خان معظم السلطنه و بعضی دیگر از جوانان محبوس و مغلولند از وکلای مجلس مستشار الدوله مدتی در خبس باغشاه میماند بحیی میرزا میرزاده داد خان از مقصرین درجه اول هستند و خطر جانی دارند ولی باید دانست که قضیه سفارت انگلیس و پناه دادن بجمعی از اشخاص خطرناک از میلیون و مخصوصاً از نمایندگان مجلس تأثیر شدید در دربار کرده بعد از گذشت روزهای اولی و کشته شدن چند تن و نتیجه بدست نیامدن از استنطاق محبوسین در قضیه بمب غصب شاه و آتش انتقام درباریان اند کی فروین شنید خصوصاً که نوشتجانی از رؤسای روحانی نجف بشاه میرسد که خاطر او را مهوش میسازد که شرح آنها در فصل دیگر نوشته خواهد شد.

و اما قضیه سفارت انگلیس و تحصن میلیون شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی

## فصل سی و ششم

که هیان صاحب منصبان سفارت انگلیس در طهران با رؤسای ملیون و آزادیخواهان از اوائل مشروطیت وجود داشت اکنون هم که روس و انگلیس با هم ساخته اند آن رابطه بکلی قطع نشده وغیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است انگلیسان در خفا یک سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادیخواهان را از خود نمیرنجانند و تمام بدینختی آنها را بروساها نسبت میدهند و خود را در موافقت با سیاست روس ناگزیر معرفی مینمایند و این رابطه نسبت بوکلای تند رو مجلس پیشتر بتوسط آقا سید حسن تقی زاده و رفقاء او است وقتیکه مجلس در شرف خراب شدن است و نمایندگان تند رو مخصوصاً تقی زاده و رفقاءش بواسطه دشمنی که میان محمد علی شاه و آنها است در معرض مخاطره جانی هستند خصوصاً که قضیه بمب راهم با آنها نسبت میدهند بدینه است خطر عظیم متوجه ایشان است لهذا تقی زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه اینکار را دیده که در آخر وقت خود را بسفارت انگلیس انداده آنجا محفوظ بماند ایستکه بتوسط صاحب منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهدخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هرچه توانسته اند رفقای خود را از گوش و کثار جمع کرده با آن مأمن میرسانند و این اقدام در همان روز پیست و سوم جمادی الاولی که روز بمیاردمان مجلس میباشد میشود و البته تمام اشخاص خطرناک چه وکیل و چه غیر وکیل در این موقع توقع دارند که تقی زاده آنها را هم در رفقن با آن پناهگاه شرکت بدهد و از کجا که در صدد نشده باشد بی آنکه موفق بگردد و به صورت در اینگونه موضع که روز و انساه است و هر کس بشکر جان خویش است نباید از کسی این توقعها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد خلاصه بمحض اینکه معلوم میشود جمی بسفارت خواهه انگلیس رفته اند مشروطه خواهان نظر باشکه از این سفارتخواه بظاهر مشروطیت بیرون آمده است اینک هم میتواند نگاهدارنده طرفداران مشروطیت بوده باشد بی آنکه متوجه سیاست مشترک روس و انگلیس باشند و بی آنکه بدانند ممکن است همین سفارت که بظاهر گاهواره مشروطیت بوده

## قتل ملک و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

است روزی قبر آن واقع گردد هجوم می‌آورند که وارد سفارتخانه‌شوند و جمعی وارد شده که عددشان بیفتد نفر میرسد انگلیسان هم جلوگیری نمی‌کنند در اینوقت خبر بیاغ شاه رسیده بفوریت یکدسته سوار قزاق اطراف سفارت را گرفته مردم را مانع می‌شوند که بسفارتخانه وارد گردند و عده متخصصین محدود می‌شود بکسانی که تا آنوقت وارد شده اند و این روز دوم واقعه بمباردهای مجلس شورای اسلامی است گرفتن قزاق و پلیس اطراف سفارتخانه انگلیس را برای وارد نشدن ملیون موجب هیجان کارکنان سفارت می‌گردد پادشاه گله می‌کنند چرا ماما را محاصره کرده اید جواب میدهد چرا مردم را بسفارت راه میدهید می‌گویند مردم از ترس جان بسفارت می‌آیند و قرار می‌شود مستحفظین را بردارند ولی قدری دور تر می‌برند سفارتیان هم بلندن شکایت می‌کنند که سفارتخانه در محاصره است و پس از رسیدن جواب بآنها مکتوب ذیل از طرف شارژ افسرانگلیس بمیرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه نوشته می‌شود:

جناب اشرف ارفع را که بحسب امر اعلیحضرت اقدس شهریاری برای وهنی که در چندین روز بسفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده اند بنظر اولیای دولت خود رسانیده بمحض دستور العمل که امروز ازو زیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده مأمورم بجناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی احترامیهای مکرره که با وجود پرستهای رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریگاد قزاق نسبت بسفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل بوضع شخصی که از این بابت حاصل شده است مطالب ذیل را طلب مینماید:

اول قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و معرض رعایای انگلیس و رعایا نشوند.

دوم وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهریاری و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی بسفارت انگلیس در شهربدار الخلافه آمده

### صلی سی و ششم

رسماً کاملاً معدتر بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند.  
سیم تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متدالی بسفارت میرفته  
و یا از آنجا برون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه با اضافی اعلیحضرت شهریاری برای امنیت جانی و مالی  
و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متخصص هستند بدوسatar داده شود.  
اگر در میان متخصصین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی با آنها برود باستثنای  
جنایتهای پلیسکی که حال معمول است آنها را بقاعده در حضور یکنفر از اجزای سفارت  
انگلیس استقطاق نمایند الحال که این مطالب را بجناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار  
نمایم اگر فوراً این مطالب بموضع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشدوای اعلیحضرت  
پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم  
این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه  
خود مشروط فوق را بنظر اعلیحضرت شهریاری میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب  
بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف  
و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفته بسفارت رسماً معدتر  
خواستند اشخاصی را که سفارت رفت و آمد میکرده گرفتار شده بودند رها کردند  
نوشته تأمین جانی و مالی برای متخصصین سفارت فرستاده و آنها برون آمدند مگر  
یکمده معین که آنرا اقرار داده اند مسافت کرده چندی در ایران نباشد و آنهاش  
نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبرخان دهخدا - میرسید حسن حبل المتن  
صدقی الحرم - بهاء الوعظین اهابالنصاف بهاءالوعظین را نباید جزو آنهاشمرد چه روزی  
که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر بول میدهند تقی زاده اظهار  
استینها نموده نمیگیرد در عوض بهاءالوعظین هبلفی میرسد که او انتظار نداشته در  
اینحال از خوشحالی بر جسته میگوید زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم  
گفته مدتنی در طهران نباشد و آنها سید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین  
آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدیله این جمع در

## قتل ملک و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باشگاه

ظرف دو روز بمحابحت مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس بجانب رشت و انزلی روانه میشوند بعد از آنکه مردم طهران پروتست سفارت انگلیس و تسلیم شدن فوری دولت را میبینند سیصد چهار صد نفر مهیا میشوند بسفارت بروند ولی چون قراردادها گذشته است دیگر آنها را راه نمیبینند و دیگر کسی بسفارت خانه طهران وارد نمیشود آنها هم که خارج شده اند یغیال دنبال کار خود رفته آسوده خاطر میشوند جمعی از آزادیخواهان هم در شهر طهران و در اطراف شهر متواری هستند تا کی بتوانند آشکار کردند جمعی هم پنهانک شمیران که محل ییلاقی انگلیسان است میروند که در موقع نگارش شرح حال خود احوال این جمیع را با عاقبت کار آنها خواهیم نوشت اینکشمکش ای از اوضاع ولایات را بعد از خراب شدن مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه درفصل جدا کانه بنویسم .

## فصل سی و هفتم

### در ولایات بعد از خرابی مجلس

باید دانست که در اغلب ولایات ما همه وقت دو دستگی موجود است که پیش از این بحیدری و نعمتی نامیده میشد اکنون هم این اختلاف کلمه هست و دولتیان از دربار سلطنت گرفته تاکد خدای یلک آبادی سیاستشان اینست با آتش این دو دستگی دامن زده از اختلاف مردم استفاده نمایند و بعارت دیگر مردم را یکدیگر انداخته از خطر اتحاد آنها با هم که ضرورة دست تجاوز و تعدی ستمکاران طماع را کوتاه میکند جلوگیری کنند مردم نادان هم خیر و شر خود را نمیفهمند.

در اینوقت اختلاف کلمه هزبور بصورت جنگ طبقاتی در آمده یکدسته تجدد خواه و دسته دیگر کهنه پرست در همه جا هویدا کشته در صورتیکه در میان هر دو دسته بسیار کم اشخاصی هستند که بمعنی این دو دستگی بی برده باشند و غالباً رؤسای ملکی و مذهبی آنها با هم بر سر ریاست کشمکش دارند و تابعین آنها کور کورانه برضد یکدیگر میباشند و البته عین اوضاع هر کز بتفاوت درجه در هر نقطه از نقاط مملکت ظاهر است خصوصاً که در ماههای آخر درباریان و روحانیان درباری مستبدین ولایات را واداشته‌اند عملیات آزادیخواهان را که در انجمانهای ایالتی و ولایتی بر ضد استبداد و درباریان کار میکنند عقیم بگذارند و دو دستگی شدید در همه جا آشکار گشته و بدیهی است اشخاص بالنسبه روشن فکر طرفدار حکومت ملی و مجلس و مشروطه هستند و کهنه پرستان و بیخبران از روزگار طرفدار درباریان و دربارند و تا این وقت قوت و قدرت در دست فرقه اول بوده کهنه پرستان و رچنگال آنان مقهور بوده‌اند ولی اینک قصیه بعکس شده و در تمام مملکت باستانی آذربایجان بیرق حکومت

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

استبدادی بلند میشود ملاکین و مستبدین در هر لباس زوی کارآمده مجلس و مشروطه و حکومت ملی و قانون را کفروزنده و طرفداران آنها را کافروزنديق و واجب القتل میشمارند در اینحال بیدا است که آزادیخواهان بیچاره در ولایات که اغراض خصوصی زیاد و بناءگاههای مطمئن نسبت بمرکز کم است دچار چه بدختیها میگرددند چه اشخاص وطن دوست کشته میشوند و چه اموال و اعراض بیاد فنا میرود و همان حیدری و نعمتی پیش اکنون مستبد و مشروطه یا مسلمان و کافرنامیده میشود عجبا در بعضی از ولایات شمالی که انگلیسان کمتر نفوذ دارند و نمیتوانند اشخاص خطرناک را حمایت کنند یعنی از روسماءه‌هادین خود ملاحظه میکنند کار بذرفتاری مستبدین با مشروطه خواهان بجهانی میرسد که مؤسسه‌ات روس در آن مکانها از مشروطه خواهان حمایت کرده آنها را بناء میدهند و از شرمستبدین نگاه میدارند چنانکه در گیلان نظایر بسیار دارد ولی بدیهی است که این برای اشخاص معروف و متمول است والا بیچارگان باین چاره هم راهی ندارند خلاصه اگرچه مقتضی است بشمه‌ی ازو قابع ولایات هم بعد از توب بستن به مجلس و برهمخوردن مشروطه اشاره کنم ولی بدو سبب شرح آن و قابع را بتاریخهای مساقیم و مفصل مملکت و بوقت خود که برده از روی حقابق برداشته شده باشد و سائل استخبار بیشتر در دست باشد موکول نموده فقط هنختری از اوضاع اصفهان را مینگاریم و بعد از آن باحوال آذربایجان که استثناء شد بطور اجمالی میپردازیم .

اما اصفهان کسانیکه جلد اول کتاب مراخوانده میدانند در اصفهان نفوذ روحانیان بیشتر از همه جای ایران است یعنی از تقایی اوضاع و احوال روحانیان عهد اخیر صفویه هنوز آناری در آن شهر دیده میشود اول شخص روحانی نمای آن شهر اول بادوم ملاک و متمول آن شهر است حکومتهای وقت هم برای پرکردن کیسه خود یکی دو تن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه میدارند و لقمه‌هایی از آنچه میبرند بحق آنها میگذارند و گاهی در کارهای کوچک ضرر اندک را تحمل کرده توسط آنها الزعمرین هم پذیرند تابحوزه ریاست آنها رونقی داده بتواتند آنها را در دهان خلق بمنزله

## فصل سی و هفتم

هویزه دهنۀ قرار داده از تعارضاتی که برضد آنها بشود جلوگیری نمایند.  
در سالهای آخر شیخ محمد تقی نجفی که خود را با آقانجفی معروف کرده در رأس  
اینکونه روحانی نمایان در اصفهان واقع شده است.

آقا نجفی در ابتدای تبدل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن  
اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت میکرد و میخواست مشروطه را کفر و مشروطه  
خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را میبیند و بر دیاست و تمول  
خود نکران است مدتی سکوت میکند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعده است  
مینماید خصوصاً که میبیند برادر خود حاج آقا نورالله که دارای ذوق ادبی است و خود  
را تجدد خواه معرفی میکند طرفدار حکومت ملی و در رأس آزادی خواهان اصفهان  
واقع شده و اگر مخالفت کند باید باوی طرف شده چنانکه بنماید این است که  
در تمام مدت مجلس و مشروطه آقانجفی با مهارتی که در اینکونه از امور دارد خود را  
بیطرف متمایل بمشروطه نگاهداشته روحانیان مخالف مجلس از نجف و طهران و ولایات  
دیگر مکرر خواسته اند اور با خود همراه کنند نیزیرفته ولی بدیهی است که در باطن  
پیکار نبوده است چنانکه هدایت بقوه بستن مجلس شخص مزبور از پس برده در آمده  
خود را طرفدار سیاست روحانیان مخالف مجلس معرفی میکند و معلوم میشود در باطن  
با شیخ نوری در طهران هم است بوده در باریان از او اطمینان داشته اند که اصفهان را  
بدست از نگاه خواهد داشت و نمیگذارد برادر خود با آزادی خواهان دیگر در آن  
شهر برضد در باریان قیامی بنمایند وهم باید دانست که اصفهان چنانکه مکرر گفته شده  
است بواسطه محل جغرافیایی که دارد و مناسب سیاست روحانی نمایی که در آن هست  
از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجانهای آزادی طلبی آنهم بر نگه سایر  
هیجانهای غالباً رنگ دین و مذهب بخود میگیرد و تجلیات خنده آمیز و سخریه اند که مینماید  
مثلاً در موقعی که مقرر بوده است از ولایات بحمایت مشروطه مجاهد بطهران  
میاید انجمنهای ملی اصفهان هم هر کدام یکمده مجاهد تفنگ بدست تهیه دیده اند  
بی آنکه معلوم باشد تیر اندازی میدانند یانه و دو موقع نمایش قوه خود برای مساعده

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

با هجلس شورا یمی‌لی انجمنهای اصفهان بصورت دسته سینه‌زن و عزادار از شهر حرکت کرده بقبرستان تخت فولاد رهسپار میگردند و از جمله نهادهای تازه مضحک این هیجان ملی یکی این است که جمعی از دراویش در طلیعه این نمایش نظامی واقع شده‌هایک یک هار درشت در دست دارد آنرا نمایش میدهد و این برای تخفیف مستبدین است و بهمین جهت این نهضت در اصفهان به نهضت هار معروف میشود.

خلاصه روز توب بستان بمجلس ملی در طهران بیرق استبداد در اصفهان بدست آقای جفی بلند شده بدان میماند که نیابت پولکنیک لیاخوف را بهمده گرفته باشد نهایت لیاخوف روسی با سرنیزه و توب و تفکر در طهران برضه مجلس و مشروطه قیام میکند و این آقای روحانی بزور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جداتکفیر کرده پول دادن برای اصلاحات بلدی را حرام میشمارد در صورتیکه همین شخص دوهفته پیش بطریان تلگراف کرده است مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اکر با مشروطه خواهان بجنگد در حکم قشون یزید و این زیاد میباشد و اینک خود در لباس دیگر میکنده‌مانکار را که قشون دولت در طهران کرد خلاصه روزیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان برهم خورده مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری میشوند حاج آقا نورالله رئیس انجمن از اصفهان مهاجرت میکند واستبداد تمام معنی در آن شهر حکمران میشود آقا جفی در اصفهان میگوید اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود خون هن است و راست میگوید اگر مشروطه ما بحقیقت مشروطه بود باید آقا نجفی و امثال او را در هر کجا مملکت باشند محاکمه عادلانه کرده در ازای تهمتی که باسلام زده خود را حجت آن خوانده‌اند و در مقابل تجاوزات که بنام شرع مقدس بنو امیس الهی و بجهان و مال و عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده‌اند هیجراز داده خون آنها را بریزند و دامان بالک روحانیان حقیقی را از لواث همکاری این‌گونه اشخاص دنیاطلب ناسلمان بالک نمایند ولی مشروطه ماناقص وغیر خالص بود و نتوانست بوظایف حقیقی خود قیام کرده حق را از باطل جدا نماید

## فصل سی و هفتم

ایNSTت که باین صورت فضیح و بدست اینگونه اشخاص و قیح برهم میخورد تاکی ملت رشد سیاسی یافته بتواند باحقان حق مشروع خود قیام نماید.

و اما آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده با دولت استبدادی طرف میشود و غالب هیآید شرحت بطور اجمال ایNSTت که آذربایجانیان علاوه بر صلات فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در این موقع زیربار تعذیات دوباریان طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزرگ کرده اند نمیروند و ببیچیک از آنها از پادشاه گرفته تا کوچکتر نوکر کرانش اهمیت نداده آنها را قابل اعتناء نمیدانند و خصوصاً که آزادیخواهان تبریز و یگرولایات آذربایجان میدانند اگر تسليم حکومت استبدادی طهران بشوند دولتیان مرکز و مستبدین محلی از روحانی نماور جال کنند پرست بر عرض و ناموس آنها ابقاء نخواهند کرد این است که مقاومت بامال وجان خود را برای نگاهداری صورت حکومت ملی بر اسارت بدست روس و روس پرسستان درباری ترجیح داده با دولت استبدادی مخالفت مینمایند و دوچیز با درمیانی میکنند که آنها در کار خود کامیاب میگردند.

اول آنکه مهندیلیخان مخبر السلطنه که اخیراً اوالی مشروطه خواه آذربایجان شده واز روی اصول مشروطیت با انجمن ایالتی و نمایندگان ملت کار میکنند از اوضاع مرکز و احوال درباریان و سیاست داخلی و خارجی دربار کاملاً اطلاع دارد و این وقت که مرکز مشروطیت مقوی دست مرکز استبداد میشود نه تنها صلاح خود را نمیداند که در تبریز با آزادیخواهان طرف شود و اوامر استبداد را بموقع اجراب کذا دارد بلکه معشاً بمشروطه خواهان کمک کرده تمام قوای حکومت ملی را که در دست دارد حتی ذخیره قشونی وغیره همه را تسليم انجمن ایالتی کرده راه اروپا رادر پیش گرفته روانه میشود و این از دوجهت بحال ملیون آذربایجان مفید میگردد یکی آسایش خیال از طرف حکومت محل که با آنها طرف نمیشود دیگر رسیدن بلوازم جنگی مهم که تامدی میتواند برای آنها وسیلهٔ مدافعته بوده باشد.

دوم آنکه یک تن از خوانین آذربایجان که خود را طرفدار مشروطه نموده و با

عدد کمی از سواران خود از انجمان تبریز حمایت میکنند و هوقیمه که طرفداران استبداد از هر طرف شهر هجوم آورده به خیال خود شپر را بتصرف در آورده اند و مشروطه خواهان راه نجاتی ندارند قیام نموده با قطارهای پیش از هنرسته بیرون میآید و مجاهدین را جمع میکنند و پایی جان میزند و او ستارخان قرچه داغی است ستارخان رئیس مجاهدین میشود و در اینحصار انجمان ایالتی تبریز هم دست و پای خود را جمع کرده قوای آذربایجان را در دست گرفته برای دفاع از حکومت ملي مهیا و مجهز میکردد و بقدر لازم استعداد تهیه کرده شهر تبریز را بغيراز دوچهله که هر کز استبدین است سنگربندی مینمایند و برای دفاع از هر قدر قوه که از طهران برود آماده میشوند روابط آنها با طهران قطع میشود و از بودن رابطه مابین استبدین روحانی نما وغیر روحانی تبریز و طهران جلوگیری مینمایند و محمد علیشاه بدرستمکاری و بی اعتدالی که بدست او و کارکنان محلیش در هدت اقامت آذربایجان در آن مملکت پاشیده اینک حاصل تلغیخ آن را چشیده آذربایجان بمنزله خار درشتی دردیده او میشود محمد علیشاه تصور میکند بدست استبدین آذربایجان در هر لبس میتواند غالله مخالفت مشروطه خواهان را بر طرف سازد ولی زود ملتفت میشود قوت در دست مخالفین او است و از موافقین محلی برای او کاری ساخته نیست چنانکه مهمتر اسباب که او برای خود در تبریز تصویر میکند رحیم خان چلیبا نلو است که با یک عده سوار در تبریز است و او را برای چنین روز آماده کذا رده بیک حمله ملیون رحیم خان و اتباعش از شهر تبریز خارج شده در گوشه می پنهود داری میپردازد و یگانه امید شاه پیاس مبدل میگردد ناچار یک فوج سرباز آذربایجان میفرستد سربازان گرسنه بر سیدن آنجا اسلحه خود را ریخته بعنوان اینکه با هلت جنگ نسیکنیم فرار مینمایند و این واقعه بر ناامیدی شاه بسی افزوده است و طولی نیکشد که شاه میفهمد غالله آذربایجان سرسری نیست و باین سنتیها نمیشود آنجا غلبه یافتد ملیون همه باهم اتفاق کرده اند استبدین مقوه و منکوبند جنگجویان تدارک مدافعت را از هرجهت نیکودیده استعداد کافی دارند سنگربندی شهر تبریز از روی نقشه صحیح و بدست اشخاص بصیر شده در سنگرهای اسباب فتشک ریزی و اصلاح اسلحه بقدر لزوم

## فصل سی و هفتم

نهیه دیده اند آزادی خواهان قفقاز سراسر اسلحه و لوازم و اشخاص جنگی و جنگ آزموده و مجاهدین بمب انداز وغیره بدانجا میفرستند و میدان جنگ مشروطه واستبداد مهمی در تبریز و اطراف آن مهیا است و برای رفتن بعیدان مسربور استعداد کافی لازم است این است که محمد ولیخان تنکابنی سپهبدار را مأمور جنگ آذربایجان ساخته با اندازه استعداد دولت استبدادی برای او تهیه قوه دیده اردی مفصلی میخواهند با آذربایجان بفرستندی آنکه مختصر تر لزلی در خاطر آزادی خواهان آذربایجان و طهران از تهیه این استعداد روی بددهد و تصور فتحی برای آن بکنند بهر حال شرح وقایع آذربایجان را کتابی جدا گانه لازم است و در این مقام بطور اشاره و اختصار مینویسم و باز در موقع نگارش قضایی عمومی بیش آمد های اوضاع آذربایجان را که تنها امید گاه آزادی خواهان تمام ایران است بمناسبت مقام خواهیم نگاشت.

باری در این وقت چنانکه از پیش اشاره شد تمام مملکت در تحت سلطه استبداد دوباره در تحت قدرت اداره قراقرخانه که صاعقه منصبان روس بر آن ریاست میکنند رفته آزادی خواهان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی دور زوایای خمول بانهایت پریشان حالی امر اروقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند و روی دل همه بجانب فتوحات ملی آذربایجان است واژه هم جاهر چه بقوانند بدانجا میرسانند بلکه یکمده از آزادی خواهان خارجه نیز آنها را کمال میکنند چنانکه بسکرویل (۱) آمریکائی جوان آزادی طلب از روی وظیفه وجودانی از کار معلمی که در تبریز دارد دست کشیده مجاهدین خدمت میکند و جان خود را هم در راه مجاهدت نثار مینماید نام نیک او در تاریخ آزادی خواهی ایران تا ابد پایانده است بدینی است مجاهدین ارامنه و گرجستان هم بواسطه قرب جوار آذربایجانیان را از مصلحت خود بی بره نمیگذارند.

بالجمله شاه و درباریان او که از سیاست همی رب روس مدد میکیرند بواسطه اسپاچیانی صفات روس در طهران و موافق انجلیسان با آنها بدول و ملل عالم و اندی میکنند

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

که شاه از روی حق و انصاف مجلس را خراب کرد و مشروطه را بر افکنند تمام خلق  
صلح و سلامت طلب ایران هم چه در مرکز و چه در ولایات با عقیده شاه همراهند و از  
دست هشتی آشوب طلب که بعنوان مشروطه خواهی مملکت را آشوب کرده آتش فتنه  
را برآورده است اند در عذاب بوده اند و اکنون خوشحالند که بنیان فتنه و فساد برگشته  
شده پایه کارهای مملکت در جریان عادی خود افتاد در صورتیکه خوانندگان کتاب من  
میدانند نقشه آشوب مملکت در دربار کشیده شد و طوفان فتنه انگیزی وقتل و غارت  
از دربار برخاست برای پیشرفت نکردن کار حکومت ملی و برای پرجیسن بساط  
مشروطیت و اگر نبود تحریکات در باری و خارجه همان مشروطه ناقص و آلوده با غراض  
اشخاص مانظر یسلامت نفس و حس اطاعتی که در توده ملت ایران هست اثر نیکوی  
خود را بخشیده میوه های شیرین بار می آورد چنانکه یک نظر بعملیات قانون گذاری  
مجلس اول با بی تجربگی که داشت این مدعای نابت مینماید در اینصورت اگر تمام  
ولایات ایران بعد از تپ بستن مجلس ساکت مانده تسلیم حکومت استبدادی باشانه  
و اداره قراقچانه روس می شدند و از هیچ سر صدای بلند نمیشد تیر تدبیر حق شکنانه  
در باریان بهدف آمده با آرزوی خود رسیده بودند ولی خدا نخواست بدزی که با هزار  
مشقت پاشیده شده و با خون حساسترین فرزندان این مملکت آیاری گشته است از  
میان برود این است که این سعادت نسبی آذربایجانیان شده نفمه مخالفت از آن  
سر زمین بلند می کردد و بعاليان نابت می کنند اقدامات حکومت باشانه جابر آن بوده و قتل  
و غارت بهارستان از روی بغاوت و ستمکاری و بایک مشت مردم صلح طلب و حق جو که فقط  
در راه آزادی ملت و سعادت مملکت از همه چیز خود صرف نظر کرده برای احقاق حق مشروع  
خویش قیام نموده اند با سر نیزه بیگانه ناید طرف شده خون آنها را ریخت کعبه آمالشان را  
خراب کرد و بمقصد اشان بیحرمتی نمود.

کدام قوه‌مند از متمدن ترین اقوام عالم که در میان آنها یک عدد شر و روخود خواه  
نیست اگر در میان چند هزار نفر آزادی خواه ایران فرضًا چند نفر مفسد بسا تبلید  
ناقص کننده بی تجربه یافت بشود دلیل نیست که آن قوم بتمامه مفسد و فتنه جو بوده

## فصل سی و هفتم

باشند چنانکه در مسئله بمب اندازی پسران شاه که این قضیه در دربار سلطنت محمد علیشاه در سید تقصیرات میلیون و دیگر بودن شاه نمودار ترین مطالب وباطلاق گل سر سید شمرده میشود مطلبی است که قطعاً برخلاف اراده عموم آزادیخواهان واقع شده و اگرچند نفری هم بر فرض از این قضیه آگاهو با در آن شرکت داشته اند بقدرتی مخفی بوده است که نزدیکترین اشخاص بمرکز های ملی از نیت آنها آگاه نبوده رعایت عهد و بیانی را که در نهم ذی القعده همین سال بشهادت قرآن مجید با محمد علی‌میرزا استه اند برخود و بر تمام افراد ملت لازم میدانسته اند و پیش از آنکه مخالفت شاه با تعهداتی که نموده آشکار گردید قصد جان او نمودن برخلاف همه چیز دانسته قصاص پیش از جنایت را قیح میشمرده اند خصوصاً که معلوم نبوده است اگر محمد علیشاه بدست بمب اندازان کشته شده بود در بسعادت مملکت بادر بانی بمب اندازان و همدستان آنها در سر کوچه باریک تکیه برابر بهای طهران آیا کشوده میشده و مملکت از هر مخاطره عظیم خارجی و داخلی محفوظ میمانده است پانه بهر صورت مجاهدین آذربایجان روی ملت را سفید کرده فتح و ظفر هم پیوسته نصیب آنها میگردد و حقدو کینه که عموم آزادیخواهان بلکه اشخاص بیطرف از عملیات شاه و دوباریان او دارند بصمیمه تنفری که در سرتاسر مملکت از دخالتی نا مشروع روس و روس مآبان موجود است توجه فوق العاده ملی را بجانب سنگرهای محکم و خندقها و نقیباً و دخمه های پر پیچ و خم مجاهدین تبریز ایجاد نموده عموم ملت ایران باستثناء محدودی اطرافیان با غشه و همنفرگران آنها موقعیت مجاهدین آذربایجان را از خداوندان خواهان میباشند.

## فصل سی و هشتم

### تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دولت همجوار ایران

محمد علیشاه قاجار جوان مفروز بیخبر از اوضاع روزگار بعد از غالبدن بر مشتی رعیت یینوای خود و پس از خراب کردن مجلس شورایملی و درهم پیچیدن باسط مشروطیت خود را پادشاه مستقل و مالک الرقب ایران میداند و اطراف این نادان یا هفر من و خود خواه و کج سلیقه او بحدی اورا ستایش میکنند که مانند اسبهای سرکش باد در دماغش افتاده خود را کاملاً بر مر کب آرزو های خوبی سوار دیده چشمتش بواسطه غرور موفور یک قدم پیش رو یا عقب سرش را مشاهده نمینماید.

محمد علیشاه در روز یست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ از یکطرف سرباز و فراق و توب و تفسک به مجلس فرستاده از طرف دیگر اسباب فرار خود را از وسائل نقلیه مختلف حتی اسب سواری زین کرده در جانب شمالی با غشنه نگاهداشته ملتزمین رکاب خود را حاضر کرده است که اگر قشون او از ملیون شکست خورده ند فرار نماید بدیهی است اینحالت انتظار و اضطراب پیش از دو سه ساعت نیست که معلوم میشود استعداد جنگ ملیون بسیار کم است و غلبه باقیون دولت خواهد بود در این وقت شاه امیر بهادر جنگ و شاپشال و اشخاصی را که بظاهر از دربار دور شده بودند بدر بار میطلبند و قتلهم فریدون را آزاد میکنند و محبوسین سیاسی عدیله و نظمیه را که با مر مجلس محبوس شده اند رها مینمایند و امیر بهادر را سپهسالار میکنند و مشیر السلطنه بریاست وزراه نام وزیر اعظم باقی میماند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و بعضی ازو زرای

## فصل سی و هشتم

مشروطه خواه را هم که از آنها اطمینان دارد بکارهای خود باقی نگاه میدارد و سعدالدوله مشیر و مشاور و همه چیز دربار است.

محمد علیشاه بعد از خراب کردن مجلس در باغشاه میماند آنجا عمارت می‌سازد و بواسطه خوش یعنی که برای او داشته آنجارا محل اقامت خود قرار میدهد و بعد از استقرار بر اراییکه سلطنت استبدادی روزی همانجا بسلام عام مینشیند سلام باغشاه که مکان آن را با فرش و قایلچه زینت نموده و مانند بارگاهی است که در مجالس تعزیه خوانی برای یزید درست می‌کنند خود روی صندلی که آنرا بروی تخت بلندی گذارده اند مینشیند وزراء و امراء دو طرف می‌ایستند و بر یگاد قزاق برای است پلکنیک لباخوف صفت می‌کشد در حالیکه محمدحسن میرزا پسر دوم شاه لباس قزاقی در بر کرده جزء قزاقان است ازین مجلس روحجات شاه و درباریان او برای کسانیکه دارای نظر دقیق باشند هویدا است و از همینجا حال رجال مستبد را که در چنگال قانون و مشروطه گرفتار بودند و آنکون بال و پر گشوده اند میتوان بافت مخصوصاً قسمت روحانیان مخالف روحانیان مشروطه خواه که شیخ نوری طبعاً در رأس آنها قرار گرفته است شیخ نوری که در کشمکش بازیقیب خود آقا سید عبدالله بهبهانی مقهور شده در کوشة خانه نشسته بود از روز بیست و سیم جمادی الاولی از خانه در آمده میدان ریاست شرعی را برای خود بیرقیب دیده خود را شخص اول روحانیان ایران میداند و اوضاع را کاملاً بر وفق مراد خویش مشاهده می‌کنند کلمه اش در شاه و درباریان نافذ حکم شد مطاع و رأیش در تزدشان متبع می‌باشد شیخ نوری کمتر روزی است که با شاه خلوت نکرده شاه را مساعدت فکری نکند ولی بدیهی است شیخ نوری با وجود معرفی شدن به مدستی با شاه دو خرابی مجلس و بر هم زدن مشروطه و قتل و غارت مردم دیگر نمیتواند جنبه تقدس و روحانیت و مورد توجه خاص و عوام بودن را هم حفظ نماید زیرا که آن جنبه طبعاً از میان رفته است شیخ نوری بعد از تبعید آقا سید عبدالله و خرابی مجلس و بر هم خوردن بساط مشروطه چون شنیشن زیرگ و حساسی است حس می‌کند که آمد و رفت مردم نزد اول فقط از ترس دولت استبدادی و برای توهنه ط از این واژ آنست والا مردم نوعاً ازاو

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باگشاه و دول همچوار ایران

منتفرشده مقام قدس روحایتی برای او باقی نمانده است شیخ نوری تصور میکند مقام حجۃ الاسلامی هم که سالها آنرا دارا بوده از دستش رفته است لهذا بتصور فرمان حجۃ الاسلامی از دربار محمد علیشاه میباشد روحانیان دیگر هم که با شیخ همراه و بر ضد مجلس و مشروطه کارهایکردن و مخدوش و منکوب بودند هانه حاج سید ابوطالب زنجانی که مردی متکبر و خودخواه است و شاه بنصیحتهای او در ضدیت با ملت اعتماد بسیار داشت و مانند آخوند رستم آبادی و ملا محمد مدد آملی و سید علی آفای بزدی و جمعی دیگر همه از کوشش ارزوا در آمده بدربار رفت و آمد صمیمانه مینمایند و مشیر و مشار در امور دولت میشووند سید محمد یزدی و شیخ محمود و رامینی که در عدیله بجرائم خیانت بمشروطه محبوس بودند هستخلص و هر روز مرحمت شاه میشووند و تصور مینمایند دور هخالفین آنها سپری شده و دوره ریاست آنها در رسمید. رجال مستبد همه بروی کار آمده هر کدام مرجع خدمت مهم میگردند رجال مشروطه خواه که در حکومتها هستند همه معزول شده متواری یا خانه نشین میگردند و مستبدین بجای آنها حکومت مینمایند میرزا صالح خان حاکم طهران منضوب شاه شده خانه او یغما میشود خیانتکارانیکه بکلات تبعید شده اند از طرف شاه احضار و با تشریفات و احترامات بظیران ورود مینمایند حتی قتله فریدون مورد انعام شاه واقع میگردند و این عملیات همه برخلاف مصالحت حقیقی شاه است زیرا بنیوت میرساند و عموم خلق بیخبر خبردار میشوند که وقایع جانگدای دوره مشروطیت از قتل و غارتها در مرکز و ولایات و قضیه حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و حکایت قتل فریدون پسارسی و نظایر آنها همه بدستور و برخانی شاه و درباریان بوده است.

خلاصه محمد علیشاه در کمال بیملاحظگی در باگشاه سلطنت میکند و از هیچ کس و هیچ کجا ملاحظه ندارد هکذاز دوچا یکی از آذربایجان که سالها آنجا بوده مردم آن ایالت را میشناسد و میداند جز جنگ کردن با آنها چاره ندارد و دیگر نجف اشرف که میداند رؤسای روحانی نجف غیر از آقاسید کاظم یزدی باقی بسا او مخالفند و بر عملیات اخیر او اعتراض سخت دارندلهمذا برای جلوگیری از تصریض آنها با روحانیان

## فصل-ی و هشتم

درباری مشورت کرده تلگراف ذیل بقلم آنها نوشته میشود و با مضاء شاه بنجف  
مخابره میگردد.

### صورت تلگراف شاه نمره ۷۴۱

«جنابان مستطابان آفایان ملاذ الانام حجج الاسلام آیات الله فی الارضین ادام الله تعالی افاضتهم از قراریکه بعرض رسیده در اینوقت که برای جلوگیری اشراط و اعاده نظم و امنیت داخله پاره‌تی اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده تجمعات هیئت علمای اعلام را مشهود نقل پاره‌تی عنوانات و از آنطرف در مزاج عوام القای بعضی شباهات مینمایند برای رفع اشتباه خاطر جنابان مستطابان عالی را یاد آور میشویم که باهالی ایران عموماً و بذوات محترمه خصوصاً معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه مغفور پدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغیراتی روی داده و مرابراتی نیابت سلطنت از آذربایجان بظهر ان احصار و تمام مهام مملکت را به عده من و اکذار فرمودند بواسطه نفاهت مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود از صح شاهنشاهی مغفور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوائق نیکنیست و هر چند عقالی مملکت و علمای این فن استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمیدیدند و لوازم اقدام باین امر ببیچوجه موجود نبود من مخصوصاً چون ترقی دولت و حصانت ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده برای حفظ دین و دولت اسلام شید الله ارکانها قانون اساسی را در حالی که پدر تاجدارم را رمن و قادر نبی نبود قلم را در دستش گذارد بعده آن هم از ساعتی که بر تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آنقدر یکه در قوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار گرفت و مستحکم شد لکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمیعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسد خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرارداده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند خلاصه وقتی که در مقدم قانون اساسی دیدند مذهب

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باگشاه و دولت‌های ایران

رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات‌الله‌علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیرممکن خواهد بود بانواع حیله و دیسیسه گاهی بربان ناطقه و در ثانی بکنایه و اشاره در روزنامه‌جات با اسم ترک کهنه پرستی و خرافات عقیده و اذهان سلیمه عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح بلباس مشروطیت جلوه داده تا جندی عامه را ازدکر مصیبت و باره‌تی اعمال خیریه که بنای شرع بر آنها استقرار دارد بازداشتند و انجمن باشیه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را بمیان آوردن دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبی رخته انداخته و مقصود حضرت ختمی هر تبت را که‌انی تارک فیکم التقین کتاب‌الله و عترتی باشد از دولت اسلام زائل کنند چنانکه پاره‌ئی از اعمال آنها استحضر شده‌اید بطوری اغراض خود را در ذهن عوام رسونخ دادند که علمای اعلام و بزرگان اسلام نیز از جلوگیری عاجز بودند با این اقدامات که بفرض آزادی و شورش طلبی آنها نزدیک بود دولت و ملت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش بعزار ساله ایران را متزلزل سازند بر حسب وظیفه شخصی لازم داشتم که بیش از این تحمل و سکوت را رواندارم اول برای حفظ دین و دیگر برای نگاهداری سلطنت که بخواست خداوند بقوت بازوی و جهد و کوشش اجدادم بمن تقویض شده است بهین عنایت امام عصر عجل‌الله فرجه از آن‌جا جلوگیری نمایم وجود آنها را که اسباب هرج و مر ج را نظمه تمام مملکت گشته طرد و منع کنم و چون میدانم که برای حفظ حدود و مفاظه کردن برای خاطره‌های محترمه پاره‌ئی اشتباه کاری خواهند کرد شاید علاوه بر آنچه از مجمع و لایات منتشر ساخته نشده‌هند لهذا باید آور می‌شوم که مشروطیت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای اسلامی با تمام جد خواهم کوشید انشاء‌الله تعالی از برکت توجهات مخصوصه وادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خود من موافن گرم و از باطن آن ذوات مقدس همه نوع استمداد می‌جویم.<sup>\*</sup>

هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ (محمد علیشاه قاجار)

جواب این تلگراف را فصل پنجمی خوانید.

واما تأثیر خراب کردن مجلس شورای ملی ما در ممالک دیگر بدیهی است این واقعه از دو سبب در دل آزادیخواهان عالم اثربد مینماید یکی تهور شدن جمیع آزادی طلب بدبست هشتاد هزار مستبدو دیگر دخالت قوه نظامی حکومت مستبد روس که منفور آزادیخواهان دنیا است در این واقعه جانگذاز پس میتوان گفت عموم آزادیخواهان دنیابالملیون ستمدیده ایران اطهار همدردی مینمایند و بطور خصوصی در سه مملکت همچووار متأثیرات مختلف هویتا است اول روسیه که دولت و ملت را باید جدا کرد و از هر یکی علیحده صحبت داشت . اما دولت تزاری روس بدیهی است از این فتح که در طهران بدبست صاحبمنصبان او شده بخیال خود مشروطه را که بمترزه موی دماغ برای پادشاه جوان دوست و مطیع او بوده است دیشه کن نموده خوشحال است خصوصاً که در عین اتحاد ظاهروی که با رقیب قوی پنجه خود انگلیس در ایران حاصل نموده در عالم رقابت باطنی این موقعیت را گرچه با تحصیل رضای انگلیسان بوده است فتحی در مقابل انگلیس تصور مینماید و بر خود بسی همیاندو اما ملت روس خصوصاً آزادیخواهان آنها از دو سبب از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطرند یکی همانکه بطور عموم نسبت با آزادیخواهان دنیا گفته شد و دیگر بطور خصوصی که در این فتح حکومت استبدادی ایران بتقویت دولت تزاری روس در مبارزه حیاتی و طبقانی که با دولتیان و مستبدین روسیه دارند شکستی برای خود تصویر مینمایند اینست که از اطهار همدردی نسبت بملیون مغلوب ایران و اطهار تنفس رشیدی از عملیات حکومت جابرانه خوش دریک مملکت ناتوان همسایه که تازه سراز خواب غلت برداشته میخواهد در حوزه حقشان و حقوق طلبان بشری داخل گردد دقیقه‌ای فروگذار نمینمایند و این احساسات از ملت آزادیخواه روس در قفقاز بیشتر از دیگر ممالک روسیه هستند این است بواسطه قرب جوار با ایران و بسبب هنلهای بسیار قفقازیان با ایرانیان و بودن جمع کشیر ایرانی در بلاد قفقاز که اغلب طرفدار آزادی ایرانند و دیگر تأثیر شکست ملیون ایران در انگلستان - هر انگلستان هم باید دولت و حملت را جدا کرد (با اینکه خالی از

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باگشاه و دول همچهار ایران

اشکال نیست) و نسبت به ریک جداگانه سخن گفت دولت انگلیس که هیبیند بواسطه تحریکات شدید روس در دربار محمد علی شاه بسبب نقش اثقلابی که از طرف دربار ایران برای خلاص کردن خود از طرق مشروطیت سرتاسر مملکت ما پرآشوب است و طرق و شوارع روز بروز ناامن ترمیکردد و بتجارت آنها زیان میرسد باکی ندارند که میلیون ایرانی را فدای منافع خصوصی خود نمایند و بصورت یک مجلس شورای نورسی که در قضیه شناختن عهدنامه ۱۹۰۷ میلادی آنها با روس روی موافق نشان نداده آنرا رد نموده است سیای در دنیا کی بست دیگری زده باشد تا بزدن آن سیای دو کار شده باشد یکی تنبیه آزادیخواهان پرحرارت و کم تجربه ایران و دیگر دامن زدن به آتش تنفس ایرانیان از روس رقیب دیرینه خود خصوصاً که محظوظ آزاد نگذاردن محمد علی شاه در اختیارات سیاست خارج مملکتی خود (که موجب مساعدت آنها با میلیون ایران در تبدیل اساس حکومت استبدادی بعض مشروطیت بود) بر طرف شده و عهدنامه ۱۹۰۷ تکلیف آنها را با رقب خود در ایران و در وسط آسیا مبنی نموده است بعیارث دیگر دولت انگلیس بمقصودی که در ترویج مشروطیت ایران داشته رسیده است در اینصورت اکنون صرفه و صلاح خود را در آن میداند که اظهار علاقمندی بمواد معاہده ۱۹۰۷ با روس بنشاید تا از آنرا بحفظ می‌باشد خود در ایران موفق کردد اینجا است که بحکومت ملی ایران مانند کارد کند شده از کار افتاده نظر می‌نماید بلی در عین حال نمی‌خواهد تا وقتی که حکومت مقتند ثابتی که طرفدار سیاست او باشد در ایران نباشد قانون اساسی ایران لغو گردد به حال آنچه در ایران رویداده اکنون در جسم دولتیان انگلیس سوء اثر نکرده بلکه مبنی بر صرفه و صلاح سیاسی و اقتصادی خود میدانند و اعمال اتفاقی که میتوان در مقابل دولت نام برد جمعی از آزادیخواهان تندرو انگلستان و برلاندیهای مخالف دولت انگلیسند که آنها هم در اظهار تنفس از عملیات روس باشترالک انگلیسان در ایران کوتاهی نمی‌کنند در صورتی که تأثیر مهی نداشته باشند بدینه است که آزادیخواهان هندوستان و کلیه فارسیان ایران دوست هم در شمار این جمع میباشند و با میلیون ایران اظهار همدردی مینمایند

## فصل سی و هشتم

شمایه سیم ماهه خود در حال انقلاب است و مشروطه شدن ایران در مراجح حکم، ان مستبد آن و عازر بسیار داشته و اگون از شکست ملیون و فتح محمد علیشاه که روابط خصوصی باهم دارند خوشحال است دولت عثمانی است با سلطنت عبدالحمید خان دوم. عبدالحمید از مشروطه شدن ایران که قهرادر تزلزل استقلال و استبداد او مؤثر بوده است بی نهایت اندوهنا که بود و اجازه نمیدادند خبر از اخبار حکومت ملی ما در جراحت مملکتش منتشر گردیده بی است از فتح محمد علیشاه و خراب کردن مجلس و پر جین ساط مشروطه روح تازه بخود میکردد امامور این خوشحالی بسی کوتاه است زیرا که مقارن شکست ملیون ما فتح دولت استبدادی در قسطنطینیه قضیه بعکس شده حکومت استبدادی عبدالحمید خان بدست جمهوریت اتحاد و ترقی عثمانی ره مخورد حکومت ملی تأسیس میگردد و بهمان اندازه که این قضیه در مراجح سلطان عبدالحمید و عازر کرده زندگانی را در کام وی تلغیت نماید رسیدن خبر شکست سلطان بدست ملیون عثمانی در مراجح شاه جوان تازه طعم استبداد را چشیده تأثیر نموده خاطر اورا سخت مشوش میدارد در رسیدن سفیر کبیر جدید عثمانی نصوی بیک بطران به رویله است قلب اورا جلب کرده نمیگذارند طرف توجه ملیون ستمدیده ایران واقع بگردید چنانکه در جلد سیم این کتاب خاطر خوانندگان از قضایای ارتباط آزادی خواهان ایران و عثمانی آگاه خواهد گشت عجالتاً میتوان گفت یکی از اطمدهای بزرگ که بیفاسله بعد از غایبه محمد علیشاه بر ملیون ایران بر قلب او میخورد بحدی که از شدت عملیات جابرانه او و در باویانش نسبت با آزادی خواهان گرفتار در غل و زنجیر اندکی میگاهد رسیدن خبر فتح ملیون عثمانی است و شکست سلطان مستبدی که سی سال در مقابل آزادی هلت خود مانند سد آهین پافشاری کرده است در اینصورت البته محمد علیشاه حق دارد از این پس آمه ناگهان بینهاست آزره خاطر باشد و شهد غلبه بر مشروطه خواهان بکامش تلغیت گردد و این تلحکامی خصیمه میشود بد و تلحکامی دیگر یکی پافشاری آفریجستان دو مخالفت با حکومت استبدادی اوچنانکه در اوابل همین فصل بگاشته شد و دیگر استادگی سخت رؤسائی روحانی عتبات عالیات در درد عملیات حق شکنایه شاه و در باریان

## تأثیر خرابی مجلس در دربار بافشه و دول هم‌جوار ایران

و تصریح شدید در جواب تأکراف شاه که عین آنرا در این فصل خواندید و جوابش را در فصل بعد خواهید خواند و هم احکام دیگر که از ناحیه مقدس رؤسای روحانی مزبور خطاب بشاه و دولت و روحانیان و رؤسای ایلات و عشایر ایران مخصوصاً رؤسای آذربایجان صادر می‌شود و اگر کان با غشایه را هنوز لزل می‌سازد و ماهرچه از آنها را که بدست آمد در فصل بعد از این فصل و در فصول دیگر خواهیم نگاشت و بهر حال پیش از یکی دو هفتاد و خرابی مجلس و گرفتاری آزادی‌خواهان نمی‌گذرد که شاه از بابت قضایای آذربایجان و احکام روحانیان نجف و درهم شکستن اساس حکومت استبدادی همایان پیش از آنکه لبیش بخندد چشمی گریان می‌گردد و در عین حال که گرفتاران بیچاره باشند و اداره قراقچانه و نظمیه و انبار دولتی روز و شب در شکنجه و عذاب جسمانی هستند شاه جوان بدینخت بسوء سیاست خود و درباریان بیگانه برست نادانش بعد از این بعذاب و شکنجه روحانی گرفتار است.

## فصل سی و نهم

### تعرضات بشاه وقتل دو آزادیخواه

در فصل پیش از این نوشته شد که محمد علی شاه در عین غرور غلبه بر ملیون و برهمند مجلس و مشروطه از دو جا نگرانست و روز بروز برنگرانی او افزوده میشود یکی از مخالفت آذربایجانیان و دیگر از تعرض رؤسای روحانی نجف اشرف برای جلوگیری از مخالفت مردم آذربایجان بفرستادن اردو متولی شده است و برای جلوگیری از تعرض روحانیان نجف بمخابره تلگرافیکه عیناً رفصل پیش نکارش یافت.

محمد علی شاه و درباریان او و روحانیان درباری تصور میکنند با آن تلگراف علمای نجف را قائم نموده اند و چون قضایا گذشتند و شاه بر تخت قدرت واستقلال جایگزین است رؤسای روحانی هم سکوت اختیار خواهند کرد و اگر جواب موافقی ندهند مخالف هم نخواهند داد ولی باید دانست که رؤسای روحانی نجف موافق با مشروطه علاوه بر وظایف دیانتی که دارند در مقابل آنها رقیب باشند که رقبائی هست و هر قدر هم که آنها شخصاً مهندس اخلاق باشند و دارای مقام شامخ حوزه آنها مجبور است در مقابل حوزه رقیب خودداری کرده تا آنجا که پتوانند دست از تعرض بشاه برندارند خصوصاً که عرابین کتبی وتلگرافی تظلم آمیز ملیون هم که در روزهای آخر کشمکش با شاه نزد ایشان فرستاده شده همه رسیده است و آنها را تهییج شدید کرده تلگرافی که بزودی خواهید خواند بتوسط سه نفر دیگر روحانی مشروطه خواه که بیش از اطلاع بر حبس و طرد آنها صادر شده است در این موقع میرسد.

جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف

«تهران توسط جنابان مستطابان حجیج الاسلام بهبهانی و طباطبائی و افعجه دامت

## نمرات پشاو و قتل دو آزادی بخواه

بر کاتم حضور عبارک اعلیٰ حضرت اقدس شاهانه خلدالله علیک بپذیر ادعیه خالصانه عرضه میداریم واضح است که اقدامات مجدهانه داعیان مخصوص حفظ دین میین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترقیه حال دعیت و صیانت نفوی و اعراض مسلمین بوده است مکرر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً تلکرافاً و کتبأ بعرض رسانیده و بجواب مساعد نایبل نشدمیم حالاً دستخط تلکرافی واصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت کرد و دیدزیر اکه معلوم شد باز انفاس خائین و مفسدین و مفرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که هامول است مبنی بر واقعیت و بر



ا: راست بیج : حاجی شیخ مازندرانی -- حاجی تهرانی -- آخرند خراسانی

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخرندلامحمد کاظم خراسانی مضمون فرموده حضرت شاه ولايت عليه افضل الصلة والسلام که خير المقال ماصدقه الفعال تطابق داشت چنین روز گاران تازه برای دین و دولت و ملت دست نمیداد در اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین باین حد هتمی نمیشد و چنانکه هم کامله در این موقع واقعاً باصلاحات

## فصل سی و نهم

ملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت و برانه ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشود نمیشد و سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمیماند و بای اجانب بملکت باز نمیشد و در طهران با آن امنیت بچنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمیفرمودند دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلهم الله تعالی بوزارت عدله ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بروفق قوانین مشروطیت اسهل ما یکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود که فتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که ازلسان بایه منتشر مینموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسوس که مفسدین نمک ناشناس محسن تشرف بمقصود خودشان ساخت اقدس ملوکانه را بچنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوهه و اینهمد فرخنده را که سزاوار بود سرقت سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند علی ایحال بدیهی اس تحفظ دین میین اسلام و استقلال دولت اتنی عشریه شید الله ارکانها بعد تخطی از قوانین مشروطیت متوقف والتزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانچه مفسدین بازهم ذات اقدس را بحالت دین بزوری و مملکتداری بگذارند امید است انشاء الله تعالی بحسن تدارک و اقدامیکه کاملًا موجب رفع وحشت عمومیه باشد مباردت فرموده کسیختگی کلی را خدای نخواسته که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهدداد والامر لمن له الامر (نجل مرحوم حاج میرزا قدس سره) (داعی محمد کاظم الخراسانی) (الجایی عبدالله المازندرانی) بهد از رویی این تلگراف بمحمد علیشاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری داد دعوت کرده با آنها صحبت طولانی میدارد و میگوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کردم به پیشنهاد و با مشورت با شما بیموده است حالا هستور میدانید جواب علمای نجف را بدھید آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در صدد میشوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تصریفات رؤسای روحانی نجف جلوگیری نمایند و نتیجه نصیبگیرند و هم در این مقام مناسب

## تشریفات بشاه و قتل چو آزادیخواه

است دیگر تلکرافات علمای خیفرا که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام به امر ان رسیده و یا آنکه پیش رسیده و نشر نشده درجه نمائیم تامقان مساعدت آن ذوات حقدس در نگاهداری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد.

## تلکراف بتوسط علمای طهران خطاب بقشون دولت باین مخصوصون

عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم الله تعالی را بسلام و افراد مخصوص همباریم هماره حفظ حدود و نقوص و اعراض و امنوال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده وهست همکی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادغی تعرض به مسلمانان حامیان این اساس قویم محاوبه بالامام عصر علیه السلام است البته باید همکی ابدآ بر ضد مشروطیت اقدامی نمایند محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی طهرانی و خراسانی و همازندرانی.

ایضاً طهران توسط حجج اسلام ببهائی و طباطبائی و افجهه دامت بر کاتمهم عموم برادران لشگری و توبخانه و قزاق و رؤسای عشاير و ایلات و قاطبه عساکر اسلامیه دامت تائید آنهم بدانند سابق آن برادران گرامی تلکراف کردیم که حفظ و حراست نقوص و اعراض و امنوال مسلمین در عهده کنایت شما ها است حال هم صریحاً میگوییم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شیلک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافق است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز بتوسط انجمن ایالتی بنای عشاير و ایلات و سرحدداران آذربایجان اردبیل و قرچه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تائید آنهم اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تثیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اثنی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی مaha در این سی و اقدامات بغيرت دینی آن برادران بوده وهست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریکات بوده حال علاییه خود شاه در مقام قتل مسلمانان برآمده است اهذا صریحاً میگوییم که اهتمام در تثیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است

## فصل سی و نهم

در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحناقداه و سرموقی همراهی بامخالفین و اطاعت حکم‌شان در تصریح مجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافق است محل اعضاء و مهرسه رئیس محترم روحانی

وهم باصفهان و شیراز خطاب با پل بختیاری و ایل قشقائی بهمین مضمون تلگراف میکنند و بطهران خطاب با نجف‌نای ملی در قلم و قمع هر کس مخالف مشروطیت باشد شرحی مینویسند این احکام هم بعد از وقوع میرسد و بطور خفا پدست مشروطه خواهان میافتد.

و نیز بعد از رسیدن خبر مشروطیت عثمانی بنجف اشرف که ضرورة برؤسای روحانی ایران آزادی کامل داده میشود که هر چند بخواهند بحکمران مستبد ایران در موضوع بر هم زدن اساس آزادی ملت تصریح کنند محدودی نداشته باشد بلکه موجب خشنودی کارکنان حکومت آزادیخواه عثمانی باشد تلگراف ذیل را بطهران مخابره میکنند.

بتوسط جناب رئیس وزراء حضور اقدس ملوکانه من الله على الرعیتہ برافته بدینختی و سوء حظ همین است که دولت علیه عثمانی با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدهی کافتاً ماکان تخلف ازا امر شاهانه راجون داشتند که امروز حفظ ییشه اسلام و قدرت وقت دین همین و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلام مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را صریلند و تابع آن عمداً قریب انشاء الله تعالی مسحود خراهد بود لیکن سوء حظ ایرانیان بخت بر گشته چنین تیجه داد با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را اسوار فرموده بوده همین که نوبت تاجداری بذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت باریکه سلطنت یوماً فیوماً جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و اثلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکرر نقض عهود نگردید و آنچه داعیان را باتفاقی وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملت که در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قول اکمال مساعدت اظهار و عمل ابرضد حقیقت رفتار و بالآخره بیاز شدن

## تعرضات بشاه و قتل دو آزادپسخواه

لسان جسارت بمقام سلطنت مؤذی و تیجه سوء تدبیر خاننین دفع فاسد بافسد شد و تفرقه کله دولت و ملت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بدست دشمن روسی واستخفاف کلام مجیدالهی عز اسمه و سایر شعائر اسلامیه که دول کفرهم محترم میشمارندالی غیر ذلك هیچ فروگزار نکردند این دسته اعدی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم دادند تامر زوبوم ایران را بکلی ویران و دولت را بالهره معده و ملک را تسليم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خودچه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامیه را وسیله هدم اساس دین میین و اعدام ملک و ملت فرموده اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم مطروح است چنانکه بعد از این بنابر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاء الله تعالی تدارک این شنايع بجلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه متذقین کلام الله و هارین ملت و عقد مجلس محترم مباردت فرموده زياده بر اين برباد دادن دين و دولت همت نگمارند و اين خدام شرع انور را با چه مهما امکن ازاعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غيره تحذر داريم ناچار نفرمایند انشاء الله تعالی (الاحقر نجل المرحوم ميرزا خليل قدس سره محمد حسين) (الاحقر محمد كاظم الخراساني) (الاحقر عبدالله المازندراني) وهم تجار ايراني مقيمين استانبول بتلگراف حضوري باحتجج اسلام نجف كفتگو كردن و شرح و قابع طهران را اطلاع دادند و جواب خيلي مساعد با مجيدزياد از اقدام سلطان عبدالحميد خان دراعطای مشروطيت بملت عثمانیه گفتند و امامان ائر این وقایع و این تعرضات در دربار با شاه باید دانست که محمدولیخان سپهدار از حکومت وارد و کشی آذربایجان است مقاميد هو عبدالمجيد ميرزا عين الدوله که يکي از مهمترین رجال دولت است و با آذربایجانیان هم سوابق بسیار دارد والي ورئيس اردوی آذربایجان هي شود در صوريکه باطنًا از شاه راضی نیست و ناچار است اين مأموریت را پيذيرد عين الدوله ميرود به تبريز و از در صلح طلبی در آمده با رؤسای مليون ملاقات کرده آنها را بصلاح دعوت مینماید ولی تمام اقدامات او بی تیجه مانده بالآخره مليون بعين الدوله مينويستند که صالح با شاه شرایطي دارد که اول آنها داير

## فصل سی و نهم

شدن مجلس شورای ایلکن لست دو طهیران و حفظ حقوق کامل در آذربایجان این خبر در هر بار تأثیر شدیده بیکند و پیغمیمه وصول تصریفات سخت رؤسای روحانی که بی در بی میرسد و مینویستند اگر مجلس داده نشود کسود کذشته جیران نگردد همه با بران حرکت خواهیم کرد شاه بی اندازه آزرده خاطر شده اجتماع مردم آزادیخواه طهران هم در قلمه ک و در سفارت عثمانی چنانکه در فصل دیگر شرح داده میشود بر آزده کی خاطر شاه افزوده روزی شیخ فضل الله و مشیر السلطنه و امیر بهادر را احضار کرده با آنها فحش میدهد و میگوید شما گفتید مجلس راتوب بیند شما مرا او داشتید مسجدلرا خراب کنم حالا بیانید جواب بدھید آنها هم با کمال کدورت از حضور شاه هر خص میشوند و شیخ نوری بداناین مجلس پر بالي را که باز کرده بود جمع کرده از خانه کمتر بیرون میآید و بلکه کمتر دیده میشود در دربار هم اختلاف کلمه مین و رجال دولت افتاده چند دسته بر ضد یکدیگر تشکیل میشود و هر دسته یک یا چند نفر از معممین طامع خودخواه را دستیار خود قرار داده بر ضد هم دیگر روز و شب کار میکنند عجیبتر آنکه شاه هم مانند یکی از دور باریان برای خود دسته بندی دارد و اشخاصی را برای تحصیل خبر و اسباب کار بودن بخود اختصاص داده در خلوت با آنها سر و سری دارد و چنان مینماید که بزودی دسته امور دربار از هم گسیخته شود خاصه که بول هم ندارند و کسی هم به آنها قول نمیدهد مالیاتها را نمیتوانند وصول کنند و در تمام مملکت مردم از دادن مالیات استثنای دارند ولین مسئله بیشتر از هر چیز موجب پریشان خاطری شاه شده است خصوصاً میشنود وسائلی روحانی نجف عزم دارند اگر شاه نصایح ایشان را نشوند مالیات دادن بازدرا چرا نهایند که در اینصورت تمام مالیات دهنده کان اطاعت این حکم شرعی را بر خود فرض خواهند شمرد و قهرآ سلطنت محمد علیشاه منحل میگردد بدینه است این تأثیرات علی نیست چونکه بتدریج حاصل میگردد و صورت ظاهر را تا مدتی محفوظ نگاه میدارد چنانکه در عین حال از کشتن دو تن از آزادیخواهان هم یکی در بروجرد و دیگری در طهران درین نمیکنند و آن دو تن سید جمال الدین واعظ و روح القدس میباشند.

### تصویرنامه بنده و قتل در آزادیخواهان

حال سید جمال الدین راعظ از روز ۲۳ جمادی الاولی که در بیهودستان بوده بر نگارنده پوشیده است که بعد از هتفرق شدن آزادیخواهان او کجا مخفی شده و با اینکه از بیک با اندکی عاجز است چگونه خود را محافظت ننموده نمیدانم فقط میدانم



هر حوم سید جمال الدین راعظ احشیانی

که چند روز در طبران مخفی میشود و بعد با لباس مبدل و با اندک تغییر قیافه بطرف همدان رسپار میگردد و با مید آنکه با هیر زامحسن خان مظفر الملک حکمران همدان

## فصل سی و نهم

دوسنی قدیم دارد و میتواند او را محافظت نماید مظفرالملک نوکری دارد حسین نام او را برای کارهای خود بطهران فرماده او سید را بهرلباس و هرقیافه باشد میشناشد اتفاقاً مراجعت نوکر مزبور بهمدان تصادف میکند با عزیمت سید جمال الدین بدان صوب در راه سید خود را آنجا که میتواند حفظ میکند که کسی اورا نشناشد حتی به حسینخان نیز آشنای نمیدهد و با اینکه در یک کاری هستند و دو برادری یکدیگر نشسته‌اند چون بهمدان هیرمند میروند بحمام و حسینخان بمظفرالملک اطلاع میدهد از آمدن سید جمال الدین بهمدان مظفرالملک میفرستد سید را از حمام بدار الحکومه برده برای او منزل مخصوص که چندان در انتظار نباشد تعیین کرده از او پذیرائی مینماید خبر بدرباره هیرمند که سید در همدان و در خانه حکومت است شاه یاتاگراف اکیده میپارد که سید را توقيف نمایند و باید دانست که سید در ایام ولايته شاه مدته در تبريز و مورد نهايت توجه و ليغمد بعض شاه حاليه بوده است ولی در کشمکش مشروطه و استبداد نه تنها آن رابطه دوستی منفصل شده بلکه شاه بواسطه نطقهای همیجي که سید برضد درباريان مستبد نموده طرف بغضن شدید و درباريان است و در میفرض بودن از رفاقت خود ملک المتكلمين و هيرزا جهانگيرخان و بعض دیگر چيزی کم ندارد مخصوصاً سید طرف بغضن شدید روحانيان درباري است و هرجه بتواند شاه را در اعدام او بنام فساد عقیده تشويق مینمایند در اين وقت که معلوم ميشود سید در همدان است قوه استبدادي دربار و کارکنان روس و روحاينان درباري همه دست بدست میدهد که سید اعدام گردد از طرف مظفرالملک از سید نزد شاه با تلگراف شفاهت میکند و اورا ضمانت مینماید که هن بعد برخلاف گفته مداع شاه بوده باشد و علمای همدان را واميدارد ازاوشفاعت نمایند ولی هيچيک مؤثر واقع نشده امر مؤکد بحاکم همدان صادر ميشود که سید را اعدام نماید مظفرالملک اطاعت اين امر را برخود غير مقدور دانسته استعفا میکند آنگاه تلگراف ميشود که اورا با هيرا فتح همداني که اکنون حاکم بروجرداست تسليم نماید امير افحتم سيدرا از مظفرالملک گرفته بپروجرد هيرمند و شيانه طناب پگردن او پسته اورا با عذاب شديد بقتل هيرمند و اين در ماه رجب ۱۳۲۶ ميشاخد قبر او در

## تعریضات بشه و قتل دو آزادپسواه

قبرستان بیرون دروازه بروجرد است و اما روح القدس این مجاهد قوى القلب خراسانی چنانکه نوشته شد در روز مهر که در خیابان چراغ برق طهران در قهوه خانه موسوم بعرش اول کسی است که سرراه بر قشون دولت از قزان و غیره میگیرد و مدتی آنها را معطل میکند تا وقتیکه توب بقهوه

خانه بسته آنجا را خراب میکنند و اورا گرفتار مینمایند روح القدس با جوانی که صفت شاگردی او را دارد گرفتار میشود در دست قزاقان دچار آزار و شکنجه بسیار میگردد و مدتی در این عذاب و شکنجه است بالآخره او را بانبار دولتی میبرند انبار محبس قدیم دولت است که در دوره قاجاریه فجایع بسیار در آن واقع شده است و هر کس را میخواسته اند محبس او همیشه بمرگ شود اورا در انباره هجوس میساخته اند در این وقت بعضی از مقصرین را مخصوصاً آنها که در

مظفرالملک

جنگ شر کت عملی داشته اند بانبار میرستند روح القدس یکی از آنها است بیچاره روح القدس شبیهای بسیار را در انبار دولت با شکنجه و آزار بروز میآورد و بالآخره اورا میدهند با قربای قزاقانی که نسبت میدهند این مجاهد قاتل آنها است تا قصاص کنند قزاقان او را باشد "عذاب کشته بدنش را در چاهی که بمنزله قبر کشته شدگان در انبار است میاندازند.

## فصل چهلم

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

برای بی بردن بزندگانی هفتاد و پنج روزه نگارنده باید بروز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۶۶ که روز توب بستن مجلس شورای اسلامی است بازگشت نموده حال و کارمرا از آن روز تا موقعیت تبعید از وطن که جلد سیمین این کتاب به آن سرگذشت شروع میگردد دانست ضمناً از قضایای واقعه اینمدت از طرف دولتیان و ملیون آگاه گشت آخر فصل سی و سوم نوشت که بیان روز ۲۳ جمادی الاولی نگارنده توانسته خود را به استان برساند و ناچار تا شب در همان خانه بسخترین احوال میگذراند برای اینکه اگر در بی گرفتاری من به آن خانه بریزند خانواده من و صاحب خانه ها کمتر در وحشت و اضطراب بوده باشد خرابه هی است پشت آن خانه هوا که تاریک میشود میروم به آن خرابه و شب را در آنجا بروزه میآوردم در آخر ابده دیوار کوتاهی است که از آنجا میشود بیاغی رفت که درخت های کهن دارد مرا راهنمایی میکنند که اگر مأمورین دولت به آن خرابه آمدند از آنراه فرار کرده در باغ هنوز مخفی گردم لباس سفید در بر دارم در موقعیت کنار دیوار خرابه استاده راه فرار را ملاحظه میکنم همسایه های آن خانه که با قصای فصل روی بام خواهد بود و میدانند در آن خرابه کسی منزل ندارد و مرا از دور دیده هی آیند بر سر دیوار خانه از صاحب خانه هم پرسند در خرابه کیست هر چه میخواهند که مان کنند نمیشود بالآخره هی فهمند آشخاص من بوده ام پنهانیت مضطرب میشوند که هبادا بودن من در آن محل موجب خرابی خانه آنها و غارت اموالشان بشود و یا اسباب گرفتاری برای آنها فراهم میآورد لهذا بر صاحب خانه فشار میآورند که این شخص امشب باید از این محل برود ولی به زبان هست آنها را راضی میکنند که من آشتب را آجلاً صحیح نمایم و فردای آن روانه گردن صبح زوداز

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاه و پنجره

و اقنه شب آگاه میشوم و میمینم این واقعه همه را سخت بریشان خاطر دارد و جون روز نمیتوانم از آنخانه بیرون نیز و مصمم میشوم هر طور باشد و زرا آنجا مانده شب از آنچار و آنه شده جای دیگر پنهان کردم باسی ازدوز بر میآید خبر میآورند ملک المتكلمين و میرزا جهانگیر خان را در باغشاه کشتند خبر کشته شدن این دودوست عزیز و صدماتی که بر آفاسید عبدالله و آقا مسید محمد و بر رفای آزادیخواه رسیده و میرسد روز کاردا در چشم من تیره و تار میکند خصوصاً که خبر میآورند نتش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند بردارند زنها همت کرده آنها را برمیدارند و آزادیخواهان را بی دری گرفته آزار هیرسانند و بقراخانه و باغشاه هیبرند این خبرها زیادتر اسباب و حشتم اهل آنخانه میشود و من چاره ندارم مگر آنکه تاشب آنجا بهمان ییش از ظهر عیال را میفرستم بخانه خود تا بعضی اسناد و نوستجات مردم را ازخانه بیرون ببرد که اگر بربزند بخانه و غارت کنند بصاحب آن اسناد ضروری وارد نگردد هنوز عیال من بروگشته است که از بشت آنخانه صدای نوب بلند میشود تصور میشود که دانسته اند من در آنخانه هستم و جون این خانه از خیابان بزرگ عقب افتاده خانه دیگر را مقدمتاً خراب میکنند در این حال خبر میآورند خانه ظهیر الدوله را که نزدیک اینخانه است برای گرفتن مجاهدین که آنجام مخفی شده اند بتوب بستند و هم خبر میرسد که در گیر و دار خرابی خانه ظهیر الدوله کسی فریاد میکرده است فلانی در این نواحی است او را هم پیدا کنید این خبر که میرسد بر اضطراب اهل خانه افروده شده ناچار من از خانه در آمده بهمان خرابه که شب را در آن بسربرده مخفی میکردم و در این حال عیال من بعد از انجام کاری که از برای آن رفته است در خیابان در حین توب بستن بخانه ظهیر الدوله تصادف کرده بحال غشوه در کنار خیابان میافتد حقیقتاً کار این خانم در این روز تقدیر کردند است و رشادت مردانه میکند در این وقت هم خود را نباخته بخانه میرساند و هر از این اضطراب خیالی در میآورد تا غروب آفتاب من در آن خرابه هستم یکی از همسایگان آن خانه که شب مردا در خرابه دیده و فهمیده است هنوز نرفته ام قرآن سر دست گرفته بر سر دیوار خانه آمده باهل خانه میگوید باین قرآن قسم اگر الان نزود میروم خبر میدهم بایند اور ابگیرند تمام آسوده

## فصل چهلم

باشیم بدیهی است من نمیتوانم دیگر در این خانه یاد را آن خرابه بهمان ناچار برای بیرون رفتن حاضر میکرم در صورتی که نمیدانم چیزکوئه و کجا بروم بالاخره لباس نوکر خود را پوشیده اورا لباس بهتری پوشانیده با تفاوت از خانه بیرون میآمی و خیال میکنم اگر بگذارند بگذرم بخانه تاجری که در همسایگی خانه ماست و بامن دوستی دارد رفته شب را در آنجا بمانم و از آنجا فکری بروز گار خود بگنم از خانه بیرون آمده بخیابانی که پهلوی سفارت انگلیس است وارد میشوم خیابان پر است از سوارقران و تمام توجه آنها بایست که کسی طرف سفارت نزد منم که این قصد را ندارم لهذا متعرض من نمیشوند اتفاقاً در شکهٔ خالی رسیده هردو در در شکه نشته بسرعت طرف میدان توپخانه روانه شده در نزدیکی منزل تاجر مزبور پیاده میشویم حالا باید چند کوچه پیاده رفت که نای سرگذر باز است و چراگها میسوزد و کسبه آنحدود مرا در هر لباس باشم میشناسند باوجود این کسی ملتقت نشده بخانه تاجر مزبور میرسم تاجر دوست من مرآ که میبیند سخت مضطرب میشود و میگوید وضع خانه‌ما خراب است این دوروز برادران شما و جمیع دیگر اینجا مخفی بودند نادرزن من که عیال فراقی است وضع را دیده و صریح میگوید امشب نباید کسی از این اشخاص در این خانه بوده باشد از اینجهت آقایان بیرون رفتند حالا شما آمده‌اید نمیدانم چه باید کرد از شنیدن اینواقعه و دیدن اضطراب خاطر صاحب خانه متغير میمانم عاقبت میگویم خانه خود ما نزدیک است میروم بخانه خود جواب میدهد هر گز راضی نخواهم شد که شما امشب خانه خود بروید بالاخره برادرم حاج میرزا علی‌محمد که همسایه تاجر مزبور است آمده فکر بسیار میکنم و قرار میشود آن شب را همانجا بمانم بی آنکه خانزاده او بفهمند و صبح زود بروم بمنزل برادرم تاشب و شب از آنجا بچای دیگر نقل کنم برادرم اینقرار را میدهد و بمنزل خود میروداگرچه برای او هم امنیت نیست ولی مسلم است اگر من خانه او باشم خطرناک‌تر خواهد بود خلاصه آتشب را در سردا به خانه تاجر صبح میکنم صبح زود در خانه را میزند برادرم آمده و رقه‌ئی در دست دارد که از خانه ما نوکرم باو مینویسد دیشب یک ساعت از شب گذشته کسی آمد در خانه سراغ آورد اگر فت گفتم خانه نیست گفت من آدم معتصددیوان

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجره

رئیس نظمیه هستم بالوکار لازم دارم اگر اورا ملاقات نکنم بد خواهد شد فردا صبح هر اتفاقی بینند از من کلمه نکنند معلوم شد همانوقت که من بخانه تاجر وارد شدم ام اجزای نظمیه اطراف خانه مابخیل گرفتاری من بوده اند و اگر بخانه خود رفته بودم قطعاً کرفتار میشدم رسیدن این ورقه موجب وحشت برادرم شده سخت میترسد من بخانه او بروم این است که باز بجوانمردی دوست تاجر آرزو را هم در همان سردار به که شب را بروز آورده بودم میمانم چون ساعتی از روز میگذرد صاحبخانه میگوید صلاح این است من بیازار بروم احتیاط کنید خانواده من شما را نشناسند چونکه نگفته ام کیست اینجا هانده است تاجر میرود تزدیک ظهر صدای مادرزن صاحبخانه بلند میشود که باز آمده و دختر خود را سخت میترساند که راضی نشود کسی در خانه اومخفی گردد کم کم مادر و دختر شروع کرده شرح یغماهای قزاقان را در مجاس و خانه ای اطراف نقل میکنند و از مجلس و مجلیان و مشروطه و مشروطه خواهان بدگویی زیاد مینمایند همه را گوش میدهم و میگویم خدایا کی شب میشود که من از اینخانه بیرون بروم خلاصه شب میشود بقصد رفتن بخانه یکی از دوستان که در انتهای جنوب شهر طهران واقع است با میبدل و با تفاق نو کر خود از آنخانه در آمده در درشکه نشسته روانه میشوم دوچار از عقب سر صدام میکنند درشکه را نگاهدارند تایبینند کیست ولی هکاه تمیدارم آنجا که پیاده میشوم و باید مدتی پیاده بروم تاب آنخانه برسم چند نفر از مأمورین دولت من را تعقیب میکنند ولی من بروی خود نیاورده اظهار و حشت نمیکنم و بخانه گویی که باید بروم میروم آنها میفهمند من در کدام خانه رفتم و ملتفت میشوند کسی در غیر لباس خود میخواهد مخفی گردد خلاصه بواسطه اینشکه مأمورین حکومت دانسته اند در این خانه کسی مخفی شده است و بواسطه اضطراب شدید صاحبخانه از بودن من در خانه اه او آن شب را بزحمت در آنجا بسر برده صبح فردا مصمم میشوم بجای دیگر بروم ولی نمیدانم کجا بروم در اینحال شخصی از دوستان پدرم که مردی امین و خدا برست است و خدمات دنیا را بسیار خورده میرزا مصطفی نام آنخانه وارد شده و از حال من خبردار میگردد هرا بمنزل خود که در همان حدود است میخواند شب بعد در تاریکی شب

## فصل چهلم

بمنزل او میروم چند روز در خانه او حیات نمی‌بینی بسیار میکند و هر چه از دست خود و خانواده اش بر میآید کوتاهی نمینمایند ولی رسیدن یک خبر نعمت این آسایش را هم سلب میکند و آن این است که حکومت نظامی میخواهد بیانه اسباب غارت شده بعضی از خانه‌ای محترمین و تمام خانه‌ای شهر را بگاوند این است که نگران هاند زنی را بعنوان معالجه نزد یکی از دکتران شهر که با من دوستی دارد و با خارجه‌ها بیرابطه نیست میفرستم واژ او میخواهم با سفارت انگلیس مذاکره کند اگر من خود را بقلهک که محل بیلاقی انگلیسان است و بدین من آنجا باعجه ملکی دارد برسانم میتوانم جان خود را حفظ کنم یانه دکتر هزبور ملاقات کرده اطمینان حاصل نمینماید و مرأ اطلاع میدهد در این حوال مصمم میشوم بهرسیله هست خود را بقلهک برسانم و در اینکار غلامعلیخان قجر که سالهاز حمت پرورش اوراکشیده ام من اساعدت کرده و روز پنجم شنبه سیم شهریج ۲ یعنی نهروز بعد از واقعه خرابی مجلس در وسط روز بالباس مبدل سلامت بیانغ قلهک میرسم و جان خود را از معصر خطر دور میسینم و پیش از آنکه کسی بربودن من در قلهک آگاه شود پدر و برادر و تمام خانواده را از شهر بشمران آورده تایبک اندازه خاطرم آسوده میگردد خلاصه بعد از ورود بقلهک که قدری آسایش خیال حاصل میکنم یادم میآید پانزده سال پیش از این شاهزاده محمد تقی میرزا دکن الدوله در طهران پدرم گفت باعجه قلهک را دارید یا فروختید پدرم جواب داد دارم گفت بشما وصیت میکنم اگر هرچه را دارید فروختید این باعجه را نفوذ شد که روزی بکار شما خواهد خورد امروز همانروز است که باعجه جان مارا حفظ میکند قلهک یکی از دهات شمیران است سالها است محل یه-لاق سفارت انگلیس شده در مقاباش زرگنه محل بیلان روسه است در آن ده رو سها و انگلیسها در این ده بواسطه قدرت خود وضعف دولت تصرفات حاکمانه نمینمایند در اینحال که من بقلهک وارد میشوم گرچه ذرمنزل خود هستم ولی در واقع در تحت حفاظت انگلیسان در آمده اطمینان حاصل کرده ام که در اینجا برای من مخاطرة جانی نخواهد بود با وجود این خبر بودن من در قلهک با اندازه‌ئی در دربار سوء اثر میکند که تصور میکند بدون هیچ مزاحم میتوانند هرا دستگیر نمایند این

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجروز

است آن بکمده سر باز سیلاخوری باعده‌ئی سوارقزاق مأمور میشوند مرآ دستگیر نمایند سوار و قزاق مزبور بقلهک آمده اطراف منزل هارا میگیرند و فرباد میزند مقصرا در دامان خدا نشسته باشد اورا خواهیم برد سفارت انگلیس بتوسط تلفن بادر بار مذاکره طولانی نموده تذکر مینهند که تمدن باين شخص که در خانه خود نشسته است چون جنب باع سفارت است در حکم توهین بسفارت خواهد بود بالاخره سر بازو قزاق مزبور را احضار کرده مراجعت مینمایند و این در روز پنجم جمادی الثانيه میباشد روز یکشنبه ششم جمادی الثانيه مفتح السلطنه بسر مفتح المثلث که مدیر کارهای سفارت انگلیس است در روز از خارجۀ از جانب وزیر خارجۀ علاء السلطنه نزد من آمده اظهار میکند شاه بینایت از شماد لشک است و میگوید مردم با او توجه دارند بودن او در ایران موجب زحمت خواهد شد و حتماً اورا تبعید باید کرد گفته است هر طور امنیت میخواهد باو بدھید که از آنجا بیرون آمده از ایران خارج گردد جواب میدهم خود را مقصر دولت و ملت نمیدانم و میتوانم ثابت کنم که از روی غرض شخصی قدیمی برنداشته ام با وجود این اکر خاطر شاه از بودن من در خاک ایران تا این درجه متوجه است من محض آسایش خاطر شاه سفارت میکنم البته بتوسط سفارت انگلیس جواب و سوال خواهد شد و هر وقت آنها اطمینان حاصل کرده خواهم رفت دو روز بعد از این جواب و سوال از طهران خبر میرسد یکنفر مأمور حکومت و یکنفر قزاق بخانه مارفته تمام حیاطهای ها را تفتش کرده اند و بالآخره سیدی از بستکان هارا که در آنخانه بوده بدهاند نزد لیاخوف اورا استنطاق کرده بقید ضامن رها کرده اند و بیشتر نظرداشته اند بدانند من چگونه توانسته ام خود را بقلهک بر سام بده این واقعه چند روز دیگر کسی متعرض نمیشود این خبر در شهر منتشر میشود که من توانسته ام در قلهک محفوظ بمان جمعی از اشخاص آزادی خواه بپرسیله خود را بقلهک میرسانند و در باغات آنجا منزل میکنند و روز بروز بر عنده آنها افزوده میشود روز جمعه یازدهم جمادی الثانيه مفتح السلطنه می‌آید و میگوید بر حسب امر وزیر امور خارجۀ مطالبی را که شما گفتید را برگردانده شاهداده شد جوایسکه دستخط فرموده اند این است که شاه در زیر را بر تی که مشتمل بر اظهار وطن

## فصل چهلم

خواهی و بیفرضی من نوشته شده بمضمون ذیل مستخطنموده است. «وزیر خارجه این را پرداخت را بوزیر اعظم نشان بدھید در هر صورت عاجلاً باید قرار حرکت این سید و پرادرش را بدھید که حرکت نمایند بودن او در طهران اباب فساد است» مفتاح السلطنه میگویند حالاً تکلیف چیست میگویند من برای مسافرت حاضرم ولی من اولاً باید تابت کنم مفسد نیستم بلکه مصاہم و بعد از ابابت این مطلب و تحصیل امنیت از راه البته خواهم رفت مفتاح السلطنه نامید از اینکه من بدون قید و شرط آنطور که شاه خواسته است بروم روانه میشود در این روزیکی از آزادی خواهان که در دوز جنگ مجروح شده بود از طهران بقلهک آمده بر من وارد میشود و میگوید حالاً که جان ما سلامت ماند نباید دست از خدمت برداشته آسوده بشنیم و حقوق ما از میان برود ما چند نفر بسفارت انگلیس در طهران رفته قبول نکردند وارد شویم و گفتند کار متخصصین این سفارت تمام شده است اگر میخواهید بهمایند و امنیت ندارید بقلهک بروید ماهم آمد ایم و یومن شما را در اینجا غنیمت شمرده میخواهیم اجتماعی داشته باشیم و با مشورت یکدیگر کاربکنیم میگویند اینکار زود است حالاً مردم تازه دانسته اند اگر قلهک بیایند این خواهند بود تعجیل در این اقدام و اجتماع سبب میشود که از آمدن اشخاص بقلهک جلوگیری کنند و این راه امنیت مختصرهم بسته شود بگذارید مردم جمیع شوند هر وقت جمیع شوند هر چه تکلیف خود را دانستند خواهند کرد ولی بشما میگویند شخص عاقل دو مرتبه از راه خطرناک عبور نمینماید ها اگر بخواهیم بمذاکره تازه بپردازیم اولاً باید خود را از اغراض شخصی خالی نماییم و برای رضای خدا بگوییم و بشنویم و ثانیاً باید ملتافت باشیم که چه نقص در کارهای ما بود که این تیجه را داد آن نقص را بر طرف نماییم تا اگر خدا خواست و بطلب ایشان حقوق خود کامیاب شدیم دیگر از مخاطرات این باشیم بر قوای خود تذکر بدھید که بقصد خالی من و برای عقلانی قدم بزنند بلکه با حقاق حق خود موفق کردن در آخر مجلس اصرار میکنند که چند نفر از واردین قلهک امروز در محلی جمیع میشوند و خواهش دارند شما هم بیآید مشورت نمایند میگویند امروز برای اینکار حاضر نیستم نه اینکه در واقع مایل نبودم با دولت اسلام خود صحبت بدارم خیر بلکه اطمینان ندارم در میان آنها خبر چیز نبوده باشد و بعلاءه

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجم روز

چنانکه گفته شد این اجتماعات را زود میدانم میگوید تکلیف واردین قلهک را باید معلوم کرد کجا بمانند و چه بگنند میگویم شما خود هنوزی بگیرید هر کس آمد آنجا وارد شود تا بعد تکلیف معلوم گردد عجالتاً غیر از تحصیل امنیت جانی مقصدی نباید داشت و بعداز دور روز جمعیت زیاد شده پهلوی سفارت انگلیس با غی میگیرند چادری بر با هیکنند و بی درپی مردم آنجا جمع میشوند و بازاریان تصویر میگنند از باعث قلهک در این وقت همان کار ساخته است که از باعث سفارت انگلیس در طهران در موقع گرفتن مشروطه ساخته شد البته این اشتباه بزرگ است زیرا که سفارت انگلیس در این روز با آن روز تفاوت پسیار دارد در روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مفتح السلطنه میآید و میگوید شاه از من پرسید در کارحرکت فلانی چه کردی گفتم کاری نکردم چون مشغول تصفیه کار متحضنین سفارت انگلیس در شهر بودم فرصت نکردم بکار قلهک پیردادم نام شما را برد و گفت او در قلهک مانده جمعیتی دور خودش جمع کرده است هر روز هم میفرستد از شهر جمعی را میبرد البته زودتر برو او را وادر از این هملکت بروند و بصیحتش کن که توقف او صحیح نیست جواب میگویم برای رفتن حاضر بودم ولی اولاً پول ندارم و در کار استقرار من هستم و ثانیاً شاه دست خط کرده اند فلانی و برادرش هر دو برون در صورتی که من و برادرم هر دو با اختیار نمیتوانیم حرکت کنیم یکی بواسطه کمال پدرم و دیگر بی پرستار ما زدن جمع کثیر اهل و عیال پس باید من تنها بروم و برادرم بماند میگوید کی خواهید رفت جواب میدهم لابدا آخر مادر جب طول خواهد کشید میگوید دیر است شاه اصرار دارد زودتر بروید میگویم اگر این اصرار بحرکت من برای مجازات اعمال گذشت من است که شنیدم عفو عمومی داده شده و اگر بلاحظه آینده است که من در خانه خود نشسته با کسی هراوده ندارم و از در این خانه بیرون نرفتم چرا باید اینقدر اسباب خیال شاه شده باشد و بر فرض که عازم مسافرت بشوم بچه طریق اطمینان حاصل کنم میگوید سفارت انگلیس که هنوز رسماً در کار شما حرفی نزده است و چون شما در خود سفارت نیستید و قلهک هم با اینکه نزد انگلیسان حکم عمارت سفارت را دارد اما وزارت خارجه رسماً این مطلب را پذیرفته هرچه راجع به مداخله سفارت در قلهک است دوستانه فیصل میشود و روی کاغذ لمیا ورنده که رسمیت پیدا کند و سند

## فصل چهلم

آنها شده حقی برای ایشان ثابت گردد در اینصورت سفارت نمیتواند وسمان در تحصیل امنیت برای شما در بیرون رفتن از قلمبک اقدامی بکند بهتر این است که شاه دستخطی بدهد و آن دستخط را شما بفرستید بسفارت و سفارت بوزیر خارجه مینویسد که فلانی چون در قلمبک منزل دارد و میخواهد برود و دستخط امنیت از شاه برای او صادر شده است او دستخط شاه را بسفارت فرستاده نزد ما سپرده است البته ماهر با او اطمینان میدهیم که جانان و هلا در امان خواهد بود جواب میدهم اسباب مسافرت من فراهم نیست اگر دولت مرا گرفته بود و کشته با خراج کرده بود تکلیفی متوجه من نبود ولی اکنون که من مجبور از مسافرت باشم البته قراری باید برای طلبکارها یم بدهم که سر راه مرانگبرند و تکلیفی برای خانواده ام معین نمایم تهیه خرج سفر بینم و اینکارها وقت لازم دارد مفتاح السلطنه میروند جواب بیاورند.

از طرفی مردمی که در قلمبک جمع شده باینکه اغلب اشخاص بیغرض و وطنخواه هستند بی نقشه و بی رویه رفتار نموده اسباب توجه شاه را فراهم میآورند و بالاخره رفتار دیگران دامنگیر من خواهد شد در اینصورت هرچه زودتر مسافرت کنم البته بهتر خواهد بود خصوصاً که میشنوم قنسول انگلیس بمحل اجتماع متحضنین رفته و گفته است جمعیت کردن شما در اینجا صلاح نیست و با حفظ صحت این آبادی منافی میباشد شما میدانید هانیتوانیم در کار داخله مملکت ایران مداخله نماییم فقط ماحق تجارتی در اینجا داریم در اینصورت اجتماع شما در اینجا برای ماضراست آقایان جواب میدهند ما از نرس جان خود اینجا آمدیم و بیرون نمیرویم مگر آنکه مراجبرا بیرون نماید گفته است شاید بآنجا هم بکشندگارند هیداند توقف در قلمبک و یا تachsen در سفارتخانه دیگر در اینوقت برای مطالبه حقوق ملی بکلی بی اثر است فقط برای حفظ جان اشخاص خطرناک مفید میباشد ولی حالی کردن این مطلب با شخص متفرقه که اینجا جمع شده اند بسیار مشکل میباشد و در عین حال افکار متشتتی در میان همین جمعیت کم نیزدیده میشود که جمع آوری آنها هم آسان نمیباشد و همه یأس آور است خلاصه روز چهارشنبه آخر ماه جمادی الثانیه باصراء سفارت انگلیس که اینجا جمعیت زیاد نباشد

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنجم روز

وهم بملحوظات دیگر بعضی در صدد میشوند که جمیع هم بسفارت عثمانی رفته آنجا متحصنهن گردند روز پنجم شنبه و جمعه یکصد نفر علاوه بر آنچه در قلهک بوده اند از طهران آمده هر نه نفر آنها را یک نفر میسپردند و بعد از ظهر روز جمعه این جمع در اطراف تجریش باهم هم و عده شده یک مرتبه بسفارت ییلاق عثمانی وارد میشوند سفیر کبیر دوسته نفر از عقایل آنها را خواسته میپرسد مطلب شما چیست جواب میدهندما امنیت نداریم پادشاه ما مکرر قسم بقرآن خورد و مخالفت گرد مجلس ما را بز هم زد علمای ما را تبعید کرد مسجد ها را خراب نمود جمیع از هارا کشت با بیها را اطراف خود جمع کرده است و مسامانان را که غیر از عدل و داد چیزی نمیخواهند با اسم باشی تهمت میزنند و میکشنند برادران ما را در آذربایجان گرفتار قتل و غارت کرده است عفو عمومی داده و باز در طهران و ولایات مشروطه خواهان را گرفتار و مذهب میازد از اینجنبه ها پناه بشما آورده ایم که بواسطه شما عرايض ما باش باش برسد سفیر کبیر قبول میکند که عجالتاً بمانند تا جواب اذ استانبول برسد سفیر کبیر عثمانی در این وقت نصوحی ییک است اینمرد تازه بطهران آمده است به جای شمس الدین ییک که شرح حال او را در اول این کتاب نوشته ایم اینمرد هنوز اخلاق و عادات معلوم نیست در روز اول ملاقات شاه برخلاف رسم و عادت مدت طولانی با شاه خلوت داشته و هنوز معلوم نیست آنذاکرات چه بوده و عاقبت این اقدام هلت خواهان چه خواهد شد عجالتاً فایده صوری که دارد اینست که سفارت انگلیس ازین‌المحدودین که بود خلاص شد و تحصن در سفارتخانه اجنبي از انحصار خارج گشت ولی از طرف دولت فوراً در راه شمران و در اطراف سفارت عثمانی سوار قرار میگذارد که نگذارند دیگر کسی بسفارت وارد گردد وهم از طرف سفارت انگلیس بمحضین قلهک بیفایم میرسد که باید در طرف مدت ۲۴ ساعت متفرق شوید و پس از اصرار والجاج متحصنهن مقرر میدارند که بیش از اینکه هست در قلهک اجتماع نشود اجتماع سفارت عثمانی که بیش از قلهک موجب نگرانی شاه است و روز جمعه نهم رجب با دادن امان نامه از طرف شاه با آنها و وعده اصلاح کار آذربایجان و آزادی محبوسین طهران کار آنها خاتمه یافته متفرق میشوند روز یکشنبه ۱۱ رجب

فصل چهلم

باز از طرف شاه بر نگارنده ساخت کرته میشود که باید از ایران خارج شوی و دستخطی  
بوزارت خارجه نموده برای من فرستاده میشود دستخط بخط خود شاه و به مضمون ذیل است:

در این نامه  
برای شاه  
بتواند خواسته در راه آنکه  
مردانه از این درجه بروند  
درینه را برای نزد ام لعنت  
تر راحنمای صلح حسنه کر  
آنرا باز پس بگردان  
آنها بخواسته  
ت

## شرح حال نگارنده در وقت هفتاد و پنجم

وزیر خارجه از قرار بکه میگویند جمعیت زیاد قولها رفته است و در باغات آنجا جمعیت پرسیده تندانم راست است یا دروغ با وجود آن قرار داد و نوشتجات درصی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماع قولها ممانست نمیکند تمام این بازیهای سیدیجی است و حالات کلیف چه چیز است نگارنده جواب میدهد که بخود و خانواده ام امنیت بدنه از تبعید برادرم که ناچار است بواسطه کسالت پدرم در طبران باشد صرفظر کنند و قتن منم از روی اجبار نباشد خواهم رفت مفتح السلطنه اند کی سختی میکند چون اطمینان دارم که جراحتاً هر آن نمیتوانند تبعید کنند اورا از منزل خود بیرون میکنم ولی بعد از ساعتی برگشته اظهار میکند دستور داشتم اول با شما سختی کنم که بروید و اگر نباید بقایتید بروم از سفارت انگلیس تقاضا کنم شما را خارج نمایند رفقم بسفارت دیدم میگویند کسی برفلانی حق ندارد تحکمی کند میل دارد بروید و میل ندارد در خانه خودش نشته و آزاد است در اینصورت مجبور نیستید بمسافرت میگویم حالا که مجبور نیستم محض اینکه خاطر شاه این درجه مشوش نباشد حرکت خواهم کرد نوشته امنیت برای خود و خانواده ام بیاورید و مرآ آزاد بگذارید روانه میشوم فرستاده وزارت خارجه میرود و دستخطی از شاه بضمون ذیل می آورد:

وزیر خارجه بسیدیجی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینان را بدھید و خودش هم که میخواسته مسافرتی بکند ضرری ندارد برو و شهر رجب ۱۳۲۶  
بعد از رسیدن این دستخط و تأمین فامه ها که اصلش در سفارت میماند سوادی دریافت میشود وسائل مسافرت را فراهم کرده بوعده غیر معلوم ترک وطن کرده عزیمت مینمایم صاحب منصب سفارت انگلیس چرچیل نام ازنگارنده میپرسد کی حرکت خواهید کرد جواب میدهم همین دوروزه میگوید یک چه دیگر بمانید برای چه میگوید چون شاه گفته است تا این شخص در ایران است من خواب ندارم بگذارید یک چه دیگر هم خواهد بود حال با رعایت احتیاط که در راه آسیبی نرسانند مقصوم مسافرت میگردم شرح مشترکت با تبعید مرافقانه کان در جلد سوم این کتاب مطالعه خواهند کرد.

و الحمد لله اولا و آخرأ رجب ۱۳۲۶



## فهرست اعلام جلد دویم

- ۷
- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| اجلال السلطنه، حسن خان ۱۶۰، ۱۴۳  |                                     |
| احتشام السلطنه، میرزا محمود خان ۳۱، ۴۳، ۵۲۶۰۱، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۵۰، ۵۲۶۰۱ | آجودان باشی، الہیارخان ۱۶۷          |
| آشیانی، حاج میرزا حسن ۷، ۲۲۰۱۵۰۱۲۰۸۰۷                                    | آشیانی، شیخ مرتفعی ۱۶، ۷            |
| آشیانی، میرزا مصطفیٰ ۳۰  | آشیانی، میرزا یحیی خان ۳۱۸          |
| آصف الدوله شاهسون، غلام رضا خان ۱۴۹                                      | آصف الدوله شاهسون، غلام رضا خان ۱۴۹ |
| آصف الدویلی، میرزا عباسعلی ۳۱۸   | آقا، حاج میرزا ۲۷۵                  |
| آقا خان کرماني (میرزا) ۲   | آقا خان کرماني (میرزا) ۲            |
| آلش ۱، ۲۲۳، ۲۰۱  | آلش ۱، ۲۲۳، ۲۰۱                     |
| آلی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹  | آلی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹               |
| ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲   | ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲            |
|  | الف                                 |
| ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱  | ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱             |
| ابوالحسن خان ۲۸۷   | ابوالحسن خان ۲۸۷                    |
| ابوالسدات ۲۰۲  | ابوالسدات ۲۰۲                       |
| اردیلی، سید جلیل ۳۰۸   | اردیلی، سید جلیل ۳۰۸                |
| ارشد الدوله ۲۷۱  | ارشد الدوله ۲۷۱                     |
| اصفهانی، سید عبدالرحیم ۴۹۸   |                                     |
| اصفهانی، سید عبدالوهاب سے معین الفلاما ۲۷۴                               |                                     |
| اصطهبانی، حاج شیخ باقر ۲۱۱   |                                     |
| اعتصاد السلطنه ۳۱۰   |                                     |
| اعتماد السلطنه ۱۳۰   |                                     |
|  |                                     |

- ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴  
 ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱  
 ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷  
 ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳  
     ۲۲۰، ۱۸۰، ۱۶۰، ۱۵۴  
 امین‌السلطنه ۱۲۵  
 امین‌الضرب، حاجی حسین آقا ۴۱، ۷۵، ۴۲، ۴۱  
 ۳۰۳، ۲۷۴، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۲۵، ۱۱۸  
     ۳۱۳  
 امین‌الملک، حسن خان ۲۵۰، ۲۳۴  
     ۳۰۹
- ب
- بروجردی، نعمت‌الله ۲۱۱  
 بروجردی، شیخ محمد ۱۲۱  
 بسکرولیل ۳۵۲  
 بشارتخان ۳۱۸  
 پنگدار، حاج محمد حسن ۷۷  
 بهاء‌السلطنه ۲۵۱  
 بهاء‌الدین یک ۵۸  
 بهاء‌الواعظین ۱۳۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۶۸، ۰۰۲۳۴  
     ۳۳۴، ۳۱۱، ۳۰۸  
 بههانی، سید عبدالله ۳، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۱۱۶، ۰۸، ۰۷، ۰۵، ۰۴  
 ۲۹، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۰۲۲، ۰۲۱، ۰۱۴، ۰۱۲  
 ۶۰، ۰۵۸، ۰۴۷، ۰۳۴، ۰۳۷، ۰۳۵، ۰۳۳، ۰۳۳  
 ۸۳۶۷۱، ۰۷۰، ۰۶۸، ۰۶۶، ۰۶۵، ۰۶۲، ۰۶۱  
 ۱۰۶، ۰۱۰۵، ۰۹۵، ۰۹۲، ۰۸۸، ۰۸۷، ۰۸۵  
 ۰۱۱۶، ۰۱۲، ۰۱۱۰، ۰۱۰۹، ۰۱۰۸، ۰۱۰۷  
 ۱۳۱، ۰۱۳۰، ۰۱۲۹، ۰۱۲۷، ۰۱۲۵، ۰۱۱۸  
 ۰۱۴۰، ۰۱۳۸، ۰۱۳۶، ۰۱۳۵، ۰۱۳۴، ۰۱۳۲  
 ۰۱۵۴، ۰۱۵۰، ۰۱۴۷، ۰۱۴۶، ۰۱۴۵، ۰۱۴۱
- افجه‌ای، سید جمال‌الدین ۱۷، ۰۳۲۲، ۰۱۰۹، ۰۲۶، ۰۱۷  
 ۳۶۷، ۰۳۶۴، ۰۳۲۹  
 اقبال‌الدوله کاشانی ۵۲، ۰۱۵۲، ۰۱۴۹، ۰۱۰۴  
     ۱۶۲، ۰۱۶۱  
 الهمارخان، حسن ۳۱۸  
 ام‌الخاقان ۹۷، ۰۹۶  
 امام جمعه، ابو القاسم (حاج میرزا) ۳، ۰۴، ۰۱۴۰، ۰۱۰۹، ۰۱۶، ۰۱۵، ۰۱۳، ۰۱۲، ۰۱۱  
     ۲۲۹، ۰۲۱۹، ۰۲۱۶  
 امام جمعه، میرزا زین‌العابدین ۱۵  
 امام جمعه، سید محمد ۲۸۲، ۰۲۸۳، ۰۲۹۲  
 امجد‌الملك ۳۲۵  
 امیر بهادر جنگ، حسین پاشاخان ۲۵، ۰۲۶  
     ۰۵۶، ۰۵۵، ۰۵۲، ۰۲۲، ۰۳۳، ۰۲۸  
     ۰۱۵۳، ۰۱۴۹، ۰۱۰۴، ۰۸۷، ۰۸۲، ۰۸۷  
     ۰۲۴۹، ۰۲۰۱، ۰۱۷۶، ۰۱۶۲، ۰۱۶۱  
     ۰۲۵۳، ۰۲۵۲، ۰۲۵۰، ۰۲۴۶، ۰۲۲۷  
     ۰۳۰۳، ۰۲۷۶، ۰۲۷۱، ۰۲۶۸، ۰۲۶۲، ۰۲۵۸  
     ۰۳۷۰، ۰۳۳۴، ۰۳۱۳  
 امیر خان سردار ۰۲۹، ۰۳۰، ۰۳۵، ۰۱۰۴، ۰۱۴۹  
 امیر کبیر، میرزا تقی خان ۹۹  
 امین‌الدوله، میرزا علی خان ۳۳۲، ۰۱۲۷، ۰۲  
 امین‌الدوله، میرزا محسن خان ۳۳۲  
 امین‌السلطنه، میرزا علی اصغرخان (اتاک اعظم)  
     ۰۲۹، ۰۲۸، ۰۲۷، ۰۲۶، ۰۲۵، ۰۱۵، ۰۹۰۳، ۰۳  
     ۰۴۰، ۰۳۹، ۰۳۸، ۰۳۷، ۰۳۶، ۰۳۵، ۰۳۲، ۰۳۰  
     ۰۲۸، ۰۲۷، ۰۲۶، ۰۲۵، ۰۲۴، ۰۲۳، ۰۲۲، ۰۲۱  
     ۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۵، ۰۵۳، ۰۵۲، ۰۵۱، ۰۵۰، ۰۴۹  
     ۰۶۷، ۰۶۶، ۰۶۵، ۰۶۴، ۰۶۲، ۰۶۱، ۰۶۰، ۰۵۹  
     ۰۱۰۴، ۰۷۸، ۰۷۷، ۰۷۵، ۰۷۳، ۰۷۲، ۰۷۱، ۰۷۰  
     ۰۱۲۳، ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۱۲۰، ۰۱۱۹، ۰۱۱۸

تبریزی، میرزا حاشم	۱۵۹	۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۵
تفرشی، مشهدی حسن	۳۱۸	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۸۲
تفرشی، سید علی اکبر	۳	۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳
نقی زاده، آقا سید حسن	۱۲۵	۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳
۱۳۸، ۱۲۶	۱۲۵	۴۲۴، ۲۴۷، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۲۱، ۲۲۰
۱۸۶، ۱۸۳، ۱۸۱	۱۶۳	۴۲۷، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۷
۱۸۰	۱۵۴	۴۲۹۱، ۴۲۹۰، ۴۲۸۹، ۴۲۸۶، ۴۲۸۵، ۴۲۸۲
۱۹۷	۱۹۶	۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۳، ۰۳۰۱، ۰۲۹۲
۱۹۵	۱۹۴	۳۲۷، ۳۲۱، ۳۲۰، ۰۳۱۸، ۰۳۱۶، ۰۳۱۵
۳۴۲، ۳۴۱	۳۰۹	۳۶۷، ۳۶۴، ۳۵۶، ۳۳۴، ۰۳۲۲، ۰۳۲۱
۴۲۸	۲۲۸	۳۷۵
۳۴۴		
تکابنی، محمد ولی خان	۶۸	بیهقی، سید علام الدین ۳۰
۲۵۲، ۸۲	۶۹	بیهقی، سید محمد، ۲۶۳، ۲۴۳
۲۵۶	۶۸	بهرامخان خواجه ۳۱۸، ۴۹
۲۵۴	۶۸	بهمن، میرزا علی اکبرخان ۱۱۱
۲۵۰	۶۸	
۲۴۱		

### ث

ثقة الملك گیلانی، میرزا اسمعیل خان ۱۸  
۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۱

بیهقی، سید علام الدین ۳۰  
بیهقی، سید محمد ۲۶۳، ۲۴۳  
بهرامخان خواجه ۳۱۸، ۴۹  
بهمن، میرزا علی اکبرخان ۱۱۱

### ج

جلال الدولة ۱۴۱، ۲۵۰، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۱  
۲۷۰، ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۵  
۳۰۷، ۲۸۰، ۲۷۹  
جمشید، ارباب ۲۷۴

پرویز، حسین آقا ۲۵۷  
پطرس ۲۰۸

### ت

تاشر، میرزا محمود ۲۹۸، ۲۵۱  
تاجر اصفهانی، میرزا آقا ۶۵  
تاجر تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۹۶  
تلپیانلو، رحیم خان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۵۰  
تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا ۱۵۴، ۱۸۶  
۳۱۱، ۲۵۷، ۲۵۴  
تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۸۱، ۱۲۵، ۷۵  
۳۱۸، ۲۷۲

### چ

چرچیل ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۰۴، ۸۲  
چلپیانلو، رحیم خان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۵۰  
۳۵۱

تبریزی، پری خان ۳۱۸  
تبریزی، حاج میرزا حسن ۱۲۹  
تبریزی، حاج میرزا آقا ۱۵۴  
تبریزی، غلامحسین خان (صورا اسرافیل) ۳۱۸  
تبریزی، میرزا قاسم خان ۳۰۸

### ح

حاجب الدولة، مصطفی خان ۲۲، ۵۲، ۵۳  
۲۲۲، ۲۰۵، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۰۴، ۸۲  
حاج میرزا آقا ۱۵۴  
حامدالملک، میرزا احمد خان ۳۱۸

دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۱۹۷۱، ۲۵۰، ۲۵۶، ۳۷۶  
 دولت آبادی، مجدیه ۱۵۶  
 دولت آبادی، یحیی ۳۸۵  
 دهخدا، میرزا علی اکبر خان ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۴۲، ۳۴۴  
 دهخدا، یحیی خان ۳۰۰، ۳۰۸

**و**

رزان، حاج محمد حسین ۲۵۸  
 رستم آبادی، ملام محمد علی ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۵۷  
 رسول، مشهدی ۳۱۸  
 روشنیه، میرزا حسن ۵۶  
 رفت الملك ۳۱۸  
 رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۳۷۸  
 روح القدس ۳۷۳، ۳۷۰  
 روئی خان ۱۴۳

**ز**

زرندی، شیخ علی ۲۱۶  
 زنجانی، حاج میرزا ابوطالب ۱، ۱۶۹  
 ۳۵۷، ۱۷۰  
 زین العابدین (شیخ) ۲۶۸

**س**

سادات اخوی، حاج سید نصرالله ۱۲۵، ۳۱۳  
 ساغر اصفهانی، میرزا ابراهیم ۳۱۰  
 سalar الدوله ۳۱، ۹۶، ۹۷، ۱۵۸، ۱۵۹  
 سهندار اعظم ← تکانی، محمدرولی خان  
 سپهسالار، میرزا حسین خان ۳۰  
 سردار اسد بختیاری، علی قلی خان ۶۸

حل الشیئن، سید حسن ۳۷۴  
 حیب (حاج) ۲۷۲  
 حسام الملک همدانی ۱۵۸  
 حسن ۲۰۱، ۲۲۳  
 حسن (میرزا) ۴۷  
 حسن (میرزا سید) ۱۶۸  
 حسین خان (میرزا) ۳۱۸  
 حشمت الدوله ۲۶۱

حشمت نظام ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰  
 حکاک، میرزا عبدالرزاق خان ۳۱۸  
 حکیم الملک، میرزا ابراهیم خان ۱۹۶، ۷۲۶، ۳۲۷  
 حکیم الهی، میرزا فضل الله ۲۲۸  
 حیدرخان ← عمرو اوغلي

**خ**

خراسانی، میرزا محمد ۳۳۱، ۳۰۸، ۳۰۰  
 خراسانی، آخوند ملام محمد کاظم ۳۶۶، ۳۶۵  
 ۳۶۹

خطخالی، سیدابوالقاسم ۳۱۸  
 خطخالی، میرزا عبدالرحیم ۳۴۴  
 خلیل (میرزا) ۳۶۵، ۳۶۹  
 خوئی، حاج امام جمعه ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵  
 ۳۲۷، ۳۲۷

**د**

داودخان (میرزا) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۷  
 ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷  
 دیر الملک ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۸  
 دوازان، میرزا محمد علی خان ۳۱۸

ش	سردار افخم، آقا بالاخان	١٥٩
شاپشال	سردار کل	٢٤١
٢٤٢، ٢٥٠، ١٦٢، ١٥٢، ١٠٠	سردار منصور دشتی	٢٥٤، ١٥١، ٢٥٠، ٤٢١
٣٣٦، ٣٣٤، ٢٦٨، ٢٥٩، ٢٥٨	سردار منصور دشتی	٢٧٠، ٢٦٦، ٢٦٣، ٢٦١، ٢٥٦، ٢٥٥
شالجی، حاج محمد علی	شالجی، حاج محمد علی	٧٥
شاہرودی، حاج محمد تقی	شاہرودی، حاج محمد تقی	٧٥
شجاع لشگر	شجاع لشگر	٣١٩، ١٧١
شروعتمدار	شعد الدوّله، میرزا جواد خان	١٤٦، ٩٠، ٥
٣٠٠	شعد الدوّله، میرزا جواد خان	١٤٧، ١٤٨، ١٥٣، ١٥٧، ١٥٩، ١٥٣
شريف خان	شريف خان	١٧٦، ١٦٣، ١٦٢
شیعاع السلطنه	سعید السلطنه، میرزا فتح اللخان	١٦٠
٩٧، ٩٦، ٨٧، ٤٢	سعید الممالک تبریزی	٣٤٣
شفیع (میرزا)	سفطفروش، شیخ حسین	٢٨٦
شمس الدین بیک	سلطان المتكلمين، حاج شیخ مهدی	٨٤
٣٨٣، ٢١، ٢٠، ١٩	سلطان علی خان	١٢٢
شوشتاری، سید حسن	سلیمان خان، میرزا	٣٠٥
٢٢١، ٦٠، ٥٨	مسار، آقا جواد	٣١٨
شیخ الرئيس، ابوالحسن میرزا	سید بحرینی	٦٤
شیرازی، سید محمد رضا	سید کمال	١٨٦، ١٨٩
٤٢٥٠، ٤٢٥، ١٦٨	سید محمد	١١١
٣٠٠، ٢٨٣، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢٨٠، ٢٨٠	سیلمحمد (حاج)	٣٠٩
٣٠٨	سید محمود (آقا)	٣١٨
شیرازی، سید یحیی	سید مصطفی (آقا)	١٣٦
٢١٥	سید مظہر	٢٤٢
شیرازی، سید یعقوب	سید ولی الله	١١١
٣٨٣	سید ولی الله خان دکتر نصر (میرزا)	٢٩٢، ١٩٦
ص	سید یعقوب	٣٠٨
صاحب اختیار — غفاری غلامحسین خان	سیف الدوّله، سلطان محمد میرزا	١٥٨، ١١٠
صارم الدوّله	سیف الدوّله، سلطان محمد میرزا	٢٦٨
١٦٨	سیف الدین (شیخ میرزا)	٣٩، ٣٦
صالح خان (میرزا)	سیف الدین (شیخ میرزا)	٣٢٠
٣٢٢: ٢٥٣، ٢٢٣، ٢٢		
٣٥٧، ٣٣٠، ٣٢٩		
صلدرالسلطنه		
٣١٣		
صلدرالملما، میرزا محمد جنفر		
٧، ١١، ١١، ٣٧		
٣٠، ٣٠، ١٣٠، ١٠٩، ٦٨، ٥٨، ٣٧		
٣٣١، ٢١٦، ٢١٥		
صلدرالمحققین اصفهانی، سید جمال الدین		
٦		
صلدق الملک		
٢٢٣		

طباطبائی، محمدصادق، ۹۴، ۹۵، ۲۸۰، ۲۸۳	صراف، حاج سید محمد صدیق
طهرانی، سید محمدعلی، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۳	صراف تبریزی، عباس آقا
طهرانی، شیخ محمدعلی، ۱۷، ۱۸	۱۴۴، ۱۴۵
<b>ظ</b>	صیغه دولت، ۳۷، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
ظفرالسلطنه (حاکم طهران)، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷
۲۰۵، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۳	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۷
ظل السلطان، مسعود میرزا، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۵	۳۱۳، ۳۰۵، ۲۷۹، ۲۶۶
۴۰۰، ۱۹۹، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۶۸، ۱۶۵	صیغه حضرت، سید محمد خان، ۱۵۹، ۱۶۰
۴۳۰، ۷۶، ۲۸۴، ۲۶۰، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۱۲	۱۶۵
۳۲۱، ۳۳۰، ۳۲۱، ۳۲۰	صور اسرافیل، میرزا جهانگیر خان، ۱۶۸
ظہیرالاسلام، سید جواد، ۱۶، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۷	۴۲۸، ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۲۵
۳۱۲، ۲۹۲، ۲۸۳	۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۰، ۳۳۰، ۳۰۰
ظہیرالدوله صفا علی شاه	۳۷۵، ۳۴۰، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵
ظہیرالسلطان، ۱۶۷، ۳۴۱	ض
<b>ع</b>	ضیاءالسلطان تبریزی، امان اللہ خان، ۱۵۶، ۲۰۱
عباس آقا ← صراف تبریزی	۳۴۰، ۲۲۳
عباس قلی (میرزا) ۱۶۰	ط
عباس قلی ۳۲۹	طباطبائی، میرزا ابو القاسم ۳۰
عبدالرب آبادی قزوینی، حاج شیخ مهدی	طباطبائی، سید احمد ۱۲۹، ۲۵، ۷
۱۲۹	طباطبائی سید محمد ۹۷، ۱۰، ۱۴، ۱۲، ۱۰۱
عبدالله میرزا ۱۴۳	۴۳، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۱، ۲۶، ۲۲
عسگر کاریچی ۲۳، ۲۰۷	۴۰، ۴۷، ۴۶، ۳۵
عبدالملک قاجار، علی رضا خان، ۶۳، ۹، ۸۱	۴۱، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵
۴۲۲، ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۶	۱۰، ۵۴، ۸۸، ۸۷، ۷۰، ۶۸، ۶۶، ۶۲، ۶۱
۴۲۴، ۲۴۴، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۲۷، ۲۲۶	۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۱۰
۴۲۵، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶	۱۲۹، ۱۲۷، ۱۱۶
۴۲۵، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲	۱۲۱، ۱۷۸، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۰
۳۲۰، ۲۷۳، ۲۶۱، ۲۶۰	۱۲۸، ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۲
	۳۱۵، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۱، ۲۹۲، ۲۸۵
	۳۶۷، ۳۶۳، ۳۳۳، ۳۲۷، ۳۲۰
	۳۷۵

غلام خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۱۶۸

غلام رضا خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۲۸۸

غلام سیاه ۱۸۸

## ف

فاتشکوف ۱۸۵

فارسی، فریدون ۱۰۱، ۱۸۸، ۱۸۷

۰۲۷۴۰۲۷۲، ۰۲۶۸، ۰۲۴۳، ۰۲۴۲، ۰۲۴۳

۳۵۷۴۳۱۱، ۰۲۸۷

فراشباشی، محمد باقر خان ۲۵۷

فرماننفرما، عبد الحسین میرزا ۱۲۵، ۱۲۵، ۱۲۴

۱۳۲، ۱۲۸

## ق

قاجار، غلامعلیخان ۱۳۶

قاسم آقا خیاط ۳۱۸

۰۲۴۷، ۰۲۳۳، ۰۲۳۲، ۱۹۰

۰۳۳۵، ۰۳۲۲، ۰۳۲۰، ۰۳۰۸، ۰۲۵۷، ۰۲۵۵

۳۲۱، ۰۳۴۰

قجر، غلامعلیخان ۲۲۷، ۰۲۱۷

قرچکی، حسنخان ۲۶۸

قرچه داغی، ستارخان ۳۵۱

قفازی، شیدا اف ۲۰۰

قمی، حاجی میرزا سید حسین ۱۰۹

قمی، ملامحمد رضا ۲۱۵

قوام الدوله ۱۴۷

۰۲۶۷، ۰۲۱۲، ۰۲۱۱، ۰۱۶۳

قهربان خان ۳۱۸

عطار، مشهدی عبدالله ۳۱۸

علام الدوله، ۰۱۰، ۰۱۱، ۰۱۲، ۰۱۳، ۰۱۴، ۰۱۵

۰۱۶۴۰، ۰۱۶۳۰، ۰۱۶۱، ۰۲۹، ۰۲۸، ۰۲۷، ۰۲۳

۰۱۷۷۰، ۰۱۷۶، ۰۱۷۴، ۰۱۷۳، ۰۱۷۲، ۰۱۷۱، ۰۱۶۵

۰۱۳۹، ۰۲۰۹، ۰۱۹۷، ۰۱۹۶، ۰۱۷۸

۰۲۵۰، ۰۲۴۶، ۰۲۴۵، ۰۲۴۴، ۰۲۴۱، ۰۲۴۰

۰۲۷۲، ۰۲۷۰، ۰۲۶۶، ۰۲۶۱، ۰۲۵۹، ۰۲۵۴

۰۲۸۰، ۰۲۷۹

علام السلطنه، میرزا محمد علی خان ۱۲۴، ۰۵۲

۰۳۱۳، ۰۲۷۹، ۰۲۶۲، ۰۲۴۸، ۰۱۴۸، ۰۱۲۸

۳۷۹، ۰۳۴۳

علام الملك، ۰۱۱۰، ۰۱۱۲، ۰۱۲۴، ۰۱۲۰

۰۱۴۷، ۰۱۴۶

علی (حاج) ۲۷۳

علی آبادی، میرزا داوودخان ۰۳۰۸

علی اف ۱۶۹

علی بیک، ۰۲۵۰، ۰۲۶۸

علی قلی خان ۳۱۸

عمو اوغلى، حیدر خان ۰۲۲۲، ۰۲۲۳، ۰۲۳۴

۰۲۳۵

عنایت الله، ۱۶۹، ۰۱۷۳، ۰۱۷۴

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۰۵، ۰۴۳، ۰۴۲

۰۴۱، ۰۲۹، ۰۲۷، ۰۲۴، ۰۱۴، ۰۱۱

۰۳۶، ۰۳۳، ۰۳۰، ۰۲۹

۰۴۷، ۰۴۶، ۰۴۳، ۰۴۲، ۰۴۱، ۰۴۰، ۰۳۹، ۰۳۷

۰۴۱، ۰۷۹، ۰۷۷، ۰۷۶، ۰۷۵، ۰۷۱، ۰۶۶، ۰۵۲

۰۴۰، ۰۱۰۴، ۰۱۲۳

عینالسلطان ۱۶۸

## غ

غفاری، غلامحسین خان وزیر مخصوص ۱۰۵

۰۱۴۹، ۰۱۲۴، ۰۱۲۰

مازندرانی، شیخ عبدالنبي ۲۸۹  
 مجدد الاسلام کرمانی ۶۵  
 مجداالدوله ۱۰۴  
 مجلل السلطنه ۱۸۸  
 محتمل السلطنه، حاج میرزا حسن خان ۵۲  
 ۱۲۸، ۸۶، ۷۵، ۷۷  
 محسن، (آقا میرزا) ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۳۰  
 ۲۸۹، ۲۵۰  
 محقق الدوله ۸۲  
 محمدخان (میرزا) ۲  
 محمد تقی (حاج) ۷۲  
 محمد رضا (میرزا) ۲۲  
 محمدصادق خان ۲۵۰  
 محمد علی میرزا (شاه) ۵، ۴۲، ۸۱، ۴۲  
 ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱  
 ۱۷۰، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۳۵  
 ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۴، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۴  
 ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۲، ۲۸۴، ۲۷۹  
 ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۶  
 ۳۷۰، ۳۶۶  
 محمود ۱۷۴  
 محمود (شیخ) ۲۶۸  
 مخبر الدوله ۲۶۳  
 مخبر السلطنه، مهدی قلچ خان ۰۳۷، ۰۳۱، ۰۳۰  
 ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸، ۹۴، ۹۱  
 ۱۱۴۷، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۴  
 ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۵۲  
 ۰۲۳۷، ۰۲۱۵، ۰۲۱۴، ۰۲۰۸، ۰۲۰۷، ۰۲۰۵  
 ۳۵۰  
 مازندرانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶  
 مدیر الصنایع ۳۰۸

**ك**  
 کاشانی، حسین آقا ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۳  
 کاشانی، سید عبدالرحیم ۲۵۸  
 کاشانی، سیدعلی محمد ۳۲۰  
 کاشانی، سید محمد باقر ۷۵۷  
 کاشانی، شیخ محمدصادق ۲۱۵، ۲۱۶  
 کاشانی، میرزا مهدی خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸  
 ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۶۰، ۱۵۳  
 کافران میرزا ۴۵، ۸۳، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۲  
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۲  
 ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۳۹، ۱۳۷  
 ۳۲۲، ۲۷۱، ۱۶۱  
 کاپروش، اسدالله ۳۰۸  
 کحال، دکتر حسین خان ۱۶۳  
 گرماتشهی، میرزا حسین ۳۱۸  
 کرمانی، میرزا رضا ۲۳۰  
 کشیکچی باشی ۲۴۰  
 کلهر، داوودخان ۱۵۸

**گ**  
 گراندوف ۷۳، ۷۵، ۷۲  
 گرگانی، میرزا حسین خان ۳۱۸  
**ل**  
 لیاخوف ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵  
 ۳۷۹، ۳۵۶، ۳۴۹

**م**  
 مازندرانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶  
 مدیر الصنایع ۳۶۹

- مصباح السلطنه، ميرزا حسين خان ١٩  
 مصطفى خان ٢٣١  
 مظفر الدين شاه ٥، ١٥، ٤١، ٤٢، ٨١، ٩٦  
 ١٣٥، ١٢٢، ١٠٣، ٩٩، ٩٨، ٩٧  
 ٢٣٧، ٢٣١، ١٥٧، ١٥٣  
 ٣٧١، ٣٧٢  
 مظفرالملك، ميرزا محسن خان ١٦٨، ٣٧١  
 ٣٧٣، ٣٧٢  
 مظفرقل خان ٣١٨  
 معاضد السلطنه نامياني ١٧٠، ٣٣٤، ٣٠١  
 معاون الدوله ٢٥٧، ٢٥٧  
 ٢٣٩، ٢٢١، ٤٠  
 معتمد خاقان، شكرالله خان ٢٢١، ٢٤٦، ٢٤٥، ٢٤٥  
 ٢٥٦، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٤٥، ٢٤٥  
 مغرب، حاج سيد حسن ٦٩، ٧٠  
 مقصوم (حاج) ١٨٦، ١٨٩، ١٩٠  
 معظم السلطنه ٣٤١  
 معين الاسلام ٢١١  
 معين التجار بوشهري، حاج آقامحمد ٧٦، ٧٥  
 ٣٠٣، ٢٧٤، ٢١٨، ١٨٠، ١٢٥  
 معين الدوله ١٧٧، ١٧٧، ١٧٢، ١٧١، ١٦٤  
 ٢٧٣، ١٧٨  
 معين الملما ١٩  
 معين حضور ١٤٢  
 مفاخر الملك ٢٥٥  
 مقناتح السلطنه ٣٨٥، ٣٨٢، ٣٨١، ٣٨٠، ٣٧٩  
 مقناتح الملك ٣٧٩  
 مقندر نظام، خسرو خان ١٥٩<sup>٥</sup>  
 ١٦٥، ١٦٠، ١٦٥  
 ١٨٩، ١٨٦، ١٦٩  
 ملک المتكلمين، حاج ميرزا نصر الله ١٨  
 ٤٢٣، ٤٢٣، ٤٢٣  
 ٥٧٦، ٣٩، ٤٨، ٤٦، ٤٥، ٤٣، ٤٢، ٣٧، ٣١  
 ٩٣، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٦٨، ٦٦، ٦٣، ٦١  
 ١٩٢، ١٩٠، ١٨١، ١٦٨، ١٦٥، ١٦٤  
 ٤٢٢، ٤٢١٥، ٢١٤، ٤٢١١، ٢٠٢، ١٩٤  
 ٤٢٣٧، ٤٢٢٢، ٢٣١، ٢٢٦، ٤٢٥، ٤٢٢  
 ٤٢٥٧، ٤٢٥٤، ٢٥١، ٢٥٠، ٤٢٩، ٤٢٨  
 ٤٢٨١، ٤٢٨٠، ٤٢٧٩، ٤٢٦٢، ٤٢٦  
 ٤٣٠، ٤٢٨٩، ٤٢٨٥، ٤٢٨٤، ٤٢٨٣
- مرتضوي، (سيد) ١٨١، ٢٧٤  
 مساوات — محمد رضا شيرازى ٢٩٨  
 مستشار التجار ١٥٤  
 مستشار الدولة تبريزى، صادق خان ١٥٤، ٢٩٧، ٢٨٩، ٢٧٥، ١٩٦، ١٩٥  
 ٣٤١، ٣٢٧، ٣١٣  
 مستشار الدولة تبريزى، ميرزا يوسف خان ٢  
 مستشار السلطنه، ميرزا على نقى خان ١١٠، ٣٠٤، ٣٠١  
 مستشار الملك گرگانى، ميرزا شفيق خان ٨٨، ٨١  
 مستوفى المالك، ميرزا احسن خان ١٣٧، ١٤٧، ١٤٧، ١٤٢، ١٤٢  
 ٣١٣، ٢٧٩، ٢٦٢، ١٧١، ١٦٢، ١٥٢  
 مستوفى المالك آشتiani، ميرزا يوسف خان ١٣٧  
 مستعان الملك، ميرزا ذرين العابدين خان ٣١٨  
 مسيب خان (ميرزا) ٣١٩  
 مشار الدوله شيرازى ١٤٢، ٣٢٩  
 مشير الدوله، ميرزا احسن خان — مشير الملك ١٤٢، ٨٣  
 مشير الدوله، ميرزا حسين خان ٢٩٣، ٢٩٢  
 مشير الدوله، ميرزا نصرالله خان ٢٧٤، ٢٨٤، ٢٧٤  
 ٧٨، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٢، ٥٣، ٥٢، ٣٠  
 ١١٥، ١١٤، ١٠٤، ٨٩، ٨١، ٨٠، ٧٩  
 ١٧١، ١٣٧، ١٢٤، ١٢٠، ١١٩، ١١٨  
 ٣١٢، ٣١٣، ٢٧٩، ٢٣٨، ٢٠٥، ١٧٦  
 ٣١٥  
 مشير السلطنه، ميرزا احمد خان ١٠٤  
 ٤٢٨، ٤٢٧، ٤٢١، ٤٢٨، ١٥١، ١٤٨  
 ٤٢٨، ٤٢٧٩، ٤٢٦٢، ٤٢٥١، ٤٢٥  
 ٣٧٠، ٣٥٥، ٣١٣  
 مشير الملك، ميرزا حسين خان ٨٠، ٥٢، ٣٧  
 ١٥٢، ٩٤، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٨٧، ٨٦  
 ٢٦٢  
 مشير ديوان خراساني ٣١٨

- نائب الصدر شيرازی ٢٩٠  
 نجم آبادی، شیخ محسن ٣٠٨، ١٢١  
 نجفی، شیخ محمد تقی ٣٤٩، ٣٤٨  
 نصر السلطنه — تکانی، محمد ولی خان  
 نصیرالملک ٢١١  
 نظام السلطنه ٣٠  
 نظام السلطنه، حسین قلی خان مافی ١٧٨، ١٧٦  
 ، ٢٤٦، ٢٤١، ٢٣٦، ٢١٢، ٢١١، ٢٠٥  
 ٢٤٧  
 نظام الملک، میرزا کاظم خان ٣٧، ٣٧  
 ، ١٣٢، ٩٠، ٢٤١  
 ٢٢٦، ٢٢٤، ٢٢٥  
 نصرة السلطنه، میرزا محمد علی خان ٣١، ١٩  
 نقيب السادات شيرازی ١٦٩، ١٦٣  
 نوري، حاج شیخ فضل الله ٣٣، ٣٤، ١٥٩، ٨، ٤٣، ٣٣  
 ٨٢، ٧١، ٧٠، ٦٥، ٣٣، ٣٨، ٣٦، ٣٥  
 ، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ٩٥  
 ، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ١٢٩  
 ١٦١، ١٥٧، ١٥٤، ١٥٣، ١٤٧، ١٤٦  
 ١٨٥، ١٨٣، ١٨٢، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٢  
 ٣٣١، ٢٧٠، ٢٦٨، ٢٣١، ١٩١، ١٨٦  
 ٣٧٠، ٣٥٧، ٣٥٦  
 نورز (سیپو) ٢٨، ٢٣، ٢٢، ٥، ٣  
 نیر الدوله ٤١، ٤١، ٣٨، ٤٢، ٤٣، ٤٣، ٤٣  
 ٢٥٠، ٢٤٨، ٤١، ٣٨، ٤٢، ٢٢  
 ٢٦٠، ٢٥٢، ٢٥١  
 نیرالملک ٥٦
- و
- واعظ، سید جمال الدین ١٢، ١٣، ١٤، ١٥  
 ٣٠٨، ٢٢٧، ٢١٥، ٢١٤، ١٦٨، ١٨  
 ٣٧١، ٣٧٠، ٣٦٠  
 واعظ، شیخ مهدی ١٧٠  
 واعظ تهرانی، حاج شیخ محمد ٨، ٦٨، ٦٦  
 ٢٩٧  
 واعظ یزدی، شیخ محمد ٦  
 وثوق الدوله ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧
- نائب الصدر شیرازی ٣٠٩، ٤٣٠، ٨  
 ٣١٤، ٣١٣، ٣١١، ٣١٠، ٣١٠، ٣١٠  
 ٣٧٥، ٣٤٠، ٣٣٧، ٣٣٦، ٣٣٥، ٣٣٤  
 ملکم خان ٢  
 ممتاز الدوله، میرزا اسماعیل خان ١٩٦، ١٩٥  
 ٣٣٢، ٢٨٩، ٢٨٥، ٢٧٣، ٢٣٢، ٢٢٠  
 متصر الدوله ٣١٨  
 موتمن الملک، میرزا حسین خان ٣٧، ٣٧  
 ، ٨٠، ٢٧٩، ٢٦٢، ٢٠٥، ١٧١، ١٦٢، ١٥٢  
 ٣١٣  
 موثق السلطنه ٣٣٩، ٣١٨  
 موقع السلطنه ٢٥٠  
 مؤبد، شیخ عبدالعلی ٣٠٨  
 مؤید الدوله ١٦٠  
 مسویداً السلطنه، محمد حسین میرزا ٢٢٥  
 ٢٤١، ٢٣٩، ٢٢٧  
 مؤیداً السلطنه گرانمايه، میرزا رضا خان ٢٠٥  
 ٢٤٦، ٢١٣  
 مهدی آقا ٣١٨  
 مهدی قلی خان ٣١٨  
 مهندس الممالک، میرزا نظام الدین خان ١٢٣  
 ١٢٨  
 مهندس باشی، میرزا عباس خان ١٢٠
- ن
- ناصر الدین شاه ١٢٢، ٨٦، ٦٣، ٤٢، ١٥  
 ٣١٠، ٢٣٨، ٢٣٠، ١٦٨، ١٣٠  
 ناصر السلطنه طباطبائی ١٦١  
 ناصر الملک، میرزا ابوالقاسم خان ٥٣، ٥٢  
 ١٥٣، ١٥٢، ١٥١، ١٢٧، ١٢٤، ٥٥، ٥٤  
 ١٧٨، ١٧٦، ١٧٤، ١٧٢، ١٧١، ١٦٢  
 ١٨٢  
 ناصر الممالک ٣٤  
 نائب ٣٠٨  
 نائب الصدر شیرازی ٣٩٦

5

یحیی (میرزا) ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۴۶  
 بزرگی، سید احمد ۲۳۳  
 بزرگی، سلطان علی خان ۱۲۴، ۱۶۵  
 بزرگی، سید علی آقا ۱۰۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۶۹  
 ۳۷۵، ۲۶۸، ۲۳۱  
 بزرگی، آقا سید کاظم ۳۵۷  
 بزرگی، سید محمد ۱۳۰، ۱۶۹، ۲۳۱، ۲۳۰  
 ۳۷۵، ۲۸۷، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۲

وجيه الله ميرزا ۲۹  
ودامياني ، شيخ محمود ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۸۷  
وزیر افخم ، حسن خان ۱۶۵  
وزیر افخم ← یزدی ، سلطان علی خان  
وزیر نظام ، حسن خان ۱۶۷  
وزیر همایون ← کاشانی ، میرزا مهدی خان  
وکيل السلطنه ۱۳۸

